





بسم الله الرحمن الرحيم

بروایان برودن کاهی و قیصه بان حکمتی الهی واضح است که در هر عهد و زمان او ضلع برمان منتقل برت
 و چون منتقل برکام تکلیفشان کرد و خداوندی که در این کار ظاهر و مقلد خلق زمان است از فیض منتهمای خود
 سعادت مند می آید و در هر صفتی مبیوط الیه کن که بر اسم مراحم و رافت بالتیام بر احاطت قلوب تمهیدگان برودان
 و ذائق تنمائی الحکامان بر جوادش را بشود عدالت شیرین سازد و صدق بنفالی عال بر ایوان عالی عقلمند است و در دست
 قضاوتان سکنه چشمه دارا در بان و شکرش هر چه چنگ حمتش میدان نام نکست که بر دست الهی روح و جنده سکنه
 شاهبسی سوزنده را به کشتن بر از زنده و نخت غیر و نخت جهان آرائی زور بار و بی عدم انگانی و بیبری و غیر شمشیر
 یکی ستانی و ملک گیری سسوردی از سهم خدگش سطح زمین از هر خرسی بر سر کشید و بلند خنتری که از بیم خج
 ملک شگفتی سپهر برین شکم زد دیده فتح و ظفر تیغ بر شش چون عرق کج بر متصل و از نندی بیخ بر شش صورتش
 بیولا منفصل و در قلب گاه بر شش قلوب اعدا قلوب بی روح و در آرد گاه در شش سراج شاهه القیاب و جابوشان
 با رگه جلالش بصلای ه روزه خدمت و صد سال خدمت نوید میس واری وحی که از ی کوشن جهانیان می
 رسانند و نخوان ساله ران بزم نوازش از سواد جهان که که کوند لذات کام بخش کام و در روز یک میخواستند

سرافزنی و در پی هم صاحب کلاهی شد طراز لوامی شاهنشاهی شایسته پسر او رنگ قانیه قهرمان سلسله جلیله
تر حکانیه ضرغام الله بر غصنه العصر الحاقان الاعظم والقان الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش لوک ممالک بنده
توران خدیو جهان خسرو نادر نظر کرده لطف پروردگار ابرو سیف سلطان انا در پادشاه
افتخار است که بدینا نمایش در زلفانی و طبع مهر آسایش در دوزخ پروری خورشید شهباز موس قدر زمره ایلات از
نمایشگر تزیینت کیمیاگری کتاب مکرش طلای دست افشار کشته خورشید عنایت ازلی و مهر عالم فرورد شایسته کزلی
کو مرزات آتش و بافتضای مصلحت سخی در زبان خانه ابداع دست پرور صنم جمیل و قابل ستفاده فیض جنرل
ی ساخت و برقتضای حکمت الله استعداد و ماده قابل پیش برداخت تا بهنگام یک خاک ایران آینه خون گستم و در
عوضه دوران هر سرکشی بگردن فرازی صاحب لوانی علم گشت چنانکه شاعر گفته ز جور و ظلم کار اهل ایران بسکه
در هم شد برای انتقام افتان و خلو مان مجسم شد تخت سروری با بال شمن و آتش چهر و بیداد مخالف او
هر طرف بجز من هستی تر و خشک شعله افکن گردیده رسم لوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از حالی و سافل
و فرج یافت چنانکه از قند بارالی صفوان طایفه غلجه و در مرات ابدالی و در شیر و انات کزیه و در فارس
صفی میرزا نام مجهول القسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در بلوچستان همت بنادر سلطان محمد نام
مشهور بجز سوار و در جاکلی عباس نام و در کیدلان همیمل نام و در خراسان ملک محمود و یسنانی صاحب نامه و پنداره
گشته کرده و در پیشه نیز آرد با بجان را از یک سمت از آرد چاقی تا سلطانیه و ابرو و از یک طرف از کرانشه مان الی کرانه
منصف شدند و در بیت هم از در بند تا از ندران جمیع دارالمرز را محیطه تصرف داده و در همچنین تر حکانیه صاحب خان
بزرگوار که اکثر اوقات بقتله انگیزی و شورش ستاد بودند و الوار اختیار می فیلی و اگر او ارولان و اعراب جویره و
بنادر حتی کوه نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده و آنها سرکشی کرده بخواه کریه سیب جعل الله بکمال
عشیره شکر او فرامی تا پریشان نشود کار بمان نرسد حکمت الله و او را در اکر اقتضای ظهر خلیفه است
آن خسرو فریدون فرک از لطف قهرش نظر آثار جلاله و جلالتیه قیامی از عقل سحر آفرین نقش غریب حکایت اربع کنار
صنم حضرت باریت نموده که کبخت عبیدش را که کوبه آرمی غرض جهان و هر تو طلعت مهر کس نشن زار و شمشیر و پیر
جوان ساخت نقش کنج نهانی بود که در عاقبت اندیش از برای روزه بد خویش ذخیره گذاشته و با صدف زنا آورده
که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث در کین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر
پیوسته قبل از شروع بد کرد صدرات احوال آن جزازنده تخت و تاج با براد حکایتی چند محتاج است لهذا کار کرده

این شکر فایر و طرازنده این تاریخ صدق شناسه محمد حسد می که از جا کران حضور و بعبیط و طابع ماسور است با کلهارجل
اموری که در ایام سلطنت خاقان شهید معید آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تائید بوقوع بیوست شروع نماید تا بر
عالیان منکشف شود که ایران چگونه بران ^{شاه سلطان حسین} ممالک منقسم و بران بوده که بخت بعماری عزم مستین آنو برانی را درست کردند
کلهارجل بی کلشن فسرده که از هجوم سبزه میکانه نهان بلکه کوب کلچین علاوه زمان بود و بچ آب رنگ از تازه کی بمرصه ظهور آورد
سرگذشت محمد کل از نظری بنویسند **عند لیب کشفه** تر میگوید این افسانه را **هذا کتابنا نطق علیکم** بالحق از جمله
اشعری که در عهد سلطنت خاقان مغندر برهنه برنگان کس ایران شد اول طغیان بر سر س غلجه و مقدمه قند بار بود که در سال
هزار و صد و بیست و هجری مطابق سیمین میل بوقوع بیوست **تیسین** اینحال آنکه کرکین خان والی کرستان در آن
ایوان بیگلر سکی قند بار بود که خسته که با اتفاق او در قند بار میبودند ابواب علی اعتدالی باز و دست تسلط بر افغانه دراز کرد
میر و پس غلجه حاکم انگروه از جان بسته و از روی نظام بر گاه خاک شکوه آمد چون در اردوی پادشاهی کسی در دولت سرامی
سلطنت داد و بی شافت روی از اوت بر تافت بکله محطه شافت در عین مراجعت تشیع امور و ملا حظت نزدیک و دور کرد
وار و قند بار و در وقتیکه کرکین خان بعزم تشیه طایفه کاکرمی در سمرقند شیخ خارج قند بار بود بر سر اورینخته او را پستگیر ساخت
و سراد خان نام نغان که خشنی بود نامور نموده که با تمام کارش پرداخت بعد از این واقعه کبیره رخاں برادر زاده او پس سالار
نسب کشته بخت خرابی غم باشوکت کسری جسم و افواج مختلفه از طوایف کرج و عرب و عجم تشخیر قند بار تشیه بر سر س صحر
شده جماعت ابدالی برات را که با افغانه غلجه معاند بودند جمع و یکسال غلجه را محصور کرده نشست بالاخره از دست سوار
تیر سرور پای غلجه گذاشته بعم خوش بیوست بعد از آن محمد زمان خان شالمو قورچی باشی این امر نامور کرده در زمان مدعی
مراصل کرده تاریخین بقند بار زمان عشرتش بر سر سید بعد از آن دیگر بکار قند بار پرداخته نامقدمه برات نمودش ابدالی
پدید آمد و بر سر بیست سال قند بار حکومت کرده بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال با حکومت پرداخت
بعد از آن محمود ولد بر سر بیست و چند نفر از خاصه او رنگ موافقت بخت او را مقبول ساخته خود لوی حکومت بر افراخت و دیگر
شور شر افغانه ابدالی ساخته برات بود که در سال هزار و صد و بیست و هجری بمرصه ظهور آید تفصیل این احوال آنکه آنطایفه در عهد
غلجه پیش و سابقا شصت هزار خانه وار کجایش میبودند عبد الله خان ولد جیات سلطان صدوزانی بعد از شنیدن واقعه
قند بار با اتفاق ابدالله ولد خود از زنان نزد کبیره و خان شاتو حاکم ابدالی شد تا اینکه بقدری است که تغییر و تبدل در ایران راه نیست
قند بار آن نمود و عبد الله خان با اول خود وارد برات شده در آن اوقات ایالت برات با عباسقلی خان شالمو بود چون از ناحیه حال
عبد الله خان آنافساید نظر غلجه برید عباسقلی خان او را با اولد شیخ بر سر ساخت غلجه احوال آنرا شایسته برات با عباسقلی خان شورید و او را بیعت کرد و

و بعد از آنکه این خبر عرض امناهی دولت رسید بجناب خان پستاجلورا از دربارشاهی پایالت نامور
و روانه برات ساختند و مقارن این امور اسد الله بادش از مجلس فرار و بکوه دو شاخ فرست
شاخ سرکشی برافراشت نفسی که جمعیت افتاده قلعه اسفر از آنصرف و بعد از آن در یکفرسخی شهر با
جعفر خان حاکم برات جنگ کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چند می که محصورین از امداد
بایستگشته در غیبه و آشکار راه سازش و طریق آتیش زدن با فاغنه کشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان
ساله چند نفر از اهل قریه بدم من اعمال برات که در شهر محصور و در جزیره با فاغنه بمهستان بودند نزد بانها
ترقیب داده از سمت برج مشهور بر سر فیلیخانه که در درب عراق واقع است فاغنه را بالا و فاغنه نیز بر شهر
سلفا کشته و تیغ هتدیکشیده بقدر اسکان بقتل و غارت شهر پر خستند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه
افاغنه اسفر از آمدن در شهر برات توقف و باندک قسمی کوسویه و غنایان و سرحدات مرغاب و بادغیس را
تا ما تصرف کردند پس اسد الله بفرستاده ^{تلقه} راه که در سال قبل تصرف فاغنه غلبه آورده بود افتاده شیبی علی الغضله
ابلقار و بانز و بان بر برج قلعه صعود و سپا بپردی سلیم جسد بر فراز حصار مقصود بر آمد و انولایت را ضبط
نموده مراجعت کرد و آن اشافتحی خان ترکمان از دولت بهینه صفویه بسرواری امور شده در توابع کوسویه
نکاتی فریقین واقع گشته تحت افاغنه مغلوب و شب بهمت خوریان بر گشته از آنجا که طالع قزلباشیه نام ساخته
و تجار پندار و در ما غنما متصاعده بود سردار با فوجی متعاقب ایشان گیت تهور برانگیخته با صد نفر کما بیش در
پشت صحرائی مشهور بر وزنگ بطایفه افغان بر خورده میاگان نه بریشان تاخته ایشان نیز چون صریف را خیره
و چشم بصیرتشان از اخبار غرور تیره دیدند نوسن کبریا غمان کش و تیغ خور زرا از میان کشیده سردار را با جمعی از
پیش از آن از لباس هستی جاری ساخته بعد از چند می محمود ولد میر بیس بعزم ستروا و فراه حرکت کرده باین فراه
و زمین را در محل موسوم بدلا رام با اسد الله جنگ نموده اسد الله بقتل سید محمود چون تصرف قلعه فراه را بر تهر
آتم نام دید بمان قتل اسد الله گفتا کرده بصوب قندهار شتافت و در بسنی که قزوین مقرر موب خاقان
شید بود اینترت با از طرایل خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض امناهی آن دولت نیز تالیس او را صدق فرض
کرده او را بصوفی صافی ضمیر لقب ساخته حسینقلی خان خطاب دادند و نکته سخنان قزوین تا بیخ قتل اسد الله را
چنین یافتند ع اسد زاسک شاه ایران درید بعد از آن زمان زمان خان وارث دولت گشته برات
تصرف و عجب الله پادشاه را محبوس ساخته بمان نکانی جعفر خان و گرفتاران قزلباشیه را در سرخیابان

باغ نوباره خوریز سیاست از پامی در آورد و ایمان دولت پادشاهی چون طایفه غلبه و ابدالی پیشتر کار
 یکدیگر محمود در نسبت بخود از موافقان اخلاص گستر یافته صفی قلجان ترکمان او غلی را بر سر واری تعیین نموده با همبست
 شایان و تدارکات فسر او ان روانه بیرات ساختند در صحرائی کافر قلعه فیما بین او و زمان خان تقاتی واقع
 شده و سرور از غزبور نیز میر و این معنی پیشتر باعث قومی سستی نظایضی بی پاد سر کرده پس ماخذ در اولایت
 اقتدار کلی بهر سائیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه بارقه تیغ جوانگیر ظل اللهی ظلمت زد و
 آن بلاد و بازوی دولت ناموده قانع فتند و فساد گردید. یکی شورش ترکمانان صابین خانی
 استر آباد است که تابع خوارزم اند اما در نواحی خراسان و دشت قباقر سکنا دارند و اگر بعضی اوقات بنا بر صرفه
 کار خود اظهار ارادگی و تقیاب و بحکام استر آباد میگردند لیکن در اغلب اوقات نشأت یافت و تاز و سر کشی و فساد
 بودند و هوسالف ایام سرداران صاحب شوکت تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نداشتند و روز بروز قتل ایشان
 زیاد یافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سرور می طلوع کرده شیره طبعان سرزاد و محمود
 گشیدند ای یکی شورش کردید و خستان و انقلاب حدود شیروان بود و مختص این مقال آنکه جماعت جاد و کلاه
 گزیده که اهل شیروان را مصدوقه و الجاد الجنب بودند ایلماری و با طایفه زاخو که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق
 ورزیده ترمه بنیاد کرده حسنعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در صد و نهمه انجماعت برآند و بعد از ورود و بجای
 شکی شیخون آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول بقیه لشکرش از تکه جسته اموال ایشان بتصرف انظار یافته در آمد
 بعد از چندی حاجی و او نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق سرخای لکزی همدرستان گشته اولاد احمد خان
 حاکم قبه را از میان برداشته مشوجه تخریر شیروان شدند مقصود ایشان بحدود پیوسته سعادت و ثانی الحال
 بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شاهخی را متصرف و حسین خان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آوردند
 و بعضی شیروان و نواحی آن پر خسته اینرا تباید دولت عثمانی عرض نموده راه و انساب باند دولت سعادت
 اکتساب گشودند از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سار و مصطفی پاشا تنگ و اطا و او
 نامور گشته راه مدخلت گشود و شد چون سرخای در جمعیت از حاجی داود پیش موجب قوت و پیش بود و سایل
 را لکنجه فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سار و مصطفی پاشا نامور
 کجی کردید ای یکی ترمه و طغیان ملک محمود دیستانی است. توضیح این مقال
 آنکه در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل صفی قلجان سردار بدو بار گردون در شاه ای رسید اسمعیل خان غلام

غلام برتبه سپهسالاری فایز و نام در بنحیر برات گردیده دارد ارض مقدس گردید و چون ملک محمود حاکم
 تون بنابر سبب ای جاوه غرور و استکبار چندان اقبالی با مردمی خوانین ارض مقدس نسیک و سپهسالار زبور
 فتحعلی خان فاجار بیکریکی مشهوره مقدس را با فوجی از قزلباشیه برسد قلعه تون نامور و ملک محمود کشته بجا
 ایام محاصره مهتدا یافت تا اینکه شبی پیر محمد نام که فرزند از دست در وید خانه فتحعلی خان کتوده بود از فتحعلی خان
 رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک بیست
 مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلی خان بزنم کلونه از پای درآمد و این حسن سبب افتاد و دستمه داد ملک شده
 بهمان منوال در انتر زمین دم از خود رانی میزد تا اینکه مقدمه اختلال و ضایع سپهسالار و داده ملک در مشهور
 مقدس فرمان داشت **تبیین** اینمقال آنکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان زبور سپهسالار ایالت ارض
 مقدس را بعلی قلیخان شاهلکه در آن اوان بیکریکی مرو و در مشهوره مقدس میبود تقویض نمود اما در روز اختلال کار
 سپهسالار از دوا و ماده انقلاب مهتدا و بیافت چون سپهسالار اطوار علی قلیخان را سواقی ششده بکنج ای
 نیافته از دست کردن بود خواست که او را مسلوب الاختیار سازد و علیقلی خان از مضمون کردید قلا
 یحییق المکر السیحی الا با هلمه غافل گشته جمعی از او باشن که با او همستان بودند بتبریل همعیل خان فرستاد
 کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فرید بکار ایالت پرداخت در روز باره هم محترم
 الحرام ۱۳۵۰ که اغاخه بر اصفهان سلاطین کشته این واقعه نیز در چهار روز در مشهوره مقدس بوقوع پیوست پس
 سرشته کار بدست الواط مشهوره مقدس افتاده علی قلیخان نیز باطلی که فرجیده بود بر چیده تا اینکه در ماه
 جمادی الاولی بهمان سال الواط بجانه علی قلیخان رنجته او را مقبول همعیل خان را از مجلس بر آورده باز بشل
 حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی نماند و الواط خود بر تق و قنق جهات کلی بیپرداختند چون
 حرکات اجتماعت اطلاق طبع سپهسالار بود بلکه محمود و مر اسله فرستاد و او را تکلیف ارض مقدس کرده ملک محمود
 چنین روزی را از خدا خوانان بود و تجبیل دارد ارض مقدس کشته مسند تملک کسر و اگر چه الواط را کتوبن خاطر آن
 بود که در روز و دولت محمود با تمام کارش پروانند اما چون ع همه جاده شش و شش مکافات و عمل ایند فعه
 بخرج کینه جو غالب استقام از ایشان کشته ملک را در تیبیه آن سرشان و بار بداندیشی دست پشی داد
 ولولاد فی الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض **در تمسیم ذکر محمود و علیجه و آمدن**
او بر سر اصفهان محمد و له میردین سالی که با است الله جنگ کرده او را بقتل آورد این مراتب

بدولت صفویه عرض گشته عاگرد که چون اینجکرت محض از راه حیر خواهی نمودست بطور رسیدن مویک
پادشاهی از بظرف عازم خراسان شده من هم از قند بار بست برات حرکت میسکنم که از د و طرف
بیرفع ابدالی کوشیده شود امنای ساده لوح که در دستان تیز عقول سطحه ایشان فهم نقطه از خط و دست از
خلط نمیکرد احوال روی اند و او را بسبع قبول اصقا و ایالت قند بار را با و ایقا کرده خلعت و شیرین
او فرستادند حسینقلی خان خطابت اند محمود و تیر بیمانه شبیه بدالی برات وارد بستان و نیم کرده بد
خدا ل احوال شهید و بلوچ عازم ناخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده لمنس مقدم محمودی شدند محمود
نیز وارد کرمان گشته نه ماه بصدیط کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قند بار محمود رسیده باعث
انصراف او بقند بار گردید **توضیح** ایستقال آنکه محمود در حسین آمدن از قند بار بحین سلطان لکزی را که
در فراه ساکن میبود نایب قند بار کرده عازم کرمان شد بحین سلطان نر بود قلعه را از اقاغنه خالی دید با
ملک جعفر خان سیستانی که در قند بار محبوس بود تو طسه و تمهید کرده با طهارت و لخواهی صفویه سسر از کرمان
خسول بر آورده بدستاری فارسی زبانان صلاهی شورش در داده جمعی از اقاغنه را که در قلعه بودند مقتول
صبح اقاغنه بیرون واقف گشته و از یک سمت داخل قلعه گشته بحین سلطان و ملک جعفر خان را بدست
آورده با فارسی زبانان بقتل آورده محمود بعد از شنیدن اینخبر کرمان را تا راج و اسیر کرده آنک قند بار نمود
و در سال یکم از شوق سنخیر کرمان کرمان گیر نمیشد گشته مشت هزار کس از اقاغنه قند بار و بلوچ هر سال
آنست جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی با مد او
قلعه گیان نپرداخت ابدالی قلعه ناچار طالب امان بقبول پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار
استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم صفویان شد اعیان دولت بتوبه اسباب قتال و
جبا خانه را گشوده مردم روستائی و بازاری که از فنون جنگ عاری بودند بیف و مسان و دروغ و ختن
مسکل و دریای و کوپال هر یک از ثانی رستم این ساختند و بحیثیت تمام بمیدان کارزار شافتند و روز دوشنبه
بیستم جمادی الاولی سنه هزار و صد و سی و چهار مطابق او دین در کلونابا و چهار فرسخی صفویان ملاقی شدند
واقع شده قرزباشیه مغلوب و رستم خان قوئلرا آقاسی شبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی جمعی از
اعیان و کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغان در آمده بتجیه بیف
وارد شهر صفویان و بنای سینه بندی در دروب و محلات گذاشته بعد از دو روز محمود آمده فرج آباد را

برای ترویج بسیار و از پشت سپیدها آغاز کرد و در نمود و در غره جمادی الاخری سنه ۱۳۳۱ مطابق با رسایل اتفاق

افتاد در بیان کیفیت محمود علیجه باصفهان در ابتدای سال پراختلال سنه ۱۳۳۲

توشتقان ایل چون سلطان دارالقرار ابتلا یعنی هر جوان از ابعزیم تسخیر شهرستان حاصل است اعتلا
افراخته لشکر بیار برهمن سنگاسه بمن و غارتگر شهرزدی گشت و افغان هزاره وستان با هزاره داستان
شور افزای فرج آباد چمن و هزاره پیلین و بلوچ خانی کل مالک بامی تحت کلشن کردید محمودیان با بحال شوکت
استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده با نداشت اینک امداد از طرفی باصفهان خواهد رسید مسلک جمعیت خود را
از نیم پاشیدند اعیان دولت فخری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد
اکبر خاقان شهید را در بهقتم رجب بولبعدی آورده و چون آثار رشد و فطانت از ناصیه حال او تفرسیدند
بعد از چهار روز او را بد مور قاپلی راجع وصفی میرزای برادر او را بجای او بر سنده ولایت عهدت نکیه دادند باز در سینه
بهقتم رجب طلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه این خال را بنام ششایزاده طوماسب میرزا زدند و در شب بیوم
ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در دست قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد
و لشکری متحد کرده منشأ امری شود بعد از خروج طوماسب میرزا آقا غنچه بنای محاصره گنجه شته اطراف شهر را
سپه بندی راه آمد و شد را بیکاره مسدود ساختند پس با تمام بحال خاص و عام ناه یافته روز بروز قوت
ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش غلا و نایره بلا بالا میکرفت بجدی که مردم برای انکل جبهه میزدند و بزرگان
در اسواق و محلات اطفال خورده سال را دیده و فرج کرده میخوردند و اهل برای کسدم چون کندم سینه چاک می
بود و طایر جانان در غم دانه گرفتار دام هلاک برای کرده نانی در دنیا چون بنور باتش حسرت یافت چشم مردم
فرصی برای بناری سواهی بچکش خورشید نیسیافت از شور چشمی زمانه عجمی شد که شیرین دستان بیاد
شکر لب خویش میکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند نباتات میخائیدند بهوس میوه دامن از نخل زندگی بر میخند
و بیاد انکور خاک پای درخت تاک را از کیس راه چون توتیای غوره بچشم میکشیدند کسانی که از جامه شیرینی
تن میپوشیدند چون گرم پلید سیرک خورون نمیدند و جمعی که بغزلو زبند کام نمی آلودند از شدت جوع پوست درختان
افتادند اگر دانه از زنی میچند رفیق با پی محمود سیاه میفرستادند و اگر جبهه جا در می نییافتند در تقسیم آن شته بر خنخاش
مینهادند کسی روی بیاز را بر نیسیدید و دانه ماش از شاوچ عذسی عزیز تر کردید سا بلان از برون اسم نان نوی
میخوردند و در ایکنان حسرت خورون سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میسپردند لاله برای کباب

داع بر دل بریان میگذاشت و قمری در دست شاهی کو گوزان میبایست او جان بطلبی که برسد و هر
دو دانه تپانی نور اصفهان یکباره و بران کرده و در لطفی آورده و قویان این اسامی دولت با طاقت کسب
شد خاک عجز و همون بفرق بخت تا اینکه بدون شهر مصر گشته و بدانده هم بجز ششده مطابق اسرار
خاقان شهبه را بفرج آید و در شهر سروری بر بزرگترش کشایج و شهر زنده و همان شب محمود کس برای ضبط خرابی
و کارخانه جات پادشاهی و ائمه اصفهان ساخت و خود در چهار و نیم ماه نرور با قمری بجای و بیاد شد او
داخل شهر گشته مکه و خطبه بنام خود کرده و بعد از آن که سنج واقعه اصفهان در آنروز محرم در دار السلطنه قزوین بطور مناسب
میرزا رسید بر او رنگ شاهی هلو کس کرده بکنه سنجان قزوین آنروز محرم در آنروز ببلور یافتند و در ماه صفر بعضی از افاغنه
برای اغلال کار حضرت شاه طومار سب با سوره قزوین گشته و بعد از ورود افاغنه بدو فرسخی قزوین شاه طومار سب با طبعی
بمراه داشت سرخوشی و راه آند با سنجان پیش گرفته امانی قزوین چون شش ماه و دو روز و شصت برآمد و بدنه بعد از
ساعده و سیمان افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه دست بندی از آستین بر آورده از کونا و مین دست درازی برد
و بعضی از حوصله قزوین بر شانه شمشیر حمیت آفنده و کرسن بهمان خود در آن بجهت جمعی از ایشان را بر خاک بزد
از افاغنه افاغنه که در باغات خارج شهر بود سر سینه عازم گریز بجانب اصفهان نکار و آن بجز گشته محمود و با سماع
و تحریف کرد و قریباً شصت فاده در روزیکه افاغنه از قزوین گشته و از اصفهان میشد شروع بلا افاغنه امان امرای
مغزول معارف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان را یکی از تیغ گذرانیده و بر جا که کمان اهل سلاح معروفی گرفت
گرفته آشکار و نهان بقتل رسانیده و جمعی را شمشیر شمشیر از اسور ساخته و ایشان قتلگاه شیر از را محصور و تصرف
آوردند محمود قریب بدو سال در ولایت نرور درایت حکمرانی او خیمت بعد از آن و سوره نقاشی او را بنگر و فتح
شاهزادگان از افاغنه جمیع اولاد و اطفال و خاقان مغفور را که صغیر و کبیر سب و کینه نرور بدو معروف تیغ جاساخته
نقش ایشان را بفرستادند و بعد از چند می جنون قوی و فالج شد بد بر او طاری شده دیوانه و از خود بیگانه گشته
امر و نهی او بکلم جنون از لغات و جسریران عاقل گردید و در او از دهم شهر شعبان سنه ۱۱۳۷ مطابق نیلان ایل شرف
بسی عیش که با سوار مرک او میر نسبت جمعی از افاغنه را با خود همه پستان کرده از کج افسران برآمده نوبت سلطنت
بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را بجنبه بلاک کرده من حیث الاستقلال جالس بر حکمرانی
گردید و در ایام سلطنت خود گران و بزد و بنا و قمر و قزوین و طبرستان تا ملول کردی که در کس الحمد عراق و خراسان
بمحیطه تصرف در آورد و یکی علیه روسیه است بدار المرز و کیدانات توضیح این

این مقال اینکه در سنی که شاه طهماسب در قزوین سر با کسر روی کرد است همه یک نام از تو این وزیر
عظیم را برسم سفارت و عزم همند و بمحاکت دیوس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب شاه طهماسب
بسرکردگی سردار روسیه آمده پنهان ایشان در فرزند شت لنگر توقف انداخته وزیر شت از دریا فرود آمده
مغلوب در روسیه باطلی را که در جنب شهر شت واقع است محل انداخته بار توقف کشوند و حرف روسیه اینکه ما
بخواتش این دولت راه دور در ازرا طلی کرده ایم و آنچه شاه طهماسب بوکالت او کل دارالمرزا از نیاز آباد و نا
بعد استرا با بد دولت روسیه تقویض نموده که صیانت این دولت کرده بدفع دشمن بر دانهیم و باین ادعای راه دخل
تصرف در ولایت دارالمرزا میخواستند اما دست تعرض کشیده داشتند بهر چه سپه اسون مال یوان غیر آن میگشتند
تا اینکه متعاقب سردار بزرگ ایشان باوه بنرا کس آمده ختمی با جمع دارالمرزا از نیاز آباد بموجب نوشته که
همه یک بوکالت دولت ملت صفویه بر رویه داده بود بخود منسوب ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع
روسیه آمده در خارج شت تلاقی فریقین واقع و در ایام شکست یافته سردار روسیه شت و کوه مرزات صرف
و بدون منازع و سیم دو سال در آن نواحی مضبوط و اخذ و عمل بچو بات پرورشند تا اینکه مقدمه قلندر مشهور
با همه یک میرزا در مسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ نزاع آمده لایحجان و نجان را که
تصرف قلندر بود منصرف گشتند و بفاصله چند می پسر پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه سنز کرایع اگر
بیشمار وار و در بند و امالی انجامتیز از بیم غلبه گزیده و روئیده که اعداد دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این
دولت نبود از باب طاعت در آمدند پادشاه منور را بر تخلیه نارین قلع در بند کرده سه هزار نفر تفنگچی که
رو بسا از اسولت کوبند باستحاط انجام گرفته با کوبه و سالیان در منصرف بهمان اخذ و مقاطعه مال و چو بات
حسابی اکتفا کرده معاوت بمنقر سلطنت خود نمودی یکی تسلط و استیلا می روئیده است
بر عمالک آذربایجان | اینین این مقال که بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز
از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم ارزن التزم بکرجستان و عارف احمد پاشا بیرون و عبدالد پاشا
کوبرلی اوغلی حاکم وان به تبریز حرس پاشای الی بغداد و بکرا نشینان و بعد از آن امور گشته هر یک با عساکر
بیشمار از خود و خود راایت عزیمت فرما گشتند و اندر ایامی لشکر آذربایجان را در شش حته چهار موضع حیرت انداختند
ابراهم پاشا تفلیس را بحیطة مضبوط آورده و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بیرون آمده چهار ماه قلعه را
محصور کرد و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود امالی انجام طالبان شده قلعه را سپردند

وعبدالله پاشای کورلی در علی در همان سال اعزاز شریف تر و ایروان حرکت کرده چو سنی که موکب شاهی در
 اردبیل توقف داشت بر سر سبز آمده چون صورت تنخیر در آن سال در آینه مراد روی نمود و عطف عثمان کرده در
 تنوی و سلساس قشلاق در سال دیگر بازگشته بقدر غلبه بر قلم است ولی گفته ایالی بجای احمد و از تنیج گذرانیده و حسن
 پاشای والی بغداد راایت عزیمت بجانب کربلا ^{بیت المقدس} رسانیده صرف شد حسن پاشا بعد از چند می در کربلا نشیمان بدو بقا
 شتافتند احمد پاشا پیش از دولت عثمانی سرعسکر و عازم تنخیر بمزدان فرسیده و نگر می که در آن اولی حاکم بمزدان
 بود بهمانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون و ایالی بمزدان با پیغام داد دست رسد ماه قلعه واری کردند تا اینکه
 احمد پاشا نیز بغلبه قلعه را مسخر کرده و لازم قتل و غارت بطور رسانیده و بعد از و سار مصطفی پاشا بتنخیر کنیز و علی پاشا
 بتنخیر اردبیل مامور شده بعد از جنگ محاصره نموده کنته نیز بحدیض ضبط رومیه درآمد بعد از آنکه رومیه منتهی به اردبیل شدند
 و موکب شاهی از اردبیل عازم طهران گردید و رومیه آمده اردبیل و مغانات و زنجان و سلطانیه و محال که از اردبیل
 انصرف در آورند و آنوقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود و اشرف چون خبر اختلاف آفرین با بجان
 و سراجت شاه طهماسب را بجانب طهران شنیده بر سرعت تمام عازم طهران گردیده در فرسیده اندران که در جنب
 طهران واقع و مضرب خیم سلطنت میسر و عساکر قزلباشیه بمقابله برخاسته در سلمان آباد طهران ملاقی فریقین
 واقع شد قزلباشیه شکست یافته باو می فریست شافتند شاه طهماسب از اندران عازم مازندران دستر آباد شد
 اشرف جمعی را بمحاصره طهران رسید و ناصر می سردار خرد را بتنخیر قزوین مامور ساخته آنکه اصفهان کرد و ایالی
 قزوین را بدو مقام اطاعت در آمدند بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا عزیمت دستر آباد کرده فتحعلی خان
 قاجار را بجهت سمت سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمذاخنه افغانه طهران روانه ساخت مشار الیه هم در
 ابراهیم آباد طهران ملاقی افغان شده با خدایان اصفهان و سنی اهل عساکر می ساخته بی خبر از روانه دستر آباد شد
 طهماسبان نیز با بوس از اعدای افغانیان بطبع منفک داشتند ایالی ساده و فتنه که تا از آن باشرف طریق مخالفت میسر
 راه متابعت کشور شهر سپردند

در بیان مجمل از احوال اشرف و کیفیت جنگ

و صلحی که فیما بین او و رومیه بوقوع پیوست در سال سیوم جلوس اشرف

احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانی بسرداری منصوب و با فوجی عظیم با اتفاق خانک پاشای حاکم بابلان و عبد
 الرحمن پاشای حاکم بمزدان و قوام مصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم موصل بطلب خان مغفور شاه سلطان حسین
 تنخیر ملک متصرف فی افغانه مامور گشته وارد بمزدان و از آنجا جمعی را بدستر آباد و شهر کرد و فرایان و ایلیچی نزد اشرف

اشرف فرستاده پیغام دادند که افغانه طایفه بی پادشاه بدون الهیت مالک سر بر داشتند چون
 پادشاهان و ارباب پادشاهان میباشند خاقان شهید را با سپرده از راه رسم سلطنت عارضی کنار
 گیرند اشرف نیز از اصفهان عازم کلپایگان گشته چنانچه پادشاه مغفور را که در اصفهان می
 بود از روم تیغ جنایت شهادت نوشانید و سر او را نزد ایلچی روم فرستاد و جواب ایشان را بزبان
 چند ریغ و سنگان محول ساخت بمعنی ناپره سپرد و چشم رومیه کشته احمد پاشای سردار روم پاشای
 و عا کرانگز و بوم از جسد آن را بیست و هجده روز شمر کرده تلافی عسکرین و شستعال نوایر شور و شین
 بین الفریقین کرده و رومیه مغلوب و مغفور شده رخت عزیمت بودی مریخت کشیدند اشرف نیز عازم
 اصفهان شد در سال بعد مجدداً احمد پاشا بهمان ایام عزیمت فرمود و طرح مصالحه انداخته قرار داد مالک
 و تعیین حدود و تحدید بنور باین دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی باکر از و خوجان و
 سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمزب با افغانه مقرر و متعلق
 باشد و بدین عهد و میثاق صلح اتفاق در رفع غایب نزاع و اتفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش
 گشتند در سال چهارم جلوس اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم
 سفارت برای تانکیه بنیان صلح و صلاح و تنهیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب
 اشرف نیز محمد خان بلوچ بالچیکری روم مامور و همراه ایلچی میزبور روانه دربار عثمانی گردید
 و در بیان چند تقریری که در ایام قدرت ایران بادعای شایسته اظهاری
 خود سری و آزادی کردند | اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بجایاری بر سینه
 حقیقت احوال او ایسکه موسی الیه شخصی بود از طایفه کرانی و در سال هزار و صد و سی و هفت در خلیل آباد
 بجایاری نبیث شده ادعای شایسته اظهاری و پسری خاقان سعید شهید کرده میگفت که نام من اولاً
 ابوالعصم میرزا بوده ثانیاً این اسم را گذاشته ام محمد حسین خان حاکم بجایاری از راه ساده لوحی
 با خردستان بجایاری وجود او را مقدم و مقدم او را کرامی محترم داشته سر بر بقیه اطاعتش گذاشتند
 و موسی الیه زنی از شوهد اصفهان شاهد خود کرده بادعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته
 بود از خلیل آباد و خواهر او آمد مرفقه او را نیز با خرام آوردند و در بهمانجا فتنه تاج کار کرده از قاهر
 با طرف نوشت اما حقیقه را بسمت جیب زده و طلب از مساجد بسیار با اسم شاه طهماسب خوانده

اسم خود را ثانی اسم او کرده و نامش را که کلبه در روز ساء ایات التمت بود و او جمع آمده که
اطاعت استند و امر برای او تعیین کرده در آن نواحی بحال تکلیف بهر سائید تا اینکه از جانب حضرت
خلیل الکی در حبسینی که شاه طوماسب در ارض اتمدس توقف داشت باه گان دولت علی صغری میرزا
امر والا صدور یافت که چون شاهزادگی منحصر بشاه طوماسب و او عامی آن شخص خلاف واقع است
او را گرفته بساطلی که در حیدرآباد حبسند لهذا بر وفق اشاره والا در حبسینی که ده دشت مقصر صغری سید
بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیه در واسط شهر محرم سنه ۱۲۳۴ روی نمودن میسکن
سید احمد نواده میرزا داود مستولی سابق شهید متفلس است که شخص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان
که شاه طوماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقور رفت و در انجا رقم مجهولی مشهور بقول
خبت یار همت فارس و کرمان بهر شاه طوماسب با هم نمود و بر ازاره عوام کالانعام را خرد از این
جنس کذب طرز کرده جمعی از او با شرافتیم آورده عازم بوخارا شد و برودشت فارس که در دشت
فرسخی شیراز واقع است گردید در آن ایوان زبردست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را
بمقابل سید احمد فرستاده در سرمل خان تلافی فریقین واقع شده سید احمد متهم گشته با بر قوه آمده
مردم ابرقوه را از کیفیت احوال او و تالیس حکم مجهول او آگاهی حاصل شده او را گرفته مجوس ساختند
بعد از دو ماه از مجلس سراسر کرده بجانب جهرم شتافت و مسلک جمعیت خود را بجدیه انتظام داده از جهرم
رفته و از آب سبزی را بدایره ضبط در آورده جمعیتی متعقد و کرمان را تعریف کرده در چهاردهم شهر
رجع الاول سنه ۱۲۳۴ مطابق قومی نیل جلوس نموده هم پادشاهی بر خود زانند و مسکه و بیقه زوه بعد از چند
جمع از جانب شرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعه حبابا و محصور و بالاخره گرفتار گشته او را
با صفهان آورده با شرف کردن زده هوای سبزی را از سر او بیرون کرده و عاقبت بزور زیاد
سری از پار آمدن یکی محمد علی نام رفسجانی مشهور بصفتی سبزی را می نامی است
کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم سنه ۱۲۳۴ مطابق قومی نیل در لباس درویشی وارد شهر شیراز انجا که غفل
مردم در چشم ایشان بیاید جمعی الواط او را دیده میگفتند که چشمهای این شخص در نظر ما چشم آن صغری میرزا
شایب دارد شاید او باشد و او نخاشی داشت عوام از عین حماقت جمعیت کرده خریدار او شدند
نایب شوستر با ستاخ این خبر متوحش گشته از او تلبیه او نموده او فرار کرده بجزیره رفته از انجا از راه بصره

بصره روانه نمودند ایچیان دولت قیصری بیایات هیک شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است
بدون تشخیص شاهزادگی او را تصدیق نموده موعی الیه را بدر عثمانی احضار و بعد از ورود او بحوالی اسلامبول
موانداری تعیین و در اسکودار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع احمد خان پادشاه
روم باعتبار صد و بعضی حرکات او را بشهر سلانیک که میجده منزل انظر ف قسطنطنیه و نزدیک سجد
فرنگت فرستادند و بعد از چندی از آنجا نیز او را بجزیره لیس فرستاده کسان او را مخص ساختند و
نهمه احوال او در بیان وقایع سال ۱۰۵۵ هـ نگارش خواهد یافت **ی یکی** سید حسین نام قلندری بود
که از فراه بقندیار رفته مدتی در قندهار در یوزه کرد وادی بیامانی میسر بود و از آنجا همراه افغانه در
کسوت دروشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزای کرانی میان جماعت جوانکی رفته خود را بعباس میرزا
موسوم و او او حامی برادری خاقان مرحوم کرده متمای سروری گوشه کلاه موس بر شکت برسد
این دعوی دروغ راست نشد و از طوائف جوانکی و مردم اطرفی جمع فرایم آورده چون کارش این
نداشت جاب آسا جوای ریاست سری بر آورده باز بر کبریاں عدم کشد و شمع دولتش چون از
صدق سرخی نداشت زود پایان رسید **ی یکی** شخصی در سمت شمیل بندر بهر سیده باد خاک
پسری خاقان منقور خود را سلطان محمد پسر زانا سیده پشایزاده فرسوار شهرت یافت و در شمیل
چهار صد پانصد نفر از اعراب بنا در بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبدالعزیز خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ
با عانت او برخاستند و از آنجا بمیان ظایفه باندی آمده الظایفه نیز با او متفق و عزیمت بندر کرده با
سید احمد نواده میرزا داؤد که دران اوان او سینه دران همتهارایت استقلال برافراشته مجاوده نموده
سید احمد را منزه ساخت و بندر را با محال شمیل وینا بجزیه نصف در آورد بالاخره از جانب اشرف
جمعی مدفع او را مورکشه با او محاربه موعی الیه شکت یافته بجانب بندرستان کرجخت و بندر با محال متفرق
فیه او ضمیه ولایات افغانی کردید **ی یکی** ازینسل نام قلندریست که در لایبجان بهر سیده و او بد
اگر سیم نام توپچی بود که با چند نفر از قلندران مراصل نورد در قشکشته در قریه حکام من اعمال و لیلمان مضنون
اینکدع بعد دروشی اگر سیم نزاری شاهی از کلاه نمد پوست شخت بدوس نسر و سر بر دار صغیره
و شاخ تقیر فیکر علم و نظیر افتاده و از چادر قلندری با بخرگاه دارائی سلطنت گذارشته با دعای سپهر
شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام پناه جماعت صوفیان در شونده و لیلمان را فر فرشته رایت

حکم برافراشت و ویلین را بارانگوه تصرف کرد و در آن اوان محمد رضا خان عبدقلوب قورچی باشی که سپهسالار
 و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت اینجور را شنیده با دوسه هزار کس عازم دفع قلندر
 گشته در کوهستان ویلین با او محاربه نموده شکست یافته به تنگابن برگشت و قلندر همان روز داخل
 لاهیجان گشته لاهیجان را با شیخان ضمیمه متصرفات خود گردانید محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منصفه
 ساخته عازم لاهیجان گشته در رانگوه تلافی واقع و قلندر مغرور شده بجانب کهدم گریخت و در آنجا محبت
 سلک جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته ماسوله من اعمال شست را متصرف و از آنجا
 عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فایز آمده با روئیه اردبیل و در حوالی ارویل جنگ کرده شکست یافت و
 بعد از آن بیابان شامبیون آمده جمعی از شامبیون را با خود متفق ساخته و جمعیتی انقطاع داده بمغانات رفته
 با علی قلی بیابان شامبیون که دم از هواخواهی انقیاد و مپه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته با ماسوله بدالاهمه
 جمعی از طایفه شامبیون که با روسیه اتفاق داشتند با جماعت ماسوله که از بیجا است قلندر تنگ آمده بود
 بروفق قلندر مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخت او را گشته سرش را برای سرگرد کان اروس بردند

در بیان نسب و مولد جناب نخل اللهی

بر آگاه دلمان دقیقه رس که بعین زاوکان آبای علوی و انعمات سفلی بند واضح خواهد بود که سعادت باری که
 زاده لطف خدای یگانه و گرامی سر زنده مادر زمانه باشد منافعش به نسبت و نه با آتش بلطنت
 مکتب زیرا که بدلول نص و کتاب این دو امر در پیشگاه نظر بلند پرستان پسته ترین پایه سلک اعتبار است
 و نازل ترین مرتبه از مدارج افتخار تنبغ برنده را فخر بجوهر خدا و خویش است نه بجان آسم و گوهر شامبو را
 بازش آب و رنگ ذاتی خود است نه صلب معدن خصوصاً این بر گردیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد
 توانا را که بعد از فضل الهی اعضا پیشش شمشیر خویش است نه بزور بازوی اهل و عشیره و بیگانه و خویش و دشمن
 از نسبت دو دانش چراغ دورمان از خیمه اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اند و خسته
 نیام همصام حدیثش دولت تیموری در آستین است و در تار خیم کشش سلسله چنگیز و تاتار حلقه اشین
 نظم ز سدهم خدکش تضایر بر ز تنبغ کجش راست کار قدر اگر نادر سپهر روز از قهر چه چو
 خورشید آتش زنده سپهر اگر مهر از عاخش دم زند و صبح آتش بعالم زند فدایش کورزد
 سمند ز سیم نه سدر کوه و بیابان نسیم در بند صورت کلک سخن سنج را از نیکارش آنمطلب بازویش

باز داشتن اولی است اما چون غرض مبرز ضابط کلیات احوال خدیو بهمال و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال
نکاشته لوصحیای سیکر و در آنحضرت از ایل قرقلو و سمرقلو نوعی از انواع فشار و فشار از جنس ترکمان
بیابانند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود در ایامی که منقول به بتوران است بلا یافتند از ترکستان کوچ
کرده در آذربایجان نوطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان کیستیستان شاه اسمعیل صفوی بتقریریات
کوچ کرده در سرچشمه سیاب کوبکاب من محال ایورد خراسان که در سمت شمالی مشرف به مقدس طوس در
بیت فرسخی واقع و در قرب جوار مرادست نوطن جسته تابستان در آنجا نیلایشی در زمستان در دستجرد و در خیز
قتلایشی میگرداند و گوید آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد و هجری بمطابق
لومی نیل در قلعه دستجرد در حصار در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و بمیلود خانه شهرت
یافته اتفاق افتاده با اسم جد خود نذر قلی بیک موسوم گردیده و در بازنده سالگی قدم بر معارج برداشته
چون در میان تاجیک و ترک و خور و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت فست
اقبال از ناصبه احوال او ظاهر و امور عظیمه از دست شویش صادر میشد و در عالم خود نادر آفاق بود
بین الامم بنا و قلی بیک مشهور شد در آغاز کار جناب نخل اللهی از آنجا که نقش بند کارگاه
وجود ربط و پیوند تراوجت انار و پیوندی بقای بنی آدم ساخته و باین جنس اکون طرا از جامه قوام
دوام بر بردوش نوع بشر از خمت بجزیره مخصوص خداوند صمد است و تقریر شایسته از وی بجانة الندی
لحد یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احدک حضرت نخل اللهی در آن اوان که آغاز شباب جوانی
و بهار گلزار زندگانی و سنگام ریجان ریجان عیش و کامرانی بود و ایل تابلیشته چون بابا علی بیک
گورس احمد لو که از رؤسای افشاریه ایورد و همیشه در انولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرامی در زم
دین و سب و از جامه خانه نندت خویشی اند و دمان قشرف رسامی مفاخرت در بر خویش داشت
آنحضرت طالب پیوند و راغب بچو استگاری صتیبه آنعاد تمند شد اکثری از حد پشه کان فشار
سالک مهنسناج و بهنگامه آرامی جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای انظار ایفد باین علت هم آغوش
شاید فنا و همخوابد ریخ و عناشند و بالاخره بکلمه قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن محذره
سراوق عفاف در سال ۱۱۳۱ هجری و صد و سی یک و شصت و بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ هجری
و نیم از شب مذکور گذشتند شامزاده کامکار در ضابطی بسرز ابو جواد آمد و بعد از خیال آمنتوره

نرخ نقاب تراب کشیده صیغه دیگر او را در سنگت از دو واج و پر و کیان مریم حضرت انتظام دادند نصرانی
میرزا و اما مقلی پسر زاکر بر آن اندر ج و اختران آن برج اند چو سپند در آغازه ظهور کو کب اقبال این
خدیو بر مهال قابع و امور یک در دست دره جزو ایورد و در مشهد مقدس و قلعه جات آمد و در ماجه و دست
از آنحضرت با افشای پند اخذ و در ترخانیه و اگر او را و از یک سیه و طوائف و اهل عشا و بوقوع پیوست و کوشی
که از بداند ایشان در اغلال کار ایشان بطور آمد و جنگهائی که با دور و نزدیک ترک و تاجیک واقع شده تا آن
طایفه را در ام و سرحدات را فرین آرام کردند که شمه از زیر یک نظریه کرده تاریخ مطولی خواهد شد بیرون
از اندازه و کتابی بس کرده خارج از حوصله قبول تدوین شیرازه لیکن چون درین روزنامه نظر حضرت است
باقتضای سخن با مورد و غرض اصلی ضبط کلیات است و در این جا رسم اجمال و ایجاز مرعی داشته
نکبت قلم ایچان ختصار عنان کرامی می سازد **بغلان** که بزم کرامی دوران در عشرت سده ای
ایران ساز تا سازی کوک کرده و سر کوش از مخالف و موافق نواب و از بر سر می چون کاسه و طغنیور
صدای بر خسته ترک و تاجیک جنگ آسا سینه بنا سخن حضرت عزا شنیدند و کوچک و بزرگ قانون
خرمی از دست داده در وایره محنت کف زمان افسوس گشت و بر جاقوی دستی بود سر از کریان
خود سری کردن سر ازی در آورده با از اندازه بیرون گذاشت **از آن جمله** ملک محمد و بیستانی
بطرفی که مذکور شد بر مشهد مقدس مستولی شده بایت طغیان بر افراشت و حضرت ظل اللهی آن اوان
در حد و ایورد و کلات و باقی سرحدات و شت مشغول ملک داری و بچکال خود زیر جلالت شامه باز
اوج دشمن شکاری بوده مانند شیر صیاد و پیشه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بود چون
دیدند که ساقی چرخ بیستانی از ساغر ماه و همسرخوانه غم با اهل ایران همیود و حرفه تنگ ظرف
زمانه از بستی کاسه بر سر ضعیفان شکست در این زمین سینه جوی هر دست تظاول کشوده راه آسایش
بر روی دور و نزدیک بر بست همیونی با حوصله غیرت آنحضرت بر شافته با همام خداوند بی نیاز و از شای
بخت فرخنده طراز نویسی روی غم بلند و قوت بیعت از چند طوائف افشار و اگر او باقی ایلات را که
ساکن ایورد و دره جزو کلات بودند بجزه خدمت احضار و کلات را که حصن حصین و قلعه خا آفرین بود
با قلعه سحر و ایورد که پیوسته جولا نگاه اشوب گیتی نورد و مسکن و ما و امی و دولتخواهان اخلص پرورد
برای افراختن بیرق حکم زانی نخستین بار و بسیاری کرد کار آغاز کار کردند آری خضنفر صوبی که در است

حوایت صلاحتش بی درناخ شیران جهان کند کی حوصله ورزد که بر گفتار خصلتی از روباہ بازی چسب رخ
 پشنگ خود عوچی شیر روی کردن افزارد و سروری که همیشه کردن فسر از آن کردن بطوق اطاعتش خم داشته اند
 کی روادار که کردن اطاعت بندگی خم ساز و ایالات عمدہ کہ ہمراہی توفیق تفسد م ساتھ ساکت این طریق
 شدند و سر قہ بود یکی افشاریہ کہ شرف انساب با بختاب داشتند دیگر اگر او کہ ساکن درہ جزو ایورد کہ از
 ایالات عظم خراسان میباشند ہر چند کہ طوایف دیگر نیز در میان بہرہ اندوز خدمت خود یوزرازمیکشند اما آن
 دو فرقد در بڑو حال ہمکستی ناید خدای تعالی بازوی اقبال خسروی اہمتر لہ دو دست خصم افکن و ساعد بخت
 فیروز را بمساعدت سعادت و پیروز شمس شکن بودند بعد از چند ہی بعضی فشاریہ و اگر او کہ صحرا کرد وادی
 سادہ کوچی بودند بساوس شیطانی مختلف الارادہ کشتہ از افشاریہ سرفرد کہ صاحب قلعہ و جمعیت
 بودند بنات مکان و عدت خود ستیز شدہ با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود رفتہ
 با او از در الفت و سازش درآمدہ از اگر او درہ جزو ایورد و جمعی با اگر او خوبشان پیوستند و کہ وہی با
 ترکمانیہ ساعدت الفت بستند و ہر یک بقدر اسکان رنگارنگتہ و شعبہ ہا بر انکجہ و با دشمنان آن بختند و
 با آنحضرت در آن بختند سوای سید چہار صد خانوار این جلاہ کہ با طہماسب قلی بیگ و کبیل و محمد علی بیگت
 ترخان بیگ نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و وہنی در اخلاص قوی بنیاد راہ مذاہہ در
 شدت و رخا لہمزم رکاب نصرت انساب و در سختی دوستی سایہ آسودنبالہ رو چتر خورشید قباب
 بودند و آنحضرت با قلت اعموان و کثرت خصمان دامن ہمت بر میان زدہ با اتفاق تو اغانا مان کریں چہ را
 گاہ را خانہ زین ساختہ بایت عزم افراشت و با ہر سرفرد بنای گیر و دار گذاشت در میان تو حقہ

سوکب والا بجانب ارض اقدس فیض نیسان بعزم دفع خصمان

این معنی باشد ہر انور روشن است کہ جلوہ جنود کو اکب و انجم تا ظہور کو کہنے اقبالست و بلند پروازی
 شہرہ طبعان تا طلوع طلینہ سیر جہان تاب نہجی کہ در مقدمہ کتاب سمت کہ از شرف یافت بعد از آنکہ
 ملک محمود در ارض اقدس آغاز خود سری کرد و رؤسای ایالات خراسان از راہ ضعف نفس و قوت و ہم
 بطوق خدمت او کردن نہادند و در اطاعت بر روش کشاوند از انجمنہ قلیج خان با پالو و امام قلی ایروی
 افشار بودند کہ از صلوات ما درہ روی ہر تافہ نزد ملک شتافتند صد در این حرکت از افشاریہ بر طبع عبود
 خود پیوہ حال نا ملاہیم افتادہ بچارہ جہتی کار ایشان پیک خیال ہر طرف روانہ و در سیر این امر طالب

بهانه شده تا اینکه ملک و سایرین را بکلیت چون در ملک خراسان همیشه از جانب انجمن اندیشه مند و براساس
می بود و معتقد بر ایناز مندانه نزد آنحضرت روانه کرده پیغامات متوالی که بعد و همین فرستاد که ما را از آمدن بارض
احسن بغیر از حبس یا نجات حال مسلمانان منظور می نیست اگر در عالم اعلی برسم موافقت مرعی کرده مستحق
فوائد خیر و باعثان ذر راه فساد و غیر خواهد بود آنحضرت پس قبول سؤل ملک کرده عازم ارض خود شد
که در روزی با ملک اظهار صداقت کرده دشت او را روض و در خلوت باشکار گاه شمر و جویش را دفع کنند
نخست با افتخار به و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند تمهید کرده فرمودند که در روز جریده بازی خود سازی
کرده همیشه باشد منظور است که آنحضرت در نشانی بازی و اسب تازی جلوسب ملک را بوده با تمام کارش
پر داند و هواخان نیز هر یک بخویشان و اتباع او در آنجست ایشان را از سر کبستی در آرد روزی که
در میدانگاه ملوک با ملک کرم جریده بازی بودند بعزم عثمان کیسری ملک دست انداختند چون زمام تو سن
اسور در دست بعضی قضاست پشت دستی که بیک تاز آسمان در پیش از پنجه آفتاب پشت بر زمین گذاشته
بر و بان اسب ملک خورده جلوسبست نیاید ملک از آنجا که سر مست با ده پرورش ربای نخوت بود
تفرش اینمعنی نگرده بعد از انقضای مسبه ان بجانب شهر عطف عثمان کردند اما آنحضرت پیوسته
در کین وقت سی بود تا اینکه بنصای مشفقانه امام قلیج خان و امام قلی کرده باظهار تبتیام ایشان را
با خود رام ساخت و بعد از آنکه ملک را بسرهی مشهور مقدس تحریک بشکار کرده ملک بخوایش آنحضرت
یکروز پیشتر حرکت و حضرت ظل اللهی برود دیگر امام قلی و قلیج خان را بتقریب شکار همراه برده بعد از ورود و حضور
با محافه من اعمال مشهور مقدس چون صید بام افتاده را از دست رها کردن تقضای غفل خدا داد نبود
آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف بستاری و در باطن لبان شمشیر دم از خونخواری می نژد
از میان برداشته و از آنجا عازم ایور گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع کینه جویمان
گماشته

در بیان آغاز محاربه ظل سبحانی با ملک محمود و سیستانی

ملک محمود بعد از وقوع این واقعه دشت انکیز چون دانست که از شهر خلاف آن از او سر و حد بقدر است
کیشی جزیرک بید پیکان بری نخواهد خورد و بار گران زیاده سهری را که بردش دارد بر منزل نجات
نخواهد برد و عنایتش به اسب اینمقال کردید که بیت روز اول که در پیش کتفم آنکه روزم
سینه کن اینست پس با اگر از چشمش که نوشت که با با من منقش شده بدفع جناب نادری بر داند یا کار

یا کار بجنگ را آماده سازید اگر او با و جواب دادند که آنجناب کرون فرزندیت تمویه و دلاوریست
بسط الید و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت شستمار تصور این معنی از حوصله ضمیر بیرون و
این خیال از نیز قدرت با اقرون است ملک چون عذر ایشان را مشرب بعد دانست از کل رعناهی
جواب انگروه ستمام را بچند و در یکی نمود عزم نسبیة الظایف کرده چون راه کلاشد و چه وجهه مشتمل
به رکوبت انات عظیم و محتوی بر قلمه جات محکم بود عزیمت آنست را مقرون بصلحت بدست پانچ شش
بزار کس از راه را و کان منوچه خوبشان کردید در منزل مزبور محمد و اگر او کس معذرت خواهی تر و ملک
فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اگر او و موجب تراع و فساد است از این با جرات گذرد
از اینجا که ملک محمود را آماده خود میشی و داعی شده بود فرستاده اگر او قطع مینی کرد و باز گردانید بهیمنی سبب
بید داعی عموم اگر او کشته بستیناف او از م سرکشی پر داخند و بعزم در افقیه پیش آمدند اما از ما ساعدی
بخت مغلوب کشته فراری و تعلیجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خوبشان کشته بنا گذشت
که قلاع اگر او را ناخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را یور غده مال در ارض احدس ساکن ساخته زمام
اختیار ایشان را بدست گیر و او را ناخت قلعه زید التوراکه در دو فرسخی خوبشان واقع و متناق آن
جماعت بود پیشینها و خاطر ساخته محاصر کرده در خلال آنحال خدیو بی مال ماتد بلای ناکهان بسر وقتش
رسیدند **قبسین** این مقال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خوبشان حضرت ظل
اللہی باشوک و شان چون بجز خوبشان و در عذر خوبشان با فوجی از رزم کوشان از راه تعصبا علی به
عزم احانت کلمه یلغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خوبشان بفرجی از ابتاع ملک که اسباب تو بخانه
اورا از مشوره مقدس می آوردند و دو چار کشته کثری را مستقر و معدودی از انگروه از ورطه بلاکت
جان سلامت بدر بردند محمود از این واقعه بجز یک قلعه کیسری را تاب و شمشیر عاصی کشی با آب
داده کرم گرفت و کیر و قلعه در شرف تخریب بود که دفعتا حضرت ظل اللہی با جواتان صف شکن و پیران
مرد افکن عربده جو و نعره زن از یک کنار نمودار کشته بجله زهره شکاف قلب شکر محمود را شکافته
خود را پهای قلعه و سران قلعه خود را پهای او رسانیده از تنگنای محصوره نجات یافتند ملک چون
پیش از وقت بنا بر مراسم عزم دو حوالی قلعه سنکری تریب داد و بعد از وقوع تلافی و ظهور شکست
از دور قلعه سرار و در شکر خود تخمخ خستیار کرده حضرت ظل اللہی عورات و اطفال اهل قلعه را

بانا ان ایسان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت زول و در الشب الکرادی که از حوض
ملک به بیغیها مجتمع گشته بودند از شوره و رود موکب اقبیس حیاتی تازه و بیجی بی اندازده یافته باد و سا
قرم ساختم بخدمت والا پیوستند و تجدید از روی مصداقت عهد بندگی بسته روز دیگر که ملک بیروز
یعنی غور شید جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خود نمائی کرد ملک محسود لوامی عزم افراخته
و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاهر و دست سعی از دامن بطلب قاصر یافت گشته غمان شکسته
ستان روی بر تافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز به جا
تا عشرت آباد حده شهود و خوبشان از اطراف ملک کرد و کسی که در نزد ملک از پناه توپخانه بود که
جنگ آید فایده نکر و چون طایفه افشار و کراد تا از آن منسکر راق فننگ همیشه بر تیغ و سنان خصم افکن
میدان جنگ میبود آنحضرت در این بین ایشان را بتوپخانه و تفنگچی سنانی حرم دانسته ترک رزم و از
عشرت آبا و اجداد از حوض ساخته خود بجانب بیورد و صرف زمام عزم کرد و ملک نیز عمره دوباره را مستقیم
یافته وارد ارض فیض مقام کردید و ذکر تشخیر سکنی قلعه و باقی قلعهجات ایورد و بزور
بازوی مظهر پرورد چون هکلی قلعهجات ایورد که در تصرف افشار به اصداد میبود و محمولی شده در حد
مخالفت بودند از آنجمله جماعت ایرلوی سکنه سکنی قلعه که در دو فرسخی ایورد واقعست هر چند که موسوم زمستان
و لشکر را غارتگریات توان بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم نشاء آتید بودند شدت برد
از این عزم مظهر پرورد افسر و دلسر و کشته یاو لیر این عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و اطراف آنرا خاک و
رخاشاک آتاشته بلند کرده آب رودخانه را بقلعه بستند آبی بروی کار نیامد پس حواله و سرکوب بسته قلعه گمان
را بدست بر تنگ ساختند بعد از چند روز که صدراعظم بلا بجز منستی انظار یافتن فیس و زول بود اهل قلعه
بجبل النین سپیدان تثبث جسته معذرت جو بیان و ذممت پویان کردن بر بنده اطاعت گذاشتند
آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده با بیورد و سایر محال پرکنده ساختند چون قسطنطنیه
باغواده نیز که مسکن کند و زلوی فشار بود و در زمره اتباع ملک محمود و انتظام یافته رخ از اخلاص کیشی
بر تافته بودند بعد از تثبیت کار سکنی قلعه را بیت توجه بانصوب انداخته و مدت سه ماه آن قلعه را بمحسور
محصور می انداختند نخت از دو طرف حوالا اتر قریب داده خاک بخرتند و بلند ساخته استا و ان نعلین
در چاه جو بیان خاگراشکن آغاز نقب زدن کردند مقارن وصول نقب زیر حصار اهل قلعه از کنج کاوی سار

پیل و کلنگ بگلریس رویان بی برده سرشته نقب آورده خواستند که آب بران ممر بسته آتش فساد
و شسته زانو نشاندند بر رویان بجز دستی کرده نقب را بسیاروت ایستاده شش زده چند نفر از قلعه کیان که
در میان نقب بودند و از بنیاد دستی براده بادل سوخته و جگر گشت روانه و یار عدم شدند و دیوار قلعه نیز
مندم گشت اما قلعه کیان باز خوب خاک با موضوع ریخته راه دخول بسپاه نصرت پناه بستند چون نقب
تجاری ساخته شد بیلاران پیل توان از اطراف جمع آورده چهار صد قلعه را با فاصله صد گز کجا پیش از
خاک و خاکشاک بنا بر تل بلندی که بیست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن میشد استخر کردند بسته
آب بران جاری کردند و عرض دو ساعت آب احاطه بر حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار
انداخته بنیاد قلعه تیرستی آن پیل بی امان چون خانه جباب آب رسید و در بروج و بیوت
آنگار خاویزه علی عمریشو ظاهر کرد و مردم اینجا که کب طالع را در برج آبی منقلب دیدند دست از جان
شستند و از عین خطر آب مانند سرشک از خانه چشم روان گشته از روی ندامت پشامی سرور و دوران
فروختند خدیو یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایه نسا بودند معروض تیغ یاب نمودند برات
ایام که خدای قلعه را که مر و شیطنت پیشه بود بجا که تفنگ نشانه فاتحه شده است تا قب ساخته برات
حیاتش را آتش حواله کرده ساکنین اینجا را بقتل و دیگر فرستادند پس بجانب ایورد و تخریک لوامی ظفر پیوند
فرمود و بعد از چند روز جهت بلند عزم تا دیب قلعه را زانچند کردند چون قراخان نامی که بزرگ قلعه
مربور بود و جمعی از ترکمانیه را با خود مستفق ساخته بهوای دولتخواهی ملک آتش شسته می افزودند حضرت ظل
الهی در حسینی که مشغول محاصره باغداوه بودند طرما سب بیک وکیل جلایر را با چراغ بیک افشار با جمعی از
ترکمانیه و وزیران نامدار با طهار آن نایره مامور ساختند چون آب تراغی از چهار بند کلات منشعب شد
نامورین بر سر آب بنای توقف گذاشته بر جمعی ترتیب دادند که محافظت آب نموده نگذارند که داخل
قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافع بر سر برج آمده با نامورین مجادله بشکست فاشش داده
جمعی را قتل و چسراغ بیک دست گیر کرده بهما طالعش خانه روشن میکرد و روزیکه آنحضرت از استخر باغداوه
فراغت یافته وارد ایورد شدند و خیمه لال انجیر بعضی رسیدند شهباز نهمت و الالبعزم شکار تراغ
تراغی و چنگل جلالت تیسر و سر پنجه ملی با خوزیر ساخته بنگام شام بجناب استعجال حرکت و از میرا بنده میان
جال با وزیران معرکه جدال خود را بجا آورده رسانیده متفرقه سپاه را جمع و تهدید سبب قلع و قمع کرده در

زاعجنه جلوه جسمه بامی اشوب برق چند کشته جمعی از پیادگان جلادت قربین بر روبرو قلعه تعیین نمودند که
بنگبانی راه اقدام و اگر ترکحانه قلعه بازنمایند اعلام کنند در آن روز قلعه کیان اقبالی نگردد و خود یولین اقبال
بچهارده برکنند از اتفاقا شب و بهمان شب فوجی از تاتاریه مرو با داد فراخان آمده با جمعی از قلعه برآمد ایشان
در کین کین بازداشتند و خضیه از قلعه برکشیدند شب پیادگان در سب قلعه خروج انجم را از قلعه قلعه سپردند
ترکحانه نموده خبر بچند یولین اختر رسانیدند انحضرت نیز هنگام صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیزنگ سوار شده
دو فرسخ که از چهارده دور بود از فخذ نزدیک شدند فراخان دفعه بهیاست مجموعی از قلعه برآمده ترکحانه از سمت
میمنه و تاتاریه از جانب سیره از کین گاه اسب انداخته و با شمشیر بامی آخته از دو طرف بر قلعه سپاه کینه خوانه
باخته انحضرت تکبیه بیاری باری نموده بمدل و آن منکم صائنه یغلبوا القوا از قلعته خود و عدت آن
نگروه اندیشه نگرده با در این نشان پاشی ثبات قسرا را فرزند دوست استعمال آلت حرب و پیکار بودند
در اندک زمانی جمعیت انظار چو طره خوبان تاتار تار و مار و ترکحانه تاتاری سپروانی فراکشند پس موکب
بانصرت قسره و فتح و خضر چهارده برکنند مقدار آن جمعی از تاتاریه با دومی رسم انصرت از خدمت خود موکب
آمده استند های معاوضه گرفتاران با چراغ یک نمودند انحضرت نیز مشلت پذیرفت گرفتاران را از طرفین
معرض و بهمان شب تاتاریه غایب و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این بنده طارم از قلعه چهارم
رایت قلمبر کیسری بر فراخت و قراخان شب در مقابله از قرص بدرالورد سپر از اخت خدیو از جمعیت
عزم انام کار قلعه زاعجنه اهلای لوانی نظیر میوند کرده قسراخان چون حال خود را تباها و روز مراد را سیاه دید
است بر دامن استیمان زوه از قلعه برآمد و متوجه خدمتگذار می پیش قبل بیوم فرمان برداری شد انحضرت نیز
سوالق احوال او را بچند مقرون و ترکحانه قلعه را کوچ داده بصوب سیوره و تو قسره نمودند و از آنجا بقصد تصرف شاد
نسا که هر روز در آغوش تنای یکی سب بود و در اختند چون ترکحانه علی ایل و نیز ایل و ننگه و میوت که در حد بود
نسا و درن سب بودند در بادی احوال باغوامی عبید سلطان کلا ترورون پا از جاوه انشی و بیرون کلا
ولایت تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم سید ایشان از بیورد با یک تازان عرصه شبرد و در آن
و محمد حسین بیگ و له سام بیگ و کین محشر که نیز اظهار گیرنگی و اخلاص این دو دمان دولت اساس میکرد
حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد و مواخاگان از خبوشان بر مرکب مقدس پوست معید سلطان
حقیقت حال واقف گشته چون طاقت مقاومت نداشت با تمامی ترکحانه انصرت وارد باغباد سه فرسخی

سه فرسخی نسا و از آنجا بر سمنوی بخت سعید با جمعی از رؤسا وارد بهستان آسمان فرساخته اظهار
ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زلام عزیمت بجانب بیور و الغطاف
و محمد حسین بیک رخصت نصراف یافت در خلال آن حوالی با زقراخان زانچند پراخته لان کریمان کبر جان
گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت محترم کرده که علی الفیصله کردند می بذات مقدس رسانندگی از اخلاص
ایشان قدر و کید بدان ایشان را ابرض خود بود ایشان رسانیده هکلی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوا

دریاست گشتند در میان نصب رضا قلی خان از دربار پادشاهی پامسر واری
و خاتمه کار او | در اثنای این احوال رضا قلی خان نامی از دربار پادشاهی پسر واری فراسان تعیین گشته

از عرض راه در سینی که عازم عراسان بود بنا بر شسته بار آوازه شوکت نادری که سامع افروز دور و
نزدیک بود اعلام کرده که آنحضرت تاد و او عازم جنوبشان گشته سلسله جمعیت را با اگر او معتقد دایره
تیشیه ملک پروانند چون برای والا معلوم بود که معامله اتفاق کرد با آنحضرت محتاج الوقوع است
بنمایانی با دلیران کزین و رزم آزمایان نصرت قرین لوامی توجه بجانب ارض مقدس انداخته منزل میوم
بمیر کهریز که در بکفر سخن می شود مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولا نگاه باد پامی ستیز ساخته ملک
تیر با استعداد تمام بمقابل شافت و فیما بین نایره صرب شستعال یافت پس در دوران ظفر قوام تیغ نیز را
بر ایشان حکم و جمعی از اعدوان و سدر کردگان ملک در روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه جنگل شهبان
بزارک یلان مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را بر پناه شمشیر کشید خدیو بی مال نیز همان روز از طرف
شهر رامسیر اقدام جواد صرصر فرام ساخته شیر خانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب در سه فرسخی
شده مقدس طوس در جانب غربی واقع است سقر کوه که نصرت افتاب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته
برد و سه روز یک دفعه او هم کام را با فوج خون آشام در حوالی قلعه جولان میداوند و زخمهای کاری سیف
سنان رخنهای اندوه بر روی خاطر محمودیان میکشاند چون ملک رزم سازی و میدان داری آنجانب
میدانست معلوم او بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا گشته پشت بقلعه کز و غری میگرد
و بسیاری از مردم توابع و نواحی خدمت آنحضرت خستیار کرده همان چهار دیوار شهر را ملک مالک
گشت در سیاق اینحال رضا قلیخان وارد جنوبشان گشته شاه پور روی سیک شیخو انگر با جمعی دیگر که همراه
رضا قلیخان بودند تشیده انکیز تر ویر گشته بر رضا قلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری باین نحو

عرصه را بر ملک تنگ سازد و لو اجماعی تمام و تنگ افراز و سردادی تو محتاج و نقص در شان و شوکت
تو واقع خواهد شد رضا قلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بیگ نام خویش خود را بجانب او می فرستاد
پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بجزم نیست عنان تهو را کشیده دارد و قسبه هم پیش نکند و بعد از وصول
او و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته باسظار و رور سردار بهمان قلعه حاجی تراب
را مستقر گوید فیروز می آید ساخته سردار نیز در سر راه اگر از خویشان را جمع کرده عازم مشهد
در محله پهاچی وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید سرشته کار و زمان خمه بسیار بدست سردار آمد
چون حالت نووشکر معلوم ملک بود خود را برزده ظفر چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد
بجزم مقابل با قفقچی و تو بجان از راه سر ولایت روانه گشت بدون اندیش و مخالفت علی ساسان
و در وجه آمد سردار نیز سزیده و آفروق را در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دامنه با اتفاق اگر از تو
ارض فیض نیسیا گشته در باغ خواهد ربیع یکفر سخی مشید نصب خیمه اقامت نموده در آن شب خبر ورود
خود را با این مشید اعلام و ایشان را با طاعت خود و کشودن در دانه تر غیب کرد و هنگام صبح این مشید
مخالفت ملک اتفاق کرده و در وازه را گشوده با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آن شب
ایشان را متعبد و چند نفر از همسایان را عرق ریخته تاب برای ابلاغ نوید فتح الباب نزد سردار فرستادند
از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود و بجان به مطلع میگرد که سردار از راه دامنه دامن بخت بر زده
عازم ارض فیض نیسیا و احوال و احوال در قلعه حاجی تراب گذاشته در جبهه بگشت کرده به سمت قلعه
مزبور روانه سردار بهمان شب که وارد باغ خواهد ربیع میگرد و آنقدر وحشت افزای خاطرش گشته
با جمعیت خود بر سر راه ملک حضرت و ملاقی فریقین واقع و قشون سردار گشته دست از طرف جمعیت
ملک حمله در گشته اما چون ملک تو بجان قفقچی را محیط لشکر خود ساخته در قشون سردار آنقدر لغت کوچی
استعداد و جملات آنفوج رخنه گریبان ثبات و قرار ملک گشته کاری نتوانسته کرد سردار جنگ را
موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشت و بتر استراحت گسترده و بر بالین غفلت تکیه کرد
بشکران نیز شبیه سپه دار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش میکنند فرستادگان این مشید
بعد از ورود و بیایغ مزبور که حاجی سردار از خالی دیدند متعاقب آمدن گشته در مکان مزبور وارد شوکر
سردار و مشید رسان این اخبار گشته سردار نیز با سیل خان حاکم هفراین و کاظم بیگ خویش خود را

خود را با جمعی از قشون در محال تعجیل بجانب شهر کعبیل کرده بصیقل شهر پرداختند و چون ملک محمود
صدیقت حرم و نسویان خود را بمهدی نام مشهومی که در آن اوان یکیل جهات دولتش بود محتول داشته او را
در آنک گدشته بود مهدی آتش حرم و کسان ملک را بر داشته بروج اطراف در وازه ارک متواری و
مشغول دفاع و خودداری شده همانوقت کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک فی الحال با تو جانانه
به جمعیت خود بجانب شهر ابلخار کرده از در وازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب جنگ
گشوده قزلباشیه را پای شات از جای رفته و داع صبر و سواد و شام را گدشته فرار کردند ملک باز شعور را
متصرف گشته باشهران اتفاق اندیش راه موافقه و مصادره پیش گرفت حضرت نعل اللهی هر چند که از آنکه آنگاه
کار انجام را بعین البقیه دیده میدانتست که مال کار سردار ناپایداری بجا قرار خواهد یافت تا بعد از آنکه غنچه
سربسته این امر بشوم در کلین رسوائی کل کرد معلوم نظر گیان آن چنین گردید که دو هفته رفاقت آنکرا بفرست
ندامت و کلستان احوالشان را امید بهاری نیست بدون اینکه سردار را ملاقات نماید عزم ایبوره کرده سردار نیز
متوجه خبوشان شده بعد از دو سه ماه باز تئیه سرداری را از سرد قزلباشیه و اگر او بر گرفته بسوس جنگ با ابلخار
حیات اعاده این شتای مرده رنگ کرده در بر مشهوب آمد دوباره ملک محمود بمقابله او پرداخت و او را
بسمت خبوشان گریزان ساخت این فوج کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قهر
علم کرد و در بیان سرداری محمد خان ترخان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود
و محارباتی که فیما بین او و حضرت ظل اللهی رومی نموده در آن اوان آنه پای جان مقرر
کو کبه پادشاهی میسر بود چون آنخبر بهمع ایمان اندولت رسید رقم عزان بر صفحه احوال رضاقلی خان کشیده محمد خان
ترخان را بسرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود
ملک عرصه ملک را خالی دیده او لا تغیر نیشابور را پیش نهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده
خود را بر سر نیشابور فرستاده و جماعت بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوای
جناب نادری کسی که امید باری و توقع مددکاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام
استعانت در آمده حقیقت حال را بجزش اعلام و آنحضرت نیز نموبد توجه موکب والا مرده
رسان مدلول کریمه و که من قریب آهکناها فجاهاها با سنا بیاتنا
گشته خود را مستعد و سلک جمعیت را از افشاریه و اگر ادکلات و دره جزو ایبوره

منعقد ساخته متوکل بخدای بگانه و بعزم ادا و ایشان روانه گشتند و اگر او خوبشان نیز بموجب اشاره
انجلس معسکرها یون پیوستند و بعد از ورود در پیشابور ملک اسحق معقلوب و مقهور و جمعی از اتباع
از سر حد نجات دور گشته خویش در باغی مستحسن شده بعد از وقوع این امر علی محمد رضیعی کیلان ساکن
ارض انجلس که سرآمد فضیله عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون
شبهه جوانروی و فتوت قشای حمایت طرف عاجز و زبون بگردید و سرودت گریه آنده تهنیتی آن شد که
ملک اسحاق را از تنگنای محض برخص روانه ارض انجلس سازند که بمعامله رسم عاجز نوانمی ملک
رعین احسان و سرفرازی ساخته استگشای رای و اراده او درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد
اگر در بسیار واقعات زمان باطنی این معنی را ضعیف گشته قصد گرفتن مال و ایذای حال ملک اسحق کرده اند
ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای خدیو سلیمان شان داشتند در عهده امتناع مانده در پیشگاه
که سر بنجه این اندیشه گریبان خاطر اگر او را در کشاکش و نایره شرارت انگیز هوای ترکنازی فعلی پادشاهی
در و نشان را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور گشته
در منزل قدمگاه پای پسرار افشرد و حضرت نیز با افشاریه و اگر او از نیشابور رایت مجاهد برافزشت
چون ملک از بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران و مابست کیش تو سنان را نامن خویش ساخته با خدیو
ظفر فرجام هرگز بچنگ میدان اقدام ننسکر و کاری از پیش او زفته اگر چه اساس فرارش منعدم
و بعضی از لشکرانش منعدم گشتند اما چند نفر از افشار و اگر او رخت بسر منزل نیستی کشیده ابراهیم خان
برادر آنحضرت زخمی کردید و بنا بر اینکه همیشه توسل سرکش طایفه اگر او از مشرب میاکی آب بی
لجام خورده در میان خود سر کرده کامل الزامی نداشتند با او لجهاء و سبایی که بدست آورد و بود
از صولت ملکی و غلبه قشوش هر یک سر خویش و راه ساکن خود پیش گرفتند و از وفات آنحضرت
کاری مبتدئ ملک بعد از وقوع اینحال نیشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره
و تنگنای محاصره یافتند از در عجز آورده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را بالفعلی خان بیات
حاکم سابق تفویض نموده آبگ ارض انجلس کرده بعد از ورود با رض فیض بسپارد در خود حکمان
استعداد و آغاز فرماندهی و سپه داد کرده از سبک نری جیفه سر سبک سلطنت بر سیم و زرزده
چون خود را منسوب بکیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد ولیکن با تفت قضای از گفته

سان العقیب کوشش میخواند نه هر که چهره بر افروخت و لبری و اند نه هر که آینه سازد و سنگد ری و اند نه
هر که طرف کلنج نهاد و تنه نشست کلاه داری و آئین کسوروری داند چون انالی بوقمیچ که قصه است
تا بین شهید مقدس و بیور و سر از اطاعت بر نافته بودند تخت آسنگ تنخیر انکروه کرده ملک اسحق با
باین امر نامور ساخته مردم بوقمیچ نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بس منزل امداد
کار از کار گذشته و ملک اسحق بوقمیچ را انصرف کرده بر گشته بود آنحضرت بعزم جو لکای شهید بیعت
را در کان نهضت فرموده ملک نیز از شهید مقدس بیرون آمد که بمذافعه آنحضرت پرداخته از اینجا بر سر
نهبوشان آید در شهری که از مواضع شهید است تلافی فریقین اتفاق افتاده نه میر مخالف تقدیر و دولت
نفر سنج و زاز اتباع آنحضرت قیبل و ستمگیر گشته بقیعه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت باد و نفرواز
کلمات و ملک عازم تاخت نبوشان گردیده و بعد از صد روز این زمین و فتور افشاریه وار باب حمد و عباد
فرصت افسا و یافته از راه قصور جهنم درفته از تر حکمانیه سمت درون بشمار و انظار بقیه نیز تسویلات
ایشان تارک عهد انقیاد گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گشوده بیور و در انصرف نمایند آنحضرت باز از
کلمات عازم بیور و در خارج قلعه معرکه آرا می بسر و کشته افشاریه منور را با تر حکمانیه شکست داده فراری جمعی
از ایشان را در میغوله نیستی ستواری ساخت و از اینجا بعزم دافعه ملک مرکب نمودر بیعت نبوشان بر نجات تا وصول
اکو کبه و از انبیا اب ملک اگر در امانت و سلک جمعیت ایشان امتفرق ساخته رایت مراجعت فراتحه بود آنحضرت
باز بجانب بیور و محطف عنان شویب کبیتی نورد کردند بعد از وقوع بنمقدات محمد خان تر حکمان از دربار شاه
بسر واری نامور بود و در خراسان گشته فتح علی خان بیات که از جانب ملک ب حکومت بنشای بود اقدام داشت
بسیب حصول خبر آمدن سر و اجری و با ملک در مقام خود سومی بر آمده شد مخالفت ساز کرد و ملک دوباره
از راه راست آبرنگ نیشابور کرد و فتح علی خان بر مقابله پرداخت با اقتضای تقدیر و ستمگیر کردن او عرضه ضرب
شتمی گشت و ملک محمود بشهر سبب یافته ملک اسحق را ب حکومت تعیین و عزم ارض فیض قرین نمود و بعد از تنخیر نیشابور
و اعینه دافعه آنحضرت جا که ضمیرش گشته ملک اسحق را با لشکرش از نیشابور طلب و نحو با کو کبه و از دحام بیاض
خارج شهید مقدس نقل کرده از اتفاقات خدیو بیومال نیز بالهام ایزد متعال آیت افراز جلال بجانب ارض
خدیو مثال گشته و در جانب و در آنجا پیر محمد نامی که قبل ازین در محال و له نون از فتح علی خان روگردان شده ملک
پیوسته در آن اوان از جانب و سر داد و مستحفظ آن نواحی بود بمذافعه پیش آمده و مغلوب گشته بقلعه نیر زمین

و مویک و الا نیز بارض اقدس غنیمت نموده بعد از ورود کوشک مهدی و فرسخی مشهد از عزم ملک
واقف گشته حرکت ملک را و لیل آمد کار و عداست لطف پروردگار داشتند بصحت گویند که بفرسخی
تصرف نمود از آنجا که پیشکار خود در سر انجام سیاب دولت این خدیو جهان را آورید و دست روز شب
وسيلة انگیز و پانی سعی آسمان در وادی حاجت روانی این خسرو نیک خیر از آنکه آبله بریزد باشد میسازد
حسن اتفاق تا ناید خداوند انفس و آفاق ملک استحق از میثاق باور جهان روز و در منزل طرفی دو فرسخی مشهور
گردید طرف عصر ملک استحق از سمت باب قدرت و ملک محمود از طرف باغ تر بود با قدرت دشوکت بر سر
کین نکاور انگیز و حضرت نعل الهی نیز را دلیران کردن فراز بسیار می خدای بی نیاز با هر دو طرف هنگامه آرامی میداد
ستیز و آویز گردید تا انقول گویند سلطان روز بسیار قه قه تیغ جهان سوز دو روز نما و خرمن صبر و قرار ایشان
بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار قید زسار ساختند و بجایه و لغاره خانه ایشان انصرف کردند
ملک محمود و ملک استحق هر دو روز معرکه نافتند و بجانب قلعه شافیه در ناسن تواریم تخصص میکنند و از گرفتاران
معرکه انچه اهل مشهد بودند از دیوان احسان خدیو به جمال عطیة الله و فرمان بخت و جمعی که خواص کسان ملک بود
تا سوز بکلات گشته گویند و الا بجانب کلات انصرف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست با غوغای
افشاریه که در سر کشی با او عهدت و در سلسله منابعتش با می بست بودند نزد تر کمانینه در وزن و نسا و اگر اد
نبوشان کس فرستاده که فیما بین انجماعت سارنشن و ایشان را سظمین بوعده نوازش کرده موافقت
او ترغیب و بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و بکشاگش و سادس
سرشته اخلاص را از آنحضرت گشته آنحضرت بجز استماع از تخیر تنبیه تر کمانینه را پیش تخیر انور ساخته بنگام
صبح که ترک تیغ بند و کبستی فرود جلوه کرد میدان روز گردید از ایورد سوار و در بکشانه روز میت و پنج
فرسخ راه ایلتار کرده صبح روز دیگر در باغبا و سار بر سر تر کمانینه ریخته او از قتل و غارت بگمور رسانیدند
و از انجماء مردم سار را جمع و دلالت و قلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه سیاب و کونج باب
بجانب بارض اقدس جلوه فرمایند سبب عزم و رایست افزاز لواهی رزم گشته جلالت ایشان را که از سوز
خدیوگان عقاب پر میر بخت و دوسته کرده در دو گوشه کمان کین از کین بره کرده اند خود با چهار صد
با نصد نفر سبک روح ترا از نسیم و آرد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر بفرم مدافعه سوار شده همین
که تلاقی فریبین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را بکین گاد و لیران کشاند و آن صید خون گرفته را

گرفته را بر سر ساند خشک بگرز آغاز نموده کمیت برق تک را بسمت بسقف کرم عثمان و بکران کرمان
رکاب را ناظر طلعه فاروق سبک جولان ساختند ملک چون بی بحد عابریه بود تغییر در نظم جمعیت
نمود راه نداده بهیئت مجموعی متعاقب رسید و بازار کیره و دار کرم کردید و کز و قری از طرفین بعمل
آمده چون در آن اوان شدت سرماختگی را از حدیده بود دلنمای بلان از ترویل بر ف مانند آب در
جویباران فسرده بود کهنکانه جنگ را شورت کرمی شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت
علی الهی بهمت ایور روی آورده از اینجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشته است **توضیح**
این مقال اگر از قدیم لایم جماعت قاجاریه ترویل و در اصل و طایفه تانار و اعراب خارج طلعه سنگ
و شند فیما بین قاجاریه بجهتی از جهات که بمقتضای کون و سادست اصداث تقاطع و مزاج شده اینجا جمع دیده
خرو از ملاحظه عاقبت نگار بسته و هر یک بفرقه از تاناریه پیوسته بجهت ایشان بدفع کید بگرز و خنده تاناریه
انیمینی معتقد شمرده در صد و تقویت ای فاسد اینجا جمع در آمدند تا اینکه فرقه قاجاریه ضعیف و تاناریه
توی گشته آنطایفه بعد از ظهور آمار انکار در احوال قاجاریه جماعت بیوت را که از خوارزم آمده و محال موسم
بقراقرم یورت گرفته بودند با خود مشتوق ساخته در مقام تاخت و تاز در آمدند قاجاریه تیر چند نفر از روسای شیوه
را بقلعه برده محبوس و غفلتگرا بر سر ایشان ابلغار کرده جمعی بمقتول ساختند بعد از وقوع اینحال جماعت تانار
در آب کوچ کرده بموضع مشهور بکال که در دوازده فرسخی مرو واقع و سراب زراعت مرو بود فرقه اقامت
و از او باقیه مارو چاق و تر کمانیه بهمانت کرده آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از گشت و زرع
ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای تاناریه بکنفران ایشان
را بجاگوست آنولایت تعیین و حاکم مزبور با نقاق شسرار مارو چاق و تر کمانیه دست تطاول دراز و دست
سال تن ناحیه را تاخت و تاز کردند چون اهل قلعه را از قلعت آب آذوقه کار بفلکات و زندگان بی حسرت
بلاکت انجامید دست توکل بر ذیل پارمی و دامن مروت و مددکاری آنحضرت زده بعضی احوال خیرش
پر خستند و آنحضرت نیز از راه تعصب ایلیت بغرم توبیه پنجمت از راه طرین راست عزیمت با نصاب
فراختند در بیان مقدمات شرس چون موکب و الوار و طرین کردید عنبار
طغیان آب عبور از رودخانه بگرفتند درین صفت آب گشت واقع شد چون از حدیده گاه عزیمت
با دست توی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور و مخالف طایفه او باقیه شرس سیر کرده کنی

سوره و در قلیحان جغتای حاکم انجاء رسیده و اقواء مذکور بود از کتار طرطن آب سنگ تا سخت خرش کرده از
پیرایه منوچه مقصد کشت شب بر سر دست آمده باران شدیدی شد بحدی که آب اس سیه قام ظلمت در قاص
شب برنگ آبی مبدل گشت و نیز خنک سپهر تیز کرد و در اکثر زمین از کثرت سیلاب پابی بست لای و کل کرد
و آن سیل کوه را بایستی شکر آسمان اوج فوج فوج یکدیگر زبانه زبان موج کم کرده هر یک بسمتی افتادند و از شیب
بازان و کثرت کل نه حالت رکوب بود و نه قدرت نزول بر سرشته جاوه از دست بیک نگاه بدرفته بهمان
طریق آفتاب در مقام زمین بسر برده هنگام طلوع شکر فخر بخارج قلعه رسیدند مود و قلیحان چون نوازل سها
از بار در خانه خود همچنان دید جز تقسیم چهاره ندید ابواب مخرج نشاوه و پدر خود را با پیشکش و نزل بخدمت
و الا فرستاده مسر کردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اضلاع سپردند چون تو بخانه همراه نبود بکار قلعه سپردند
لیکو چنانچه بعضی از ایلات امر و الا غرضه و دریافت مجبلی سلطان جغتای که بجا نطقت قبیلات اقدام داشت
در مقام همانست در آمده بالاخره مغلوب و منهنزیم گشته بقلمه شخص جست از اهل قلعه از در اطاعت در آمده و مجبلی
سلطان با با احوان و اتباع گرفته بخدمت آمدند آنحضرت ایشان با با استه بزار نفر خالوار ایلات سرخس
و توانی که چنانچه بسمت کلات و ایورد و فرستاده خود تیز سانه و حصول پیسر ایورد انداختند در میان
محاصره قلعه قوزغان و نسیمه تا تاریه متر و و ذکر وقایع آن زمان
انرا جمیع قبیلات خانیقه فشاریه قلعه قوزغان بود که متعلق بهاشور بیک با بالو و تا آن هنگام تسخیر آن
در عقده تا خیر مانده بود چون عاشور بیک با وصف نقاب این دو دمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته حتی
ایلی را گمان کم گین انکاشته جعفر علی بیک شاه لونی که از روسای چشمک خورشان بود در مخالفت آن
استان با او عهدستان گشته با عانت او آمده بود و لوند الوامی ظفر التوایجا سب قوزغان شکر کاشته در طبر
قلعه برجهای متین و سیدیهامی محکم تریب یافت تحت جعفر علی بیک انظر از زبول و عهت مذکر کرده است
خطا پوشش او را با ظایفه او و حصت عبور از زانی داشتند عاشور بیک به تنهایی با جمعیت خود بر سیم قلعه
داری پرداخت از متویدات اقبالی که در ایام توقف او کوبه منصور در خارج قلعه منور اتفاق افتاد
بیکه چون در از مرته سابق بنا بر عدم مبالا تا عیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جو لاکام
توس او ز بکینه خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی منصور ایام ماضی در سب او می عهد آنحضرت انظر از قنده جوش
دورم سازی و بار سال جنود او از یک بیوس ترکان میسگر و هر دفعه او ز بکینه مغلوب بلان مغازی و

مغازی و مقهور گشته تا از آن محارک سر بازی کشند پس شیر غازی ترک تناول و دست درازی کرده بنار
بارسال رسل و رسانند و آمد و شد بخار و قواغل گذاشت و در همان اوقات جمعی از بنجار خود زمی وار وارض
قبض نمود و بنا بر این که ولایت چوچ در حد و دست واقع و مردم آنجا دولت ملک تابع بودند ملک با ایشان
اعلام کرد که بدو قوه همراه کرده قافله را بطریق رسانند اعلی چوچ بسبب مطالبه باج با بنجار نزاع و ایشان را بقتل
رسانیدند و اسوال ایشان را متصرف گشتند و چون در آن آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیوه
سزای خاصه خراسان و از سطوت خون آشامش بهای دور و نزدیک هر سال میسر بود و بسامع و دست و دشمن
در سیده در بار دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن زنجیر ایلچی بخدمت آن سرور
فرستاده تنهای استرداد اسوال منسوبه نمود آنحضرت لازم مهربانی نسبت به فرستاده او مبذول و در آنجا
ذال بهتر ضمای بنجار شرایط التفات معمول داشته به معنی وسیله رفع غایبه شود و شبن و باعث اطمینان
نابین شده پانصد نفر از غلامان خاص سو سو م با آفتون جلور بر رسم خدمت وادار و روانه موکب نظر بنیاد
ساخته بنجاعت در پای قلعه قورغان وارد و معرکه نظر اثر و از تواریشات لایق بهره ور گشتند و نیز بسبب
انقلاب او ضایع سرور و ساسی قا جارید را چون پای تحمل قرار از جارفته بود و روی سب واری بدر بار آن
در پنده سر شجر یاری آورده در پای قلعه منور بوده بعزم با ساسی گشتند و هم از جانب شاه طهماسب
که در آن اوقات در مازندران بسر میبرد و حسن علی بیگ عمیر الممالک بیفارت و هتفشار و تحقیق کار آن
موکب جلی الا نوار که از افق خراسان خالع شده در زبر و فروغ ضیائی عالم افروزش بر در و دیوار شبستان گشته
نیافت مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه دیده بسر منه سلیمان بن عباد مقدم و الا نورانی و دست تشار از
کلزار خدمت و الا بچیدن کللهای بنجار تک سعادت کرم کل افشانی ساخت آنحضرت فرستاده نوبه
را کرامی و هشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبه پادشاهی به سمت خراسان تکلیف و تحریص فرمودند و چون
ترکمانیه علی ایلی ساکن درون بار نجد به مخالفت کرده بر عادت سابقه سر از کریبان کردن گشتی بر آوردند و غیبت آن
طایفه را مجدداً و وجهه بهمت منصور و ظویر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین محاصره قلعه
قورغان مامور ساخته با همان اوزد کیه و جمعی از جانبازان خاص چپاول بقلعه خویشند که مسکن ترکمانیه
بود انداخته اسوال و دو اب نظایفه را عرضه غارت ساخته ایشان نیز از قلعه برآمده و حیای جنگ و جمعی از ایشان
بنامت همان شکنی بدف تیر و کله تفتنگت کرد بدند و در آن بر سر قلعه پوشش برده شیر حاجی را تصرف

گروند و قلعه در شرف تخمیر برآمد که اهل قلعه بر دامن سستیمان آویخته حضرت نخل الهی دوباره از اعمال ایشان
عذر پذیر گشته رایت انفرافراخته بعد از ورود و گوگب و الا بنزدیکی خود خان عاشور بیک قلعه واری نری
فایده دید قلعه را تسلیم نموده سر برقیعه منقلب آید که شمس پس کسان شیر غازی را که مدتی در کلاب همایون
سالک طریق سربازی بودند بعضای سب و خلعت نوازشش کرده و برخص ساختند و چون تنبیه ناما بر
پیش نهاد ضمیر اقدس تخمیر میبود از راه چو و حوض خان و عباس آباد مساحت مرور اسطرح فروغ با میچند
لوای خورشید ضیا ساخته اولاکس و لالت فرستاده اجتماعت سراز اطاعت بر نافتند انحضرت متوجه
ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و اجتماعت مورد تنبیه بلین و جمعی از ایشان معروض تیغ سید ریخ گشته
کوچ و کلفت خود را گذاشته سمیت بند و شتافتند و قلعه با مال و حال و نشان و عیال آنظایفه تصرف
در آمد پس حضرت نخل الهی مال و غنایم را بغازیان عنایت و امرای ایشان و امرخص ساخته غرم تقاضا
فرمودند و اجتماعت از باب سستیمان در آمده انحضرت ظایفه مذکور را کو چنانچه در اصل قلعه مروان
و با فرقه قاجاریه صلح داده برده کرده را مورد عواطف علیا و دوسای فریقین را از نظر زمان و کلاب
والا ساخته اعراب را با کوچ با بیور و فرستاده عازم ارض اقدس و با مالی مشوره مقدس فرمان
نوشته شده رسان تو جه موکب محض گشتند | در بیان تو جه اعلا حضرت شاه
طهاسب بعزم مقابله با ملک محمود و بجانب جنوبشان و ورود جناب
ناوری بموکب شاهی و وقایع آن ایام میمنت نشان | بعد از حرکت
موکب معلی بجانب مروکب محمود چون گریبان خود را از چنگ محمومی دست داد دید بمضمون اینکه
مهر در خنده چهره نشان شود شتره باز گیر سیدان شود فرصت یافته از شبده محضس بجانب
جنوب و اسفراین مرهله پیمای کردید که شاید در آن ناحیه شاه طهاسب تسلط یافته با خدای کاکوشش پردازد
در سرشته و نقش را از نظام اندازد چون صیت مردانگی و فرزندگی انحضرت در عهد و خراسان بلند آواز
و کلزار افسرده و ضاع اندازد از لال جو بیار تیغ آید ارشش از و ستاره قرین طراوت بی اندازه گشته
ولایات نواحی سیور و مطلع ماه لوای فلک نورد انحضرت میبود شاه طهاسب که در آن اوان در شاه
رود بطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بچون سپهرداری فتحلی خان قاجار با
یاری و نظامت اعانت و مددکاری آن زمینده سر شجر باری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین

در عین حرکت خود حسنی یک معیر الممالک را بخدمت والا فرستاده تمامی مقدم آن سرور فرزانه و نادر
زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعہ جوین را در سر راه محاصره کرده تصرف و مشغول تخییر سایر نواح بود
که آواز انصراف موکب نادمی از سر و عزیمت آنحضرت بجانب ارض مقدس وحشت افزای خاطر ملک
گشته دست از کریبان بیایر مجال باز داشته بهمت مشہد مقدس شتابان گردید و سفار آن حسنی
بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بمساع اطلاق
واقفان عقبہ دولت رسید عزیمت جانب مشہد را سوگرف و عثمان یکم جهان پیمار بجانب
خبروشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه از خاطر خلیخه خطر بسکرو که چون فیما بین آنحضرت
و اگر او سابقه نزاع و جبار تقار و در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بجزوشان
انطایفه در میان احداث فتنه و شر و کار آنحضرت را با شاه طهماسب بنا سازی منجر کنند از آنجا که همیشه
خداوند مسبب الاسباب سید الخیر دولت آنجناب بود عکس این معنی از پرده تقدیر صورت ظهور نمود
صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این احوال آنکه فتحعلی خان بعد از
ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رو بد کاه شاهی آورده از آنجمله از طایفه
اگراد جمعیت کامل انعقاد یافته بود و شاه طهماسب را با خود سرگران میدید عاقبت اندیش کار خویش گشته
وسیلہ جوی آن شد که بفلاخن تبریزی سنگ تفرقه میان آنطایفه اندازد و خود را در امور دولت مشغول
سازد و بختی بیگ شاد گور که از معتبرین چشمگیر بود را مورد ساخت که با اتفاق ایل خود بنومانی بر سر
شود رفته با ملک سسکانه جنگ گرم کند تا کوکب شاهی وارد شود چون عقل خرد بستند از قبول این
گونه تکلیف تخاشی داشت بختی بیگ سر عیث نذر پیش آورده شاه طهماسب متبع تدبیر فتحعلی خان او را
کردن زد و این مقدم باعث وحشت آن وحشی خصلت آن گشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته
دیدند هجوم عام و از دوام تمام دیوار قلعه را شکافته بیانات مجموعی پیام تپه یکفرسخی خبروشان
در آنجا بنامی جمعیت گذاشته و در آنشب غلغله و غوغا در میان اگراد و قشون سمر آباد بلند بود و هر جا
بگردی دست می یافتند از لباس و یراقش عربان میکردند اگر چه از رگبند بعضی امور غبار تقار فیما بین آن
حضرت با اگراد متصاعد بود لیکن در جنوفاً آنطایفه چون دست از دامن چاره گشته دیدند از ایام تپه
جمعیت از رؤسای ایشان بشکایت آنجا کایت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل میاب در عینی که آن

جناب متوجه خوبشان بود بر کباب مستطابش پیوستند و بجلف و مین عهد بندگی بقصد صمیمیت سیام یک
او کین همکارک را برای تولید تنایج استسیام در جهان جمع نامزد آن زمینان فراست کرده برای دفع شکر آب
شیرینی خوردند و بخاد القیده پیکر و الله یقدر آینه تدبیر فتحعلی خان صورت نمای عکس مظلوم با و عکس
پذیر صورت مقصود انجناب کردید انحصار حضرت در صدد استمالت اگر چه منع فساد و آمده چند نفر از
افتخار پاره کرده تر محمد حسین بیک ولد سیام بیک و کیل و شاه پوری بیک شیخانم فرستادند که مقصد
حکایتی شده مقرر و رود موکب و الا باشند و از همان مکان معیر الممالک را تر و شاه طوماسب و فتحعلی خان
فرستاده پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترضیست
غازی معارک سر بازلت مقرون بصلاح نبود بحالی خود حکم تقدیر چنین اتفاق افتاده من هم استعاقب و از
شده اگر ادراعی آورم روز دیگر که خسر و ستیاریگان بزم فلک را بنور حضور خویش بر آراست انحضرت با گو
تمام وارد خوبشان و شاه طوماسب ملاقات کرده عذر خواه گناه اگر او شده رافع مآذ نفرت از جانبین
گردند و در انجا حکومت خوبشان بموجب اشاره انحضرت محمد حسین بیک فرمود تقویض یافت بنطاب خانی
فایز شد پس لواهی جهان گشاد است و دوم شهر محرم الحرام ۱۰۳۹ مطابق بونت ایل از خوبشان بعزم
تخیر ارض اندس منضت نموده اولاً از عرض راه با طاعت دعوت کرده چون اورا سر سنجه غفلت گریبان گیر
و بر کشته بختی او شکاشته کلاک تقدیر کشته بود به ندان جواب جواب داده عسکری برخواست و در ارکست
نشت و راه نمر و کشته در شهر بر بست و موکب مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج شهر شهید مقدس و از
مجاوی اراک از جانب کوه سنگین در بحال غر و نمکین با گو کینه رنگین عبور و زاویه مقدمه خواجه بیچ را مقرا
سپاه منصور ساختند و در همین عبور از کنار شهر ملک محمود و انبرج ارک با نذاختن قوب و با دلچ پیغام با فرمانی
انگوش همگان بر ساید جناب نخل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب مد پای حصار ارک با
محمودیان آتش افروز نایره حروب شده هنگام شام مانند صبر عالم گیر عازم آرامگاه گشته ملک محمود از ظهور
ظلمت نیز ظلمت خدیو بیهمالک هر روزه مانند خورشید انور از کنار برجی تا بان پیشه بر زوال و وبال اختراست
خود قال زده در شدر حیرت سر سیر کشت از مبر و زده خدیوار جند با طایفه افشاید و باقی منتسبان
سپای حصار شهر بند رفته و از قلعه نیز جمعی بر آمده پشت بقاعه کز و فرجی میگردند تا اینکه قتل فتحعلی خان
و وقوع بیست اور بیان مقتول کشتن فتحعلی خان قاجار را چون در همین توقف

توقف شاه طهماسب در بطام خبر آمدن ملک محمود و خیر مسامح اعیان اندولت رسید حرکت قاجاریه
 استرآباد بدون تدارک دستداد اتفاق افتاد ایام سفر نیز مهتاد و دم سردی لشکره نمی باشد و یافته
 سپاهیان را طاقت بیاق نماند هر چند که فضل خان یکده دفعه مصدر خدمتی شده در آن اوقات پیشرفت
 کار سلطنت استظور میداشت اما چون سراج شاه طهماسب را از استقامت دور میدید و از کارکنان
 آن دولت چون طهماسبی ندانست ناچار بیامانی لشکر را وسایل کرده از خدمت شاه طهماسب مستعفی
 رخصت کرده که با استرآباد رفته تهنیه لشکر بان کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین
 وقتی موجب وهین دولت بود هر چند که استنای سرکار و ظاهر اظهار رضامندی کردند اما در بعضی بفرغ
 او افتاده چون بدون اعانت جناب نادری از عهده گرفتن او نمیند ایشانند برآید شاه طهماسب در خلوت کمون
 درون با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او پیشبوه مرآت منافق و همان چوب فرج
 او را کافیت هرگاه شاهی یا بعضی متعلق باشد او را بگیرانیده روانه نکالت نمایند مشروط بر اینکه بعد از
 فتح شود مفلس یا مرضی باشد شاه طهماسب برین پنج هزار نمود پس روز چهارم در هم سفر آنسال فضل
 خان را با زوسای قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند گیرانیده فضل خان را در خدمت آنحضرت محبوس
 ساختند شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بقتل فضل خان رضامند خواهد داد و قطعا بر باراده خود
 نگزیده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان استظور بوده و در بار پادشاهی مشغول و حق دفع امور رعیت و
 سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فضل خان در سینه مخمور داشتند در جزوه مهتاد کرده
 مهدی نام قاجار را که با فضل خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او را مامور ساختند حکما شکان آنحضرت
 را خیال آنکه شاه طهماسب خود سر تکب این امر نگشته البته با شاره آنحضرت خواهد بود حرکات منع نکرده
 تا مورین با تمام کار او پر ختمند و سرش را بجنور آوردند پس حضرت ظل العالی متکفل امور سلطنت
 و رعایات ملکی خراسان گشته اشک آقاسی باشی کرمی دیوان ^{اعلی} بکلیلی بیک ولد بابا علی بیک و قفسنچی
 آقاسی کرمی بعلاوه حکومت سبزوار بشا هو روی بیک شیخا ملو تقدیر یافت **در بیان**
تسخیر ارض اقدس بعد از وقوع قضیه فضل خان حضرت ظل العالی پستیاری تأیید بزدانی
 کریمت بتسخیر ارض اقدس بسته هر روز بر سر قلعه رفته معرکه ستیزه آوریز را افسرده عنایت انا ملک
 چون بر ساخته فضل خان سزور مطلع شد حیاتی تازه یافته بعضی را موجب حیای دولت داشتند و لیرانه

مستمر شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر سبقت جست ساز ز رزم
و بقصد ارض اقدس از خواجده ربیع تحریر یک لوائی عزم کرده و کسب نیز با تو بجانده و دستها و بمقابله شناخت
در نیم فرسخی خارج قلعه ملاقی شدند و واقع گشته شکست عظیمی بلشکر ملک باه یافت و جمع کثیری از اعیان
و اعدان و با ابراهیم خان نامی که تو بچی باشی ملک بود بر خاک بلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت بخش
استیبار کرده و دیگر رو آورد گاه و نیار در وقت دو ماه در قلعه محصور و لیران جلالت کیش و ملک گرفتار
ورفته میرت و لشویش میبود تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که اورا پس چو چه روی میبود و کار او را آنانی محمود
نیست نزدیکان او رفته و امن بچستی از دور چسبند از آنکه سر محمد نامی که در مرکز آن ملک پیوسته سردار
و جمله الملک او شده بود چون دولت علی انقش بر آب نمونه سراج دید و بجز تو علی خان نام تا این خود را
بخدمت حضرت نقل الفی که از آن صیغه حال بهمانیوش انوار تائیه تابنده بود و فرستاده پیغام کرده که اگر مرا
بهمینان کاظم از جانب آنحضرت حاصل شود شب مستحقین در وازنه سمت میر علی آموید را گشته در وازنه را
یکشایم جمعی از لشکر بان در کین بوده بجز اعلام من داخل شهر شوند پس در شب شازده هم شهر ربیع الشانی
سینه مطابق اوست بیخ سنگامی که ظلمت این روزه غفلت بر دیده غنودگان لبر خاک او بخت و سبهدار
ماه الفواج انجم و اختر را بشهر بند سپهر بر آفتاب آنحضرت با وازنه هزار پیاده از زاویه خواجده ربیع شکر
پای قلعه کرده در سمت در وازنه معبود در کین کین پیستاده ظهور و غده میر محمد در آمده شدند هر محمد بر وقت
تمیید آتش پاسبانان برج را گشته سر پای ایشان را پای قلعه گنبد و در وازنه را گشاده عهد بود
از داده بنیروی بخت خدا داده با پیادگان تیغ زن و چهاران مصف شکن داخل شهر گشته آن حوزه قلعه
قرین را تا صحن مقدس و چهار باغ منصرف شدند محمود بان که در محلات و بروج مشغول محاربت بودند
از مشاهده اینحال هر سیمه خود را بازرگ رسانیده متحصن گشته ملک محمود و سنگام طلبیده صبح از در طرف
یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان مغلی در محال جلالت شورش یورش بشهر در افکنده
حضرت ظل الهی تبره پیادگان رزم کوش و سپرداران جوش پوش را پیش انداخت با شمشیرهای آخته از در
جانب بچنگ پرداخت و تا پای ارک تخل حیات بسیاری از ایشان را بی برک ساخته انجمت را با رکن
گریز اند و آنروز تمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین در آمده بعد از آن اعلی حضرت شاهی از خواجده ربیع
عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز نقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف گشته باز باروی خود

خود انصراف کرده روز دیگر حضرت نخل اللہی آمینت پوشش ارک کرده ہمینکہ خاین روسیہ شب ازیمو
 تسلط قهرمان مہراز شہر بند جہان بارک عدم کریمت ملک چون راہ نہ میرا بستہ دوست چارہ راشکت
 دید از در ہتیمان در آمدہ جیفہ زیادہ سمری و راہ و رسم چاکری را از سر گرفته تخت و امانتہ سلطنت باکہ مر
 کردہ بود ہمراہ آورده سپرد اما بعدی نام کہ در بدو حال توان تاب کرنا بہ مشہد و بنا سبت آنفل در ایام حکومت
 تعلق با ملک کلین آ میرش کرم کردہ بود درین اوقات بر سبند دکالت ملک تکیہ زدہ فشاہ اغوا ہی او بود
 بیاسار سائیدہ سایر تجتہ و اعوان ملک مور و عفو و امان کشتہ ملک محمد و از راہ تلبیس کسوت
 قفر تلبیس جنبہ بمفاد ترک الدنیا للدنیا احسن کل شیئی ترک رہاست ازک تارک تجریدہ ساختہ
 سنگ قناعت بر خود بست و تخت را بخت پوست تبدیل و از خرگاہ دارائی بچیمہ قلندری دروشی نقل و تحویل
 نمودہ در یکی از حجرات استانہ مقدسہ بر سبم محمول گشتہ و پیر محمد در انا و این خدمت حاکم جام و جودہ نوش

جام مرا گشتہ بختاب سلطان قبا زکشت | در بیان توجہ سوکب ناوری بجانب جہوشان

وصادرات آن ایام فرخندہ نشان | ابدا از آنکہ کلید فتح مشہد مقدس بزور بازوی

و لاوری بکسر پنجہ تصرف آن زینبندہ سر بر سروری درآمد و چندی از بزمینی بر آمد عزیمت توقف در ارض
 قدس پرورد خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افاضاتینہ سکتہ ابوور و توابع را برای محافظت سرحدات
 آن توابع کرنا شتہ بقیہ را پاشا ہزادہ رضا قلی میرزا و حرم محترم بادش احمدس آورده آملکان تربت
 بنیان را کہ منظر فحوا ہی حسنت مستقر و مقاما بودہ و ولتسرای توقف و فرار گاہ دولت سامندہ
 و چون در بہادری حال منوی و مہو و ضمیر اکتس آن بود کہ بعد از تسخیر ارض فیض نمود صفہ و منارہ استانہ
 مقدسہ رضویہ مذنب و زراند و شود لہذا حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشتہ منارہ کتبہ مبارک
 چون بیفریندہ بود منارہ و بکر از محاذات آن با وج عینوق افزائند کہ قبہ چرخ برین را عمودہ دیدہ و عہدہ
 دو بسل زرانہ و باشد الحاصل حضرت نخل اللہی بعد از فراغ از حل و عقد امور فراسان کس برای عقد کوہر
 مقصود کہ سابقا در ایام تہ خواہشمن آن معاملہ شدہ بودہ روانہ قبوشان و چون بعضی از جماعت
 عراقی و آذربایجانی کہ مقرب بساط سلطنت بودہ از جانب انحضرت تکلیف نیما یافتہ و اقتدار انحضرت
 در جہات ملک عالم طبع ایشان بود خفیہ و حدود اخلال بر آمدہ شاہ طہاسب راغب در قیابہ منطلب کہ
 و ما یلفظ من قول الا لک ید و قیابہ عقیدت انطایقہ است عہد نیز بہین سخن سخت شدہ فرستاد

حضرت ظل اللهی را بنیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل درین قسم نمودند و در آن زمان که از تاراجیت
عادی باشند بر شیبنا بد تا بچندین سحر و غیبور چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را بقضیه ششم نیز که حکما که مرا
و نام و حواله با دست رجوع و در دم با موافقان جان فشان تا در خوبشان گشته است فرسخی خوبشان را بکوه
خیام غروبشان ساخته منظور است که در خوبشان شاه طهماسب اگر او بر جانش باشد بر آنکه مقدر شده
باشد این کار فیصل با به مقدار آن مخالف شاه بودی خان شیخا ملک حاکم سبزوار نیز از سبزه دار و در خوبشان
گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته است که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب باو تحریر و بیجا بانه کشف آنجا
از چهره شاه باقی انصاف کرده بود و بخدمت آنحضرت رسانا داشت باو گفت پس که اینجاست صورت به معنی برادر
بروید خفا داشته ظاهر نگردد و سنگام شام که خسر و سبزه و مهر از سنازل سپهر در طلوع عید تن تنها بودی
شهرستان غرب که م شتاب شد شاه طهماسب بر سنانی تدبیر مهتران رکاب و متعینای ایام شتاب
بدون اطلاع خدیو فلکجناب بر سبی سوار و مهتری از صطبل با او رفیق و با گشته جریده و تنها در لباس
تواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او برای جهان آرا انکشاف یافت پس بایک کار خانجاست
سرکار او را که در مسکن ظفر اثر و ارض محسوس بود برای اینکه با ایمانی اغلب دوست فرمود تصرف و بکران نکرد
مضبوط و ملبوس و به جستجوی که بر اینی سسر کار او در کار بود و خوبشان از سال متدر با ارض محسوس برگردانیده
از منزل مزبور حرکت و بیوسف آباد که در سمت غربی خوبشان واقع و سمرگراد بود تزل در راه آمد و شد و آن
بر قلعه کیان مد و ساغند در معین عبور موکب و الا از حوالی خوبشان فوجی از اگر او سمر راه بر چند جلاد است
بنیان گرفته بار قه پیکان تیر و کلوه نقاش استعمال تیره جنگ کرده انزاع یافتند شاه طهماسب شکر یک
ستاید تدبیر شاه بودی خان و باقی بیسان دولت که نبض شناس مزاج او بودند پرده اندر وی کار بر
داشتند از قاهر با طرف ممالک خصوصاً بحکام کر ایلی و ماژندران و ستر آباد نگاشته حضرت ظل اللهی را
بجاست رساند و از آن گروه آمده اند که در ملک محمود و ملک احمق بر زو سامی سپاه نیز که در اردوی بیابان
می بودند از قاهر فرستاد که ترک و فاق آن زبده آفاق نموده راه و اتفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه تخت
بر از فرمان شاه می نکرد لیکن چون دانست که با مال پر و ز خوابد کرده بعد از چند می بنظر اندکس رسانید
هر چند که بمعنی سبب تقار خاطر و الا که دید اما از محتوا خنده آن ناسپاسی و حق شناسی بجای فرمودند و بعد از
چندی جمعی از ایلات اطرفی با عد و قلعه کیان آمده ایشان از طرف بیرون و قلعه کیان نیز بیانات مجموعی

مجموعی با سواره و پیاده از اندرون هجوم آور شدند و مستند قتال گردیدند حضرت نخل اللهی یاد ایران افشار
را خلاص کیشان جان نثار بسوز که کارزار بر آمده فریقین بهم درآویختند و غبار عرصه همچو باران بپوشید و وار بر
ایکجختند جعفر قلی بیگ شاد لو که از معارف چشکرک بود در آن روز بکلوله از بنورک کشته گشته جمعی کثیر
عریضه شمشیر آیدار و بقید اسار گرفتار و بقیه ایشان کرم خیز رسیدن فرار شدند و روز دیگر جماعت فراچور لو
که در میان طوایف اگر صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت کرده بعزم آمدند شاه طهماسب
آهنک قلعه کرده حضرت نخل اللهی بعد از ظهور سیماهی آن را بمن طریق میرای سر راه برایشان گرفته
از انجماعت نیز جمعی قسبل و سیر گردیدند چون در آن صحرا بدشت حبس گرفتار آن اطفال و وحشی خصلت نعتند
داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را با سنگان انداختند بعد از چند روز افتای ایشان را منافی بر توت
دینسته بمقتضای فنوت و رعایت ایلی مرتضی ساخته با وصف اینکه سرآمد آنسال مجذبی شده داشت
که کوه و صحرا متصل از برف در چادر پنبه دار بسر سبزد آتش سوزان اگر از بسر سنجابی خاکستر سر بر سر
بر جای خویش سرگشته میزند خوبشان را در محال شدت محصور کرده قلعه کبان را به تنگنای حیرت انداختند
و انجماعت بعد از چندی وسایط برانگیخته انحضرت را ترک مطلب تکلیف و انحضرت هر دفعه بزبان سیف
قاطع جواب آن حرف نجف میدادند و طایفه مزبور چون دیدند که از توسط وسایط کاری انجام نیافت
مستعی شدند که آنفرز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و عزیمت ارض اقدس کرده ایشان هم مستعجاب
شاه طهماسب از خوبشان بارض فیض نیسان برده امر محمود را صورت دهند و کارکنان آن دولت
را عرض اینک شاید از خارج از حکام و لایاتی که در مقدمه خوبشان از ایشان بمنبذ او کرده بودند
مدعی رسیده از آنرا خود نکول و امر مزبور را برای شاه طهماسب که آنخوش تنیاش خمیازه کش شوق
همینطلب بود صورت حصول دهند اگر چه دلاوران رکاب از بسکه سر کرم رضا جوئی انحضرت بودند
برف زمستان را بتر قاتم تصور کرده از خدمت اظهار سردی نمیکردند اما چون دواب و سراجی
شدت سرما در معرض تلف بود و خدیو فرزان نیز از مبادی کار همیشه مشوکل بجدای یگانه و عامل حسن دراز با آستان
و بیگانگی و جمیع خلق زمانه میبود بملاحظه هوای کار و کار هوا حرکت و عزیمت ارض فیض البر که کرده بعضی از
اسبان خاصه شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند باز حضرت شاه هم اعیان آنند و لب نثار
میدادند گذشته راه تا مل می پیوندند تا مقدمه کرایلی واقع و از رسیدن کوه کلبه ایوس کشته تلبکین

بزند عاقل که محمد علیخان قوچقو آقاسی سابق ولد اصداغ خان که در ایام اقتدار محمد علی خان تاجدار از دربار
شاهی و در وزارت باطریق مجبور گشته در مازندران میبود بعد از تقصیر محمد علی خان از جانب شاه طهماسب
نامور شد که قریباً بواسطه سلطنت را که در مازندران میبود باره وی شاهی نقل نماید مشارالیه بروفق
فرمان عمل جمعی از غلامان و خاصان که از شدت دمی دم سردی محمد علی خان در قشلاق از مازندران متجاوز
بودند و در آن زمان حکام و روسی دل از ایام دیده آفتابی شده همراه مشارالیه میفرمودند و اگر او آنکه غراسان
گردید بعد از ورود و بجا بزم من اعمال کر ایلی رحیم خان حاکم آنجا علی الغضبه جمعیت کرده شب بر سر منزل
شرف الدین نامی که از ملازمان حکام استرآباد و در ایام برج و مرج صاحب جمعیت و شخصیت و استعداد
شده بخدمت علیخان چوسته بود ریخته بسبب سابقه نزاع او با قتل رسانیده زود و دیگر که صبح از آفتاب پنج خونین
بپهلو چرخ برین کشید آینهک منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تمامی خسته بنده داماشه سلطنت انگه داشته
فرزاد رحیم خان نیز همگی آنها را بجززه تصرف و اختیار خویش برآورد و اینچنین استرآباد را به شاه طهماسب
و اگر او رسیده یأس کلی در احوال ایشان راه یافت تا به شاه طهماسب از خوبشان حرکت کرده در حوالی
نوروز وارد عرض افکند پس حضرت ظل اللہی کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزان و اسباب
منهوی را استرداد و واصل سرکار پادشاهی ساختند و در بهمان اوان حضرت ظل اللہی شی بعد از بجزه از
علایق جهمانیه و بهو جس نغسانه و انصالی بجزوات علییه و مشاهد صورت غیبیه و هفتخانه از الوارقه سینه
در خانم رویا دیدند که مرغابی بزرگی که آرزاقو گویند نمودار گشته انحضرت نفسکی در دست و همتد بجانب
او خالی کرده قور بدون آنکه آفت زخمی رسد زده در بغل گرفت بعد از آن بجزه قبایلی که مخصوص آنجا نیست
در آمده در برابر آنجیمه چشمه و حوضی در میان آنحوض باهی غیبیه بود بزرگی بره که چهار شاخ قوی داشت
انحضرت بجا حاضران فرمودند که آرزای بگردند همه رفتند نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست انداخته آرزایگز گرفته در
بغل گذاشته صبح پنجوا بیه نزدیکان حضور همایون نقل کردند شخصی از حضرات این شعر خواند که اگر در خوا
یعنی مرغ و ماهی نمیرنی پسینی پادشاهی و تعبیر اینجواب حقیقت فرجام که آینه صورت نمایی معنی وحی
واللهما هست فی الحقیقه این است که چنانچه تو که بزرگترین مرغایانست پادشاهی این فد بوی به مال تیر اعظم
سلطنتها باشد و سید ماهی چهار شاخ سفید اشاره بر این است که تا حداری مملکت چهار پادشاه باحضرت
نفاق با بد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بجززه تصرفش در آمد در ذکر وقایع قومی میل

قوی میل مطابق سال بهما یون قال ^{۱۳۹} سنه

در بیت هشتم شهر رحمت و مبارک

درخت بشیرستان حمل کشیده شاه کلپیر من بهار در بستان چمن و دامن جو بسیار آغاز جلوه گری کرد و در میان
 و لاری لاله در بجان در جله کلشن بشو و نما برخواستند و مشاطه کلان قوه نامی چه سوره لاله رخان لیرین و با سمن
 بعاظه و کلکوت و مکش آراستند عن لیب شوریده حال در عشق کل بشو انگیزی تیغ زبان تیغ و فاخته مسوخته بال
 همو آبی سر و سخی بختجوی قیام دی کو کوزمان از سبزه نوخیز سازد برگ بشته و خنجر خوریز نمود اگر اد که
 سخنان ایشان مانند آب رنگ بهاری است بسیار بود از آمدن تقاعد و زنده اگر اسکنه کلات و دره جز در اینجا
 بر انگیخته و آنظایفه دره جز سیر کردی شکر نام چه شکر که جمعیت نموده آغاز شورش کردند و تا مایه سر و سرتیغ یک
 ملک محمود طبل باغیگری کوفته و جمعی از قاجاریه مرد در مقتول قلعه را محصور و تصرف کرده تقاره بنام ملک
 محمود بنوارش در آورند پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به توبه اگر آورده جز تعیین و آنظایفه سر و سرتیغ
 بر رو کشیده با ابراهیم خان از در شیر در آمده جمعی از لشکر خان معذور بشور انگیزی شکر شربت غایتلخی نوشیدند
 از یک طرف کلات دره و آن بازرگانیه میرلی و علی ایللی و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهپوری خان شهنشاه
 سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و استعداد و مجادلت اگر او پر و خسته ابراهیم خان را در دره و در محصور
 ساختند حضرت ظل الهی بعد از شنیدن این واقعه و کفر با شاه طوماسب آهنگ دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی از
 اگر اد با کوچ وینه خود روانه جنوب شدند آنحضرت شاه طوماسب در نیانه مشهود و خوبشان در قلعه موسوم
 به شیخ و سرگذشته خود بخوبشان ایضا میشی با آنظایفه متلاقی گشته اگر چه بر اعانت نوامین ایللی متعرض اسر زمان
 آن را بهتران نگفتند اما تمامی اموال ایشان و باقی اگر اد نوامی خوبشان را غارت و کام ایشان را لذت اندوختند
 مرارت ساختند و از آنجا روانه دره جز گشته آنظایفه را حکما بلیق تشبیه بلنج و جمعی را معروض تیغ میدرخساختند
 و تخته تاب مقاومت نیارده با سر کردگان راه خوبشان پیش گرفته جمعی از دلبران عرصه تنیز در کوب
 آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی تپهوشان نکاد و انگیز و فوجی سبزه باره و الا برای احراق خرمن جیات
 و بدم سیمان جمعیت ایشان بشوب غزیده با برق تک و صرصر خیز ساخته ماورین جان نثار آنظایفه را غرضند
 نادیب و تند میر و سر کرده انجماعت تا که سلیمان نام شهنشاه بود دستگیر نمود چون از حق نعمت بجزاری آنحضرت
 چشم پوشیده بود بچشم والا چشمهای او را عیسیه ^۱ لیلنا ^۲ خلو ^۳ چون از حد قد بر آورده قلعه خوبشان را محاصره
 کردند سر کردگان از قلعه بر آمده و دوباره منعقد تقویم امر معمود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول

و رایت جوان کشانی را بجانب ارض ایس بر تو انداز وصول نمودند و از آنجا از کسیم خان با شاره
والا روانه مرو و بند سلطان مرو را شکستند تا آمدند آنجا که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شدند
قلعه مرو را سپرده در صد اطاعت درآمدند اما اگر از خبوشان بازار عهد خود نکول نموده راه پیشین پیش
گرفتند آنحضرت بفرمای **اللهم انزل علیهم الغم** ستم باره بار کی عزت را بجانب خبوشان چونان داده
شاه طهماسب هر چند که در باطن طالب استیجاب و مدعی اینند حال بود اما در ظاهر باز رفاقت کرده بعد از ورود
خبوشان جمعی از مخالفان خصم صابیر اسمعیلی خان بیات که در آن زمان ناظر سرد کار شاه طهماسب بود
چون دیدند که ازین نیز کما نقشی موافق تمتای ایشان از پرده خلاصت ظهور نمود و محمد گردیده خوانند
که اگر او را بر همانه اصلاح بمیان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اگر چه چنانکه
ایشان اندوختی خود صادق و با آنحضرت ناموافق میدانستند اما اجرات قبول آن امر کرده که میباید
آنحضرت بعد از ورود ایشان بعکس نصرت اثر در نمازه سبقت کرن کشته قضیه بر عکس نشیخ بخند
بیر اسمعیلی خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اگر ادبی اثر و تحمل تمهید را بی عمر دیدند حضرت شاهی بجانب
نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پای غمیش در راه میرا هی تیز رو و پیک خیالش در نشیب و سراز
وادی انحلال درنگ دو بود چون قسم سعی فرموده در پنج خود را پیچوده یافت از جناب نادری عذر خواه
گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی ایند فعه کمر همت بعزم تنبیه اگر استمه و قلعه با جمعی همراه
کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفه شاه لود قسرا چور لود که مرد شمشیر زن و بهادر
صف شکن ایشان بودند اعلام و از ایشان ستمند کرده فوجی عظیم از آنجماعت بکومک محصورین
توس تهور بر آنکینختند باطل قلعه پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت ظل اللهی که فتح و ظفر
همیشه دو سپه در کابلش روان و نهمتن اقبالش در معرکه رزم سب و روان است اولاً با قلعه کیان گرم
ستیز گشته ایشان را پی سپرداوی کر بساخت و بعد از آن مستوجه اگر او سیر و بی شده قلب جمعیت ایشان
بر آسمانی پیک تند رو تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند باز گروانید یعنی بطریق محرم روان و تتمه را بجانب
فرار شتابان ساخت و جمعی از آنجماعت را که گرفتار قید اسار شدند آورده در درو و رنجوشان بساها
جال انداخت اگر او چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در استیمان در آمده و بخدمت والا فایز شد
استدعای انصاف موبک معود بجانب مشهد و تعهد انجام امر معود گردانید پس آنحضرت گرفتاران را بر عا

بر عایت راه و در سمرقانی مرخص محمد حسین خان حاکم خجوشان را با اولادش هم بر روی خان و سرکردگان اگر
ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کس برای تمثیل
این امر بر وفق ضابطه و قانون بشود مفاسد خجوشان فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت از
ایفکس کرده در آنجا محمل کشان هوج مقصود از خجوشان واروده شاه مطلوب بایشان حصول نمایند
باگر چه در چهلین روز نامه ظفر که نوحه رسان و لایمی اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال جمله آرای خلوت تری
بیان نموده در پرده اجمال بیانند ذکر اینگونه امور از قایده عاری و خارج از دایره مطلب نگار است اما
چون مقدمه مواصلت بابا علی بیگ و بعد از آن این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش و تیغ تیرش
کز لک پیر پیش بوده از مستیات ایند و تا بد پیوند شمرده پیش بر انگشت قلم نقاب خطا از چهره پندار
کنوده همانا حکمت باله الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج و تکوین موالیه
قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان فشار و اگر ادک اعظم ایلاتند بعد از خود آزمائی بر عجز خود اقرار
و با خدای آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت خست بسیار نمایند و الا قابله این ماده جهان ماده قابل بود
که تولید این همه فساد و خونریزی و ایرات تراغ فرشته انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز العلم
در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق با اشاره قهرمان خدیو آفاق
در خلال این احوال بوضع پیوست که تا تاریه که در سر و بنام ملک محمود و فقاره عصیان فرو کوفته قلعه را
ضبط کرده بودند ملک محمود هر روزه در جزو نوشتهجات ایشان نوشته آنظایفه را تحریک بغض نمایند
چون در مقدمه خجوشان نیز چنانکه مذکور شد ارقامیرا که از جانب شاه و الاجاه شعر بر مخالفت آنحضرت
صدور می یافت مخفی داشته خاطر انور ازین رهگذر خبار آلود کلفت میبود در بنوقت که بر روز این
خیانت ضمیمه افعال سابقه کرده افشامی او بر ابقار اجم آمده محمد خان چوله با مرهمایون اور انقباض
خون محمد بیگ بین باشی چوله که از کشتگان تیغ بید او ملک بود با ملک اسحق بیاسار ساند و ملک
محمد علی را که برادر کوچک ملک بود به نیشابور ترو بر امعلی خان بیات فرستاد او نیز موعی الیه را در عرض
خون فتحعلی خان بر او خود عرضه تیغ انتقام کرده اند که بر سر می شایسته تلج بزرگی کی بود کرفس از بیخ
سر در سر و اکنی و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در آن اوان از سیستان
بخدمت و الا آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان ملک مرخص و روانه وطن بالوفت ساختند

در بیان نهضت موکب ناوری مجدد و قاین بعزم تنبیه حسین سلطان و
کیفیت جنگ سنگان در اثباتی توقف زیات جهان کشادارض فیض نجات حسین سلطان

که از نقبای سیمان و در حدود قاین میسر و باعتبار انتساب ملک محمود سیدستانی و اغوائی و ساووس
شیطان آغا زخمیه حسباتی کرده تا یکی که از جانب انحضرت در آن ولایت میسر بود از نسا و درون بیرون کرده
حضرت نخل الاهی جمعی را به تنبیه او مامور ساخته کاری میسر نشد چون تنبیه فاغنه سنگان خواند نیز منظره
نظر و الا بود در پیچید هم قوی بجز شسته مطابق قوی میل بر افقت شاه و الا جاه با پشت هزار نفر از سربازان
سمر که جان سستانی بهستانی تا ناید یزدانی از ارض القدس نهضت و بجز وصول آوازه موکب بهایون
بآن سمت ترزل در سیمان حال بجماعت راه یافته ملک طبعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادرزاده
او و نقبای سیمان که در آن مکان بودند فراد کرده نامهربان رفته با شرف غلجه پیوسته که بمقاربت
او بستند و حسین سلطان در قلعه نخسرت جسته بود و در آیات انحضرت آیات در مقام نه است و
و بندگی و عهد و بجز زنده ماندگی در آمده اعتدال و محفل قبول یافت بعد از انتظام مهمات انسر زمین
که که سنگین بجانب سنگان نهضت کرده شد و در قرینه سفینه بنجمیم سمراد قیامت عز و تکلیف کشنده روز راجع
بترتیب بر اول و تبیب و نفس باطل که قیامت نهیب و تعیین سانه و جوان غفار و آرایش طرح و بر ان غفار
پر در خسته وارد نامن آن آباد و بسد بسد یکد با این آن مکان وزیر کوه ر یک بوم بود تو بجانده در یک نشست پس
انحضرت با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهان برداشته خود بر شترانته هر بر بختی سپهر سوار گشته آستین عزیم و
و پای همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده بکشیدن تو بجانده سپهر خیمه سنده و در شت صیغف که آب
جز در دم سیف یافت نمیشد آنهم نصیب اعدا بود یکشانه روز در آن بیابان زحمت تو بجانده را میکشیدند
در دوم صفر نزل اجلال بیهوده بین واقع گشته چون جمعی از فاغنه در قلعه بیهوده این ساکن و چند روز
بود که عساکر فیروزی کمتر در انتظار مصالحه که فاغنه از راه کید اظهار سبک کردند تکدل جو پای قتال با
انگروه بیان کسل بودند بهمت والای ظل اللعی بدفع آنظایف پراخته انجماعت چون خود را در معرض بلا
دیدند از راه ضد اعدا از قلعه برآمده و عهد کردند که سر کرده ایشان رفته فاغنه نیاز آبا در امطنش خاطر خسته
و در کاب القدس حاضر نموده قلعه را به تصرف چند قاهره دید بعد از استقرار این عهده سر کرده مزبور
بقلعه نیاز آبا و رفته و از عهد خود بازگشته بازگشت انحضرت نیز بیهوده این را بسبب خلف اعدا از تیغ

از تنج که در این زمان عیال ایشان را بمرض نوب و اسر آوردند و رعایای آن محل که با قاعنه اتفاق ورزیده
بودند امان داده از موافقه ایشان با خدیو سورات و توکیش اکتفا کرده بعضی از قلعجات نظهارا عیست
نموده کلاستر سنگان از داون سیورسات تتر در زید کس تر دافاغنه با خز و کوسوبه و غوریان
خبر ستاده هتمند نمود پس بر قضا امضا عترتقا یافت که جمعی از دلیران توب قلع کوب از ارض ملاکت
سلفاف از راه بالامی خوف بر سر قلع سنگان برده قلع را محاصره نمایند و منتظر ورود موکاب و طلیعه
نصرت لو باشند و آیات همایون در چهار دهم ماه مذکور آمده قلع سنگان را محصور و محاط سپاه منصور
ساخته از طرفین با دافاغتن توب و تفنگ سنگا سه ساز عرصه جنگ شدند و سانجه عجبیه که در آنروز اتفاق
افتاد اینکه در صحنی که توپچیان با سروالا کرم پر کردن و انداختن توب بزرگ بجانب قلع بوده حضرت ظل اللہی
سر توپخانه آمده محاذی و من توب استاده شوخه تعلیم توپچیان گشته در آن اشاکه توپچی توب با خالی
کرده دوباره مشغول پر کردن آن شد انحضرت با الهام غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج شش قدم از آن
موضع خطرناک دور شدند ناگاه توب از حرارت در مومن در گرفته شراره افروخت و بعد سلطان کلاستر
در وقت و چند نفر از توپچیان و ملازمان مروی را که در آنجا بودند بصاعقه قنا سوخت اگر چه وقوع این
عادثه طلال افزای خاطر با کردید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پابرجای جهان تو تحمل و ضمیر
غیرشان لنگر آبریز سپر در بای تحمل بود بصره انگیزی ریاح نوایب و لطمه خبری امواج حوادث از جا در
نمی آید ظهور این امر را بر احتراق کوب طالع خصم بد اختر محمول ساخته بسنگام شام که چرخ می هر از سوخته
سپهر و بر منزل غروب گذاشت و ماه زترین کلا و بطلایه داری معکر نجوم فلک را بیت ضیاء بر افراشت
طلایه داران پاسبانی لشکر و حواست اطراف قلع پر داشتند و مانند دیده انجم و اختر از کجای نیاموده
و نا طلوع صبح از شوشب آفتاب توب تفنگ قلع سنگان نموده قلع ذات البروج سپهر بودی و از شراره آسمان
سوز بوارق با دلچ و ضرب زن فضایی مومن عرصه چرخ بوقلمون نمودی در آتش کلوله توبهای صفت شکن
بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهین پنج توبهای صاعقه بار آتش سپهر و زخم من جستی
مردوزن میسبده تا اینکه از صدمات توب حصار قلع مانند دل قلع کبان تر زان فتنه یکطرف برج فرود بخت
دلیران میدان نبرد یورش برده شیر حاجی را تصرف کردند قاعنه بعد از مشاهد اینحال از در پنهان در آمده در
دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکنده از قلع اتق بیرون کلاستر سنگان شمشیر استیمن را بهیكل کردن

کردن ساخته دست در ذیل ندامت زده مقتبل و اوان سیورسات و سپردن قلعه کشته بقلعه بر کشت و دریا
سرکشی بسپارد نهادند و آتش تهر قهر سردان زمان شعله و کشته میشد انجم شتر بفرمان آن سرور قلعه بود میان
گرفته مشغول بنیز شدند و در شب هجدهم ماه فروردین قلعه بتصرف درآمد مردان و زنان ایشان عرضند قتل و اسیر
گشته آن سرزمین لکه کوب جنود و ظفر نشان و اموال و اسباب بقصد حمل مطایبای گوید توان کشت بعد از آنکه کار قلعه
ایمان ساخته و قلعه از متفقین بر واقع شد خبر از دستخطان قلعه با خبر رسید که هفت هشت هزار نفر از اغانی
برات با امداد سنگان سنگان و آرد و بناز آبا و کشته اند کوب و الا تیر بوزم مقابل شیر آباد و اوقات که در کفر
سنگان واقع و قلعه محکم و مکان خسترم بود محل قرار سردار داده بغداد و لیکل نیاید مستحق برای
فرقه و گروه مترج مکانی مقرر فرمودند و روز دیگر قافله که بچنگ قزلباشیه جری بودند در محال لیری وارد
فرسخی ارووی همایون کشته غافل از اینکه کر پیشبر است در گرفتن پیش لبک حوش است در مصاف
پلنگ چون چشم مردم ایران عموماً از قافله برسان و اول جنگ آنطایفه سپاه خراسان بود حضرت
خلع اللهی که دایافته در موز آگاهی و عیار سنج نقد حالت لشکری سپاهی بود و جنگ میدان را مقرون بصلحت
بدانست میخواستند که آهسته آهسته غازیان را با اولی غور طومر خصم افکنی ساخته و بتدریج بقوت لواهی ساخته
ایشان پر و خسته بعد از آنکه ایشان را ویرود در عرض و دشمن شکاری شیر کبر سازند در خصت میدان جنگ و بنده
لوند لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازج بقبر و تفنگ و سنباز می میکرد و باشند تا فرقه
جری و بعد از خود آزمانی در جنگ میدان کار فرمای تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و
استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران کار آزموده سوار و در تیررس معکر نصرت اثر بنیم جلوه باد پای خاک
نور و آتش افزون باره جنگ و بیچارگ شدند هر چند غازیان بتنامی میدان از جا در آمدند خدا یو تو متن بنام
یا قضا ی رتبه حرم عثمان واری توسن عزم ایشان گروه سپاهیان با انگروه آغاز و تیر و و تیر و
تفنگ زده و خورد نموده جمعی کثیر از قافله را سرانگند و شمشیر حرب و لواهی ظفر را بخون ایشان حرب کردند
تا چهار روز چنین منوال معرکه جدال قتال آراسته بر وضع قلبه و نصرت از بنظر فرو برده خسته بعمل
آمده در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دایره باله سپهر اذاعت و احشام انجم بدامن دست
فلاک هجوم کرده قافله حرب بهرب بدل ساخته بجانب برات برگشته آنحضرت تعاقب مقرون بصلاح
ندیده حرکت بر سر برات ابوقت دیگر محول موقوف و عثمان شهب منبرین ستام را بجانب بعضی اندک

اندکس معظرف ساختهند در ذکر وقایع بیخی میل موافق سال فرخنده فال

هزار و صد و چهل و هجدهم | داور نوزین گناه مهر که در منتران حوت انجمار نوسنگی مسکرو روز

به مقام شرف و سعادت در ملک محل از صاحب بهاری افشای صولت پستی نموده با تیغ شمشیر و روح مسلمان
به تبه بجهنم افکند شکر شاپر داخت و خدیو جهان کبر بهار که شمشیر عزتش از دیوان قضا در صاحب غیر انظار

یافته بود و باره باره حکمرانی نشسته فساد پیشه کاین دی را از دار المرزومین برانداخت سپهبد ایلمند مقصد این
چار بتازگی بزور قوت نامیه بر محالک کنگزار دست یافته بسوط البیه کشت و حکم کلههای آتشین بفرمان هوامی

فروردین چون بر بسط خاک روان و جاری شد مجلس تجلیل آری بسته گشته لوازم جشن عید بانصرت و تائید مقصد هر
رسیده چون از دیوان بفصل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بر وال دولت صفویه تصدیق

بطلان آن نکاشته تکلیف تقدیر شده بود روز بروز امور چسبند از کمن غیب جلوه بر روی مسکری که عقل صابری
مستقیم آری بجز اسباب نصیب آند دولت محلی قرار میداد و مجلی از آن احوال بسکه ارکان دولت پادشاه والا جاه

سنگ منقری با کران جانی و سخت ولی نایب است زانی جمع کرده به تقریبات سبب شکست برای آند دولت و الا
درست مسکروند و آنچه منافعی مصلحت بود بجایه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل الهی بلا خطه پاس دولت

صفویه بیشتر در مقام منع و تودیه انجماعت و مدعی آید ایشان بمفاد ما ینفعکم بخصی این آودت آن
انصیح لکم گفته شنیدند با وصف بسکه عیس امر و نهی شان قدم از در دیوار دولت بر بیرون نیکداشت

بیک جهان کرد قوت ظلمت را در چهار صد جهان پویه زن و جان و بیست هزار اور طلب جلب منافع شخصی بر کوی
و بر زن ساخته بسک سوانی و هرزه زانی حلقه کوب در دست و دشمن میسب بودند و آنحضرت بنا بر رضا جوانی

خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع سفدان و بداندیشان نموده و بگفتار نرم تالیف دلها می
درشت آن نفاق کفیشان مسکرو مقصود اینک انظار بده دست بد و خلی را از کربان جان نایات کوتاه سازند

تا آنحضرت با تمام کار افاخته هرات و اصفهان پردازند و بعد از آن این تقدیر و حکمرانی با ایشان از زانی باشد
چون ذات انجماعت برشته آب و کل غرض و ترک عادت موجب مرض بود و مدعیان زیان کاری چشم اند

طمع و منظور خود نمی پوشیدند و کار دشمنان را یکسو گشته در اخلال کار این دولت ناوهره میکوشیدند
القصد شاه والا جاه در باب توجه مویک جهان کشا باصفهان مکرر با آنحضرت تا کید و الحاح شدید نموده و

آنحضرت در برابر این گفتگو با قائم معاذیر و بیان موافق و محاذیر میفرمودند که مثل ابدانی هرات دشمن
آنحضرت در برابر این گفتگو با قائم معاذیر و بیان موافق و محاذیر میفرمودند که مثل ابدانی هرات دشمن

قوی را درین نزدیکی گذاشتن و رایت عزیمت بر رفع دشمن دور دست افراشتن رویه حرم و مقتضای سقا
زای و عزم نیست اولن تیره دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصقیاان باید ساخت شاه
طومانباغ شرف باشی از بهانه و وضع الوقت میدانست و امر را از حد میسر و نماند که فیما بین چنین متمد شد
که آنحضرت از ارض اقدس و شاه و الاجاه از پیشا بود بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده و در اینجا سلسله
جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس مرد و وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل الله
بیتینه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا در شرف نهضت و آمد همیان دولت شاهی فخر و دیگر بر طنب بود
خزوه ترانه تازه شده کردند و از دایره موافقت خارج آیدنگ شده عزیمت بازندان نموده با خود محرم ساخته
که انجام کار هرات امور فخر همیان بر زنده خدیو بهرمال بود و محمد علیخان ولد اصفهان خان نایب السلطنه سردار
سمت عراق آمد با بجان باشد و حضرت ظل الله پیغام فرستادند که بخو که تعهد کرده اند متوجه هرات شوند
و خود بقصد بازندان روانه سبزوار شدند پس خدیو بلند اقبال از راه خواف با خور عازم هرات گشته با هیچ
لواهی فلک میگرند منزل راه رشک منازل با و غیر ساخت اعیان دولت شاه و الاجاه شروع با خلال
کار خراسان دور و نزدیک از خود برسان کرده اند از جمله با مالی بیکناه آنچه دو خصم با کسان نمود با
جمع که از ملزمان معسکر نصرت اثر و در موکب و الا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست نظام اول دراز کرده
خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان شکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رخ کار را چنین دیدند
از عزیمت سفر هرات منحرف بجانب ارض اقدس منعطف گشتند اسنا و اند دولت باز از حرکت ماصوب
خود متقاعد گشته بر سر قلعه کهنه مشکان که باین سبزوار و پیشا بود واقع و بکنای طایفه از بغاری خراسان
داشت حرکت کردند **توضیح** این بیان آنکه چون طایفه از بغاری سکنه آنقلعه سمت بهر خواهی
حضرت ظل الله اشتند و کار گذاران سدر کار شاهی بتفریق و استیصال این نوع طوایف است
تا قص میباشند تخریک بعضی از اعیان قتل و تیر آنطایفه را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه
راشتند از سبزوار بر سر آنطایفه بلغار و قلعه را تصرف کرده بنسب اسر قلعه کیان بر خیزه شدند در خلال
انحال بعضی والا رسید که موسی دانگی که از نوسای ابدالی هرات بود با جمعی از افاضه بناخت ناحیه بیار حن
رفته حضرت ظل الله فی الفور بقصد راه آنطایفه تخریک لواهی منصور کرده بعد از ورود بقدمگاه پیشا بود
خبر قلعه کهنه مشکان مسوع خدیو جهان گشته شاه و الاجاه نوشتند که مقصود ایشان تیره طایفه بغاری

بخاری بود و در وجه حمل بعمل آمده چون همیشه تنهای غیبه فاخته داشتند و حال آنکه بینه و دوی پای خود بدنام
افتاده و میان مملو و مملکت پانواده اند و در کونه مشکان کاری باقی نمانده جمعیت خور و بر داشته
بسیار و بسیارند که سر راه بر موسی گرفته شود شاه طوماسب در جواب نوشت که شما بکنه مشکان میاید
که آب نیست و ما بسز و ارغی آئیم که قلعه و ذخیره نیست مع پناهیان اند و لت از حکایت خوبشان
تخریب اند و زنگشته و همان معاملة سابق را پیش گرفته و مجدداً تمام می ولایت خراسان احکام نوشته فرستادند
که آنحضرت را از جمیع محامات مکنی مسلوب اختیار دانند آنحضرت چون از کلمهای خود روی بنحو اربابها
پشتام را بچند تفاق کردند و دیدند که هر دم ازین باغ بر می میرسد تازه تر از تازه تری میرسد
فی القدر محمد حسین خان حاکم خوبشان را بچوبوشان فرستادند که مشغول ضبط قلعه بوده اگر از اگر اوضاع
خواهد که بار دوی شاهی با عانت شاه میردی خان آید بمحافت پر دازد و خوب و محبیل تمام بالشکر انجم
احشام عازم بسز و ارگشته از انجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه بار عاباشان
سلاطین نیست از تقصیر آنظایف در گذرند چون جوانی بر وفق صواب نیامد روانه کونه مشکان گشته وقتی
بسر وقت مد عار رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز گشتی پانیز و خنجر میداو را خونریز ساخته و بجزیره قلعه
گرم خور ستیزه آورنده بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته از باب محافت در آمدند
حضرت ظل اللہی کس قبله فرستاده علت منع را استفسار و برای کشودن در ب قلعه تا عصر آن روز
چشم بر راه تهنظار نشستند چون کار از تحمل مدارا گذشت توب بر حصار دروازه بسته بعد از آنکه صفیر کلولم
آواز بلند پیغام جنگ بگوش آنظایف تا خرومند رسانید ایشان نیز بیات مجموعی از قلعه بر آید
پشت بدیوار قلعه آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کردند اعلی حضرت شاه بعد از گرو فرکه کوچه
نجات را بن بست و سرور کردن فرار از قوی دست دید از میان انجماعت سب عت زار بر انکخته بحضرت
ظل اللہی پیوست و شرط کرد که سن بعد از عید مصادقت نکول از رضای خاطر اقدس عدول نوزده اما در
اشنای حیص و بیص که حضرت ظل اللہی ملاقات مبکره خسته در سب صبر خود را از فضل در آورده
بمجد علیخان تسلیم داد و با اسم نیابت سلطنت مامور بعراق کرده غلامان و محرمان را با طاعت او توصیف
نوکید نمود شاه میردی خان شیخ الملوکه محرک این مفاسد و در صد و خیالات فاسد بود فرار کرده حضرت
ظل اللہی شاه و الاجاه را با عزاز و اکرام در نزد یک خود جا و مقام در دسترس آسایش آرام دادند اما امر

و اعیان را با محمد علیخان از حضور او دور ساخته بهما نشب جمعی از غلامان و مقریان پادشاهی بعزم فتنه
انگیزی که بجهت بیگانه شدن از نذران فرستند انحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت آن طایفه را مساوی
سید الفتنه متعریف کرد که احدی مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه طهماسب با اتفاق چنانچه یک افشار و جمعی از
مصدقان روانه ارض مقدس و خود بر سر راه موسی احوالات ایفکار نموده در اینجا خبر رسید که موسی بیارجمند
را تاخته دور و ز پیشتر از میان آن قاین و محلات گذشته و بهرات رفته لهذا موکب و الا نیز مراجعت و در
صین تصرف و در حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا محمدی گلانتر علیظمی بود که گذشته گلانتر نیز بود در
قلعه را بست و در آن سیوریات با بتمرد گشوده پس غازیان با امر انحضرت که گرفتن شهر را مانند بیابان
خیم بروی اوست هجوم آورده قلعه را تصرف و گلانتر را سیاست کردند و از آنجا مشید مقدس متفرک گشته
تفرک کرده باز پادشاه فلکی او را در امر سلطنت بسوطلید ساختند

**در بیان کیفیت
مجار به ابراهیم خان یا اکراد و ترخان در محفل موسوم بکریمه خان**

چون بعضی از فتنه جویان هنگام طلب طالب فرصت بودند که محرک ماده فساد و رخنه گریبان دولت
خدا داد شوند از آنجمله ترخانان تگه و میرکی و سالور بودند که باین درون کوشش آباد و لواحق شوش سنگین
داشتند بعد از وقوع این واقعه همه روزه بهجت حسین و درون آغاز دست دراز میس کردند همای جانان
خان لوامی حضرت انصار موکب شاهی بعزم تنسبیه نظایفه و جناح حرکت در آمده فرمان والا بعز تقاضا و بیست
که اگر او چشمک و قراچور لوهم درین سفر خیر اثر در محکم انجم اثر حاضر شوند آنطایفه خصوصاً اکراد فریاد و
بتر یک محم حسین خان حاکم چشمک سر از اطاعت باز زد و با زوسای اکراد و رحمت آمانه و سیمقان در
در موضع شهور بکریمه خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت حسین و درون
بود و ظهور الله اوله ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کراچی و قشون موفور به تنبیه انجماعت نامور حاکم
و خود اندک کلمات و ابیورد بر سر ترخانیه روانه شدند و در موضع سر بورد فیما بین ابراهیم خان و اکراد
مجار به قوی دست داد و اولاً اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که ولیران خورشام
بعسک خود بر می گشتند طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم آور گشته جنگ در پیوستند این فتنه
لشکر ابراهیم خان را پامی قرار از جارفته و شکست فاحش یافته قرب هزار نفر از غازیان در آن معرکه
معرض تلف درآمدند ابراهیم خان با جمعی خود را بجوار شهور به یوز باشی رسانیده متحصن شدند و در جم

در حرم خان دسر گردگان دیگر از بهمان خارج قلعه بزمیت و بجانهای خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از آن
چهار روز در خلعت شب که قلعه را از آنوقت حالانست از جانب قلعه نر بود بجانب قلعه را از شافت و در خلعت
آن احوال آیات نصرت آیات تامل خاندانی که در دست فوج واقع است رفت از قتل و غارت زرخانید و شهر آن
بسیست فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه اینجغیر جمع جهاندار جهان و او در رسید با وجود اینکه صد و ده مانده
و مملقان و درون مشتعل بر کوهستانات پهن نموده و برف را بهمار آمد و او کرده نر و در پناه بسیار و شوار بود
بینه و آغز و ق از راه نسا و ایسور و روانه از مرض اقدس و خود با شاه و الاجاه از راه چلی کر ماب بر سر اگر اولی غار
و همه جایادگان را با کشتن و کوبیدن برف امور ساخته بر اثرهای ایشان بصورت آرزاه را طبعی کرده تواند
سماقان و کرمه خان کشته ابراهیم خان باقیه لشکر از قلعه را از غارم خدمت حدیو کردن فراز و اندر روی حجاب
جبهه ساسی نیاز شد چون از برادر والا کرم سوختند میر و از محمد حسین خان فساد و ضمیمه ظهور آمده بود بنا بر استقامت
ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر والا بحسب هر دو صا در کشته اگر اندر نورده خصامت صبر او در زید
تا چند روز هر روز از قلاع و سقاغات خود بر آید و آتش جنگ می افروختند و از ان معاندت سوامی خسران
چیزی نمی اند و خند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسید تا چاره متعوم خدمت و چاکری می تقبل اطاعت
و فرمان بری کشته نمود کردند که بعد از انصراف موکب و الا تمامی سرگردگان بر سر کرده و کوه چیده روانه از مرض
اقدس شوند آنحضرت نیز در حق هستند عامل و بجانب مرض اقدس نصرت کرده در عرض راه ابراهیم خان
و محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند و تمامی معارف اگر او بر طبق قعوده کوههای خود را امتنا قوت
در مشهود مقدس اقامت و در مقام اخلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند و از انجا حرم خان
که ایلچی باید گاه مملکی طلب سرآمده با یالت استر ایاد و سایر فرزند ساختند ذکر شورش استر ایاد
و نصرت حضرت ظل الهی بان سمت و مقبول شدن ذوالفقار خان
بتبعی قهر حضرت رب العباد سابقا سمت تحریر یافت که در روز یک مقدمه کهنه مشکان طالع
ش شاه و الاجاه در خضیه مهر خود را از بغل در آورده آورده کردن خشم بسیار محمد علیخان ساخته محمد علیخان
تیر با فوج غازیان و خاصان شاهی که حاجب سلطنت ظل الهی چوب نر و منع در پیش پای ایشان گذاشته
بود و او در بطام کشته ذوالفقار خان بنی عمر خود را بنیابت ماندندان تعیین و خود و او را در استر ایاد کشته و بعد از
چند روز چون کار استر ایاد با خللال اضداد نیز نام و فساد انجامیده موتم او در آن ولایت رونق نیافت یالت

بانه قلیخان قاجار تقویض کرده خود بجانب مازندران شناخت مقارن آن رحیم خان کرایی که از جانب
حضرت ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد و الله قلیخان عازم هزار جریب و استرآباد
گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر نیریز تحریر یک اهل فساد ماده جمع
شداد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال کجیکه بکیرا حلال الله بنسب اموال قتل نفوس
و احوال بیوت همه بکیرا بگریختند رحیم خان پامی بنات بند نکرده عازم کرایی و الله قلیخان داخل استرآباد
گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یار و دکار خود میدانست با داد و خمشند او و نیز
بجمعیت تمام آمده دست تعدی بر او و نزدیک کشاد و بعد از چندی سر نهیچه همس ایالت کرایی
خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلیخان را محفل دعا میدانست او را کیرا بنده شب که سفند وار
مذبح ساخت و در ولایت بحر کلمت مذبح پر داشت بعد از آنکه این اخبار بسمع خدیو کاسکار رسید
بعزم قلع آن ماده فساد با جمعیت زیاد سرعت برق و تند می باد عازم استرآباد گشته چون آواز نهیچه
سوکب همایون ساسانه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانچه در آب مال بدان میدان لاف و خود
فریشان بیاید بازار گرفت تو بجانم را از راه پس برآه انداخته خود بعزم استقبال پیش آمد تا آنجا
شهر قیقاچ انداز سوم صلابت گشته راه را کج کرده بکران پهلوانی را بجانب مازندران تاخت و بعد از
ورود سوکب جهان کشاپ بطام که خیر فرار او بعرض والار رسید کس برای آوردن پادشاه که درارض
اندیس توقف داشت روانه ساخت چون دران او ان تر کمانیه بیوت ساکن دشت قیقاچ اظهار
یعنی و اتفاق میسر گشته بنیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده راه روانه استرآباد کرده خود از
راه کفکری مرکب باغار در اتیز تک دور یکشب از بطام وارد کنار رود ترک و فوجی از آن گروه بدر که
عرضه بلارک ساخته وارد استرآباد شدند بعد از پنج شش روز سوکب با هی شعیل وارد شده انحضرت منوچهر
مازندران گشت و شاه طوماسب در اشرف متوقف ساخت و خود با جیشش بحر عزمش عازم با فرود
گشته محمد علیخان که از آوازه توجه سوکب منصور اندیشه مند و سمعت آمل یافته بود بعفو خطا پوش انحضرت مستظهر
گشته باز آمد ذوالفقار خان که از غایت تو و چند مترل بیشتر از محمد علیخان بیخانه صبر و قرار بگوشا
لاریجان فرستاده بود چون مغرب شد که حکام و اهل کیلان راه فرار بران خیر و سر کریر با مسدود نما
شاهزاده کوچ که زدا بته یافت روی غریمت بر تافت و با جمعیت خود بصورت شیر و جرات موش بجانب

بجا سبب بار فرودش شتافت هر چند که در باره ادعوی و اغراض کمندون ضمیر انور میبود لیکن آن کم عقل
 زیاده سر باد غرور از دماغ بد نگزیده با جمعیت اطراف در کمال رعنائی و خود نمائی غمزه آمدن کرده درین
 ورود و شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ پرداخت و طنطنه شوکت خود را گوش زد نموده یک دور خست
 چون بجزکت از رویه اوب دور و آنرا فساد از ناحیه او جلوه کرده عرصه ظهور بود بعد از ورود بدین شاکه حضور
 جوش آورد که هوای سرگرائی و سر داشت از بار سربیک ساختند و بنا بر سبب که خار و طهران و ویران
 در حیطه تصرف افغان بود جمعی را بجای بر و شوابع آن سمت و فوجی را بسز کرد که محمد زمان خان شاملو
 بجا فطرت راه سمنان و محمد حسین خان زنگنه را بسز داری کیلانات که در تصرف روسته بود مامور ساختند
 که با اتفاق آخور قلجیان زیاده اعلی در دستمای ولایت مازندران بجا فطرت حد و کیلان پردازند چون
 عزیمت سفر برات در خاطر آن سس تصمیم یافت بعد از آنکه رخسار آن فتنه و جور از عرصه دولت زایل و از آن ظاهر
 مومام خراسان و مازندران فراغ حاصل کردند الحی بطلب کیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان
 و ایالت استرآباد تمکن داده امر فرمودند که با سپاه استرآباد و کرایلی در ابتدای نوروز بموکت فیروز طلع شوند
 چون محرم شاهی در ساری میبودند تعداد کات لایق بجهت سرکاره خاصه و اتباع و مفسدان آن سرکار دید و پادشاه
 را در مازندران گذاشتند که متعاقب در موعده مقرر بعزم سفر برات در مشهد مقدس حاضر گردند پس عطف عثمان
 بجانب خراسان کرده تو بخانه را از راه بفراین و خوبشان روانه و خود از راه جاجرم و نیشابور بایلیارارض
 اقدس نامتقر که بکعبه منصور ساختند متعاقب اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان باقشون نامور در ارض
 اقدس باحضرت پیوستند **در بیان وقایع تخاقومی شیل ۳۱** در هیجدهم شهر شعبان
 المعظم نقل که کعبه نبر اعظم بسز منزل حمل گشته شد یو بهار ساز و برک بساق کلزار کرده گردن فرازان گلستان
 بخود و مغر فخره و از بار و روح و جوش حضرت و خرمی سرو بر کاست و سپاه شکوفه و مقدمه العیش اروی و شبت
 نموده لوای جهان آرائی از سر و سسی برافراخت یلان قومی شاخ اشجار از دوحه و انحصان تیرستان تیر نموده
 و پیره و دستان چنار از اوراق عطری پنجه خصم افکنی کشودند لاله پیر سیاه بردوش افکنند و کلین عمود فخره بردست
 گرفت ترکش بندان شاخار تیر و کمان برداشتمند و نیزه داران درختان سنانهای شکلین کلاله انفرشته تفنگچیان
 بلنکینه پوش برآزادی کله لومای قطره بزقال برک کل بختند و آتش بازان برف تو بهای و عددن بر ترا ده
 کرده و کشیدند و جنود فروردین باد پایان بسبب کثیر نسیم را بده افه لشکر بهمن برانگختند و خطه کلزار را که از

انقلاب زمان مقام افغان تراغ وز غم گشته بود از اخذ او بیگانه پروا خسته محل تعمیر مرانی فری عند لب
ساختند و معموره چون بنائگی پای تحت سلطان بهار و مقر تزلزله کل کرد بد مجلس جشن و عیش با سران لشکر
و عظامی جشن آراسته گشته بود از ایام سور و سرور و بر تهنیه بهایب فرود افتاد خصم غیر و سرور و خنده و برکت
از دلاوران عرصه کین را بوطای نقد و اسباب سلاح فراخور کنجایش بهره مند نوازش بخشایش ساختند

در تمسیم ذکر طایفه ابدالی و تبیین مقدمات سبب ای شدن مجلسی

از احوال افغانه ابدالی بهرات در صدر کتاب نگارش یافت در محرم ۱۲۳۰ که محمد و علی بن محمد بر محمد خان مستولی
شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم بهرات بود بهوس شخیر شهود محض آمد چهار ماه قلعه را بمضیق حجاز
انداخت بالاخره اطراف دواچی را تا خسته را بت عزیمت منگوس ساخت و بعد از دو روز او بهرات افغانه
بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان از شوراک برگ آورده در بهرات حاکم ساخته و در سال هزار و
صد و سی و هشت مطابق نیلان نیل رحمن ولد عبد الله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در
بهرات بقتل رسیده بود اجرم خونخواهی پدر وار و بهرات گشته اعدا شفق و نزاع کرد تا اینکه افغانه
برای اطعمای نایره شتر ذوالفقار خان را بجانب باختر و رحمن را سمت قند مار و فراه روانه کرده الله
یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده در کین حکومت کین ساخته و
چون عبد الغنی علی کوزانی که سمت بهر خواهی ذوالفقار خان داشت از الله یار خان سوحش بود چندی
مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باختر آورده در بت
نفاق پر افراشت شمشاه نایره جدال استعمال داشت تا اینکه افغانه دامن افغانیت هر دو بر چیده
ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان را سمت مار و حاق غیر مستاده هر یک محلی و نا جینی و اماک
شد نتیجه ای که در سر کرده بجزیر برود و بعد از آنکه خبر فرقه بموگ منصور کوشش و ایشان گشت ناچار باید که
رفع کوشش و آغاز سازش نموده فراه را بدو و الفکار خان و بهرات را با الله یار خان اختصاص دادند و بفرقه
تدبیر کار افتادند و در سال هزار و صد و چهل و یک مطابق سیحی نیل حضرت ظل الهی آمیزگ سفر بهرات کرد
بعد از اجتماع عسکر بنویه بسباب سفر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته بود
از ارض مقدس نهضت کرده اولنگ یا قوتی را که از سبزه زردی طلعه بر چرخ فیر زده کون سیزد و مقر لبران
عمل مضغان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز سکر اقامت انداختند

اند خستند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افغانه آمده و قلعه فرزند آباد با خزر را محصور ساخته اند حضرت
قلع اللهی است چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار و تعجب تمام ایلعبار نموده بعد از ورود با آن مکان معلوم شد
که افغانه برشته اند باز تربیت جام مزاجت و تحریک لوای آسمان سا کرده در منزل کار بر نیز تمییز تیب و
قراول تعیین طرح و بر اول آید این ساقه و سول و سینه و میسر و وقول پر خسته شب که قراول با دیده
و در آن روش بنمیرانم دیده بانی معابر مدارات بر فراز این نیلگون حصار پر آمد جمعی اسپاه کار آگاه را بفرستاد
ما مور ساخته و خود نیز بعد از ظلمه فجر اهلای لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله بار خان با جمعیت
تمام وارد کوسویده شده انحضرت اولاً برای استخراج سرخی بر وسای ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز و ایشان را باطاعت
ارشاد و تخریض نموده اجتماع جواب باحواله بزبان شمشیر تیز کردند روز دیگر سر حوض و غار و در مضرب خیمه سر نمود
گشته طلا به و از آن مرغ صلابت و پاسبایان کیوان مهابت آن شب بیاس واری شکر ذیل جلالت بر کمر
زود افغانه نیز آمده را باطل و دیوار بست کافر قلعه را حصن خود ساخته بند راه پر خسته پس موکب سحر از غار بود
و از نیم فرسخی قلعه بجانگه سوبه منجر گشت افغانه لابد ترشید بینه و سنگر و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کرده چون بنحو
سبق فکر یافت ظایفه قحان بچنگ قریشیان دلیر و بر و باه باندی شیر گریه شده بر اهل ایران استعدا و برد لایات سید
دشمنه انحضرت میخواستند که تحت مجاهدان غازی سپاهیان با انظار ایفقه غیر سپردست بازی نموده بعد از خود از غار
قد می بیدان کین گذارند و بر لشکرت سنان جان سنان پرده پندار از رخ کار انظار ایفقه بر دارند و بعد از آن بچانه و چنگ
پیاده را حصار لشکر محیط عکس ساخته صحن از سواران نیزه گذار و کینه تا از آن عرض گیر و دار و در برابر قول هما یون بعنوان
طرح تعیین و بقانون سپاه گری منگامه آرای معرکه کین شده اول افغانه بجان سینه حمله در گشته پیادگان طرح کوب
سینه و آمد جنگ پیوست در آن اثنا فوج دیگر از افغان دست بشمیر بجان پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان
گشته خیره کی از هر پیاده پیادگان پیش شدند و از بر گشتن ایشان نیز سرشته جنگ از گف گشته نزدیک بود که
رود که مقدار آن آیت فتح اللهی حضرت قتل اللهی با شمشیر نیز معرکه سینه تکا در انگیز گشته مکنفر از پیش تا از آن انفرقه را
بجاک بلاک انداختند و آب تیغ جان سوزانش حرمت خصم با و پیار اسکن ساخته اگر چه از روی تحمل شکیب
بنویب عیب انفرج پیاده را بمیدان رانده سواران افغان را از پیش برداشتند اما پای است انحضرت که سر کوب
کیشان جهان بود زخم نیز برداشت چون شب بر سر دست و آمده گویند ظفر قرین در همان مکان و افغانه نیز در
حوالی کافر قلعه ترول کردند و باعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود آن شب چو شش بحر خروش از بی آبی اندک

لی تابلی کردند و بجزر چاه آبی بر آتش عیش افشانند روز دیگر که سپاه نجوم از کافرقلمه ظلمت لیل کوسس جیل گرفته بجا
غرب میل کرد و افغانه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک سمت آب بری رود و از دوی همایون نیز متعاقب
ایشان رفته در یک طرف فرود آمدند و آنروز از هیچ طرف بچگ تقدم نکرده و اراده خاطر اقدس آن بود که روز
دیگر بجززم کوسویه لوی ظفر افرازدند صبحگاهان چون توب آرد در بان افق بکلوه آتشبار عوارز دهن درانده خست
و عرصه جهان از سپاهی بپا بظلمت پر خست معلوم شد که افغانه شب بخت خود را بجا ذی اردوی نصرت قرین آورد
و تیمای جنگ گشته اند پس آنظایفه دو بسته شده فوجی از مرز رودخانه و جمعی از جانب چینه هجوم آورده بپستور
روزی پیش آغاز خیره کی را اظهار چیره کی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحقان بهت بودند از جبار داشتند در آن
شب با یک تازمیدان و لاوری و طنطنه پرداز سر که سروری یعنی حضرت نعل الطوی مائنه شیر غزان با شمشیر
خود را بر طلب انگره زده اند میان پیادگان و عباد کرمه تعیین الله الخبیت من الطیب با ظهور آورده
در آن هنگام ظهور نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاحش با حوال آنظایفه راه یافته جمع کثیری
از ایشان یوادی عدم شتافتند و بقیه اسبف روی برافنده عیال و اطفال خود را که در غلجیات سر راه بود
بر گرفته در دیف خود ساخته مامور و از راه هرات عنان باز کشیدند و عا کفر روزی آثر داخل کافرقلمه و ششروع
بنوب غارت خیام و بسباب آنظایفه کرده تو بجان و نقاره خانه انجماعت نیز بدست آمده و از منزل باط
چرخه شاه طوماس با آن غرق و تو بهای بزرگ بقریه شاد و روان کردند و خود با تو بجان جلود از راه تیر پل عازم
هرات شدند و قدر بارخان و افغانه مجده و جمعیت خود درست کرده مابین شهر و باط پریان که دو فرسخی
شور است بستانقبال آمده تخت سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند بعد از آنکه از راه نزدیک
برآمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میسر و میل و بقاعده افعالی عمده کرده سکی با گشته بجان شبسیران میشد و قبا
انراخته بعد از خود کشید با بیات مجموعی با شمشیرهای آخته در حال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته به
پیادگان جلود را بچشند و خیره کی آنظایفه بجانی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بچنگ کار و شمشیر
رسید و از ابتدای طلوع خلیفه مبرکیتی فرزند تانیر و زبوارق شیخ و خنجر دلدوز خانان سوز میبود هزار نفر متجاوز
از آن گروه بضر ب سیف آبدار بر خاک بلاک افتاده تمه با قلب آتش ناک تنه تراز باد بجانب با و عباشا افتند
هر چند که مقام قضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه حرم مانع آمدن احدی خصت نیافت که قدم پیشتر
نند همان روزمگاه موقوفه کو کینه عز و جاد گشته به سیکه آشوب جنگ فروشت با دشدیدی بر خوست بجد که

بجایکه نزد یکت بود که کره خاک بیاد و عالم امکان را عنصر از یاد رود و شبانه روز طرفین از کثرت کرد
و خاک چشم از جنگ پوشیده و در همان مکان کشت کرد و در روز سیم که شدت غبار سنگین پذیرفت باد
غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم آمد و طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان
حال فرمودند که تکیه بر عهد تو باد صیبا نتوان کرد ما دام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نگشته تعویذ
بخدمت مسکالی نکنند شاه مصالحت در آئینه حصول صورت پذیر نیست پس از جانب الله یار خان عبدالغنی
علیکو زانی و چند نفر از معتبرین آمده و عهد اطاعت ایست آنحضرت نیز مسئول انجاعت را قبول و بجانب مویزک
عطف عثمان شمول کرده و روز دیگر خبر از الله یار خان عبدالغنی ابدالی که سر کرده معتبرین ایشان بود رسید
مشعر بر سبک ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیتی بسیار با عانت ابدالی آمده آنطایفه باین طمیسمان از
معا بد و پنهان پیمان گشته اند بعد از حصول این خبر هزار نفر از دلیران معرکه زر مجوی را به سمت فسرده
که ذوالفقار خان بود روانه و شکریان را مخیم اردوی همایون ساختند و دور و دران مکان در حال اقامت
انداختند اما ذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از اہل شکریان گدشته و در کین کا گدشته روز سیم
باز جمعیت اتخان نمودار الله یار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز فرمایر حوب و بیچار گشت و ذوالفقار
تبر با جمعی آتپوه از کین برآمده بر سر اردوی همایون رفته مشغول کارزار گشته حضرت ظل الهی قوی از غازیان
را بعد از ذوالفقار خان کاسور دادا تیر و دله و زہسنان جانسوز از سر بنه دور کرده از فاغنه جمعی کثیر پد
کله توب و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند بچنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشتند و در حوالی
قلعه موسومہ سیاوکار در محاذی یکدیگر نصب لوازی قرار کردند و روز دیگر که کعبه زرین مهر خادومی آغاز
جلوه کری کرد آنحضرت کس فرستاده و شاه دالاجاء را نیز از شاہد آورده باینه و آغوش جمعی از تنگلیان
در منزل شکریان گدشته دوباره بجانب ہرات اعلا و اعلام نصرت آیات کردند و فاغنه باز با بین
شکریان و با اسب اتیہ جنگ و بعد از تقارب فستین بجمیت تمام دست شمشیر حملہ ور گشته و ازین طرف
شلیک توب و تفنگ عرصہ را از شکریان بر جلوه خبول تنگ کردند صاحبکاران که سہر زرین لوا ما بچہ
فلک فرسان نمودار ساخت چند نفر افغان وارد و از جانب الله یار خان طالب امان شدند آنحضرت
فرستادگان را بر کردار بندہ پیغام دادند که ما دام کہ عظمای افغان خود بخدست اند سس برسند تا یک نفر از
غازیان را جان در تن و رمق در بدن هست ترک رزم و فتح عزم نخواہد شد پس جمعی از رؤسای آنطایفه

بادراک خدمت آگسور کردن خراز و اندروی عهتند از چهره سالی زمین نیارگشته عرض کردند که اتفاقاً غلجه
 و ابدالی هر دو در عهت قدیم ایران بودند غلجه مصدر خبیانت گشته اولاً غلجه را و بعد از آن صفیان را که خراز گاه
 تحت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی بدین بود خواهی ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال میبود اگر
 بمقتضای قوت بیش ازین بسکک و ماء راضی و در مقام مؤاخذة احوال زمان راضی نبوده عطف عنان
 قظر توأم و تفسیه طایفه غلجه را اہتم واقدم دانند بعد از تفسیه انجماعت کرده و ابدالی زیادہ بر سابق در صدد
 ایلی و اطاعت بوده حلقہ بنہ کی در کوشش و غماشہ خدمت برود شش خواہند کشید هر چند کہ این معنی
 مخالف تازی شاه و الا جاہ و اچیان دولت او بود اما آنحضرت سؤل انطایفہ را موقع قبول بخشیدہ ایشان
 را رضت انصراف و زمام عربیت بجانب شکیان بعطاف نشاندند روز دیگر بیست سی لغز از عطای ای ایشان
 بایشکش و پدایا شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی نشان گشته بخلاص قاخرہ برہر سمد و چند نفر از
 رؤسای معتبرہ ابدالی چاکر رکاب سعادت گشته حکومت ہرات باز با تہ پارخان متقرر و در قسم
 باسم او عرصہ دریافت پس فارسی زبانان را کہ در خلجات توابع ہرات بودند با طایفہ جہشیدی سکت
 با و غیس کو چانیدہ بحال جام لسنکر و فراہی ارض افس فرستادند مقدار آن عریفہ از جانب تہ
 پارخان رسیدہ مشعر برہیکہ خازیان نصرت نشان کہ از منزل شکیان بناخت فراہ رفتہ بودند فراہ را تاختہ
 اسیرو بیست بدست انداختہ از جملہ اسرا حصی زمان واقارب ذوالفقار تہ ہر ای بر بورد با ایشان روش و حکم اللہ
 در باب اطلاق ہر ای بر بورد از موقف فرمان عرصہ دریافت در چهارم ذی الحجہ آنسال بغیر روزی و اقبال
 وارد ارض فیض تہ سال گشتند و مدت سفر تہ کوہ تا روز ورود بمشہد مقدس شصت روز اتفاق افتاد
 و از انجا مجدداً خلایع قاخرہ و شمشیر مرصع برای تہ پارخان ارسال اورا بنوازشات شفقانہ مستمال
 ساختند در بیان حرکت اشرف از صفیان بعزم شمشیر خراسان و
 کیفیت جنگ حرمان دوست و وقایع سال فرخندہ فال ایست میل
 مطابق سلسلہ تہجیر بعد از آنکہ مشہد مقدس منہر کوہہ منصور کردید در روز عید الحجی
 عساکر فیروز آثار را حضرت مراجعت با و طمان خود دادہ مطمح نظر والا آن بود کہ در زمستان آن سال بر
 سر نرطمانیہ و شت رفتہ موسم بہار را در ہستراہ و منقضی سازند و نزدیک برفع حاصل لواہی مملکت کبری
 بجانب صفیان ہزارند اما بمغاورا ادا و اللہ شہتا صحتی استبانیہ چون حکم تصادر ہر انجام

در سر انجام لوازم و دولت همه جا بر آرد و آنحضرت سبقت گزین و بر تثنائی بخص خطور از خاطر خطیرش
بجسول و تیسر قرین است بمضمون همینکه ضیاء را چون اصل آید پی سیاه رود سر و تچه تقدیر
گر بیان خاطر و عثمان غریت شرف را گرفته خواهی خواهی بعینت غراسان کشد فی و آن خون گرفته نیز
لذت ضرب دست غراسان بیان را چشیدنی شد تلبکین این انتقال آنکه بعد از آنکه نهضت نوای فلک
غراسا بجانب برات وقوع و این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت شرف غلج که مقصدی امر سلطنت بود عرصه
خالی و خدیو بیحال را مشغول کار با بدالی دیده با جمعیت موافق و کثرت غیر محصور در روز و شب سیزدهم شهر محرم
الحرام ۱۲۳۰ مطابق تخاقومی بلبل بود و در همان رایت افزای رزم و بیگار شد و با فاصله چند روز که نمود
عرق خون از جبین تیغ و لیران خشکیده و در کتب سیزدهم کام بهادان چون شهر زینین کام مور و شیر نیک ماه
روی طوبیله آسایش آرام ندیده بود این نوید بجهت اثر بسیار غلیظه رسیده فرایین قضای این با جمیع اشک
تا فخر تو بخانه از آرزاه سر ولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته خود با اتفاق حضرت شاه و مسجد هم راه
صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای آرد و با سپر کردند و اشرف نیز از آن طرف تا سمنان آمده و اولاً بر سر قلعه
سیر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود در فتنه قلعه او را تصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا محاصره
سمنان پرداخت حضرت نخل اللہی بمحروستماع و تخمیر با حقیاط اینک با و اهلالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی
با و آن قلعه را ضعیف شوند بوساطت چند نفر از افاضل و قاجار استرا با و اهلالی انجار از اخبار توجه سوکب
همایون قرین طهمینان و بشارت و نبات قدم و صیانت قلعه تا کید و اشارت کرده و از سبزووار بطریق ایلیان
مرحله پیمای کشند اشرف نیز از آمدن تو بخانه و الا مطلق گشته سیدال افغان را که سردار و مقدمه العیش او بود
بر سر تو بخانه روانه و در جنگی که تو بخانه آتش قام دارد قلعه سرد روشن من اعمال بطام و از آن طرف نیز
و در فرسخی قلعه سبزووار ما چنانچه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بطام بلید گرفته سیکفر سخی قلعه رسید از
آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت و از هما بنجا بلید بار گشته روی بر تافت و حکامی که شهر بند بطام تفر
کوکب انجام حشام گشت چون بسبب کثرت و از و جام تو بخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آتش سیدال
با اقا غنچه شیخون بر سر تو بخانه آورده کاری ساخت و بجانب اشرف لوای نیز سبقت افزاخت پس روز دیگر
ریات جهاکشا استوجه مؤمن آباد و افغان گشته سیدال از مؤمن آباد روانه همان دست و اشرف هم از سمنان
پیش آمد و در همان دست سیدال لغزش روز شنبه ششم ربیع الاول در میل بلا در جوش و دو بحر متواج در

در خروش آمده در کنار همان دست طرفین دست از جان شسته بمقابل یکدیگر شتافتند و آرزو حضرت
کحل الهی تمامی شکر غیره را اثر را یکقول قرار داده تختگیان پیاده را که یک باسام سوار برابر بودند فرج
با تو بخانه صاعقه بار محیط اندر پای خود خود ساختند و مقررت که افواج ظفر پرده و دلیران اکبر مشکوه
بهمان پنج گروه کرده در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر بهایون
از جا در نیایند و دست پستمال آلات حرب کشایند الحق در مقام که سپه آرمی غرضش تربیت توانمندان
قرآنی پس از آن بهیبت جان و بر احدی کلام از مقام مقرر فراتواند گذشت است پس که سیاست شاملش
بصیقل رسوم عزم بر دوازده صده شرح سبزه کار کسی قدم از جای خویش بر نتواند داشت در شام کین چون منع
آتش افروزی کند برق قدرت حقایق دن نیست و وقت شب که چون بجای می فرمان و پیش رو را جرات نفس کشیدن
نی افغانه نیز جمعیت خود را کرده کرده از جانب جلوریز و با تیغهای کشیده و سنانهای نیز بجای نبول نکاوه
بکجه مشغول سبزه آور شدند جمع از جوانان تمامی ایشان که همیشه در سمار که جلاد است پیش تا زور در خصم
افکنی رزم ساز بود و پیش از این یکدیگر به تیغ حمل و رکشته همین که به تبر رس کاوله رسیدند تو چنان فرنگی
شرا و آتش دست به تیغاری سوار قتیله امر و الارا بر سر کوشی بکوشش توب رعد خروش ساندند از ترکم کنار
آسمان آمار بوقم تا کی الشیاء یلخانی مبین آشکار و زمین آیت یعنی الناس هذا
عذاب الهم بر کرده خصم به آورده کلوز توب آن که تا زان عرض میبای که را با چند نفر زنبور که چرخش
زنبور که که بخل مستقیم در محاذات توب می آمدند از پیش بر داشته افغانه را از مشاهد و اینحال مانند توب آتش
بجان افتاده و دوازدهم در آن نظایفه از هر طرف که هجوم آور شدند خود را در در پایی آتش شاور دیده بجانب
تیب خود شتافتند پس قول هما یون بهمان ضابطه و ترتیب متوجه تیب افغان کشته تیب دیگر عمل را ایشان از
پای در آمد شرف لوای اقبال اسرنگون دیده دم را علم کرده نوبخانه و خیم و سباب خود را گذاشته انداخت
خود برشته دو بگریز نهاد و آرزو از آن ساعنی روز تا عصر تنگ توایر جنگ و بوارق توب و تفنگ فرزند
بود جمع کثیر از افغانه و روسای ایشان مقتول زنده دستگیر شدند هر چند کمیت نیز کام شوق دلیران بقصد
تغایب ایشان سرکشی و جولان پس نمود و تا چون هنوز بجز به اندوز راه و کسم جنگ نبودند حضرت ظل الهی
ایشان را عائداری نموده فرمودند که هر وقت ضمیر اندیس بوار و استغی مقرر در بصلح و اند بهایق آذون
خواهم ساخت در بیان اموری که در اشنامی اشحال بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست

شکست افغان که رایت عزم اشرف کوفت ارشد موکب جهان کشاوار و دامغان گشتند از آنجا که رای جهان
آرا آئینه صورت نمایی امور آینه و پر تو حال استقبال بر پیشگاه خاطر الوام پذیرا قیاس تبند بهت سر و پنجه
بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از بهمان مکان محمدی را بطلب ولایات آذر بایجان برسم
سفارت روانه روم ساختند پس رای گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم صفیان شوند
باین عزیمت متوجه منزل آموان گشته در انشای راه پادشاه و لاجه مشغول سکالیه بودند گفتگوی حقانیت آمیز
حضرت نخل اللهی بمقادیر کثرت بر طبع مبارک شایه ای گوار آمده نقاره خانه و خاصان خود را از مسکنه بیرون
اثر جد کرده اند وی طرح و خشم بجانب نوی در و آرد روانه شد آنحضرت کاهی چند رفاقت کرده هر چند نضایح
شفقانه التفاکر و نذ مفید بنفشاد و پادشاه آنروز و آرد نوی در و آرد شده در آنجا رصل اقامت انداخت حضرت
نخل اللهی محمد علیخان رسید علیخان عربی که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند پادشاه قفولا که قفولا
گشتار روانه ساختند که بهر زبان باشد او را از سرطیش باز آورده باز گردانند و دور روز در سمنان با انتظار
بمعنی توقف کرده پادشاه را نیز از خوار غلیظ افتاده حاصل شده باز گشته از کرد راه بنحیه آنحضرت شتافتند و
بذیل اعتبار رفتار از آئینه خاطر آنحضرت زده و ند پس حضرت نخل اللهی حسین علیخان زکته سردار آغوز
لوخان چرخچی باشی که در سمت کیلانات بمحافظت آن حدود ماسور بودند معزز کردند که از میان قزوین و طهران
وارد ساج بلوغ شوند و خود به همراهی شاه جمجاه بمعزم تعاقب اشرف تحریک کوکبه عز و شرف کردند و ساج علی
که در آن اوان بطور رسید آن بود که افغانه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام او بخت
بلد را بمیان آرکی که در کنار شهر احوال کرده بودند جمع و بعد من تیغ تیز تیر تیرا دجات ایشان را قمع کرده قلع
خالی نموده بجانب صفیان شتافتند و در حاله و عوام شهر بعد از فرار افغانه بمیان ارک ریخته مشغول منصب
اموال و اسباب انجماعت گشتند در آخر روز نوبت کسب بیجا خانه افتاده آن ستارده سوخته گان در بار
نادرانی که هرگز چنان روزی را در متخیله روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پانیند شتافتند با
مشعل افروخته بیجا خانه در آمده تا کمان شراره آتش مشعل بار و ط افتاده چراغ شرارت و بیدار که از خانه
افغان بیاد کار مانده بود روشن کرد و مشتاق و نفر متجاوز از ایشان پروانه دار آتش بی پروانی سوخت
در بیان جنگ سردره خا و کسر رایت شوکت افغانی کرت نامی اما اشرف
بعد از واقعه شکست جو مانند دست عازم در این و در آنجا اسلام خان حاکم طهران را و طلب گشته با تو بخانه

سعد و پنجزار افغان جنگجو آمده سرورده خا را که در سیاه و گوهر واقع و سختی میسرش سرور از مردمان است
یو جود و لیران فولاد پوشش است آهن بست و انکند گاه تنگ را با تو بهای از و رشکوه و فراز که در با انگلیس
انبوه فرو گرفته خور با سواران جلالت آیین در کین نشست غافل از بیگانه میشت خاشاک راه برانگه سوزان
و شعله تابناک نمیتوان بست و همیشه میسر سرنگ خاره نمیتوان شکست پس فراوان دیده و دیده
بازان تیره نظر القای خبر میسر خدیو غضنفر کرده انحضرت بعد از توقف بر حال از سمند سبک میر سپاه
گشته پنج شش هزار کس از تفنگچیان خدیو و تخی و لالونی را که بنکانه جنگجوی بودند فرج فرج مقدمه بجیش کرده
بسمت شرقی غربی که تعیین و تو بجان و زنبورک را از وسط راه را بی کرده خود چون کوه پابرجا دامن بهمت
بر که استوار کرده بیوشش پروا خند و بگم همایون تو بچیان چابک دست آتشین جنگ از میان آن دره
بموقع جانسوز تو بهای برقی پس روز ایفاد تو ایر جنگ کردند و تفنگچیان بکنند پیش بنگ صورت و
ولیران بهرام کین مرغ سطوت از جانبین که همسنگانند کیر و دار کرم و بالشان افشانی کلک لهای تفنگ دل
چون سنگ خصم را زرم ساخته آظایف را چون پای توانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب
نموده سواران ایشان نیز از میان دره نوب خانه و اثاث خود را گذاشته در محال خندان و خواری از
روی شرمساری بجان شرف که در در این سبب و فراری و جمعی کثیر به بیغوله فنا ستواری شدند شرف بعد
ملاحظه اینحال نوب قلعه کو بی را که همراه از صفهان آورده در در این که هشتم بود شکست فوسن کریر را
بجان ^{صفهان} همیشه زور چون حکومت قزوین در آن زمان از جانب شرف سیدال اختصاص داشت و کوچ
و اتباع با ولدا و جمعی از افاضه در قزوین میسر بودند سیدال خواست که خود را بقزوین رساند بنا بر اینکه
حسین قلی خان و اغور لو خان پیش از وقت با سردالامور بسمت ساوچ بلاغ و تخیر قلعه قزوین بودند
سیدال راه ورود و بقزوین را بر خود مسدود یافته خایب و خاسر برگشته با شرف پیوست و ولدا با
افاضه رخت تختن بنا برین قلعه قزوین کشید و با سوزین بنا را بر استمال و دفع الوقت گذاشت و ا
شرف بجهت تجدید تهیه و تدارک وارد صفهان و اول امر قبضه عام سکنه بکانه کرده سه هزار نفر ستمدار
از علما و معارف و سایر رجال را از تیغ گذرانیده از بنظر حضرت شاه طومار سب نیر با شاره و الا برای
برای تنظیم و تسبیح مومات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عبور تو بجان از راه قزوین متعذر بود که بهایون
از راه نظر حازم صفهان کردید و در منزل فراوان طرفین متلاق میگردد گذشته سرورنده از آنجا حمت

از آنجا که بپیشگاه حضور پیرسید باز اسلام افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم و شجاعت و کسوف از
کریبان جلالت برآورده داد و طلب کشتن اعدایان این است که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود و چنانچه
افغانند که در کوه و درسه کوهی محصور گشته ناچاره فرار و لایق بقومای آخته برانگروه نمانده و مسلم از میان آن فوج
میر و نشتافه شرف خدمت اقدس دریا قند آرمی اگر کجشک ضعیفی دست آموز زبیت انحضرت شود
باشو به از بلنه پرواز در آورند و اگر رو باهی بقلاوه تعلیمش در آید باشیر زبان ستیزد | در جلوه گرمی شویب
خامه عشرین شمامه و رسیدن بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن
افغانند نوبت سیوم | اشرف چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در بیدان میبود آمد
کرده سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعیت شایان بمعاونت اور و بان ساخته بود بینه دفعه
رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوه دستداد تمام واحشا و واحشام مالاکلام طریق مقابلت
سپرده در مورچه خورت سایه نزول و ماهجه را بیت چنانکشان را از منظر فباغ میر میران دو فرسخی سوخته
خورت پر تو وصول افکنده تخت فوجی از اکراد خبوشان که بقراولی لشکر و بر او فی ظلیعه نصرت اثر نامور بود
بعده از افغان تلافی و شاید مشکین کلا از تیغ رسانان به پر کردن پیمانۀ عمر و لیران ساقی گشته بول کار را
چون آخر زمستان ساختند بیک گروهش میدان سر خصمان از باوه ناب آب شمشیر تابناک گرم شده
چهار صد از ایشان سرست پنجاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر در و پاشایان روم بعسکر اشرف
مروض خدمت اقدس شده از آنجا که در بامی غزم انحضرت بجز محیط توکل میبوسته در هر امری ضمیر هر چه
سفینه امید را با صدائی لطف خدای یگانه بلنکر تحمل بسته است یعنی را نیز از تملیح قبایل دانسته آن شب
فریقین در همان مکان بپسپاه پنجم چشم چشم بر راه طلوع طلایعه عمر زدن علم آموده بجهت جاکان که غیرتیم ماه
ربیع الثانی آنسال بوده تخت از طرف اردوی کربان پوی همایون طبل رزم سازی بلن آوا و اعلام جهان
کشان فلک فرساکته که کبه سلطنت سلیمانی و بدیه بیست سلطانی بجانب اشرف روان و بانگتخت
که در میان بر سر آفتاب خاک پیر غبار خندلان و هموان گردید چون پشت مورچه خورت محل نزول افغان
گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر میدان جنگ بسته بود انحضرت اراده کردند که بر سر
اردوی ایشان ترفه از و ماخذ کوه مستوجه جانب اصغمان شوند شاید افغانند از پشت دیور و میر که رزم
آوردند بعد از آنکه سوک نصرت پژوه سفارین آنگوه فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ هماندست

با اعتقاد خود از سپید آری انحضرت کار آموز و از طریق جنگ ضد یو جهان بگریه اندوخته بود
اینده در مقام مبارزه بمثل در آمده بضابطه و آشنی که در معامله حمان دست از شهر بارگوشا
و دیده بود رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سنگ انقاده و استقام و با طرف آزاتو بخانه کوه
بنیان استحکام داده توبهای ثبانی مهابت را از جای تیررس که کلورده و افضل فرج نرم آزما باشد
تو اساختند و جمعی از کینه تازان کریم افغان همقدم بمیدان دلیری گذاشته بمه افند پرواختند انحضرت
از آنجا که همیشه خداوند عالم را بار و مدد کار و نشیب و فراز جهان را در نظر همت یکسان و هموار میداند
سقیم نبخت دست مکان نکتشته بجانب ایشان رو آورده چون شهر بار جوان نبخت را بار شاد و پیر خرد
و در استانی الهام خداوند صمد در هر جنگ مقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علمیده هست درین
گرت طرح جداگانه در کار جنگ ریخته اولاً تفکیکیان بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ مانده
شیر و پلنگ در قلاوه انتظار حکم غدیو با فر هنگ بودند سلسله خود داری از کردن برگرفته با جنگ
و چنگال دلیری بر سر نوبخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را ششگشا ساخته قول
نصرت فرین را حرکت دادند پیادگان و لاورد صدای زنبورک و تنگ آواز چغانه و جنگ و
آتش افشانی توبهای فرنگی ترا در بازار جان فروشی توب طلس کلنا روم و فرنگ تصور کرده در آن
دریای آتش ننگ آسا غوطه ور گشته کوبرشا سوار ظفر را بدست آورده یعنی بدون محابا و درنگ
یورش برده توبخانه افغان را به تیر بستن اقبال ضد یو جهان تصرف کرده آب نیج آتشبار آن شعله
جاسوز را که شراره زبانه شش بر زبانها میرسد فرو نشانند و جان یازان عرسه کین که بر رسم طرح
کمین سواره حیای امروا شاره بودند باذن و الا سودن انداخته مرکب جلاوت برانگینند و از دو جا
بیکدیگر آویختند چو دریای خون شده دشت راغ جهان چون شب و آسمان چون چراغ نازان
اسبان و کرد سپاه نه خورشید پیدانه تابنده ماه و در آشنای کیر و دار که شعله سیف و بار تازان
سنان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیلی زن چو فر روزگار ابو سعید ال با فوج عظیمی از پشت
لشکر ظفر شمار جمعی از آقا غنجهم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب ضرب بر افروختند
اما لطف باری یاری و اقبال ضد یو کامکار مددکاری و دلیران پیرو دست ساقه پایداری کرده بسیار
از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پهای داوی ذات و غوار می ساخته بسیار نصرت

نصرت اند و سخت بعد از آنکه اشرف کار خود را تباہ و در روز دولت راسیاه دید جمیع تو بجانہ و انکاشہ
سلطنت را که داشته با اول افکار و خاطر دیش در محال خدایان و توشیش سر خوش در راه اصفهان و پیش گرفت
و آنروز تا حوالی عصر نیز این قتال شهنشال داشت سرور زنده بسیاری از آن طایفه و در میدان دست آمد و آنچه از
رو میه گرفتار کند اقتدار و لیران نصرت شمار گشته بودند تمامی امر خص و مورد و نوازش ساخته سالک طرفی
و **وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا** فرمودند و چون در روز جنگ که غازبان مشغول ستیز و آویز و کار فرما
سیف خون ریز بودند جمعی از سبک مغزان تنگنا به که در بندستی خریدار مشاع کاسه تن پرستی میباشند از سیل
ترب جنوب اطلس شیفته و از لوله تفنگ بلبله قماش فریفته گشته کسبید اختر سه پرداخته مطایبای آمان خود را
گرنبار مال غنیمت ساخته بودند بر اعانت بعضی که مبادا غارتبان طمع کار از افزونی مال گرنبار و از فکر جنگ
باز مانده بدخیره اندوزی که سرمایه اوقات و دشمن جانیت گرفتار کردند تمامی فواخر طبوسات و فروش
خبره و خرگاه دارائی و سقرات و سبب نقیسه را که از آنقرقه ضیفه بر جا مانده و فضای ماسون از آرتها
مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود و یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود مانند قار
آتش زود چنانکه شاعر گفته **ما لئس دشمن از همی خواهی** با بد اول شدنت دشمن مال زانکه منقول از اهل
عقل بود دشمن مال است دشمن مال **ادریبان شخیر اصفهان و ورو و موکب والا**
بان شهر جنت بستان چون اشرف از مورچه خورت کریمت بجانب اصفهان رفت منکام
شام بار و زسیاه وارد اصفهان گشته فی الغور با افغانه بار بختی برشته بختی بسته سمت شیر از فرار گرفت
صبح فریشتیان حوالی شهر واقف گشته بشور هجوم آورده با اهل محلات افغانه را که در خانها فرصت گزین یافته
بودند از سرای زندکی بیرون کرده بنوب قارت و تاراج مال افغانی مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان
در شب شهر را بنه حقیقت حال را بحضرت نخل اللہی عرضه داشتند و در بیت و بیوم ربیع الثاني ۱۲۲۰
که کوکبه منصور عازم اصفهان بود اینخبر بعرض سیده کس برای ضبط خراین و غنائم تعیین و خود راست
سعادت بجانب شهر از فرشتند بعد از آنکه خاک اصفهان همین قدم هیئت لزوم همایون در نظر حکم سرسند
صفایان یافت و بر تو طلعت مهر آمار والا برود و دیوار اندیا رتافت مردم اطراف بازانماندگان افغان
فوج فوج گرفته اصفهانیان که از مرده افغان میگرختند ایشان را بشمشیر و کار و تیر روانه ملک عدم
ساخته **بِقَهْرِهِ وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ** جان تازه میافتند و بعد از مرده روز که اسوال افغانه **بِحَبِيطِ**

در آمد شروع بیان سپاه و ملاحظه لشکر حضرت پناه کرده غنائیم مالا کلام از نقد و جنس و حساب طلا و
نقره و غیره بر رسم جوارز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته گسیجی برای ایصال این ثمره دلپذیر آوردن
حضرت شاه روانه شدند نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید لوامی پیش و بشارت بهر ماه رسید
از آنجا که غرض اصلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری از وی میسر گشته دشمن آواره و یار او بار کردیم
و نیز خراسان و طبرستان و سرحدت آن ولایت مستثنی از بیان بود حضرت ظل الهی بعد از انتظام امور
ببازار گاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از ورود سوکب شاهی تمکن او بر سر بر سلطنت
روان خراسان شوند شاه و الا جاه مر جلد پیمای طریق سارعت گشته در ششم جمادی الاولی فرمود اصفهان
و از عرض راه بتزلی که حضرت ظل الهی قامت داشتند تزلزل نموده هر چند که قبلاً از فتح آنحضرت راضی و
رفع محفل را طالب بود اما چون میدانست که اگر آنحضرت صرف تمام عزیمت بجانب خراسان نماید رضای
سلطنت مختل و کار با شکل اول خواهد شد در باب فتح این عزیمت اظهار و برای توقف مباحثه و صراحت کرد
آنحضرت بنا بر تامل گذاشتند روز دیگر پادشاه و الا جاه سمران سپاه را طلب و انعامه بنیطلب کرده
ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت تا شب یافته رب العزت اند تا پای همت ایشان قدم در بیان
گذاشت دست سرکشان و درون سمران کوه کشته کار با مزاج و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافت
در صورتی بعضی بنیطلب میخواستیم پرداخت که آنحضرت فریاد مدارا الیه کارخانه سلطنت بوده راه در خل
مسدود کرد و این خود منافی سلیقه پادشاه است و معتقد بسیار باب غرض در محفل دولت بار در دوستان
ملکی قیامت دار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نیز یک و دور
خواهد شد همان جتر که پادشاه خراسان را معاف و دیگران را مستکفل تمام در گاه جهات مطاع سازند
که اگر درین مقصودی روی دهد هرزه در بیان حمل بر شما و آن آنحضرت نمایند و مجلس گفتگو از ظهر تا عصر
استدایافته هنگامی که نزدیک بود که نکلین آفتاب از کف سلطان عصر سیردن رود شاه طومار سب آشفکی
خاطر و مثال از طعن ظاهر کرده و از روی طرح فسر از سر و مهر از نعل بر آورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این
سخن بطبع او ناموافق حرکت بهم بدون تمام کار نالاین است در مقام عتذار توقف ختم بسیار نموده اظهار
کرد که هر گاه این مشمول قبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط بر رضای ایشان است گفته بودیم که پای
تخت را بست آورده بدین معنی بعمل آید ان الله نعم دشمن را نیز آواره و یار غیبتی کرده آنوقت رایست

رایت مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف هینکه خبر رسید که معتمدی که از دامغان بسفارت
روم تعیین شده بود در تیر سفر آخرت هتسبار کرده که بعد از رضا قلی خان شاملو را این امر نامور در دانه و
حکام نیز بگریزه و کوه کبکویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و چون بخواهیم که سابقا نکارش یافت
حسین قلیخان زنکنه و اغوزلو خان زیبا و اعلی با جمعی مامور بسمت ساوج بلاغ و قزوین بودند و ولد سیدال
تاجندی بانتظار کاراصفهان از ایشان استمال مفارن اینحال شی مستحقین را غافل نموده با کوچ و
اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرده پس حکومت قزوین در ضبط مال فاضله بعد از دست تمام
محمد رضا خان شاملو مقرر گشته حسین قلیخان را بسمت فرابان و کلپایگان مامور ساخته که در آن مرز ولوم
از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در آن ملک و نفوذ مظفر فیروز بکامراتی و حکمرانی عیش اندوز

گشته در میان توجه ربابات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ ذرقان
و شکست و انترام افغان و لشکر آن ملک نرمت نشان بعد از چهل روز گذشت

قلل اللہ بنابر تشابه جزو بکل و تاشی فرج باصل در اصفهان بحین خلعت سلطنت و فاضله صورت نوعیه
تخصیص خلعت بسبع و الارسیده که اشرف با فاضله بعد لول استخود علیهم السلام الشیطان فکا
لنہم ائم ذکرا لله ضرب دست لیران رزم کوش را فراموش کرده در شیراز گشت مشغول استعداده جمعیت
اعراب ببوله و سقانی و باقی حشایر سمت فارس و بناور است حضرت قتل اللہی و باره میان همت بدفع آن
انفرقه بر بسته در روز سیوم جهادی الاخر که قیامت غریب روز سازی بلند آوا و رایت جهانگیری آسمان فرسا
ساخته در عین زمستان از راه ابرقوه و شمره مار سلیمان روانه شیراز شدند و شدت سرما بحدی بود که اگر ظلم
وصفش آغاز و مانند آن بر خویش لرزد و اگر دوات بذر برود و آتش دهنش کشاید رطوبت در کامش افسرده کرد و بجهت
ورود سوک حضرت طراز بزرگان پنج فرسخی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت و احضام کرده ب استعداد تمام
بمقابله پرداخت و از طرفین تنویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته تخت فاضله بیات مجموعی بجا
فول حمله در گشته خیر وکی را از منزل اعتدال گذرانیده به پیادگان جلو سفارن شده تفنگچیان چاکد دست بکمر کما
چنانکه ایشان را بپست کردند و بپست دیگر بطرف میمنه هجوم آور شدند و با نداشتن زنبورک و تفنگ غریب و غلغلہ
بهر فریاده رنگ رسانیدند حضرت قتل اللہی فرجی از دلیران عرصه دشمن کابھی با داهمه شافتند و بجملات
آبرو که از حد مات طاقت بردار اساس افکن بنیسان قرار انکرده گشته جمعی از ایشان را بمغاک

پلاک انداختند. اشرف با اقا غنچه بیاض شیراز را بپشت فرار افراخته با افواج خصم افکن تا دو فرسخ بتعاقب
ایشان پرداخته قضایای باسمن را از خون دشمن لاله کون و داسن و شست را جاری مجرای رود همچون کرده
روز دیگر که میانه بق صبح صادق از شفق عرفان بر حسین سوره میا صدیق و ملاز عرفان با سیدالرحیم
استیمان از جانب اشرف وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عقبه خلافت بنیان گشته چینه ندامت را بپیکر
فهل الی آخر و حج من سبیلی زمین سامی عتبار ساختند از جانب خصم یو کرده و بن جانب افراشته
باین نحو شد که در حالتی راه نجات برای ایشان میسر است که اسرای خاقان مقهور را با اسرای ایرانی که همراه
دارند ذکر و انا تا تسلیم نموده خود گسسته گسسته در ممالک محروسه سلطانی مقیم پس بد کردگان ایشان منزوم
رکاب حضرت تکلم شدند و ایشان بنویسند امان و وعده عفو سابق مستوثق و مرخص ساختند صبحگاهان که
قطار بختی بهفت آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته گشته جنازه بان قضا محمل کش این عمارت زرین کار شده
میا صدیق و ملاز عرفان محمل محمد علیا و ستر گبری پاک آفتاب سایه پرورد حفظ اللهی و ذریه ناسفته درج دو دمان
شاهی بود با خواجه سوسو اسرای دولت رسانید و دوباره رفتند که اشرف استمطمئن کرده بسیار نداناسیدال که
در روز پیش بار دومی بهایون آمده از خلاص کوچ و ولد و منسوبان خود که در ارک قزوین محصور بودند آنکا بهیافتند
بهاشرف اشرف با بصرافت گریز آورده اشرف نیز از اهل حرم سبزدن و دو نفر شایزاده اکتفا کرده به سمعیل و
ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بی اعمام و سیزده نفر از اناث که زمان دو دختران و همشیرای او محمود
و میر و سنج و ده فرصت بردن نیافتند و شیراز نهادند خواجه اسرای دیوسیرتی را برای قتل آن جمع پر پوشش
و خود شکار کرد بزرگچایب قندار الکیر داد و خواجه مزبور همانقدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را
که یکی با خواهر محمود بود بقتل رسانیده و اتم الفساد ما در محمود را از خمی مسکر زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول
لشکر ظفر بنیاد او نیز جان را بقایض ارواح داد هنوز میا صدیق و ملاز عرفان با اشرف پیوسته بودند که اشرف
از غلبه اضطرار ضبط ماسکه قرار نگرفته فرار و قراردان موبک حضرت شعار از سیاهی کوه لشکر افغان تفرس
این مسنی کرده برای اخبار بخدمت و الا می آمدند که در عرض راه بآند و نفر دو چار و ایشان با باده پانزده نفر از اقا غنچه
رفقای ایشان باز گردانیده و آوردند حضرت ظل اللهی فی القوز ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون اختیار
خود باین زرگاه آمده بودند نگردد اشرف ایشان در پیش مرآت و شرع بقوت جایز نیست هر گاه در جنگ
و سنگین شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد بعد از ترخص ایشان با افواج حضرت نشانی بتعاقب اشرف پرداختند

پروا خنده بنزدیکی بل فضا که در سینه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلتفاز سبب غازیان ازنگار
و مرکب ازرقار مانده شب نیز بر سر دست آمده بود انحضرت با انتظار جمعیت عقب لشکر عثمان باز کشیده
در نیم فرسخی بل منزل کردند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه واکرا و و فزاج و لو مقلد متعجبش مرکب نصرت کیش
و نیم فرسخ همه جا پیش بودند در سر بل فضا و عقب افغان رسیده شرف اول بله از رودخانه عبور و میر محمد مشهور
بیان جیو که پیرو شد محمود و اشرف و در میان افغان صاحب عز و شرف بود جمعی از سر بازان و فدایان
افغان چون راه طریقت با او بود محافظت راه و ضبط سر بل نیز بر ذمه خود گرفته قراولان را بچنگ مشغول ساخت
که افغانه با خاطر جمع از بل گذرند مع هذا افغانه از بیم جان متوجه جمع از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع
بستی را بیاد داده دو سه هزار از اطفال خود رسال و شیر خواره را با بسیاری از زنان در آن خلعت لیل که روز
نامه یوم یغیر المرد من اخبه و اخبه و اخبه و صاحبیه و بکبه بود انداخته سالک طریق
ایقن انفسا شدند و قراولان سرور زنده بسیار بدست آورند و از جمله مقتولین میان جیو بود که بعد از کتر
و قراولان عقب کشتگان بسوی دیار میستی روان گردید و از فرقه کرفقاران میا صدیق و ملاز عفران بودند
که اجل با زرقاری ایشان زده بر دور اسیر فزاک دلاوران گردانید هر چند که مامورین خدمت شایسته کرده
تا غفلت عظیمی در زیدند که حضرت ظل الهی ایما الوقت از آن واقعه آگاه ساختند همانا در اجل بعضی از افغانه
ناخبری و در انتقام قماری زود و دیری مقدر بود در حسنی که بسیاری از آن طالبان از بل گذشته بودند انحضرت
بالشکر جهان آشوب چون سیل بی امان بر سر بل رسیده تخت چشما می سد کرده اگر او را عیونک لیلنا ظنون
با شماره سر انگشت خنجر خوزیر از حدقه بر آورده و سر کرده افشاریه را بقطع گوش کوشمال دادند و کس برای
جمع کردن اسرا و اطفال نعین و خود با فوجی از جیش منصور بتعاقب انگروه ایلتفاز و هشت نه فرسخ راه طی کرده
چون افغانه تعجب گذشته بودند باز بشیر از عطف عثمان فرموده ارقام قضا انجام با طرف ممالک اصدار با
که از هر راه که آنظار ایفاداده عبور نمایند سر راه برایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان و همشیرهای محمود و غیر
را از راه کرمان روانه ارض اقمس و میا صدیق و ملاز عفران و باقی کرفقاران افغان را با اسوبان و اسرا
خاقان مغفور که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند روانه صفهان ساخته و از مسجده کاری دیده دیدند
فند یو بهیال که صرف نفوس شناسائی و معیار حقیقت سنج و از ضرب بیانی و دانا نیست اگر در حین روانه
کردن کرفقاران بزبان الیهام بیان بستن حفظان فرمودند که ملاز عفران را خوب محافظت کنند که خود را زنده

با صفهان نخواهد رسانید و مدلول آن یاقوت الدقائق مملکت صورت و فوج یافته در سر راه رودخانه
لشکر محمود بن مختار بن قاسم در اقصای عبور میکردند تا از صفران برای رفع ذل خاکساری خود را بکنند
از باد آب انداخته آتش کیشش حیات تسکین داد و بقیه را محض آن با صفهان رسانیده در میدان نقش جهان
بزرگ فرمان شاهي نقش مستی ایشان را از صفی جهان ستره زد و از علامات تائید و اقبال که شخص اندیشه
بر جهانگیری خود بر جهان فال میرد اینکه در ایام توقف در آن بلده و پیشتر سال روزی در هنگام سواری عبور
و مرور کوکبه منصور بکنید گاه آن انیسب خواجسته شمس الدین محمد حافظ شیرازی اتفاق افتاد و در کسریزار
از برای پیش آمد کار بدین نقش تعالی کردند این منزل آمد که سز و که از جمله دلبران ستانی تاج چو لک بوس
خرابان عالمی چون تاج ز چشم دست تو بر فتنه جمله ترکستان بچین زلف تو ما چین و بسند داده خراج
و بان شهمه تو داده بخضر آب بقا لب چو نوش تو برده ز فتنه مصر و و اج پس روان او را آتش داده و بقعا
او را با زاویه عقبر که شاه چراغ صادر بعمارت فرمودند و از صادرات ایام توقف همیشه چون همیشه از بجا
ظهور دولت علیه که در گانید و صفدی فیما بین اساس و سنی است حکام و کشند در ایام غیرت ایران نیز که در
و اروس و بر طایفه سعدر مخالف است و کم فرصتی شدند از جانب دولت به پیوند امریکه مخالف و فانی باش
بظهور نرسید و بود علیه بدان شاه ملو را برای تبلیغ خبر فتح به فرمان ایضات تعیین در روانه بند بستان ده
ضمن آن مطالب اعظام کردند که از اینجا که در بندت افغانه فتنه بار نسبت در دولت و لاجمال مخالف
ظاهر و عدلان فساد و پای مشهورتر کرده اند و تخیر فتنه بار پیشنهاد قاطع میباشد از طرف کابین جمعیت در آن
و عبور اینجاست مامور کردند سپیدی شیر شیر از از فرقه دوم به ایون رشک نثارستان چین و طراز بود
با تفاق انتظام او در آن مملکت مسیبر و افغانه تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید جهان تاب با ایون
سحاب آفتابی شده و آفتاب عرش برپا از کرسی قیامه حوت ایران به از غریب چون قلع مانده دشمن شده فتنه
فادیس نیز عبور و حال خصم ابرگر گردید هر چند که غریب خراسان در خفا فتنه مسیبر داشت اما اگر از سمت
کرمان بر میگشتند بیابان یس و در راه چو لاجندان غل و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در غرض گشت موجود
نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند بسبب ظهور قاطول افغان و عبور مرور کوکبه حضرت
استمال و فوج تمیس و در باره بر ابالی اینجا میرفت و همچنین را حوصله بر نیافت و از دولت رویه تیر جوی
صحرایی در باب ولایات آفرید با بجان داده میشد در میجد هم از شعبان بهر کم ستره و از مالک عراق متوجه

بسیار بنا و نه و همدان و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشته و در آخر ماه فروردین منزل داشت

من اعمال شولستان محل سرادقات عزویشان کردید **در بیان وقایع ایست خلیل مطابق سال**

فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو و شصت و نه و همدان در روز بیست و دهم

شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم از همان خانه محوت پشتان محل علم اغواخت از دیوان
جدیو خطه اسکان مشهور و البکری عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریگان بنام نامی سلطان نامیه صادر یافته
سر و صاحب ابوامی و کلین از غنچه و کل صاحب حقیقه و افسر گردیده و جنود قوامی ریسی رویان که فرصت
وی را که ریشه تصرف در سرزمین چین دوایند و بودند از چین دوایند و محالک کلزار را از دست
بیکر بیان فتنه جوی حوادث همین و عسکر فتنه رسانیده و لشکرش تا که در دیار گلستان آغاز فتنه گری
سبک گردید از بیم وصول سلطان ربیع رخت غزیمت بر منزل زمیت کشیدند و جنود فساد انگیز سرما که گرم
غارت گلشن بودند از طغنه شوکت نوروزی آواره و بار عدم گردیدند و ارض اقدس کلزار از فرزند قوامی
فروردین بانواع ریاحین مزین و ایلات کوهساری لاله و گل و احشام صحرائین ریگان و مغنبل ریفرمان
قهرمان بهار در اطراف دشت و مساحت کلکشت بورت و مکان معین گشت و اسباب سوره سرور
در بزم چین مهیا شده و در شیزه عقده در شستان باغ در آغوش گلشن آرمیده و سر و سهی با گل نیلوفران و دواج
و عروس باغ از نوید **و آبتنا فیها من کل ذیج بهیج** اینهاج یافت جشن نوروزی بر شب گشته
هر یک از سران و سروران بجمعتهای فاخر برود ووشش امیاز را آراستند و مانند غنچه مشت و حیب باران
زیر نوروزی کرده و از جامه های بونه دار رنگین قامت خویش برپوشند سه روز آن عرصه و لغز و مقتران
غیر و گذشته از اینجا عازم بهبهان و در راه مرز والی حویزه با مشایخ اعراب و سیکاری سبکی کوه کیلیون بازو
آن مملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب حضرت اقتاب نموده حسن علی بیگ معیر الممالک نیز از جانب شاه
حججه و آرد و در ازای فتح شیراز افسر مکلن کبوتر برای آنحضرت رسید دست خلعت بجمه رؤسای سپاه
حضرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف بوساطت میا صدیق ملاز عفران
از شیراز بزرگان فرستاده بود مخصوص شستان انجناب ساخته اند و چون شاه و الاجاه در ایام توقف
در خراسان همیشه بشاه سزاده رضا قلی میرزا نوید مصابرت میداد و در خوقت که معیر الممالک آرد
شد مجددا و ارباب اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی روانه در بار شاهی و از حرم سلطنت از دواج کینفر شاست

گویات خاقان مغفور بجهت شاهزاده خرابشمنه شده پیغام دادند که چون غازیان را حق سعی در اینست
بست هرگاه خراسان از ممالک سلطنت موضوع خستیارکن باینطرف محمول و مرجوع کرده برآیند
نه سیدی ایمن دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس گویند والا از راه مرز بساحت در قول بر تحصیل افکنند
از اینجا وارد دشوستر و ایالت آن ولایت ابوالفتح خان خورشید محمد علیخان قولگر آقاسی رجوع فرمودند چون
بند رودخانه شوستر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است بسیلاب مرورد و هر قصور یافته بود همت والا
که در ستانت ساومند میکنند برست برمت آن بند پرداخته معماران چونند سینه و کارا گمان در
اندیشه پسر کار تعین و اخراجات آرا از خزانه عامه سفر ساخته و چون از طایفه عرب ترکنازی سپاه
عجم واقع میشد مشایخ ایشان را گیرانیده و روانه خراسان و والی حویزه را در حضرت انصاف ارزانی داشتند
و بعد از ورود سوب والا بدز قول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلیچگری روم رفته بود در همدان مقدمند
بستصال دولت افغان را شنیده تا چار و ارد معسک فیروزی اثر و نامه و نوشتجات را که از جانب سلطان احمد
خان پادشاه روم و اعیان اند دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون از در بندگی درآمده بود
بعنایت خاص از چند و بابالت که و کیلویه سر بلند گردید و بعزت اینکه رودخانه در قول طغیان داشت
بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بستیار می ستامهان و ترستی آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز
هزار کلک مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه از ایالت که و کیلویه والوارنجباری و قلیلی
اعراب حویزه و باقی طوائف هر جا که مضد و مخالف بود به تیه و سیاست منسوب و حکام به کلی ولایات
منصوب گشته از راه جایدر و خرم آباد قلیلی وارد و بر وجودند و در قصد برود و جبر حسین قلیخان ترکند که بر واری
حدود کلپایگان و فرابان نامور بود بموجب حکم والا پنج شش هزار کس مستجده دارد و روی نصرت طراز و بابالت
که مانا جان سرافراز گشته از راه قلیلی نامور و بتسخیر کرمانا جان عازم انتمت بسته عدو شایان گردید و در همان
مترل سمیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه جمجاه بر گشته عهد نامه و الیکری خراسان را
رسانیدند شعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قند مارالی بول کرپی که رس الخد عراق و خراسان است بضمیم
مانند دران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشد هر چند که همت سرشار انحضرت از حقیقت فرس
سرکران و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و الیکری بر کران بود اما بتکلیف غازیان و مترضای خاطر
اهل خراسان که جوهر شمشیرشان بالعرض ناصر ایند دولت خدا داد و تقویت بخش این شوکت قومی بنیاد میداشتند

میدانستند رضا داده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان ولایت ارتضا علی بن موسی الرضا علیه

السلامه و پشته رواج یافت در میان مجاری به بار و مویه و فتح نهادند بسیاری بخت و

اقبال فیروز مند با چون در بر وجود از جانب ضاقلی خان شاکوالمطیعی روم خبر رسید که ایمان دولت

قیصریه بنا بر تعلق گذشته است جواب صریحی که افاده نماید کند نمیدهند و نیز کلا ترنها و ندب عرض رسانید که رومیه

آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند لهذا حضرت ظل الهی توکل یازد و کار و از آنتران

استفاح کار کرده و در اول شبی که تازان جلالت شعار بر مراکتب بسیار قرار سوار و بر رسم باشی و در فرسخ

ایستاد کرده در سنگام طلایع فجر که لشکر کستان روز سپهبداری ضد یوزاسانی خورشید سپاه شامی است

آورده و ما بهیچ سر علم ظفر پرچم با طلایع اختر صبحی که ای توام آشکار گشته در میان وقتی از خواب غفلت بیدار شد

که اجل بر سر بالین سپاه یلان را معنیای کین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه نهادند بود چون همیشه اهل

ایران را مغلوب زبون خویش دیده بود همان خیال عرصه قتال آرستند بعد از اشتغال تیره گیر و در شکست و

و بجانب همدان روی بر تافته فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایان و ده سالی سنجوری و اگر او که در

سنگ سردار مزبور بودند عرصه شمشیر و جمعی کثیر زنده بگریخته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار

در آمد و ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت در میان فتح همدان و کرمانشهان بعون

ایر و مستعان بعد از آنکه نهادند بچینه ضابطه امنای دولت این پیوند درآمد بسامع اقبال رسید که تیمور

پاشای ملی حاکم وان و خان پاشای دله سلیمان خان بهیچ که از دولت عثمانی حاکم مستند بود با چند نفر از

پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان قریب سی هزار نفر از توی سرگان گذشتند بجزم جنگ وارد ملا پیر

گشته اند حضرت ظل الهی که همیشه بن قسم بشارت از عطا یابی بزد می بشمارند فی الفور جمعانی ظفر و هم

رکابی لطف خداوند داد که رایت افراز اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان مسطح پهن و بود

سیاهی مکر رومیه نمودار شد ضد یوزاسانی موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را

تند گشته قرار داده قول بعز و جود میمنت نمود آراستند و رومیه نیز جمعیت خود را به قسم انعام داده و با

جلالت پیش نهاد و رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز آتش حرب پیکار گشتند چون رود آب در میان

فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش نشان با همکرم رود کرم سرود و شعله آواز برق خرمن سوز جیات

یلان جلالت نمود گشته همیگه باز از آتش توب و تفنگ کرم کردید و لیران میمنت فرین

از آب گذشته با شاره والا بجانب عیسوی رومیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا یک ساعت بشیر جنگ
میگردند و موسوی جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و نهال سیکر و لبران از شکفتن بشکوفه
شکاف جراحت کل صدر برک کاشن مصاف گردید بنوعی بهادران جانبین سبکدگر در آن نخته بودند که علمداران
رومیة بضر و دست و لا دران از پای در آمده علم تر دیکر کاب انجس نکون و بقیة رومیه و پای شبات
و قرار از جا بیرون شد و تمامی با معرف و دو اب و اسب و سباب خود را نخته بجانب کوه که در چنین اوقات
پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پا کم کردگان است که نخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بر بکر
در پیش آتش برق عیان صرصر جولا نشان یکسان است سنگلاخ آنزادی پر شیب و فراز را خار و حریر چین
و طراز پنداشته تا قوی سرکان و حوالی همدان مرکب لبری بر آن نخته چون سب رومیه در اصطبل فریبی بخورد
و خواب معناد و مرکب برق نکت لبران همه که پیکر و صرصر زیاد بودند باین جهت اکثر رومیه در کام نخستین اسیر
ولا دران ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشایان معتبر زنده گرفتار کشته غنایم بسیار
و اسبان قوی همگی با در قمار بخورده کتاب در آمد بعد از ظهور این فتح بهجت نشان قوی سرکان مقرر الوی
انصرت اقتران کشته بهادران لشکر سرور زنده و اختر سه رافوج فوج عرصه پیشگاه و نظر ساخته مورد جوایز و عطا
گردیدند روز دیگر که موکب جهان کشاد در شرف نهضت بود بعرض والار رسید که عبد الرحمن پاشا حاکم همدان
سر پایة زندگی را سفت خود داشته با عسکر رومیه بسیاری مجریه بدر رفته پس موکب فیروزی نشان از قوی سرکان
وارد همدان کشته جمیع سباب و انانته و تو بجان و قور خانه رومیه را که در شهر مانده بود محیطه ضبط در آورده
هزار نفر متجاوز و سیر که رومیه از محاکم عراق و آذربایجان بدست آورده در بنوقت فرصت بردن سیاقه بود
اسنای سلیم نفس تعیین و همه را جمع و دامن عفو نشان را از آرایش کوش نگاه بیگانگان و دست تصرف
متجنده صیانت کرده مرخص کردند که روانه اوطان خود شوند اما عبد الرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم
آفت و فرط محافت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ مسافت است در یک شب طی کرده از بهمان راه
نزد احمد پاشا والی بغداد شتافتن اگر ادا در ولان در حین عبور او سر راه بر او عسکر رومیه گرفته پانصد سرور زنده
از ایشان بدست آورده بودند که روس مقتولین یا گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان در بار عظمت و شان
گردیده رومیه سنندج نیز از لحاظ اینحال ترک سنندج نموده ولایت را خالی و از آن بوم و بر رفع آثار
پسگالی کردند و بعد از پنج بوم که کوه کبک عز و احتشام در همدان مقام داشت خبر شکست حسینی قان زکند

زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بر و جبر و تسخیر کرمانشاهان تعیین شده بود بعرض والارسیه قلیان این مقال
انکه حسینقلی خان از سمت کورستانات قبلی همه جای خلافت حاده عام عازم کرمانشاهان و در دو فرسخی قلعه
حسن پاشاهامی که حاکم آنجا بود با عسکر و سپه بمقابله پرداختند و محکم در میه بر حسینقلی خان قایق شده جمعی از زنگنه
و کلهر راه عدم پیورده اند بجز در وصول این خبر لوای توچه بجانب کرمانشاهان برافراخته و فوجی از دلبران عرصه و قازان
پیرسم منتقلای کیمترل پیشتر از موکب همایون در وان ساختند حسن پاشا بعضی شنبه ن آوازه نهضت دایست
تو بخانه و قورخانه و سباب خود را بیکجه بجانب بغداد که بحیثه حسینقلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را بحیثه ضبط در آورده
چون تمسیت کار آرد با بجان کشیدن ضمیمه معرعه لعلان بود بعد از استماع این خبر از اسد آباد همدان صرفت تمام عزیمت کرده
و کس فرستاده در کرمانشاهان بنای قلعه جدید گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم و اسور و لاش
منظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا امر و الاغز نقان پیوسته بود که حاکم بخت بیاری دوست
خانوار از معارف بختیاری را که چنانچه در حوالی اصفهان سکنی و پدیدین اوقات که آنظایفه موکب والار
دور دیدند با استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادان در وادان خانواری تا فرمانی کردند پس حکم والا صادر شد
که هزار نفر از انجماعت که در معرکه نظر از طریق خدمت گذاری بودند از اسب بپایق عاری بعضی از رؤسا را که
سرکران راه فرمان برداری بودند مقید ساخته بپیر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجان بوجوه
دولت خانوار چهار صد خانوار از رؤسای انجماعت را نقل محل مزبور نماید و نیز چون طایفه در جزینی به
ایتمت با فاغنه اتفاق در زیده لازمه شراکت و هر و نوب و غارت بطور در رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان
برای تنبیه آنظایفه جمعی با مورد شده قلع قلاع آنظایفه بر و هر بلوغ بعمل آمده در همین حرکت از خراسان فوجی از
ترخانیه که کلان هم مترنم رکاب نصرت بیان شده از آنجا که هرگز آنظایفه بمنابت بساق و تخمیش شاق از راه
خود سری کردن اطاعت نمی نمودند و درین سفر حکم نافذ الارکان و باس شدید لیسبان ظل اللهی ایشانرا فوجی
تخا اسی بریر این بار کران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت فراد کردند هر چند که وجود و عدم آنظایفه
در جنبش کفر و فزون از شمار امری بود خارج از دایره حساب و لیکن چون بتوان در جزئیات صورت فساد
کلیات میشد و در این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان نام قاچار را با فوجی بمفاد از سکنان
عَلَيْهِمُ الطُّوفَانُ کبرفتن ایشان تعیین و محصل مزبور در حوالی خار با ایشان دو چار گشته مدلول
فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ در باره انکرده بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان

بخاری می راد و آنه ساخته که سه چهار هزار نفر از هر یک و ایلات نواحی استرآباد و تلوایج را صورت جمعیت داده هر وقت که از ترکمانیه دشت با قاعدت هرات تا فرغانه بقوم رسد با سر و استصواب ظمیر الدوله ابراهیم خان مرہم خدمت تقدیم رسانند پس بجای آن ولایت را محل ظهور سوکب ظفر آیت ساخته ضبط و در بطا امور و نظم و ترتیب ملازم و داخل انجا پرختند در بیان نصرت سوکب و الا بجانب تبریز و وصول خبر قتل اشرف غلجه بعون عنایت رب عزیز بعد از آنکه انجام عیانم همدان و کرمانشاهان فراغ میرشد هموس تنخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان اسان الغیب تعال فرمودند این غزل آمد که اگر چه با در فرج بخش و باد کلیبیر است بیانگت چنگت محموز می که محتسب تبریز عراق و فارس گرفتی شعر خود حافظ بیای که تویت بغداد و وقت تبریز است و در غزوة شکر محرم ۱۲۳۰ مطابق این میل ریاست کبیتی کشا از همدان بعزم تنخیر آذر با بیان و اندر سنج گشته هم در آن منزل ملاز حفتران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و عرضید نیاز مندانہ شعر بر اطفال خلاص هسته غای رحمت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانید خبر قتل اشرف آیدین مظلوم با چه صحیفه عرض مطلب گردانید که بعد از آنکه آن برشته روزگار از شیراز مر حله پیمای پادی فرار شده بود بجانب اردبیل رفته چون همه جا ارقام کبیتی نورد سوکد در باب منع عبور آنکدامی هز صده دریافت بود اهل قلعه لار در برومی انجاعت بسته راه مخالفت کشودند و ایشان هم از ترس و بیم در جانی مقیم نگشت از راه بم و نرماشیر سیستان سمت قند بار فرار و مردم طعجیات مزبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خادمانعت بر سر راه ایشان ریخته بعد رسد در پای توانائی ایشان را بسنگ مدافعه تا توان می ساخته اشرف چون بسبب قتل محمود از قند بار کناره جو بود از کنار میرسند از راه سیانہ آبسک بلوچستان کرد حسین از بعضی آگاهی با جمعیت کامل از قند بار وارد قلعه لکی من اعمال کر میر گشت و ابراهیم خان نام غلام خود را با جمعی بطلب اوتعین نموده ابراهیم تفحص فی و اثر بقا قب اشرف الیغار کرده شب در سیاهی ظلمت به زده کوه که در سمت سفلا می شود را یک واقع و نزول اشرف نیز در میان اتفاق افتاده بود و او گشته اشرف باز بشکاورد کیز همین زده بدر میرود ابراهیم هم متعاقب او میرود تا اینکه بانفسک متبیا ملاقی او گشت همینکه بوی فتنه بدماغ اشرف میرسد خنجر از گز کشیده بجانب ابراهیم میزد و ابراهیم نیز تیر دستی تفنگ بینه اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ کرده گشته بود کشود و دل خود را مانند تفنگ از غم هستی خضم

خصم خالی میسازد و از آنجا محمد زین علیا و بنات کز مات خاقان مغفور را همراه بر گرفته بگذرانند
بعد از ورود ملاز عفران جواب عریضه حسین باین پنج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان کز تبه را روانه نماید
اسرای او رخصت خواهند یافت و سیس از وقایع اینکه در ایام توفیق رأیت همایون در شیراز قریب هزار
تفرقا غنچه در جزیرینی بهمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال ایشان مرقوم و مقرر شده بود که از روی
اطمینان وارد دربار عفران شوند انجمت حکم مبارک را دوست آور کرده از لاری دار و مزوج صغیران فرج
باز یافت و هر جا دست میافته اند بناخن تسلط سینه خورشید لهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت می
کرده اند همین منوال از دار و مزوج گذشته در حوالی سیلا قات بخش یاری بر پیر محمد خان حاکم جام که محض آن
جماعت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که عز الحیب دوست و دشمن و تعویذ بانوی آشتا و بیگانه است
در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته آنطایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقلعجات در جزیرین رسانیدند
چون قبل ازین جمعی به قبیله سرکشان در جزیرین تعیین شده بودند درینوقت که اینخبر معروض خدمت والا شد بتازگی

فوجی با معاونت مامورین و قلع و قمع محصورین روانه ساختند **در بیان فتح ددم و مراغه و تبریز**
بتا شدات رتب عمرش در حین آنکه صفایخانه افشار مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا

حاکم وان و علی رضا پاشای حاکم مکرخی با تفاق پاشایان آن سمت در قلع میان دو آب که باین ددم و مراغه
واقعست جمعیت عظیمی منعقد ساخته بتاخت و نماز ایلات آن سمت اشتغال دارند خود بولکاسکار بنده و آغزوق را
در همان مکان که پیشتر طرف عصری از منزل سوار و با دلیران خود از ایلغار و میت و د و فرسخ طی کرده حکام
ظهور و رو دو کوه مسعود بکنار رودخانه قرزل اوزن که آرا امکا و تیمور پاشا و عسکر رومیه بود بود واقع شد از آن
طرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بنویسید الوف و تسویه صفوف پرداختند و مشهورانه پیش آمده
بیرقهای گلگون افراختند همین که ازین سمت الویه ظفر حضرت یافته کرد سپاه خود را بچشم ایشان در آمد
پای بنات و فرارشان از جای بدر رفت بدون تلافی و تلاش عطف عثمان عزیمت بجانب مراغه کردند و دلیران
ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی غنچه از معتبرین ایشان زنده گرفتار
گشته تو بجانده و سباب رومیه بدست آمده ولایت ددم و سا و جیلان و مکرخی و مراغه رده خارخان ضمیمه
ممالک مکرخی کرده دید روز دیگر بنده و آغزوق اردو که بمعسک والاپوسته عا که منصوره سر و زنده رومیه
و آخر همه را از نظر انور گذرانیده مشمول عطا یا گشته بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون عبود

بمرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسر کردی نیمور پاشا بدو خارقان چهار فرسخی مراغه بر سر فرامولی آمده اند
سوک ظفر قرین عازم اینجا گشته رومیه بعضی ظهور اشعه ماهیچه لولای جهان تاب سمت فرار عثمان تاب کشته بعد از
طلی یکفر سنج مسافت کرد عظیمی که آنگار فرار رومیه بود از دامن کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است از تغایق بافت
حضرت نعل اللهی فرجخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذرشته خود با سپاه جزار و دلیران نیزه که از بزم تنگ
سراوه بر آن گزوه گیرند از سر راه که بمقصد اقرب بودند شتابان گشته معلوم شد که رومیها بی دو فوج است که یکی
از سمت تبریز و یکی دو فرسخ بیشتر نمایان میباشند پس آنحضرت فوجی از دلاوران کزین را بتعاقب فوج پیش
تبعین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج انخیزند مقدار آن فراولان خبر رسانیدند
که که اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و سپهکوری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان که از ابتدا و شب از تبریز
رخت کزین بر بسته از راه صوفیان عازم فرزند و کردمانی از بقیه عسکر رومی است که بقدر سی هزار کس در تبریز
جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز سر خود بر گرفته و میروند و دلاورانی که دنباله رو کار روان میشین
بودند بیکمانی با دپایان برق جولان خود را با تقوچ کران رسانیدند و جمعی از ایشان را عرض شمشیر خویشان
ساختند و شیر دلانی که در ظل رایت از دبا پیکر جنگ و جنگال طمع بخون فوج دوم تیر کرده بودند بدستور
با گزوه زد یک شده بعضی تعارب جانبین آنکلافه تمامی زنان و سنوان خود و اسرای آذربایجان را که
بمراه داشتند گذرشته از بیم جان خود را بدامن کوه خواجده مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیدند و دلیران
ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرود گرفته کار فرمای سیف مسنان نیزه از باس جگر که از بقالب قلب ایشان
لرزه افکن و شب ریز گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس خام لعل کون ساختند و سواى مقتولین که عدت
ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود سه هزار نفر زنده بازمان ماه پیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موغوم
و اسباب نامحسوس بتصرف در آمده سعد و دی از آن گزوه کوی سرخوشین را بچوگان دست از میدان بلاکت
تشریش بد بردند همگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ در خشان شعاع را در غلاف و از سر که سپهر زک
مصاف کرد فریاد سیهیلان که در آن نواحی واقع است جولان گاه خبول سهیل چین و مقر سوک ظفر قرین
گشته تو بچیان ز حال بیست و یاقچیان مریخ هوابت بجمع آوردی اسیران فرمان یافته همگی را بجمعیت آن سپردند
که در تبریز با اطلاع بهستان محکمه شرع اطهر و اولیای ایشان رسانیده گذارند که از مردم چشم بیگانه باطل
نظر دست دراز می بدیل عفا نشان واقع شود پس روز دیگر که بیست و هفتم محرم بود در لولای جهانگشا است

باحت شهر تبریز نور بخشا گشت و از مؤدیات اقبال اینکه رستم نامی که از دولت عثمانیه حاکم مشهور و دولتی
لواحق میبود با فوجی با عانت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر برای اقبال پنجبرشته روانه
تبریز ساخته چون تبریز بان هنوز سلب لباس رویه از خود نگرفته باطلو ایست سپاهیان مخلوط بودند و تیسر
تبریزی از روی معذرت بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعرض نشدند و ایشان باز سالم از شهر فرار
پرستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حسنی که پاشا پابرجا بگزیخته بود عساکر نصرت قرین در خارج
شهر با دو و چهار و او را با جمعیتی که داشت گرفته بخدمت ضد یو کامکار آوردند و از گرفتاران رویه پنجه پاشایان
و معتبرین بودند بعد از او جان بخشی مورد احسان گشته برخصت انصراف مسرور و بقیه اسرا براهه کشی تو بخانه
گامور شدند و از اینجا تو بهای کوه بنیان و منافع از در بان آتش فشان را که در محاربات رویه بدست آمده
بود روانه خراسان ساختند و از ابراهیم پاشای وزیر اعظم توسط گرفتاران پیغامات دوستانه مذکور
مراتب صلح و فلاح فرستادند و معارف آن خبر غلبه سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرش
قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والارسل **توضیح** این مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف
مصطفی پاشای سرعک و عبدالرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکانین و رقیبات اند و ولایت از دولت
عثمانیه میری که جبارت از دیوانی باشد قرار یافت و ثانی الحال پاشایان بستند عالی طلبه بنکچری صاحبان
او جاق آنها را باذن و فرمان قیصری نمیکند مباحه کرده قیمت را که مبلغهای خطیر میشد صرف عسکر کرده بودند
و بعد از تسخیر اصفهان که رضا علیخان شاطرا از جانب آنحضرت بطلب ولایات وارد اسلامبول شد سلطان
احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر انتشار آوازه سوک حضرت نخل اللهی راضی بقبول مصالحه
ورق ولایات گشته طالبه بنکچری و رؤسای او جاق که ریشه تصرف در کل زمین اینجا محکم کرده جز بد بهره شیخ
بیدریغ قطع بنال توقع از ان سرزمین نسیک کردند بدعوی برخواستند که یکجا ولایات را بیا میفرشید و یکجا
بعجم رو میمانید اگر متعلق بمیری همیب بود قبول این امر میگردیم چه جای اینکه زده خزیده باشیم اگر
شرعاً خون و مال عجم مباح نبوده چرا محرمک سفر عجم و باعث سفک دماء بین الامم شده آشوب خوابیده را
بیدار و جوان آرید و رافته زار ساختید و اگر مباح بود حال چرا در مقام رتبه ولایاتیند و باین قبیل مقال
مانع انجام کار نماند تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتدالی لوامی نادر می بجانب آذربایجان انتشار یافته
بقیه تبیینی که از بنامند و همدان رخت بجز دست امان کشیده بودند بتواتر وارو آنگذود و کیفیت حال را

ذکور میساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم غمی دستی دولت نادره برای سده راه احوال رجال سایر
بجز سفر آذربایجان وارد اسکو و گزشتند بعد از ورود و کوه فیضی با تنگان پادزنده نام دلاکی که در زمره اوجان
سنگچریان بود پانکی و استرۀ میساکلی را بسنگ شتر است نیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده این را
اصلاح نماید یعنی در اسلامبول اهدا شده فتنه کرده جمعی عظیم در سمر که فساد فراموش آورده پادشاه و وزیر اعظم
تا چهار برای تسکین نایره شتر نعل وارون بر توسن عزیمت سفر زده و با اسلامبول برگشته و چهاره جوی دفع آن
فتنه گشته چون کوشش بی اثر بود پادشاه برای استرضای اهل فساد راضی بخشش داد و نیکو نهاد شده وزیر
اعظم را بجنه بلاک و بیالای عزاده انداخته بیرون فرستاد چنین است آئین گردیده دهر نالطفش بود
پایه دار و نه قهر نیز بود کس را که آخر نگشت که در هر زم هست و در کین درشت با وصف این معنی انطایفه
ترک از وحام و دفع هجوم غوغای عام نکرده سلطان احمد را خلع و افسر سرزمی را از سبب ترک سلطان محمود
بر آورده اسقند القصة شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود و پنجره مقرر الویه غیر و گزشت
و عزیمت لشکر تخریب آن و ایردان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب نایت نصرت اثر در جناح نصرت در آمد که
مقارن آن در غزوه ماه صفر چای پار از جانب رضا فلی میرزا که در آن او ان دو از ده ساله بود آمده خبر آمدن افغانه
برات بر سر ارض اقدس و وقایع آنست با عرض مقدس رسانیده سبب انصراف سبک همایون گردید
در میان آمدن افغانه برات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان
سابقا در ذکر احوالات برات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع محاربات با الله بار خان و شکست افغانه
ابدالی مجدد ایالت برات با الله بار خان مسلم شده عطف عثمان فرمودند بعد از نصرت رایات منصوره بجای
عراق و آذربایجان حسین غلجی که در قندهار استقرار داشت چون چیره دستی سعادین دولت را دیده میداد
که خیر بایه فسا و ایران پدید برادران او بودند و بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از
سازگاری در آمده ایشان را بجا گفت ترغیب و انجاعت را و سوره او متواتر افتاده هر کس ناخست ارض
اقدس از گریبان خیمه او بر زود اما الله بار خان بنا بر انتشار اخبار و فتوحات متواتره از روی عاقبت انبشی دست
بجاطر که گشته با از جاؤه پیمان منحرف نسیاخت با نتیجه ابدالی از سر کران گشته در جزو کس طلب و القفار خان
حاکم فراه خرنساده او نیز بقصد خلاف از علاف بر آمده و اردو ناحیه برات و الله بار خان نیز از در مانعت
در آمده و در فکلی میان افغان بر سر سیده سه ماه بر زمیندال نایره آشوب در جرات شتعال داشت تا اینکه القفار

ذوالفقار خان غالب آمده در سیوم ماه شوال ۱۱۲۲ داخل شهر و الدیار خان با کوچ و اتباع خود روانه
قلعه مارو چاق گردید پس افاغنه از حقدق عنایات ظل الهی چشم پوشیده و در تقص عهده کوشیده ذوالفقار
خان را بجکومت خشیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلا می گویای اقتدار کرده الدیار خان نیز کوچ و
منوبان خود را در قلعه مارو چاق گذاشته با سرود و قلیچان حاکم خرس و بعضی از حکام او باقیه که با او
اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود افاغنه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب ظمیر الدوله ابراهیم خان
شرابط اگرام نصیف و مراعات نام بظهور پیوست و از اینجا که ضمیر خیر حضرت ظل الهی آینه صورت نماز حکام
قصا و قدر و مقتضای همیشیاری مغزی ناویده و ناشنیده از اسرار ضمیر باخبر بود و یقین میدانت که آن
فرقه عهده شکن در وقت رفع حاصل آسنگ تاخت خراسان خواهند کرد و بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود
معه در از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از بهر آن نیز بنحویکه سبق فکر یافت باقر خان بجاری
برای جمع آوری سه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع آن فرستاد و مقرر داشتند که در حین
ضرورت بمسک ابراهیم خان پیوند و با بر سرسیم خان نیز فرمان و الا بنفاذ اقران یافت که غله و افزون خیره بسیار
در شهید مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه دار می گذاشتند از معارضه اعراض نباید تا دوا افشار
خان با پشت هزار نفر از افاغنه در زاویه خواجه ربیع با در تزل گشوده آفاغان تاخت و تاز کرد و ابراهیم خان خبر
در رد ایشان را عرض نموده ده پانزده روز بر روز پشت بدیوار بست قلعه داده کرد و فرقی میکرد تا اینمقد
در بهنگامیکه مستنج مقرر که کب معود بود معروض شده جلالت کشته مجدد در باب منع جنگ میدان تا کیه است
بلیقه بعجل آمده اعلام شد که بپستور از روی حزم و بیداری مشغول خود داری باشند که انشا الله تعالی
عنقریب رو می نه تبریز را از آنمذکت بدر کرده خود را با نکرده کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این
جواب باقر خان نیز با چریک و تفنگچیان بیرون وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز باوصف اینکه از
اوج سمای خاطر ظل الهی در باب امر قتال مکر خطاب یا ابوا هیم اعرض عن هذا نازا شده
میدانستند که کلام آنحضرت مظهر آیات و ما ینتطق عن الهوی استبحر یک بعضی از هوا خال مغرور و
تیز خانی ترسین طبع غیر سپاه منصور را بپیر داشتن آذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنگین با کوه
رنگین رایت حرب افراخته افاغنه تیر بمقابله پرداخته در شامی کبر و دار باقر خان که سر کرده تفنگچیان ساده
بود ز خمدار گشت فوجی از پیادگان او که فوئیا ز راه در رسم جنگ بودند دل از دست داده روی برافراشته

ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته بود که ایشان را از اداده کریر بر گردانند تفنگچیان که در پیش جنگار پیروز
و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار دانستند سرزشته جنگ از دست میدهند لشکر بان نیز ضبط
عنان خود داری نکرده روی شهرستان بنزیت میکنند در آن روز سواره بسیاری از مرکب مستی پیاده
گردیدند و جمعی از پیادگان نیز خود را بجایه غنای انداخته در ماتم مرک خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم خان
بمشهد مقدس شخص جست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم ۱۱۲۳ در سمت صحرائی علی شست و زر کران مشهد
مقدس اتفاق افتاده بود بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از فجالت حالت عرض نمود
شاهزاده رضاعلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود بواسطت چار معروض خدمت خدیو کاسکار
ساخت چون شاه طهماسب بنا بر رعایت امرای بیجوهه رای مکرر بر زبان جاری ساخت که موافق عهدنامه
انجام امور عراق و آذربایجان بر دست اولیای این دولت و جناب تاجری را مملکت طلحه مهت و مارا بگشود
گشائی ایشان جتسایح نیست بگذرد در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نموده بود لکن حضرت ظل القلی امر
خرسان را اتم و تنبیه کریشان است عهد بیعت را الزم دانستند بتدبیر تدبیر ایشان مصمم گشته
مصحوب چار مرید لیسری شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری پشت بدیوار اطمینان
داوه رخنه در میان ثبات و قرار راه نهند که بعنایت پروردگار با دلیران نصرت شعار مانند چاکسوار
چرخ گیتی فروزان ابلق مهر و ماه شب و روز دو سببه هر حلقه پیمای گشته بسر وقت خصم تبه روزگار بر سریم
پس بیستون میگ افشار با یالت تبریز و خطاب غانی و سرداری آذربایجان سر بلند و جمیع اسباب غنائیم
و ذخایر رومیه را که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز میبود باو عنایت و امر والا صادر کردید که جمعی
از ایلات و افشار و مقدم و ترخان را که چنانچه در تبریز سکنی و شش هزار نفر جوان کاری با در سلاک
ملازمت اسلاک دهد و حکومت هر یک از ولایات انقزاعی بحکام کاروان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات
را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانستند در خدمت گذاری آن آستان بجان و جان کوشند و در آن سفر
فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان سب و الاغ و خرچی داده که چنانچه و بممالک خراسان
فرستاده بودند عدت ایشان در پنجاه شصت هزار خانوار می رسید از آن جمله دوازده هزار خانوار افشار
و از جمله افشار تبریز و هزار خانوار قرقلو میبودند که شرف ایلی حضرت داشتند و چون میاید یکی کان
بنجی که سبق ذکر یافت بورت قدیم حضرت و سکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه با مر و الا کوچیده اند

مدارض اقدس سکنی خستیار کرده بودند عوض ایشان را از قزوین جدیدی در سیاب و ستم افشاریه را در کلا
با داد و دهنده و چهل پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانند و اگر آنرا و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند
که بپستور آنها را تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن بسکن و مکان بیلاق و قشلاق بجهت حرکت
معین ساخته

بجز تمسبیه افغان بعد از قبض و بسط امور و کشادگی کار نزدیک و دور بنه و غزوق را که هشتمین

تا از آن عرصه و غنا بجانب خراسان ایلعاشمی کرده بدون کشت و درنگ دارد و قزل اوزن کشته در آنجا
چهار بار از ارض اقدس وارد و خبر رسانیده که بعد از واقعه ابراهیم خان قانغنه گفته بودند که حال مرکب این کار
بیآمال شده از نیام کهن شمیر بر روی این دولت کشیدیم دست این را که بیرون میکند پس بشر انگیزی شرارت
دو دانه فراد و مزایع و خرسنهای شهر بر آورده بنوعی نایره بیداد فروختند که نزدیک شد که از شراره آتش آن
شورشته خرمن ماه و دسته سنبله در اینبار کجاستان و خوشه پروین در مزاج مرغ برین در کبر و دهمه جهت
سی و یک روز در حوالی ارض اقدس بکشت عهد کشته کرده مزایع و مزایع را حلقه تیغ بیداد ساخته و بعد از آن
کمال بی وفی و فساد روانه مبرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک اینکار کرده در شاتر و هم ماه صف و وارد
و آنچه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سواهی خراسانی همگی را جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه
طوابع فرستادند که در دایره امر و نهی اند دولت والا بوده پرکار و وار سر بر خط اطاعت که اند و در آنجا خیر
رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه و الا جاه روم بر سر سفارت
بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب اوضاع و احوال اعلیحضرت نخل الهی را
ملاحظه و از راهی و خیالی حضرتش مطلع شود امر والا بفرستاد پیوست که محمد آقا را بعد از ورود تبریز روانه خراسان
نمایند و نیز سرگردگان قانغنه در جزین بار و سواهی در جزین از در استیسان در آمده بشفاعت استحق
سلطان افغان که در ایام ستمیای شرف حاکم یزد و بعد از هتدصال او رومی نیانه باین دولت خارج
نوازا آورده جهه ساسی سده سعادت قرین کشتند دسته روز آنمکان تربت آیین مستقر گوی که غرض تمکین کشته
از راه طهران وارد و ایوان کیفیت چون ترکمانیه بیوت ساکن دشت قبیاق همیشه طریق تفرقه و نفاق سلوک
و ترکمانیه کوکلان نیز که در حدود کر ایلی شکلی داشتند در تقدیم خدمت و دادن فراریان همان بنجوی که
سبق تحریر یافت برسم فرمان بزرگی شتر و گ میداشتند از منزل نر نور تجید منازل کشته چهار هزار نفر از دلبران

حضرت نشان از راه بطام و موکب چنانکه از سمت از ندران شقه کشای اعلام ظفر فرجام و معتقد شد که
در روز پانزدهم ربیع الاول موکب و الا از یورش میدان چهار فرسخی پترا بود بر سر بیوت و ایشان از دانسته که ایلی
بر سر کوکلان چیا اول اندازند که تاخت هر دو طایفه در یک روز اتفاق افتاده انجماعت خبر سکد یکر نتوانند رسانند پس
گو که ظفر صبح روز مزبور از آب ترک عبور و مکان ششده بصیاد مطایر عقاب نرسین شکار لولای منصرف ساخته
در اینجا معلوم شد که انظار به در بنوسط ترخانان اغریجه که در میان کابل در باسکنا دارند از توجه ریایات اقبال کاهی
یافته بسمت حمیده و جماعت کوکلان نیز بطرف الاوغ سیمبار قرار نموده اند پس معاودت با ستر آباد کرده فرایین مطاعه
مؤکده بنوم سرحدات خراسان نوشتند که راه معالجه را با عدم ترخانیه مقطوع و ایشان را از گرفتگی و ذخیره ممنوع
سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب کرگان گذشته از کنار دشت و صد و دمانه و سملقان روانه خراسان
و در محال قریب من اعمال کر ایلی جمعی از رؤسای متمدین کوکلان از در عجز در آمده و اردو خدمت والا مستعدی
عقد تقصیر و تسعید دادن یورغمال گشتند مسؤل انظار یقین قبول و فریمان همایون ناقده شد که خانه داری
یورغمال را متعاقب دانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر تو امان را فوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان
خود گشته در بیستم دلو بعزم سفر مرات در ارض اقدس حاضر باشند و در آن مکان از جانب القدر ارفقان افغان
که در ارض اقدس میبود و عریضه مشعره التماس عقوبت قصیر از ابراهیم خان بدر بار محبت نشان رسیده جواب او برین
نهیج از کمن عزت اصدار یافت که عالیجاه القدر ارفخان بدانند که شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض هسته عانوه
بود که چون مشارالیه از بیطالعی خود فرستاده و از وقوع شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سر افکنده است
من بعد بزبان قلم او را بنیان زد و بشهر ساری و نخلت زده کی خوشی که از باب محبت را عذابی تر از آن نیست
و اکنار و بران عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و سنگ داد در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان
کار بست اما بعد از آنکه شاهد فتح از پس برده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت انظار یقین که با قبض و لبط جهان
معنی کاری و در تقدیرات الهی استیاری ندارد نخواهد بود زیرا که مضمون کریمه و ما النصر الا من عند الله
کشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید نماید استار زد و اوراست بنزد سر و سنج مسعی بشر و با وصف نهیجی آنانیکه
فی الجمله از غیرت بهره و راند بمیزه و کسان اعدا بدین سپریانند اما بطعن پردازی نیزه خطی کلک امثال و اقوان
نمن در نیندهند و به تیغ تیز دشمن برکش کردن تسلیم مینهند و بچو بکاری عصای خامه چرد و برادر راضی میگردند
صرف تندرا گشته تر از سیف قاتل و روی پیشش را طعنه از زهر بلاهل میدانند و بمقاد اینک در روز خیم سفین و نام گنده

کاشش کرمی عرق انفصال نیست از صد و چهلین امری اوام بخیموه در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت
بوده عاتق را بر حیات راجع بشمارند چنانچه اظهر من لشمس است که سپهر در زمین لوامی مهر بعد از آنکه از مهر که
سپهر را تیغ کشیده رو به بریت میگذارد از رنگ زردی بر زمین فرو میسرد و هر وقت که رایت جهانگشائی
از مرکز نقطه نصف النهار منحرف یسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که
بنابر معانی مذکوره ملامت بر شمار الیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته نیست توان گفت که چرا شمع
آساین همه سر نشن اینر خود را ساخته و از تیغ تیز رو بر تافته ولیکن سخن بدین است که با وصف اینکه کز از
جانب بار در باب جنگ رو بر و ممنوع و از اوج سماه خاطر الهام تاثر خطاب یا ابوالهدیتم اعرض عن هذا و را
مسموع شده بود باز برخلاف اصول صدر اینگونه جعل و فصل گفته بایست بر این منافی دلیل عقلی مصلحت بود
یا راه رضای خاطر را در برونق ارشاد جوید در بنصورت که سالک منبر صدی الامیرین و تابع اول قهصدیاه الفخاکین
نکشته طعن و توبیخ را مسزوار و شایسته بخش و آزار میباشد حال چون آنجا لیجاء در مقام شفاعت و التماس در آمده
حسب المسؤل آنجا لیجاء ایند فمه زبان قلم را از آزاد کردن او کوتاه و بهمان تو بیجات سابقه در امور و اتقاه ساخته
در بیان ورود کوکبه مسعود بشود مقدس و صادرات ایام توقف در ارض اقدس
چون حضرت نقل الهی منازل تربت مراحل را بیان آفتاب ماه جهانتاب برسم ابوار و شبکی می پیوندد در آخر ماه ربیع
الثانی صبحگاه بان که تا جدار اقلیم چهارم و سیر آرای این بلند طارم از سفر جانب غرب نهر افیافته از دروازه
افق قدم شهر بند نیلی حصار سپهر کند است خسرو ملک سروری بسطت بهرامی فوسته فطنفری دارد ارض فیض دارد
عمارت جنت سرشت چار باغ مانند روح در قالب غضری قرار گرفتند و چون در آن اوقات عاده شکست به کما
الاندیار روی و او دو ماتم زده کان بمنور در ماتم کشنگان خویش بر او تا رسیدن ریش مضرب تاخن جنگل و از وجود
اققان با تفسیر ناله و افغان در گوش زمین فلک خورشید افکن بودند و لیسو کشنگان طلاق تمامی در از استخوان سینه چوب
بندی نموده و از لاله های داغ طرح چراغان بیخستند برای کرمی سنگامه از سوز جگر آتش از بیابرمی نگینختند مرشک
آتش گشان بر شب با آسمان میرفت و کل عمران دل شرب بارشان در هر طرف از آتش غم خویش بر میکشید صدای کوس
و نقاره را که آلت سوز و سرور بود از آئین حضرت دور داشتند در روز و در و دامل شهر را از فواخس نقاره شاد و ایانه و آوین
بندی و چراغان ممنوع ساخته بهمان تو بهای معد آواز و بدیهه بگیر می وطنظنه ورود را مسموع دوست دشمن رسانیدند
و بعد از سه روز که سفر گشان از بیخ راه آسایش گزین شدند نخست بلا حظه سان افشاریه و ایلاتی که از فارس و عراق

و آذربایجان فرستاده بودند بر داخه و جمعی از جوانان نامی ایشان را بر سر ملازمت منتخب ساخته فارسان فرستادند
پیش و چاکبواران فرستادند البته برای تعلیم فنون سپاه گری برایشان نگاشته آئینی که ترک سیه مست چشم خوبان
باطرف و بالا و زرد و بازی مردم خنجر که از دیده نشان دلبران با حکمان سیه تو زار بر و تیر و ولد و از شرکان طلب شکنی قبیح
اندازی کند بمشق و تعلیم پرداخت در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم علی و در خوشنوازی فرزند رشید زلال
چرخ جلا و اجل شدند اگر از کار فرماری دوستی در میان باشد بناخن سنگ آگینه سیاه میتوان کرد و چون
سفر برات در خاطر اقدس تصمیم داشت القیاری خان ابدالی که تا آن زمان در ارض اقدس معمان و نواله خور خوان
احسان میبود مستعدی آن شد که وقت در بار و جاق توقف مشغول لالت افغانه بوده باز در سر راه برات با درکن
ملازمت پر و از دلها او را بقدر و افزه و خلایع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص غیر مخصوص داده مرخص در وانه
نار و جاق ساخته و سابقا قوم کلک بیان شد که او آن بیکان کوکلان در قرا باغ کر ایللی آمده اظهار ایللی و تعهد کرده
که در دست خانوار بر سر پروردگار آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون در انجام این امر تاخیری بطور رسید
احتمالاً امر و الا صادر شد که قشون استرا با دیهانه سفر جرات آمده در سخوات اهر این توقف و منتظر صدور
فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخری باقلیای از خاصان جریده و سببای معزم قبیله انطایفه
روان و مستقارن و در و موکب و الا بنجوشان ترکمانیه نیز با مثال فرمان دار و کشته حضرت ظل اللہ علی عطف عنا
بارض اقدس فرمودند و اجتماع خانواری محمود را بارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند که جمعی از جوانان
سپاهی ایل مزبور را در سفر برات حاضر سازند چون نبی که مذکور شد حضرت شاه طوماسب در ده صد سلطنت
و شهر یاری قاطر سلطان بیکم خواهر قدسیه خود را نامزد و بین نتیجه از و واج عناصر و اجرام و حسین فرزند مادر
لیالی و ایام شایسته اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در بنوقت که کوکب کوکبه مقدس بیت اهراف ارض
اقدس تجویز نموده از قام مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و حکام و سردان جنود حضرت فرجام و عظمای اشام انجم
اشام در بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر گردید پس کار گذاران بیاب طراز و نگار بنده ان ضایع پروا
در مقام فرمان پذیری دست و بازوی هنروری یا زیده در اندک روزی عمارات چارباغ را نمونه بنیشت
و با زمین بندی و طرح چرخ افغان رشک مینو سرشت ساختند و در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در حسینیک
قبه حضرت ادراد استکی رشک چتر طاقوس بود و بسط غبار در فرج بخشی بخت افزای جمله معروض آفتاب خداوند
بیت بود و قمر که خدای خانه و زهره زهر اسرود سرای چنگ و چخانه مجلس طوبی با هزاران فرزند و سبب ترتیب

نزدیک یافته دو هزار دست خلعت کران بهار آن روز بهر کردگان سپاه و همبران بادگاه و چندگان در بار
بر چاکران جان سپار از چاره خانه نوازش عنایت گشته برودش هر یک مانند کوه آریسته خلیج خازمی
سنگین و بان شاخ کل حله پوشش اثواب بپوشه دارد بکین گردید ساکنان عرصه خاک بساط نشاط آراسته و شوخ
چشمان افلاک پای کوب سرور برقص برخواستند و تا یک هفته برین پنج مجلس جشن و چراغان و آذین بندی و دلجوی عموم
تخلایق از مواید که تا کون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این همه را هر هفت شاد ایام و گلگدانه
بجمال شهور و اعوام ساخته و در شب جمعه بمقدیم ماه سنبلور قران سعیدین و اتصال تیرین واقع شده آنهارت
و نشین از پرتو وجود آن دو اختر برج سعادت رشک بیت شرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی بریم
سیر و شکار بجانب ایبورد و ولکلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرمودند و بجناب مرحمت کسرت فرقی آمال بکنند
آند بار که حسرت کش دیدار قایض الانوار بودند گشته و چون ترکحمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در طرین که منتهای
معموره سرحدات ایبورد است یورت ختیار و بنواحی نسا و درون و ایبورد و اطالک دست تطاول و اضرار
میگردند اگر چه ظهیر الدوله ابراهیم خان بموجب حکم و الا با جمعیت موفور در ناحیه درون متوقف و به تئیه آنظایفه
ما سوره بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت برگز تو قیام انداز کسی نه گشته و کار را با سید بر آورده
چاکر کند گشته لهذا ظهیر الدوله با ایبورد و احضار و در بیستم شهر شعبان با فوجی از قدویان جان نثار ایلغار
در چهل و پنج فرسخ را در سه روز طی کرده در محال ترسخون طرین بسر وقت انگره رسیده و رجال ایشان عرضه
شمیه و نسا و عورات ایشان بیکر گشته نه با موال و هر و احراق یورت و ساکن آنظایفه بر وجه اکل بعمل
آمده و ابراهیم خان نیز از جماعت ما سوره به تئیه ترکحمانیه بکنند خرس گشته آنظایفه سرکش را بدست یازمی سعی
ولیران کردن فراز کوشمال کامل بچیده روی توجه بجانب ارض اندلس بنیاد سابقا صورت بخارشن یافت
که حسین غلج در چین توجه با بات منصوره بجانب آذربایجان فاعنه هرات که باینه ولت و الا عهد بندگی بسته بودند
تخریص بخالفت کرده سلسله جنیان فساد میبوه درینوقت که خبر عزیمت موکب همایون بجانب هرات عبر افکن
دلجایی دور و نزدیک گردید ذوالفقار خان کس نزد حسین فرستاده بخواد العزیزین یکتببت و کمال
حشیش از دستم داد و مشارالیه نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفرازشد که شاید بسیاری بکند
از دم تیغ تیمور خالغ فولاد پیکر ضد یوجان پرور که جوهر آنز کنا الحادید قیه با سن شکل پید از ان پیدا
و تصورش در عالم و بهم چاک افکن قلوب عداست رخت براد می بخات کشیده بخاشاک راه بر سیلاب

و بشاخص که بر آفتاب بنده بعد از ورود با سفر از ایشان اتفاق از طرفین صورت است حکام بنافته حسین
استخلاف اسرای خود را فریجه اختیار ساخته عریضه استگانت آمیز شعر بر دستهای بخت اولاد و لشکران
محمود نگاشته کلک نیاز مندی ساخته مصحوب ملاز عفران معتقد خود و اسحق سلطان ناصر می حاکم سابق یزد که از
جمله آزاد کرد های عضو دیوانه بود در سال خدمت و الا نمود مسئول او در جبه قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکور را و
انما چهار ده نفر بودند تسلیم فرستاده گان مزبور کرده ایشان با نیل مرام و حصول کام باز گردانیده حسین نیز
دو نفر مختارات سردان سلطنت صفویه را که در بستان اسرار بحجاب استار داشت با ملاز عفران و اسحق
روانه در گاه سپهر روان ساخته صرفه در جنگ صلاح در کت و درنگ ندیده از فراه عازم قندبار گردید باوصف
شاد به این نوع لطف و فتوت که بایست مدام الحیوه سر از رقبه صداقت نیچید باز فساد باطن ظاهر کرده در
هزار نفر از غلج را بر سر کرده کی سید الی عانتا بدالی هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از وصول این خبر
معتدی تعیین کرده آمد و آخر برج عفاف از جهان عرض راه با خواججه سردا اعزاز باصفویان روانه کرده و بحکم

سرای شاهی رسانیدند رایت افرازی قلم حجتی رقم در مضمار و قایع تنگوز نیل مطابق
سال هزار و صد و چهل و سه و توجه موکب نصرت آیات بجانب هرات و

صادرات آن اوقات | روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور تبر عظم

که بعزم تنخیر شهر بند حاصل رایت اعتلا فرشته سفر گشان شهرستان ربیع را که از پنج یاق دی هر سر را که
جوبار و زوایای بلوغ و کلک از قشلاق داشتند ایلمجار معین در رسید و فرانشان با فروشان نامینه اطراف حسین
و قضایای نامون را از جوشش لاله در بجان اسرا پر دایمی رنگین و خجام کلگون برآراستند و لا و دان صندور و
او باقیه شمشاد و عرعر با ساز و در یک تمام معکرفه دیو بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان
ربیع را گردن گرفتند کلشن از روی خلاف پیکان برک بید تند کرده سبزه دشته خنجر بر گرفت دست بر که
سپه و شمشیر برداشت چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر کرد و نور و زعفران و زعفران
بزار ملکب دی آورد و جنود روی بوشت راه فتنه برینما گران زمستان بست و هجوم سپاه شکوفه و از بار
شاخ سر گشان شاخار را شکست بزم خسروانی ترتیب یافته قامت لیران آراسته خلایع زر نگاری کونان
وجیب و دامان آما نشان از زر سرخ و سفید مانال و شجون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه
پانزدهم آن شهر سعادت فرجام باقر فریدونی و کوکبه کیکاوسی از ارض اقدس فیض انساب بتزل طریق نصب

نصب خيام زرين قباب کرده و ليران که چند روزه از خوشخواری دشمن چون ديان روزه دار لب فرو بسته
بودند آنروز را عید خویش دانسته از لذت خون آشامی کام جستند و بهارانی که تشنه خون خصم تیز خشم و بخوردن
مال غنیمت کردند چشم بودند شمشیر کج را بر سستی بلال شوال انگاشته مهر روزه از کنجینه ديان رزم شکستند بعد
از وصول بکعبه ظفر فرجام بمنزل بوجکان من مجال جام بنه و آغزوق را در آن مکان گذاشته موافق آید
سپاهکری و روزه رزم کسری تعیین چرخچی و قراول و ترتیب قیب و هر اول استویه منقلامی لشکر محشر حشر است
قول مقرر کرده و برای هر قول ساق و سول و طرح و کین از نیره گذاران را مع قرین و نفس کچیان ترنج آهین
و تو بجان و زنبورک جدا گانه تعیین و با ذوقه شش روزه از راه رباط تومان آغاز نورد و آدمی کین شدند و فوجی
از مقدمه العیش و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط نر بوز چاول بمجال شیش و شکیان و غوریان انداخته
تمامی آنحال بعرض نوب و بقا آورده و قلعه جانی که در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دیران مفتوح
و مقدمه ظفر و قنوج گشت و روز چهارم شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی برات مقرر و بین نشان زرين کرد
آهین خایان قولاً و پیکر کردید و دیده خصم دوز در چهار آئینه یک تازان سقیره جواز شش جهت روی مرک را
مبارزه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت افزاز
وزم ساز گشته ذوالفقار نیز برای اظهار جوهر جلالت از خلاف برآمده آنروز دلاوران نصرت نشان با دست
حاصله تا عصر تنگ نزدیک باغات شهر با آنظایفه باغی جنگار ساز عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طرفین
دست از حرب باز مضمار طعن و ضرب کشیده بر گشتند سیدالعلی با جمع کثیر از سوار و پیاده بعزم شینون
نهر شکسته را که بار دومی همایون پیوسته بود جاده مقصود ساخته از میان آن چون سایه و بنا کرد
لشکر ظفر اثر کردید جیوش بحر خروش از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کرد لشکر خویش دیده شناسائی بسته
گشته در جیبی که با تچیان مرید تو اچیان کیوان نمیب دست از ضبط صفوف و نظم و ترتیب قیب باز
داشته اکثری در منازل خویش استراحت و آسایش گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند که انگروه دفعه در کنار
ارو و بعد ای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات بر جی بر سر نهر بکرم و الا احداث یافته
بود انحضرت بعد از وصول بار دومی سپهر کوکبه با سطوت بهرامی و صلوات صرف قاضی برای تفریح از ارو و بان
برج بلند اساس برآمده بوجوه و صلابت نمود آنرا نمونه برج اسد ساخته بودند متقارن آن اماغنه نیز از میان نهر
با فیلها می سوزان مانند خیل نجوم از رود کوسکشان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیرگی

کردند خدیو شیردل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب میشد باهشت نفر از غلامان تفنگچی که در آن
زمان در موقف خدمت حاضر بودند بمیدافعه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاک را بپس آتشی
منتقلب ساختند و لیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از مسکرتظفر اثر پیاده دست بشمشیر آن تیره
روزان در آویختند و از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر منزل مستی دور
ساختند و زد دیگر طرفین مستعد قتال و مهتای جدال کشته راست ظفر باشوکت و قر بجانست تحت سفر قید
بر افراخت و غریب نای و کوس و لوله و خورش در خم صرخ آهونس انداخت سواره و پیاده افغان مسابقت
جسته برای ساز جنگ مانند زیر و بم در شیب فراز کوه تحت سفر قرار گرفتند آنحضرت با گروهی از تفنگچیان
کیوان مشکوه متوجه سر کوه کشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه از آب خوشگوار خون اعدا اطفا و نایره حرا
و شکنین شمشیرت شد جانین آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید
شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند صبح آشوب طلب بقتله انگیزی مسبقت گزین کشته طرح شورش
افکنده ابر پلنگی بغزیدن آمدند کوس حرب فرو کوفت و برق آتش افروزی نایره شرارت از جاجت
و آسمان کلک لنگرک فروریخت و باران آغاز تیر باران نموده سهام مقصود و لیران بر نشان نیامد
جانین تر آده نشد کام بمقره مقام خویش بازگشتند بعد از چند روز ناغته و ذوالفقار که همیشه اسب
خود سری در زیر پا و نوسن جلادت را باد پیما داشتند خود را در تنگنای زبونی دیدند نزدیک شد که جان
جلان بر تن درند عودت بپایان رامو که با میان ساخته محمد کردند که تار منق در بدن دارند بکش و کوشش
پروازند و زد دیگر که شام سید درون ریح رسنان قواقب کواکب از آنک خلعت منجلی ساخت و
تیغ خورشید را بجا که صبح صیقلی ذوالفقار نظر بعبد دشمنه با گروه افغان یکدل بکجه بیبات مجموعی
بیرون آمد که قلعه سافلان را که نزدیک معبر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روز
از انجام کاس آرای جدال شوند ازین طرف نیز خدیو کشور سری با فرغی روزی صف آرای حرد دلاوی
گشت اولاً تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلوی بر جلادت شیر عربین زدند
تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود و سچیک از دلاوران از زخمهای پهلوشکاس
کلوله و تیر پهلوتی سب کردند تا آنکه بتایید الهی پایی ثبات دشمن از پیش بدر رفته پس نشست و معاذ کرد
سپهر تم الجمع و یوتون الدبر بطور پیوست انگاه بکه تازان عرصه و غا جلور نیز بر طلب انظارید غا

معه در کشته جمعی کثیر از افغان عرضت سیف و سنان و بقیه ره نور و طریق فرار و خدایان کشته تو بخانه و نقاره
خانه ایشان بدست آمد و دور و زان مکان نصرت اندوز مقرر گویند فیروز کشته هر روزه دلیران بنویسد و عیان کم
اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا وَفُجَاهِيَ لَمْ يَمْلِكْ اَنْ يَنْصُرْهُمْ فِيهَا وَكَذٰلِكَ نَصْرُكَ يَا اَبِي سَهْمٍ
عزیمت را بیچا اول اطراف تیزنگ ساخته و دست سیصد هزار کوهنمه سوای سایر اموال بحیثی کتاب در
آوردند و اجتماعت هر روزه از قلعه برآمد پشت چهار آغاز زم سازی کرده از جانب دلاوران سده کین به
خداک جانسوز و لنوازی و بنوک سنان فیروز سازی می یافتند روزی نمیکند شت که نیزه خطی دلیران چون خطوط
اشته صبر تابان سری از پیشگاه فلکیا و نمیکند رانید و شبی نمیشد که صوت بهادران مانده حامل شش الفصول
با دست و پنجه پر خون سر سر کشی بظفر نمیرسانید از جملت و قایع ابام توقفا اینکه الله یار خان که سابقا
از ارض مقدس روانه مار و چاقی شده بود در منزل مزبور جمعیتی از او بماتقیه بادغیسی و مار و چاقی فرآوردند
باردوی بهایون پیوست و همچنین سجد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر لشکر خود توار ساخت
توابع فراه نامور کشته بعد از ورود انجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه جاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی
از اقاغه مقتول و سر او را با گرفتاران انقاذ حضور و الا و قلعه جات جاش و کده را بجزه تصرف در آورده
چون همت کبیتی کشا مقصود آن بود که اطراف اربعه هرات مقصود جنود منصور شود در بیت و ششم
شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را لبر کردی کار آگهان رزم دیده با تو بخانه و حساب سوار
بجاست لشکر نفره نامور ساخته چون آب هر بروده ظفیان داشت از سمت زند جان و کبوتر خان که گذر
کا پیش نسبت بسایر جایها بهتر بود عازم ملالان گشتند و هنگام ظهر که محل موسوم به نومحل ترول اردوی
نصرت نشان کردید که و افواج قاهره از چند میل راه سر رسیدند دیده افغان کشته تصور چپا و لان لشکر خضر اثر کرده
دلیرانه از قلعه برآمده با پشتبانی دیوار بست قریه شمس آباد که حصن عامر بود آماده جنگ شدند حضرت ظل الهی
که مشتاق چنین روزی بود ندقی الفور سرور را بدرع و مغفر لطف الهی آراسته بر مرکب کردون خرام
سوار و مهتایی کارزار کشته تفکیکین پیاده و تو بخانه را با قول بهایون از پیش رو بمقابل افغان فرستادند
که انظار ایضا مشغول جنگ سازند و حضرتش با فوجی از دلاوران اثر در در بهادران غصنفر فر که بضر ب
یکه آویز جو زاراد و پیکر و با برق سیف و سنان خرمشک تر را توده خاکستر باخته از پشت سر کرده
درآمده مابین قلعه و ایشان فاصل و سطوت بایل راه گریز را حاصل شدند از جانب دیوان آتشبار توپ و

و قفک از دم تفسیده زیاده فاصحابها اعصابها فاصحرفت شغل ساخت و از کیمت
روح و ستان زبان طعن دراز کرده بخطاب همل مجزوفت الایما کنتم تعملون جنوسازی
پرداخت انظار ایضا چون بفره خدای بگانه از دو طرف خود را دو چار سر پنجه بلا و گرفتار شدند رعنا دیدند آهنگ
فرار کرده شمشیر شکاران که آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در کردن داشتند با ساره والا سر از سلسله خود
دار کی شیده از دو طرف جنگ و چنگال دلیری بازیده بکشتن و بستن و شکستن پرداختند جمعی از افغانه را
از دم شمشیر آتشبار آب از سر که شسته بگردن رسیده و فوجی را در نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر که شست
سه هزار نفر متجاوز با جمعی از روسا در خاک و آب سر بیاد فنا دادند و علم و تقاره خانه ایشان بدست آمد
پس خدیو فلکجناب مظفر و کامیاب بجانب نمرالعیان تانگ شسته اسب سلاح مقتولین بدلیران و نقدستی
گرفتاران را با مالک نیران عطا فرموده و از حسن اتفاقات بنیکه جمعی از قشون بیات از سمت معکر نقره بضا
مقرر در آن طرف رودخانه بفر اولی اقدام داشتند از بیجان کرد که بر فلک تیر کرد و میر رسید به تنبای فرار انظار
کرده و از صفی دشت سر نوشت کار آن فرقه تبه روز کارز که کلک قضا بخط غبار نوشته بود و یافته بگرفتن
راه ایشان از هر رود گذشتند و باهنگ رود جنگ جنگ ساز و تا پای حصار هرات بمول آقا مین
اهل القری آن یاشیمم با سنا بیاتا مخالف نوازی آغاز کرده بمضرب ضرب شمشیر زخمه زن چار
تا بیکر عنصر می ایشان گشتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوبه نیک اختر می آهنگ سر
پل منقطرات این رود نیل قام کرد عازم بل بالان گشته در چاشتگاه بقریه ناکمان که در کنار پل واقع بود نصب
خیام اقامت کرده بکام داد سرا پا حزم بر جهای متین بر اطراف او روی ظفر قرین سر بر سپهر برین سوده بر
از سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق مورچل ترتیب داده همان نوبی در عرصه خاک بنیاد نهادند و با
ده یوم که هشتم و نهمه باشد دلاورخان آیمینی که بگومست او به و شاتالان و غور و ساغر سر بلند می داشت با سه هزار
نفر از آیمینی و او باقیه وارد معکر فیروز می اثر و از نوار شات خدیو بنده پرور بهره در گشت و از غریب امور اینک
در همان ایام روزی خدیو کا سکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود در میان خمیده همایون اسلحه از خود
گنده بهرم تفرج جانب شهر بکوشک بلند می که بکام والا بسا شده بود بر آند نه هماندم تو بچیان افغان خمیده مبارک
بتظر در آورده توبی انداختند که کلوا آن سقف چادر اشکافه در جانی که مسند والا انداخته شد در کنار فرش برین
آمده بکنز روح بیشتر بجا گشت همانا که شستن این نوع خطر که از وقایع عجیب بود جز سرداری جخط ربانی و قوت

و قوت اقبال حضرت صاحبقرانی محلی نمیدارد و چون بنحویکه قمره کلک سیاه شد سمت غربی هرات که عمارت
از منزل قمره باشد مقصد لیران آید و جانش جنوب شهر که سرپل مالان باشد مضرب خیم فلک فرساشد و طرف
شرقی شهر خالی بود و بقعه فوجی از لشکر ظفر اثر را با تو بجانده و تدارکات شایان با سوره ساخته که از
آب بر روی و عبور و در محاذات قلعه کوچ در جانب شرقی شهر لوامی توقف فراخته راه عبور و مرور برافاخته مسدود
سازند در روزی که مامورین غازی سمت شرقی بودند حضرت نعل اللهی از دستم جلال عساکر سمت غربی از سنکر
قمره متوجه شهر گشتند تا آنجا بقعه سمت شرقی نتوانند برواغت مامورین از روی طمیسنان خاطر در مکان مقبره
مقام و مقبره برج سنگی برای خود توانست ساخت مع بدسید الی با جمعی از قاضی غلج و ابالی از در جلالت در آمد
سردار ایشان گرفته جنگ پیوست لیران میمند و میره و سرگردگان قلب طرح با قدم توکل مدافعه اقدام کرده
آنجا بقعه داشت فاش داده سرورنده بسیاری بدست آوردند و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی
شرقی از قلعه دور بود همت والا بتغییر آسنگان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذیحجه با جمعی از خواص غزنیان
سمت کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از مسکر فلک عزم کوچ و سلطان زردین کلاه عهده ایت کبکی فروز
از سنکر شرقی آغاز ظهور و خروج کرد و روی همایون را از اینجا حرکت داده متوجه قره اردو خان بکفر متوجه گشتند
افا غنه بیباک بازمانده خاشاک که سردار بر آتش تاباک بگیرد و خود در کبره بیات مجموعی از باب مانعت در آمده
یکه تا زمان طرح حکم والا برایشان ناخسته تا کوه بنده شهر تعاقب نموده جمعی را با یک جمعی از رؤسای تابعی ابر خرم قزاق
ساخته شتر و دواب بسیار بدست آوردند و لشکر حضرت نصیب بصله و ترتیب در محال آرایش و زیب با غنیمت
و کسب آمده قره اردو خان را مقروا حضرت عطف عثمان بمسقر ظفر کردند و دیگر از وقایع متنوعه آن ایام اینکه
در شانزدهم ذیحجه هزار نفر از دلاوران حضرت نشان ساخت میمند چه چکتوی من اعمال بلخ روانه مامورین
بموجب فرمان آن فواجی را قارت جمعی از اشرار او بکینه را که در آن سمت نظر آنها شرارت بودند عرضه تیغ تیر شمشیر
با اسیر سو نور و غنائم نامحصور وارد معسکر منصور گشته سرگردگان پیرایه پوشش خلع خود کشید شعاع و بهره با
انواع احسان و عطیان شدند و هم در آن اوان محمد مومن بیگن مروی که سابقا از دربار کردون مدار حکم
همایون نزد عبد الله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قند بار بسیار و مراجعت و خبر گشته
شان عبد الله خان را بعضی از ارسا نید تقدیمین بمقال آنکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب
ضیو نریا جناب بدعوت ای عبت الله الثاني الکتاب لب آواب کثوره و آنرا تاج تارک

مناجات ساخت و بتدارک سفر قند با پرداخت و در خلال آن حال فیما بین او و خدا بار خان حاکم سده مجاوله
واقع شده در آغاز ششستعال نوایر حرب کتوله بر سر عبد الله خان خورده از پانی در آمد بلو جیه چون دیدند که بر سر
سردار شان ابن قضیه آمد روی از معسکر حرب بر تافته میر محبت و سرتز هتسیار ولدان عبد الله خان عریضه مشعر
سنوح این واقعه نوشته مصحوب بنی عمر خود بر فاقت نمونن بیک فرستاده از موقف اعلی نیز فرمان ایالت
بلوچستان با اسم میر محبت که ولد اکبر عبد الله خان بود اصدار و مشارالیه و هر یک از اولاد عبد الله خان را بار سال
خارج و اثواب نفیسه و تفقدات بشمار هبید و در میان مقدمات فراه و کیفیت
محصوری آن بنحویکه سابقا ایانی آن شد محمد سلطان مروی که از سر تکره بتاخت توابع فراه نامور
گشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش و کده درهما بتاوقف داشت ثانی الحال امام ویردی بیک
سار یولیو نایب کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان با تفاق محمد سلطان بمحاصره و تخریر فراه
نامور و مقررت که ظهیر الدوله ابراهیم خان با قشون سرحدات خراسان از راه طبرستان کیلی عازم فراه گشته
بعد از ورود او تاجی سه کردگان حسب التسلح او بتقدیم پنج میت اقدام نمایند و در حین آمدن امام ویردی
بیک جمعی از قشون او بهو جب اشاره اقدس بتاخت کر شک و بست من اعمال قند مار معین گشته نامورین
بقلعه بست متولی شده اهل قلعه را قتل و غارت کردند مقارن آن جمعی از اقاغنه غلجه از جانب حسین خان لبر کرد
باروخان نام بایی که در ایام ستمی سلامی افغان حاکم لار و بنده بود بمذافعه برخاسته صید شیر شکاران گشتند
و نامورین با ابرو غنیمت وافر گشته با امام ویردی بیک ملحق بود در کالج سنکر کرده بتاخت توابعی فراه پرداختند
اما مقارن ورود ابراهیم خان بجد و طبرستان خیر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر با سع علیه رسیده ابراهیم
خان بروفق فرمان آمدن خود را بخود رسو توقف و عنان بعزم تنبیه ایشان معطوف ساخت **توضیح** بمقال
اینکه چون در حین توقف سوکب همایون در ارض فیض نمون اون بیکان کوکلان متعبد و اون جمعی ملازم گشته
بودند درین اوان ملازمان مزبور را بنحو نعتی سرانجام و روانه ساخته بعد از ورود بجد و سفر این با اعتبار اکتشاف
موش آنظایف ایقاد نایره شرارت و دواب بهسباب علایمی آنخل را غارت کرده عنان بر تافته بنا بر وصول
انخیر ابراهیم خان بمعاودت نامور و قوچی دیگر از سر نصرت اثر بر کردگی اسمعیل سلطان خزیده و علی قلی بیک
سار یولیو با عنایت امام ویردی بیک نامور گشته فرمان والا بعز تقاضا پیوست که امام ویردی بیک تا ورود
سرکردگان بکفانی کرده جلو جلادت از جانب قلعه کشیده وارد امام ویردی بیک برخلاف حکم والا استظاف

انتظار و در سرکردگان کشیده برای اظهار جلالت و رشادت برخلاف حکم و الا در بیت بیستم و بیست و یکم
از مکان سابق پیش برده و در آنرا که تا قلعه فراه یکفرسخ و نیم فرسافت دارد سنگ کرده نزول در روز و در
ایشان بسنگ کرده نوعلیر و آن برادر و الفقار خان ابالی که در فراه میبود با قاغنه فراه در حوالی شبلی کوه و فراه رود
سرازه برایشان گرفته محمد سلطان با سر کرده تشکیلی آن کرمانی مقتول شده و قاغنه جرمی کشته روز دوم و سیتم
نیز همین محل پیش آورده روز سیتم در اثنای کیر و در سرکردگان جدید و عساکری که از معسکرها بیایون
ماور شده بودند بر وقت جنگ رسیده دست قضا پنجه طلاق و توان انکرده کشته بقیه آنظایفه سبک
فراه فرار کردند امام و مردمی یک بسبب این خود سری که سنگ را تغییر داده بسوه خرم او در سر کرده بقتل رسیده
از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلوران در اثنای این فتح بجایات دنوار شای
مشمول گشته و بعد از ورود سوکب والا بمنزل آنکسان که رؤسای او بقیه سعادت باب المثلیم در بار سپرد
بنیان شدند ایشان را بر سر کردگی همعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مأمور بجا
افراز و بغاصه چند روز جمعی را بر سر کردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم دستبرد روانه ولایت مزبوره ساخته
ماورین شب داخل قلعه بخیران و در کین کین نشسته هنگام سفیده صبح جهان آفرین معدودی جلوه کرمان ظهور
و بروز کشته قاغنه قلعه نیز بود آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده بیابا کانه از قلعه اسب جلالت برانگیزند زرم جوان
بهرام کین از کین در آمده و تیغ در ایشان نهاده سرورنده بسیار و در اب تمام می شمار بدست آوردند و در کشیده
چندیم محرم ۱۲۳۲ بازا قاغنه با ذوالفقار خان تجدید معاهده کردند که تا مدتی از ایشان باقیست در کشت و کوشش
کوشش پس در و بطلحه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از آب بر رود عبور و با قراولان آغاز شتر و شور
کرده حضرت ظل الهی از فرزند منظری که برای تماشای فضای شهر و دست ترتیب یافته بود بعادت هر روز مشغول
نظاره بودند که بدیده بانی دیده او را که فهم این معاهده کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با
افواج خود تدارک عازم کارزار گشته فوجی از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین نمود با جمعی از پیش روی آنظایفه سبک
سرورنده موفور از ایشان بدست آمده و تمام از فرط اضطراب خود را آب نهاده جمعی نامه زندگی را در آب شسته و ذوالفقار
نیز در رودخانه از اسب غلطیده تبرکستی خالص بدر رفت اما اسب سواری او با زین و براق بدست آمد و چون
نمک زیاده بر سایر کولات در قلعه بهرات نایاب شده بود در ظلمت شب فوجی از آن ظایفه نمک شناس بر
تحصیل نمک بسخت کمرخ رفته بکرم والا فوجی به بقیه آنظایفه نمک کبر پرده است شمشیر زهر آگون تبلیغی شود از جهان

شیرین ایشان بر آنکس هر روزه دست قضا برین پنج از بوزن صبح شود چشم نمک بر چشم انگروه می بخت تا
اینکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجیه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون
اکثر لشکر پانش در محاربات عرضه تیغ قنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار پنج و عیاشانه آمد در شب غره صفر
جویای سقره از شهر بر آمده پی هر وادی گریز کردید و چون افغانه پای بخت نست و سبب شکست را در دست
دیدند چند نفر از روسای ابدالی با ترو الله بار خان که در خدمت خدیو اقلیم همیشه الی بود روان کرده بنور سلطان
اوسته عی بنای کار برات و متعدد و اون خانواری جمعی از روسای ابدالی کشنده هر چند که عنقای بلند پروا داشت
انحضرت جز در قلعه قاف تسخیر نمک پذیرشیم نیست گرفت اما بر صلاح وقت و استمراج کار آنطایفه محبت ظاهر
از در بخت گیری و ابادر نیامد بعد از مراجعت فرستادگان ایشان چون از اسیم خان نیز در همان روز از اردو
جما یون روانه فرراه کردید مطنون افغانه آن شد که حسین غلجیه با عانت ایشان می آید که باعث نقص ابراهیم خان شد لهذا از
توانم و نکو که دو پیغام دادند که افغانه برای تحقیق این خبر کس روانه فرراه کرده اند بعد از وصول خبر بمقتضای وقت عمل خوا
شد و بجز حرکت مرو و حیرتسبان نایره غضب کشته فرمان والا صدور یافت که مقاطعه این امر حواله بشمشیر تیرست
من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت قلعه داری کوشند روز دیگر که بنده وی تیره روی شب از انجم و
کوکب سنگفتند تا از دامن فرور بخت و آفتاب زد و گوش بعد از تیغ کشیدن برداسن صرخ نیلی آویخت از
پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی دارد روی معنی و متعدد انجام مقرر و مستعدی
صدور مشورمان و نیازمند تقویض ایالت هرات بالند بار خان شدند و باره این تمنا پذیرای انجام کشته الله
بار خان با ایالت سرافراز و فرمان جمایون رازیب فرقی افتخار و مهتیا ساخته و سرکردگان در هفدهم ماه
مژبور روانه هرات شده بعد از سه روز الله بار خان با سیصد نفر از عظامای پنج دروازه و روسای صاحب نام
و آوازه وارد روی ظفر پرورد و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض انجاعت مفرشه
که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرخص بوده در روانه فرراه شده اقامت کرین زاویه اتمزالی باشد و الله
بار خان نیز با سرکردگان حضرت انصاف قلبیه یافت عصر روز دیگر افغانه قلعه بان خان افغان را فرستاده
عرض کردند که چهل هزار نفر غلجیه بمده و ابدالی فراده می آید از موقف فرمان مرخص باشند که تا ملائمه بقیه غلجیه پر دازند
چون بخرف دروغ و سخن واهی غاری از فروغ یادی از لاف و حمله وری سید او پیغام دادند که آند ولتی که
سیطلبیدیم سالها پرسید راه خانه و خوب در آمده غلجیه و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط صورتی و مصنوعی دارند

دارند اولاً با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمائی نمایند آنوقت در مجادله بر روی هم
 کشانند پس مقرر شد که دیران باز مستعد چپا دل گشته بنال نیزه و سنان را که در آن چند روز با انتظار بسیار آنگاه
 در حدیقه ظفر خشک لب تشنه کام مانده بود از جو بسیار خون خصم سیراب سازند الله بار با سرگردگان از شنیدن این
 خبر آشفته حال گشته باز روی نیاز بدرگاه خدا بود دشمن توان آورده چون عهد انظار بعد از آنکه حساب استان و آفتاب
 زمستان شمباری نبوده عبد الغنی با بعضی از سرگردگان با مورد توقف در روی معالی و الله بار رحمت معاودت
 یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرگردگان سورین سفر از رسیدگی بر نیکی ذوالفقار خان بعد از آنکه
 با سفر از بسیدال که از وقت فرار تا آن زمان در آنجا توقف داشت افاغنه همفرار را که چنانچه رودخانه فراه ساخته چون
 این معنی از ولایع واضحه اتفاق بود یوسف سرگرد و بارگیری را با یک نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته الله بار رحمت
 و بقیه سرگردگان تهدیدات و هشتم انگیز و پیغامات و هشتم آمیز فرستادند و فرستادگان با آن گشته خبر رسانیدند
 که افاغنه با الله بار خان بطغیان در سرکشی هندستان گشته در مقام قلعه کشی میباشند پس عبد الغنی را با جمعی از رؤسا
 که در معرکه نصرت اثر بود و بجس نظر مأمور ساخته باقی سرگردگان را که از توده جمل مرکب بودند مانند مدد بسیار چال
 افکنده بیکم خط بطالان بر او راق سازگاری کشیدند و یوسف فرزند چون دوباره صداقت در زبده آمده بود

از حکم ائتوا یوسف او انظر حوده ارضاً مضمون مانده رحمت معاودت یافت **در بیان**

جنگ با الله بار خان چون الله بار پسر واری حصانت حصار و سخت روی مناسبت کار خود را

در اتفاق دور روی بگرد کرد دست امید خود را از جبل المتین این دولت پایدار کینت برست بروج و استحکام در بند
 پرداخت رنگ سینه راهی ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زده کوشان اتفاق پیشه را در شب پناه سمت
 قلعه سفید فرستاده آنظاریه از تیغ سز بیان روی خویش را سرخ یافتند و مجدداً جمعی را بطرف باد غیس روان کرده
 ایشان نیز پاره شده پس با آنکه در چنین موسمی دانگی با جمعیتی کامل شب از حوالی چشمه قرنفل ساخت باد غیسات
 فی الفور با سروال با فوجی از بهادران جرار که بر یک در قبض روح خصم ثانی عزرائیل مع دند عازم محل موسوم بحیر خشک
 معبر چپا دلان بود گشته و افاغنه نیز بهیات اجتماع از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواران
 از پشت دیوار بست تا یکا معنی شب آغاز جنگ کرده شب تا در ایتاره ریزی کلکوله نموده روز قیام و شویب و
 بنازک شعله تفکک در نبردک سطح زمین را قرینه صرخ نیلی نام ساخته و آتش خدیو فروروز روز در همان مکان که
 پناه و دو سبج بود بر زرسانیده صحیحگان با الله بار بر آمده در در بند کاشیر از خیره سری است جلادت

گشوده بامی قرار فشرده و از ضرب و دست بلان سرکوب بلین یافته راه کیز سپرد و در آنجا بعضی رسیدند که دلاوری
 که نامور بتعاقب بودند با نظایف بر خورده از شعله کابناک سیف لامع که بر نصرت دلیران بر بانیت قاطع
 بسیاری از فاغنه ساید نشین دیار عدم و با شاد و فقا همدم شده اند لکن اعطف عیان بستمرد دولت فرمودند و نیز
 یک فعه خاک عرصه سیاهوشان را البراقشانی تیغ روین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دوش زمین را
 از اجساد کشتگان سنگین کردند و یکبار هم الله یار از سمت کبرزان در جنب هر پرو و با خورد و بزرگ قسلبه
 جنگامه آرامی عرصه کارزار کشته گوید والا با تو بجانه بمقابله برداخت از باغستان صفوف خصم باغی تبرکستی تو بچیان
 آتشین دم کلامی آتشین دمیدم بر میدمید و در لب آب رود و از دیان زنبورک زبانه آتش بزبانها میرسد تغلکیان
 قادر اند از در بازار بیع و شرای جان ز سر سنج زخمهای کاری بشمار از خزانة تغلک بیکدیگر میگردند و دلیران کدانه
 حرفتستی اعداد از روزنامه ایام بگذر که تیغ جانستان میگردند جنگام شام که صولت قلعه و ارباب یعنی سورت
 میرنگت طرفین نمازم چاو مقام خویش کشتند همچنین کز آنکس چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن
 زخم سیف و سنان از جان سیر میکشند و با و صفا اینکه هر طرف از گریبان حصار سربد سیر کردند تیغ منفرد شکاف
 دلیران در سر زش ایشان سر موئی خود داری نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نیک کرد باز از شدت جوع در دل
 شهباز آمده برای دانه بخوشه پر دین در می آویختند و برای شست گاه گاه و بخورین کمکشان می بستند بیاد است
 حساب می لیبند و بشوق شیر و تبا شیر صبح چشم سفید میکردند قنده کلوه که از دیان توب بیرون صحبت بجا
 و دل تغلک میکردند و در عوض با گول نیش تیر بسنان با نوش جان کرده زخمهای کاری میخوردند و روزی بیابان
 و شبی بصب بکابلان نیر رسید که سی نیزه و چون نیر که سه مورد غرض صند حضور نمی شد و سیر و مال غنیمت زیاد از حصار
 عوض خدمت میکشند چون کوچ متعلقان الله یار خان در مار و چاق میبودند جمع با با حکام با غیسات بجا صر
 از ک نامور ساختند و در ک رانصرف و کسان او را بدست آوردند در میان محاربه سمت کبرزان و
 وقوع فتح نمایان بتأییدات آیز و متمان در نیست و یکم ربیع الثانی بتازگی جمعی از فاغنه
 هوای بلند پروازی بر سر افتاده بهمت کبوتر خان بال پرواز گشاده از حسن اتفاقات آتش جمعی از شاهان
 اوج دشمن شکاری بقر اولی آنست نامور کشته بودند طرفین مانند شیشه و حجر و پنجه شیشه و شمر طلائی یکدیگر
 شده جمعی از انگروه بطموره عدم و بقیه بویرانه حصار می که در تزدیکی کبرزان بود مختص بسته دلیران نیز با جان
 امکان بر دستند جنگام طلیده فجر که خسرو زرین شهر مویار کاب شهباز نیز کام سپهر گذشت فرمان جهان

جهان از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین متوجه انجاشته الله بارخان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کزین
 بعد و مخصوصین تعیین کرده آنظایفه همه جادوش بدوش حرب ساز و وزم کوش با ولوله و خروش و با ننگان کشته
 دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بود و بدو تحریک عصای موسوی اعجاز سرانگشته اش را و الا بعد لول
 فَأَتَقَلَّقُ الْبَصَرَ فَكَانَ كُلُّ فَرٍقٍ كَالْقَوْدِ الْعَظِيمِ كوجه دادند تا آنظایفه داخل حصار کشته سواران خود
 پیوسته پس آنحضرت سواران خود بخوار و دلاوران نیزه گذار را دوسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان
 یک سمتی و تفنگچیان چالاک و زنبور کچیان بیباک را در محاذات راه باز داشتند افاغنه بعد از لحظه درنگ
 پشت به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهساری عریده کنان بجان فلقه شتابان کشته
 جیوش بجز خروش نیز فحواهی قَتِيلًا ثُمَّ مِنَ الْيَمِّ مَا عَشِيْنَا ثُمَّ اطراف ایشان را فرا گرفته فحواهی وَحَالَ
 بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرِقِينَ بطور آورده و جمعی کثیر از افغان غریق لجه فنا کشته آب سنان
 کینیزه و از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار کشته روز دیگر مجلس سب و مثال آراسته عبد الغنی و
 باقی سران افغان را که در اردوی فلک مثال عبودیت بجهل اقدس بار داده بمنزه آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود
 که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند کرده سرگردگان مورد عطا و نوال و در سالی افغان سر بر سر افکند
 خجالت و انفعال شدند **در بیان تصرف کردن افاغنه قلعه او بهر را** بعد از فوج این فتح و دلاویز
 در همان روز طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه او به را تصرف کرده سمعیل خان استاجلوزا که از سمرقند
 نامور باستحقاظ انجاشده بود با سیرت ابراهیم کلانتر پیشست که در آنوقت بگومت غوریان سزافزاری داشت
 در فحای ایشان بقتل رسانیده اند تفصیل این اجمال آنکه چون اکثری فارسی زبانان او به در جزو
 با افاغنه و ساز و در شرارت بهر از بودند سمعیل خان بار فضا بتقصیق احوال ایشان در قبیه آن خیانت کیشان
 نامور کشته با اعلام کلانتر او به دو هزار نفر افغان بسر کرده کی شرم و شرف سلطان و ایاز نام از برات عازم او به
 و شب در خارج قلعه کین کرده سبککامان که در بچه افق بکلید مهر انور مفتوح و در وازه قلعه شاه شده افاغنه از
 کینگاه بیرون آمد و قلعه را تصرف سمعیل خان و در فحای او را بقتل رسانیده چون قلعه مشحون بزخیره وافر بود
 بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل اللہی فوجی را بمحاصره قلعه مبرور تعیین و قیامین مقابلہ واقع کشته
 شرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و نیز در ضلال این احوال خبر گرفتاری در پیش علیخان هزاره بعضی و الار رسید
 تو صیحه این مقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس مجد و دبرات چون در پیش علیخان بنا بر مجاورت

با فاخته تقدیم بار از چهره سالی در گاه آسمان جاهه حشر باز زد و فلاوران قاتلینی با جمعی از دلاوران خراسان سینه
او را مورکشته مامورین بپوشش برده قلعه تقوان را که مسکن او بود تصرف نمودند و دستگیر ساخته بهر گاه معلی ارسال
و عمومی الیه در روز در و در رب دولتند که بوسه گاه سرکشان بود به تیغ تیز کردن تسلیم بنامه از بار خجالت کردن
کشی پرداخت در میان تسخیر هرات و انجام کارها فاخته اینجا آمد و این رجب الله یار خان شیخ
الاسلام فاخته را با سعادت نامی که معتمد علیها آن بود روانه در بار عظمت کار ساخته نموده نمود که هر گاه فاخته که
در قلعه او به محصور پناه منتهی شود با کوچ او که در اردوی معلی میباشد مرضی کردند بدون غدر و عند چهره سالی
استان آسمان غدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این سؤال برای قبول و در سایه مامور بنوقف کشته فرمان
و الا در باب نخصت کوچ الله یار خان و اطلاق محصورین او به عراضه یار یافت الله یار بعد از حصول کام و نیل
مرام شیوه سردی انگار کند آشته زن خود را با پاک ساخت باز سپهر پیشروی را بر سر کشیده رایت مخالفت بر
افراخت در چهار و پنجم ماه منور که آنحضرت با فوجی سمت گاه تو جه فرموده بودند از غایت جمل و غرور آواز تقیر
بل کتوانی عتق و تقوی بپوشش بران غیور رسانیده مابین تخت سفره گاه بمر که جنگ شافت و
جامه عربسیاری از فاخته فتنه جواز جو یا شمشیر آید ارشت شویافت حمزه سلطان فو فلزانی در حسینیکه
ایالت هرات با الله یار تفویض شد بر تبه و کالت عتبار یافته و با اتفاق الله یار بقلعه هرات شافت و ازین
استان فتنه نشاء ترمه و تنگبار الله یار شده بود در شنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار کشته چون
مخاطبت بگذر و ازه از جانب الله یار بطایفه فو فلزانی مخصوص بود متعهد گشت که هر گاه از قتل او اغراض شود
طایفه فو فلزانی بزرگ متعهد گشت که هر گاه از قتل او اغراض شود طایفه منوره در و ازه را بر روی حکما شتگان
ایند و لت خواهند کشود برای امتحان این ادعای شب شبیه میترجم آن فو فلزانی که از جمله احاطم افغان و چند
قبل ازین از الله یار روگردان و خسیل حار الامان دولت آید بنیان گشته بود از خدمت اقدس متدعی تقدیم
این خدمت گشته روانه شد الله یار دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال برآمده امان در شنای محاربه
بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بکام قهرمان قهر تیغ قصاص بی امان در عقب امان شافت پس در هر طرفی
از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه تازگی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده در هر ستری فوجی
از بهادران را بقلعجات منوره مامور و مقرر نمودند که شدت محاصره و کار در بر قلعه کسان تنگ و غذای
ایشان را منحصراً بکلوه توب و تنگ سازند بعد از چند روز که این جماعت دیگر مقرری و سوامی مقام اطاعت مقرر

سفری نیدند از باب اطمینان در آمده مستعدی رخصت اندبار و عفو زلات و مشعده است در آن تلافی ما
فات شد ندیس در غزوه ماه مبارک صیام که با اشاره ابروی پهلان رمضان شمیرد لیر این لب از خون آشامی
فروبت و از نفازه خانه اقبال آوای **نَصْرٌ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ** بر جوبسته گرفته فروشت ندای
بخش آویزه گوش مخالفان گشته یاقچیان کیوان صلابت برای ضبط در وب تخلیه قلعه تعین و هر که دبی از افغان
به موجب امر اقدس از دروازه سمت خود فوج فوج در آمده بفرجی **لَوْ يَجِدُونَ كَلْبًا أَوْ مَذَلًّا**
لَوْ كَانُوا إِلَيْهِمْ وَهُمْ يَجْتَبُونَ رخت بجارح قلعه و سرای و نواحی کشیدند و الله بار و رختهای او که شمول عطیه ان
شده بودند بافتند و عفو و بدرق عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دو اب و الاغ
سرا بخام یافته از بسته ای خاک از رض اقدس و ایوردالی منتهای اوس الحه سمنان مکان سکنی بجهت ایشان معین ایشان
از فوج فوج روانه خراسان ساختند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا فرموده خامه اعلام گشته
بالت برات سر بلند و بخت باغی بهره مند گشته در هفتم رمضان با حکام و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط
نکتن گشته در بیان تتمه وقایع برات و کیفیت تخیر آن **بعون حضرت اله بر علیه**
بنو که سابقا صورت گذارش یافت ظویر الله اول ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس به خبیه طایفه کوکلان مستقیم گشته
بعد از ورود و بسنجو است انظار یافته باز از کرده پشیمان و فاتح ابواب ستمیان شده جمعی را که برای سفر برات تعین کرده
بودند روانه دربار فلک دار ساخته ملازمان نیز بود در سلاح محترم وارد درگاه جهان پناه و ماسور بفرز گشته ابراهیم
خان نیز بعد از انجام این امر و نظم عوالت سرحدات خراسان بموجب اشاره و الا با سپاه ایورد و سرحدات
وارد و روی فلکجهان و از اینجا عازم فراه گردید و در پانزدهم ربیع الاول بسر قلعه فراه تحریک لوی نصرت التوا کرده
نیایین محاربه واقع و شکست فاجع بحال انظار یافته راه یافته و سر کرده انظار یافته با جمعی بمعرض قیاد آمده ندیس ابراهیم
خان بارشاد جهان یون در مقام تغییر سنگر بر آمده فریاد سوسومه بفریاد برای زوال اختیار و با فوجی از دلیران با مکان
آمده مشغول بنای برج و ساختن حصار شد افاغنه از مشاهده احوال میسای قتال گشته از قلعه برآمده از هر طرف
هجوم آوردند دلیران خراسان نیز تانید کرده کار و افعال خود بکار صفا آرای عرضه کارزار گشته از کرد انگری
بلان که مظهر آثار و **وَحَصَفَ الْقَوْمُ** بود فتنه دور فرسید و از دلوله و آشوب بهادان که حاکی از دلول و
يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ إِنَّنِ لَمَقْتَرٌ بود قیامت هموید آگشت در یک ساعت هزار و چهار صد نیزه
سر در عرصه میدان و کوی جوکان سنان گردیدند و گران و جان سپاران و سر بازان و عظامی مضاعف

اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور شد که فرامیسان از حسین غلجه استمداد کرده و از جانب او جمع پانصد
ایشان می آیند و ناخست بلوچ که مسیرانی که در حوزه خستیا رحین بود به سطح قطره آفتاب اثر میبود لکن طوما سب
بیک جلایر چرخ می شکر ظفر اثر را با قوچی روانه فرامیسان ساختند که اگر از افاقه قند بار اثر می ظاهر شود با اتفاق ظفر
الدوله بعد از آنکه در آن اوان از راه چاه بنجم الدین و پاپات بناخت قلعه جات بلوچ را بست عزیمت افراز و بعد از
روانه شدن طوما سب بیک چون مجدد آسان حسین برای اظهار اطاعت اخلاص با پیشکش و تسوغات لایق وارد دربار
ظفر ختصاص کرد بدیند استسنا ما علیه ضمیر معالیه شناسان قدس تقصای تاخت که مسیرات کرده طوما سب بیک را
معاودت نامور ساختند اما فرامیسان بعد از آنکه بر ایتیان دارمانه روز کار و گرفتار ورطه حیرت تشویش دیدند از
ایدا و ایتیان با یوسس کشته چند نفر از رؤسای فرامیسان را بر رسم استمداد چوین فرستاده حسین نیز دو هزار نفر از جوانان
نامی خود را بر سر کردی سیدال معاونت ایشان ارسال بهیستند بود که مقدار آن التیبار وارد فرامیسان و فرامیسان
از فتح بهرات آگاه شده بظواهرت سیدال لطاعت ایند دولت را در حوصله قبول امر محال انشته افاقه ظفر ختصاص
شام از آن طرف داخل قلعه و فرامیسان از این طرف آغاز کوچ کرده بار بر تختی فرسار و میان کیر بر بزم قند بار بستند
نصف شب بنخبر با بر نامه فراوان بعرض ظفر الدوله رسیده فی الفور جمعی از سر بازان عرصه ملی بتعاقب ایشان
شافتة سرورنده بیست آورده چون اکثر سپاه رزم سازان را هقلبه طمع و آرز که در چنین اوقات حجاب دیده
میانی و پرده راه شناسانی میباشد بکس بنمایم پرده بسته بودند بقینه سیف خود را بر منزل بجای میانند
قلعه فرامیسان را محکم و دلا رام و ثواب بحیظ تصرف در آمده تمامی اهل قلعه که بر جا مانده بود بدلیل این ظفر نشان
عبایت و معترشت که ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه مرکب همایون کرد پس حضرت ظل اللہی بعد از
فراغ از ضبط و در بط حوام قبض و ضبط امور خاص و عام در نو زدیم ماه فرخنده فرجام سیام سیر شهر آسنگ و
خاک و سنگ آوا می را از خرام شومب مصر تک غنبرین رنگ بالعلی خشی همک فرموده از کون و بروز آن
ظلت و نور آثار فمحو ما اینه اللبک جعلنا اینه الیهما و منبصرة بطور پیوست نقش بدلول
جاء الحق و ذهق الباطل بر صفت و وقوع نشست ضد فک قدرمانند بدراز میان شهر گذشته تا پای
سپه های خارج شهر بندت شریف برده طرف عصر مستقر دولت مراجعت فرمودند از جمله و قایمی که در خلال
آن احوال بعرض عاکفان سده جلال رسیده مقدمه شکست یافتن حضرت شاه طوما سب از رومیه است
که سابقا سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل اللہی بسبب وصول خبر سانخه خراسان فتح عزیمت

فتح غزیت ابروان و تخریب آن کرده لوای تو حبه بجانب ارض افراسیاب فرستادند و چون دست از کار رفته
کیرانی و دل از دست رفته شکیبائی یافته با طمینان خاطر بصیقل و لایات پرداختند و چون شاه و لاجه مکرر
انظار میکرد که آنحضرت را مملکتی جدا گانه است و ستر و آواز با بجان جسمی با جان ایشان نیست
بعد از آنکه رایت عقاب سپیکر بجان تعجیل بال کشائی بر چه طغر بجانب خراسان کرده استنای آن دولت با مظلون آنکه
بهائی همی دست ایشان مرغ شکسته بال جمعیت رومیه اندیشمانه قلاع روم کرده طایر مراد پر بسته بام
و کنج قنار بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض افراسیاب منکر گویند دولت بود که برای رفع مایه حال او
خاطر و مظلون ضمیر را بحدی که کشور کیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعلام ده دولت شاهجه امرو میدان مملکت داری نمی
دانستند تا مملکت کبری چه رسد در مقام منع بر آمده ایشان را بجنون و تا تلخیصیه فرمودند لیکن حرف آنحضرت در حرم
کاخ صحاح امرای صاحب رای را قبول نیاقتند در ایامی که موکب الا مشغول تسخیر برات بود بتقلید آنحضرت که اجتهاد
بر میان بسته در ماه جمادی الاخری قتل مطابق است مثل از صفویان با گویند تمام واقعات با الا کلام بفرم
تقیه و لایات آذربایجان رایت افراسیاب فرستادند بعد از ورود جدهان ولی قلی بیگ کنکر لور برای گذارشن نسبت
جلوس سلطان محمود خان با نامه عنبرین شماسه دیکند و شماسه عنبرین روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز و آنجا
ایالت تبریز را از دسترس خان افشار که جمعیت کامل منعقد و این واقعات را بهر سوی خدمتگذاری مستعد ساخته بود تغییر داد
بمحمد قلیخان سعد لوفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام اطراف رسید که عدت ایشان بجهت مراد
تقریباً بجانب ابروان بکار و در آنجا کشته جماعت رومیه اردو باد و تخریب آن را خالی کرد و بقاعه ابروان تیره علی شاه
حکیم افغانی که در آنوقت از دولت عثمانیه بر عسکر روم و با تیمور پاشای قلی مستحفظ آنروز بوم بود شاهنشاه علی پاشا نیز از
ایروان بر آمده در کناره رودخانه کربلی سه فرسخی ابروان مورد حمل و مطربس ترتیب داده سر راه بر جنود قزلباشیه است
گویند شاهجه با دریا می شکر از کربلی چالی تند ترازیس ابروان کشته و علی پاشا نیز بمقابل آمده غیاثین تلافی واقع
در رومیه تاب صد من فوج منصور نیاورده مغلوب و توجان و وار و وی خود را بر جا کشته بجانب ابروان منورم
کشته قزلباشیه بصیقل توجان و لایات ایشان پر خیزند موکب شاهجه از قلعه ابروان کشته در جانب غربی قلعه
در سه فرسخی در محل موسوم بکبا کر خیم تزل افراسیاب و بعد از چند روز قزلباشیه چون تومس جلالت کوشش
نعل باو پای غریشان در آتش نوز مام خود داری از دست داده بدون ضابطه ترتیب بیمجا با و در تک مرکب
معه که جنگ ناند و با پای قلعه جلوس از کشیدند رومیه نیز با توب و تفنگ از بالای حصار و پانین قلعه از دستگیر آمدند

قرنیه شبه زاعنان پای داری از دست و پای قرار از چارفته روی بر نماند و بجانب روی خود شتابان
و پیچیده روز آن مکان مستقر گویید شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود بود و غله با غلطی و غلای با ارتفاع روی آورده
و یک در آن مکان گشت و توقف استغراق مصلحت بخیده حرکت و از راه دقت و بیم از آب ارس گشته از جا
خوی و سلسا و در تبریز شد در اینجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایران و احمد پاشای والی بغداد از سمت
بغداد لیسر عسکری منصوب و متخیر آذربایجان و عراق امورند موقت شاهی از تبریز و سلطانی گشته و بعد از ورود سرتیگر
ابو محمد علیخان قوچقوچاقاسی سیکاری کی فارس نیز با قشون خود بار دوی شاهی پیوست و این معنی با اخصا
و ماده استظهار ایشان گشته از اینجا از راه در جزین متوجه آمدن و دوباره بجمع آوری قشون و چریک آمدن و
ولایات نواحی پرداخته در قریه موسوم بکردخان من محال همان خیمه توقف برافراشتند احمد پاشا نیز بعد
از استماع اخبار شکست پادشاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و بدو سرتیگر آردوی شاهی رسیده
از اینجا اظهار صلح و تسبیح کرده امنای دولت که تهنی وستان متاع خرد و سرمایه با خنکان عقل و شعور در بازار
تبریز نیک و بد بودند بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظامی آرد و در ابرسم سفارت نزد احمد
پاشا فرستادند و در دیگر ظلیعه عسکر و می نمودار گشته لشکر شاهی که گریبان ضمیرشان در کشاکش سر پنجه خوف
در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار گشته عتباتی کارزار شدند
و درین اثنا فرستاده اینطرف از قلب عسکر و میه با بلاغ شروه مصالحه عرق آلوده شتاب آهنگ ایاب کرده
هنوز بار دوی شاهی پیوسته بود که از اینطرف سفیر خوش تقریر توب کوه کوب کرم ضطرار گشته باو از
بلند صیت تهور قلباشته را برومیان رسانید در آنروز حضرت شاهی قلب بامجد خان بلوچ و سینه بیاض
اسرا سپرده خود در جانب بسیار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ حواله برای تدبیر محمدخان بود
مشارالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و بانذک طعن و ضرب عثمان تک جانب بزمیت گشته نوسن تبرکام
خوف سرکشی کرده و بر میسه خورده نظم قرار میسر که مستقر توای خاص پادشاهی بود از توکز انداخت و بعد از آن
رومیه بجانب قول تاجم کرده رایست قرار ایشان را نیز منگوس ساختند و چهار پنجه از نفر سواره و پیاده قرنیه
در آنموقع قتل و گرفتار و تمامی تو بخانه و انانته شاهی و اهل آرد و بتصرف رومیه در آمد پس بقیه لیسر هر یک
بیار و اوطان خود شتافتند و پادشاه با قلبی از خواص عازم صغیان و احمد پاشا کرمان شالمان و جهلان را
الی ابر پستور ایام تسلط افغان بخیطه تصرف در آورده علی پاشا هم از ارس گشته از راه خوی و سلسا آمد

آمده قلعه و مدد را که ممکن و یورت این افشار است محاصره کرده اما رخنه در اساس قلعه داری افشاری
نتوانست افکنند بعد از یکماه رفته مراغه و شیریز را تصرف کرد و محمد خان بی بقباچ خود برده با جماعت بلوچ
و هزاره فرار و تتر و اخطار کرده بالاخره با ستاکت محمد علیخان و غیره بازگشته بخدمت پادشاه آمد و از
وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم با اسمعیل میرزا و در صحنی که محمود غزنوی امر بقتل
شاهزادگان نامدار کرده بود و الناس نامی که مباشر خدمت دسور قاپی و مستحفظ شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا
الفتی داشت او را از خمدار در جوالی کرده از میان سفتولین بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بهر سمت تک پوئی
میکرده تا عبورشن بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجبول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده
در کوه کیلویه لوای اقتدار افروخته بود و در واد او اطلاع یافته او را احضار و کوشش و بیانی او را بریده مرخص و اسمعیل
میرزا باز مدتی صحرانوردی حیرت سی بود تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی
که شاه طهماسب از سفر ایران مراجعت نموده موکب همایون مشغول محاصره هرات بود ایمان دولت شاهی رفته
رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب در جزوه با راه آمیزش گشوده همهستان شده
بودند که شاه طهماسب بر طرف او را بر او زک سلطنت متکلم سازند یکی از اهل توطیه تقض عهد نموده شاه و الاجاه را
از کیفیت حال واقف ساخته و در روزیکه ممتد بوده که مکنون درون را بطور رسالت پادشاه مسابقت جست و کلامی
که اسمعیل میرزا در مقام بوده جمعی فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از جواب سنوال و تحقیق علالت
و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا مجاب نموده در حضور خویش برادر و الا که را به تیغ جفا کردن زد و خون او را بگردن
گرفت در بیان مصالحه شاه و الاجاه بار و میه و فتح آن از جانب حضرت ظل اللہی
چون پنج کسب بخارشن یافت رضاقلیان شامله از اصفهان از جانب جناب ذری بطلب ولایات دولی
قلیان از طرف حضرت شاه بی برای نینت جلوس سلطان محمود خان پادشاه مکندر جاه روم روانه آنروز و نوم
شده بود بعد از آنکه خبر حرکت موکب شاه بی بر سر ابروان و شکست او با ولیای دولت عثمانی میرسد رضاقلیان
بلاقله ناردین و دیقلیان خان را بحجزه لیمین فرستاده مجبوس و اختیار صلح و جنگ با احمد پاشا نقویض میمانند
و بعد از تسویح واقعه شکست همدان با احتیاط آنکه سبب اجابت برسی دوباره از خراسان بجزم اعانت حضرت
شاه و قصد کینه جوئی متوجه روم شود احمد پاشا باذن فرمان پادشاه و الاجاه روم راغب صلح گشته راغب زندی
و عمر دار را بر بار شاه بی فرستاده که امر مصالحه را انجام و از دولت شاه بی محمد رضا خان عبداللہ کوکه دران او ان

نورچی باشی بود که مورد با انجام این امر کشته باز غلبه افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را برین هیچ گذاشتند که
ولایتی را که حضرت نخل التلی مستوح و هتر داد کرده اند اولیای دولت صفویه متصرف گشته این طرف آب ارمن
پایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلو و آن نه محل از محال کرمان شایان که با ایران بوده بصیغه
آنم با لوق میر کار احمد پاشا مقرر کرده و برین دستور حد و سنور قیامین قرار یافته از طرفین در لایق معتبره مرقوم مسلم
معاهده شده مواد اصلنامه مصحوب حسنعلی بیگ میر الممالک میرزا کافی خلفا بدرگاه معلی ارسال و چگونگی را اعلام
نمودند مشار الیه وارد اواخر شعبان در بسنی که کار بهرات نزدیک با تمام بود و در بار سپهر اقصا شام شدند
چون این قسم مصالحه مخصوصا بعد از واقعه شکست با طبع غیر اقدس دست نمی آمد لهذا صلح نزدیک را با مضامین
قبولی مقرون ساخته در اواسط رمضان محمد آقا کامی را که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب
ابراهم پاشا می نرید اعظم آمد و بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب
آن در عقده تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت بهرات طلب فرموده با استیصال روانه اسلامبول
و بیاد شاه و الاجاه روم اعلام کردند که یا تمامی ولایات را رد نمایند یا آماوه جنگ باشند و خبر توجبه موکب
والا را بجانب بغداد صریحا با احمد پاشا نیز نوشتند که در تهمیه کار بود و موافق پذیر باشد و معتمدی از افساریه را نیز
روانه اصفهان ساخته با عیان آمد دولت توجیحات شنیده و بسلاو ایران ارقام غنیمت مشعر بر توجبه موکب ظفر شاعر
باین شرح متر اصدار یافت که کلانتران و اهل و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات بزادانی موافق و بتوجهات
خاطر والا استوارش بوده بدانند که از اینجا که میرکات عنایات ایزد داور تیغ فلک ساسی بلال آسای و دلار
در قیام شهر با خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین راه همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نبوش را
سروشش ضعیی رهبر و بازوی با شیر روی بخت فیروز اندوز در کشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است درین
اوان میمنت نشان بعواطف خاور نشان افاغنه ابدالی بهرات که از دم شمشیر غازیان غضنفر فرود بیاورد
اثر در درگاه آنها هم حصن مستنفره قوت من قسودیه فراری و مسجد ائمه هم
میانعتهم حصونهم در قلعه بهرات متحصن و ستواری بودند بمغاد و قذف فی قلوبهم
الترعب کرینه احوال تبدیل و بفرامی زلزله از کز الا شد پدا ارکان صبر و قرار منزل یافته
از شدت جمع بجان و از خوردن زخم سبب سنان با مان آمدند تا نیز بضمون کریمه و ان احد
من المشرکین استجارک فاجزه و مدلول احسن العفو عند القدرة انظایفه را امان

افان و بگو چیدن از طلع هرات فرمان دادیم و از شخصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فداکت و
در طلع فداکت بودند همگی با باخانه کوچ کاتما هم جوادی منگیش متفرق ساخته بمالکت خراسان انی خار و شیر بار
فرستادیم الحمد لله بمقابل تائیدات یزدی فتح قلعه هرات تیر و تاجی این سر بود باطو ایف غلجه فقه دار
که با انظار ایف اتفاق و زریده بودند مطیع و مستحکمه طوق اطاعت و چاکری و قلاوه خدمت و فرمان بری
یکردن گرفتند و در ضلال ایصال از انجام جهات هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را تبقیه کامل
فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبدالکوریید مشعر بر سب که فیما بین او و اولیای دولت عثمانی
چنین قرار یافته که ممالک آنست رود ارس بر وجه اینطرف بقربا باش تعلق داشته باشد و الحق این مصالح در
نظر با حکم نقض آب مروج سراب دار و زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق بران سپرداخته
و آن امر هم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و وجود امثال ما بندگان که بتائید کرد کار رتبه برتری
اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلامه و ایح و کلامه مستول عنون و عیبت
باری ضعیفان نموده شتر مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه فصل غفلت
بر دانه تابع دای دشمن و رضا جونی خاطر خصم عهد شکن باشیم بجز الله و قوته امروز روز عادی تیره و دست
اقبال خسروی حیره و ضعف خرابان قوی و غلبه از دین مرتضولیت در بصورت از انظار ایف کم فرصت که
کریمه فاذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون اليك تدود اعينهم هم كالذي نجت علي
من الموت فاذا ذهب الخوف ساقوا كذا بالستة حلاله مصداق حال ایشان است
تحمل این امر کردن از صحبت دور و منافی طبع غیور است چون سنور مذکور مغایر رضای جناب سبحانی
و مخالف مصلحت دولت ابودت خاقانی بود و لکن ابهر امضا معقول نفرمودیم از اینجا که سر نیجه شوق طوبی
روضه ملاکب مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن بیطاط کربان کبر
دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل باشد انشاء الله تعالی بعد از عید بعد نظر معنی
جنود غیبی و همگانی تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اعظم ولایت و انصاف علی بن موسی الرضا علیه السلام
والله امر خصم شده با جوش بر فاشجوی قوی چنگ عساکر بر خوی فیروز جنگ بدون تامل و درنگ کوچ
بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهد شد تا باز که خواهد و پیش که باشد ولا تقولن لشيء اني فاعيل
ذات عدل الا ان يشاء الله و الله اعلم بصدق بدردت بود همت شوی بحرف

در هر کس که درین امر داخل نباشد از کسوت محبت ماری بوی بهره از سعادت دینداری دسترا و ارعن حضرت

یاری بپرده از حوزه اسلام خارج و در زمره خوارج معدود خواهد بود در بیان وقایع سیحان میل

مطابق سال محبت مال هزار و صد و چهل و چهار هجری | نوروز فیروزان سال

همایون قال بهیست و در نیم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی افواج قاهره شیم فایز آنرا که تو بر تویی
عنه و طعمه و بسته از بار کشته در سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه مستخر سلطان بهار گردید و اتفاقان عند لب از کوه دشاخ
شاخار آبرک شود آبرک شورانگیزی نموده لشکر بغا گردی و بسین از شهر سینه چین با بدامن و رخت با من کشیده

و قوه مانیه که پیشانی کشتن سلطان فریدون چشمست فروردین است بعزم دار السلام چین از ریاحین روان خیم کلگون بر
اطراف دشت و صحرای کلگشت زد خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع استان بود با مر قهرمان طبیعت

از شغل و عمل کوشه نشین و نو با و نه کل که زاده قوه موکده و تسبیح نفس نیاتی بود نافه الامر عرصه خاک و سب طریزین کشته

در دارالظهور بچین زد سرخ کل سوری و در هم و دیوار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه و راج یافت و خطبای قمری
و هزار استان هزار زبان در مشار شاخار بر زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان کشته مجلس تجلیل یافتین

جیل تزیین یافته هزار دست خلع رخنه و اثواب ارزنده لبران سپاه و چاکران در گاه از جامه خانه احسان

عنایت کشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار و الا با مر همایون بهیست و یساق سفر عراق پرداخته در عید

سعید نظر از پل مالان نهضت و در جوی لکای کبرزان قباب فرگاه آسمان جاه بذروه مهر و ماه افزاخته و دامنه صحرای

از سرادقات رنگین رشک دامن کلچین ساخته آبر اسیم خان نیر و آرزو با افواج نصرت نشان از جانب فراه

وارد و روی ظفر پناه و روز و بکر یکی بر پایه پوش خلع آفتاب شعاع کشته ابالت فراه را بجلاده حکومت قاین

با سمعیل خان مغزیده و حکومت اسفرا از را با سمعیل خان لکزی ولید سخن سلطان که در زمین داور سکنی دشت مفتوح

و بر یکت روانه محل خستیار خود ساختند و طومار بیک جلای را ب حکومت محال از وجیعان و عاجیل و خطاب

خان فرسب از و جمعی از افاخته را همراه او کرده مقرر شدند که سه هزار نفر از ایالات تقسیم کچیان آن سرحدات ملانیم

گرفته رفته در چند پر که در جانب دشت قباچاق واقع است قلعه متین احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت که از بیوت

و کولان حرکتی صادر شود بقیه ایشان پر دازد و بعد از انجام این امور لوازمی چنانک از منزل بنور بجانب خراسان در
امتن از آنده چون همیشه فتح و ظفر و سپه با استقبال سوکب همایون می آمد و در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوره احمد لو
و عاشور بیک پایا لکه از موقف فرمان امور بنادیب ترجمانیه طرین بودند چا بار و اردو و خبر رسانید که فوجی از ترکمانه

از آنجا که به سمت یکدیگر و چشمه خنجان من محال میبود و عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی متباعد
ایشان پویان و در سمت مغربی قریه پویان سر راه بران فتنه جوین گرفته سرورنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را
تا ما از آنجا بگذریدند و از آن پس که کوه و الادرر روز پانزدهم ماه فروردین وارد ارض اقمس گشته مردم دیده ایمان
از او را که خلعت مهر پرورش صدیکه چشم روشنی گشتند و وضع شهر بسیار شرفناز و زنی خدمت فرخنده که هر شش
لالی شکر الهی به شقیب نیا گشتند چون حسنعلی یک میرزا کافی بنحویکه مذکور شد در هر است از خدمت شاهی برای ابلاغ
شده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته
ایشان در برافتادگی اعلی کبریا با شاهی میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی القعدة روانه صفهان ساختند که چگونگی
را پیش از وقت بخدمت شاهی عرض و حالی نمایند که این مصالحه مقرون بصلحت نیست موکب شاهی بجانب طهران فرمود
روضت فرماید که در اینجا حصول ملاقات و طمی محاکات گشته با اتفاق متوجه روم و عازم کینه جوئی و قصاص از امانی
آمرز و روم شوند پس بهر انجام سبب سفر عراق و نوبت و تدارک بسایق برداشت چون بعد از واقعه و همین همدان
در هر یک از ولایات ارباب نجی و اتفاق بخود سری اتفاق کرده تمکین حاکم و غافل مسکر دهند نه پیش از توجه موکب
منصور جمعی از سرکردگان را بکوه کیلویه و لرستان و فارس و سمت سیلان و جابلق و قزوین و سایر ولایات
عراق و صفانات و اردبیل تعیین و بسیار مهمات آفرید با بجان را بمطعم علی بیگ که سه احمد لوقه فیض فرموده به کلی
حکام ممالک احکام مطاعه فرمودند که مترصد ظهور ظلیعه همایون باشند و چون در محاصره بهرات خدات پسندیده
از عهد لغنی علی کوزانی بطور پیوسته و شایسته ترقی و تربیت بودند و در این خطاب عالی و حکومت ابدالی صاحب
و قدر عالی ساخته با همگی رؤسای افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره و مریض ساختند که بساکن خود رفته در روز
حرکت رایات هرات عراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب انجم بسایق حاضر باشند و در
شاهزاده هم ذی القعدة بعزم اتفاق و انتظام حدود دست و امیور که یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات
عازم امیور و گشته ده روز در کلات قلعه خدا آفرین و از آنکه غریبه روی زمین و در وسعت و رفعت نموت
چرخ برین است امیر شوکار پر داخته از اینجا بجانب امیور و توجه فرمودند و در آن خطه دلگشا ابراهیم خان سیستان
سرکردگان در رؤسای عساکر سعادت از حدود و فساد و حضور علی گشته ضبط در بط مهمات خراسان بستن
بند سلطانی مرو با و مقصود و بعد از یک هفته از راه دره جز و میاب که بجان و خرم دره که مربع المیمان خاصه بود
او هم درین ستام را صرصر خرام ساخته از تاجمانی تکلون نژاد تیز کرد و خانه زاد پای و خوش پیکر با سون نورد

بلکه زمان رکاب عنایت و چون محل موسم برادگان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از حیثیت
آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان رجحان دارد از مستحکات معمار همت بلند و بنا بای چونکس طبع از جنه و
سابقا در آن حصه و پذیر عمارات عالی که در تربت و صفابیشب و نظیره در رفعت و اعتدال رشک خود نق و سدیر است
طرح افکنده بودند و در آن مکان گشته تجدید ابنیه و نشین سمن قدم سمینت قرین عجزت افزای بهارستان
ارومی بهشت و فروردین و در پنجم ذی الحجج ارض اقدس را مقرر کوبه سپهرترین ساخته و مقارن آن اوان
بیکبار ترنحاتیه کولان که هنوز چندان بکشیدن بار کران اطاعت تن در نداده بودند و ارض اقدس گشته
امر والا بعد در پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه مایه بجانب جنوب آورده از مایه الی حد کربلی
سکنا و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور آدم از جانب
سرداران روسیه که در شش سیصد و نود و بیست و یک نفر بودند و در کشته غزایض ضراحت آمیز بنظر رسانند بنی
برهنگه مقدمه تخلیه کیلانات حواله برای زرین ارض اقدس و موقوف با مر و اشاره و الاست قبله سبط این
مسئله که سبق تحریر یافت که حضرت ظل اللهی جیبسی که ما زندان را مقرر کوبه غیر ذی نشان ساخته
ایلچی بطلب ولایات دارالمزبر پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح صفغان و تبریز و غیره
بمالک روسیه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را سرداران خود که در کیلان عبود
محل سوکوان ایلچی را رخصت انصراف داده در اوقاتی که بهرات مضرب سرادقات دولت بود ایلچی معاودت
و حقیقت حال اسع و مضمومت و الا ساخته از انجام موجب فرمان همایون روانه اردوی پادشاهی شده
نیهایم اعیان دولت شاه و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که مجال کیلان تا سالان
این طرف که متعلق بایران باشد و باد کوبه و در بند و سایر مجال از طرف کوبه بعد از آنکه قلعه ایران از روسیه
انتزاع یابد بصرف این دولت داده شود و از جانب شاه و الا جاه و زیری هم پرشت فرستاده شد چون دو
و دشمن اسطوانات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار و ثبات اساس اردکان دولت ایران
میدانستند و بمنور کار بهرات فیصل ساقه نزدیک و در چشم بر راه انتظار و کوشش بر آواز مال کار میبودند لهذا
روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته و زیر مذکور در لاهیجان بصفتی شماری و مقرر حیرت
روزی شب میرسانند تا اینکه کار بهرات انجام و توجه موکب الالبیت عراق متحقق یافته سرداران از راه عاقبت
اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط با مر و فرمان آنحضرت ساخته پس از جانب آن

آن حضرت نیز در نقرزیا و لان بمحضلی با سوره کشند که رفته روسیه را از دارالمرزا خراج کرده هرگاه آن
طایفه بنا بر شورش لایح طغیان بادیان کشتی عزیمت را بجانب روس میفرزند و در دریا که از طمع لشکر توقف
اندازند چگونه با سر بیجا و صریحا بعضی والا رسانند در میان منصت موکب و الا بجانب

عراق بتائید مالک الملک باستحقاق | چون همه جهت فراغ کلی از انتظام امور وراثت
جاصل گردید روز جمعه بیست و هشتم ذی الحجه ۱۳۳۳ مطابق سیچقان نیل که حکم فرمان روای خطه قضا
بیت و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارت چهار باغ عزم طواف روضه خنثیه رضا و احمد و از
روح مطهر آن سلطان کشور ولایت وارنضا نموده عمارت قدیم را با شش ماه سر عمل رشک بیت شرف تیر اعظم و
در شب هفتم ماه محرم بشوکت کسری و جم خواجه شهر را مضر خیم انجام چشم و منقرار و وی کوکب خدمت ساختند و در منزل
راوگان تو بخانه و قورخانه از راه سبزوار فرستاده و کوکب جایون از راه خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید چون
ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر معبود را بر وفق فرمان حاضر نموده بودند بعد از ورود و سخن است آغوش با افواج قاهره از
سلطنتام روانه و خود عازم شهرک کرالی شدند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اظهار نماند نمایند از راه دست
بیتیه ایشان پرداخته با سربازان منصرف و اگر روسیه نیز در تحلیله ولایات اجمال نمایند از سربازان و ما زندان با
ناگهان و نوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان همچنان سازند در روز و روز
بجا جرم بانصد نفر ترکمانیه ناموره برسم سیاق وارد موکب خورشید شرفی شده تعبیه است فرار کردند و چون
موسم شدت تابان و آب در دست نایاب بود و ویزار مادیان از اسبان سواری لشکر جلالت اثر انتخاب و
دو هزار نفر از دلاوران نصرت استاب رفیق کتاب ساخته با آب آذوقه روزه قدم بودی ایلعار گذاشتند
و چون در صحن حرکت از جاجرم مقصد شده بود که طهماسب خان جلایر که در چند روز مشغول ساختن قلعه بود از راه دست
بجوده نظرم نمود لمحتی کرد مشارالیه با جمعبیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه جمعی از ترکمانیه بموت
که از سطوت سپاه نصرت شاعر فرار و در آن مکان اقامت خست بسیار کرده بودند و چارگشته مردان ایشان طعم
شمه آیدار و نسوان ایشان عرضه اسار گشته باغشایم بسیار موکب لا بیوست و تاحوالی کوه بلخان و مشهد مصر با
متعاقب آن طایفه ایلعاشی کرده مانند رنگ پریده و مرغ مریده نشانی از آن طایفه ظاهر شد لکن نصرت
زمان عزیمت کردند در صحن انصراف طهماسب خان جلایر را بقویض انفسر واری قند بار سرفراز
و منقرسرمودند که رفته قلعه جنید را که از آب و آبادانی در دست خراب و از آنجا عازم بهرات گشته او

و پسر محمد خان بیگلری یکی برات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته بانفاق یکدیگر
 مهمات آنست با انتظام داده میبای کار قند بار و باطنجار شوکت و اقدار در عساکر سرکشان آند یار
 باشند و اورا از همان جا مرخص و روانه ساخته موکب والا از راه اترک منعطف در بیست و چهارم ماه کنگار
 رودخانه کرکان وارد گشته اراده توجیه نسبت کیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عزیمت محصلان و ابالی
 کیلان رسید مشعر بر سبک رویه بعضی آتش آرازه حرکت موکب منصور تمامی کیلان را خالی نموده سپرد
 پس حکم سمیت نشان با حصار عمال بر روی کیلان عزت نفاذ یافته حرکت و از راه علی بلاغ و امغان روانه
 و در منزل فوشه بار و روی همایون طعن کشیدند و از آنجا ولایت طهران مخیم ششم گشته عمال و ابالی کیلان در آن
 مکان شرفیاء قبیل عقبه سپهر بسیار گردیدند و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت
 ایشان را مرخص و شروع بلا حظه سان عساکر فیروزی توانان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع
 و تدارک سبب برسم انعام بجا ضرین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب
 شاه والا جاه شاه طهماسب بایالت کوه کیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا قایم گشته چون طالبند
 بلوچ و ابالی ولایت از محاسبات او ابواب شکایت گشودند لهذا بمعرض مصادره درآمده محمد علیخان بیگلری
 فارس نیز جمعیت کامل از قشون فارسی عراقی منعقد ساخته در قم بموکب والا پیوست و منظور نظر آنست
 این بود که از راه فرامان عازم مقصد شوند چون بخدمت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقوم و طهران شده بود
 او را این معنی بفکر تفاق کوشی و بداندیشی افتاده کس نزد احمد پاشا فرستاده و بار و مینه بنای سازش گذاشت
 چون در چنین وقتی که امر خطیری مثل سفر مردم مینها و بخت والا میبود مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضمن
 مفاسد بود برای اصلاح حال او عطف عثمان بجانب اصفهان کردند و بنا بر اینکه عبود الشکر منصور بسبب
 عدت از محبر قهرود متعذر بود پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قهرود و نظر متوجه
 اصفهان گشته متعاقب الویه آسمان سا و اعلام فلک فرساحت کرده باغ هزار جریب برای نزول
 که کشته فیروز زین تعیین یافت در میان و رود موکب والا با اصفهان و ضلع سلطنته
 از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بعباس میرزا ولد او | چون فدیو
 شریک جناب بسبب شدت کرا و تابش آفتاب بیان ماه جهان تاب که با افواج کواکب شهباطی در جات
 و میانزل نماید برسم شکر قطع مسالک و مراحل میفرمودند در شب شنبه چهارم شوره ریح الاول دو ساعت

دو ساعت قبل از طلوع صبح از منزل جرج حرکت و امرانی که از جانب حضرت شاه طهماسب بجزیم استقبال آمده بودند او را در پیش سلطنت با بهره واز و حام جنود قاهره عزیر کاتب لیبی در نیاقته هنگام طلوع طلیعه فجر با سینه راست ظفر آیت نور پاش قضاوی شهر کشته در حین ورود کوه و الا تو بهای از در دیان کوه توان که در بروج شهر میداند نقش جهان در جلوه ظفر عیان تکیه بر عزاد های پسر بسیار داشتند عقده غم را که در اول کرده بودند باز دمانند کولی شعبده باز در عرصه نشاط از دیان آتش افشانی آغاز کردند و از عریبه تو بهای آتشین دم الهی صحران که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سیه مستی فطالغ بشیار کشته بتماشاکاه سرور شافتند و صبح و آفتاب در بکرمان طالع یافتند القصة حضرت ظل اللهی باغ بنزار جرجیت از تزلزل موکب سعادت آباد ساخته شاه والا جاه تیر و از در منزل اقدس و بهر دیاب ملاقات کشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط گذرده آنروز و آتش با خاصان عشرت طلب بتجرح اقداح راح ریجانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که آتش با حضرت شاهی پیمان پیموده باده طهمینان گوشند و از کشته شده در گذشته بمصادقت و موافق کوشند تا بعد از انجام کار رومیته و انصراف موکب والا بنجر اسان باز حضرت شاه بروفق خاطر خواه بکار مملکت پردازد و هر یک از رخته گران ملک که خواهد کفیل و در خیل دولت سازد هر چند انحضرت از در الحاح در آمد شاه والا جاه بالقای بجا بهای بیجا صلح پرداخت چون انحضرت این وحشت و نفرت را در طبع او ملکه را سخته دید روز دیگر با حضار سران سپاه و رؤسای کار آگاه فرمان داد مجمع کنگاش آراستند و گفتگو های دشمنه را بیان کرده فرمودند که اگر در مدافعه دشمن دقیقه شود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا با ما درای مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه طهمینان برای ما نیستند بود و اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سرشته نظم ایند بهت گنگاش کش و شمنان قومی پنجه از کف رفته بود بزور بازوی سعی حضرت بدست آمد شاه والا جاه از رای و اقبال بری و قامت ابلهش عاری از نظر از سرور است ممالک رونق از توجبت و سلطنت حق است انحضرت از قبول آن نخاشی کرده چاره داد تغییر او و جلوس شاهزاده عالی کور عباس میرزای ولد شاه والا جاه که در آنوقت بمشما به بود منحصر یافته بتبار نظام کل مصلحت ملک انسر خطاب شاهی بر سر اسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت انبام او بلند آوازه ساختند و از حق اقدس را بکنای حضرت شاه طهماسب مقرر داشتند که در استانه مقدسه رضایحیه سالی زمین نیاند و بنده کاپاد شاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست بسیر برده در چهارده هم ماه او را با اتفاق ابراهیم

باحت روان و تدارکات شایان از راه یزد روانه خراسان ساختند و روز دوشنبه هفدهم آناه در نالار
طلویله بزم خسروانی ترتیب داد و پنجاه دست خواجه کرانهایه و اثواب هر پیرایه فراخور رتبه و پایه بامیران عظام
و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند و چون سابقا از فارس علییروان خان شاملورا روانه هندوستان
ساخته بودند در بنوقت نیز محمد علیخان قوللر آقاسی و بیگلربیگی فارس را برای یادآوری بطلب احمد خان بختیار
آقاسی پسر زال خان بختیار روس را می تبلیغ خیر جلوس نمود کشته و شهر قزوین را بموقوف اعلیحضرت شاه
عباس و پروکیان حرم سلطنت مقرر کردند در خلال آن احوال خیرطنحیان جماعت بختیاری و مقبولان
احمد خان حاکم ایشان معروض شده سپهر نمود و محرک کواکب منصور با بخند و کردید **تفصیل**
این اجمال آنکه بعد از ورود در ایات همایون با صفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر
هرات از سعادت اندوزان رکاب بود ب حکومت بختیاری منصوب گشته بود می الیه بعد از ورود بخلیل آباد
در مقام ضرب و شتم کینه بختیاری برآورد و شخص مضروب در زیر چوب مقبولان اقوام او نیز بر سر احمد خان ریخته
و او را از پا آورده کوچ کرده بجانب کر میرات فرار کردند فرمان والا بعتضا و پیوست که سردار حمزه
که در بهیمان بود با جمعیت خود عازم شوستر و با باخان چاوشلو سر کرده لرستان نیز از طرف لرستان
با انست رودخانه که معبر انطاغیقه است آمده سر راه بر آن انطاغیقه سد و سازند و در بیت نهم ربیع الثانی بهم
رکابی تاشیه سجانی با فوجی از جنود ظفر نمود بجزم تاشیه انطاغیقه روانه و مقرر داشتند که اردوی معالی
تو جان و آغوش شش روز بعد از حرکت کواکب منصور متعاقب از صفهان روان گشته در زاویه مقدسه
المنزاده مهمل علی توقف و منتظر صدقه امر حیده باشند و در روز نهم صفت لوامی آسمان ساجد خان بلوچ را
منظور نظر محنت نموده نیابت کوه کیلویه قمر سراز و نامور ساختند که با اتفاق امیر خان بیک قرقلو
نایب فارس ب تاشیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوا و باقی شهر از سمت بنا در پرواز دلس از راه سر چشمه متوجه
کوهستان بختیاری که در رفعت بلند می پهلوی بخرم برین میزد گشتند الحق کلک بر تنه پا اگر خواهد که بگذر
شده از صعوبت و سختی آراه پرواز تا ابد در سنگلاخ جبرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای
عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود با بخند و در تکبیرین خلاف رخت بقله قاف نا فرمانی یعنی قلعه سوزان
گشوده محصور گشتند بعد از بیست یک روز که سرشان بسنگ و دشان بتنگ آمد از قلعه برآمده قاتلین بکلم
شرح مقام بیاسار رسیدند و مقرر کردند که سه هزار خانوار از جماعت بختیاران کوه چایزه

که چنانچه روانه خراسان سازند پس حکومت با بولغست خان عثمانیت و هدایت جهانگشا از مسانده
ارستان قبلی از راه میلان وارد کرمانشاهان و روز نهم جمادی الاخری اردوی همایون نیز از زاویه
امانزاده سهیل علی حرکت کرده در کرمان شاهان بخدمت اقدس سویت و نیز بانصد شصده خانوار طلبان
زندگی از ایام هتیب لای فاغنه تا آترمان در سمت سرسند و بیلاخور شرانگیز زند شزارت و مشغول باهزنی
و نوب و غارت بودند با مراد الایم عرض قتل و هر روز آمدند و افواج قاهره که بلرستان و جردان مامور شده
بودند در آن مکان بمسکرت اثر مانند موج بدریا پیوستند | در بیان توجه موکب همایون
بجانب کرکوک و بغداد و صادرات آن ایام مجتبه نیاید | از کرمان شاهان
اعلام کینی نورد فلک فرسا و طغنه شوکت در بیضا زمین آسمان ساکنه در میت دوم ماه زبور که او
نوسن بوج دیرج حوت محفل تزلزل کوبه تیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردید آسمان از بهشت
القی نسبت الحوت خواند و شیر فلک از صولت هزاران قلدر زم خود را فراموش کرد چون احمد
پاشای باجلان از جانب احمد پاشای والی بغداد بجاگوت زباب که در شش متری کرمان شاهان واقع
منصب و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت مامور بوده اردوی همایون و توپهای
از در محابت را در ماهی دشت که همیشه مفرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون کشت
و درنگ با فوجی از ننگان لجه جنگ از ماهی دشت بعزم شیشخون ایلعار و بعد از وصول بمنزل کردند
معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گزار و راهبهای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی از میتوانست شد
بفرادی اقدام دارند انحضرت بعد از ملاحظه اطراف بعین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی برف دار
که کوه کاروان هشتاد دار و بنظر آورده بعلو زری الیام ربانی و راهبانی تائیدات سبحانی عنان غمیت
را با نظرف منحرف ساخته بلدیهای چهارست پیشه که صحرای کرد و کوه نوردان وادی و قریه بقریه همیشه پیش بود
بدو دست الحاج و نیاز عنان نوسن عزم خدیو صایب اندیشه در آویخته عرض کردند که طایر و بهم هیچ بلند
پروازی در جوای عبور ازین مکان پروبال نکرده و عنقهای عزم هیچ کردن فرازی بقله قافس این کوه
فلک شکوه آهنگ صعود نموده بحضرت قبول نمیعنی نگریه همه جا اقبال آسایش پیش لشکر افتاده که بود
کوه و میغوله های آن موضع پستوه را گاهی پیاده و گاهی سواره پیودنی شدند و آنراهی بود پس صعب المساکت
که راه عبورش چون چشم بیلان تنگ و پامی شهبانند از تصور پست بلند جبالش تنگ بود آسمان

بنظاره فتنش هر روزه کلاه آفتاب از سر بر میسیر و باز سرگردان آن امر محال است و صریح متقوس بر سرب
بقصد قلعه فتنش تا دوک شهاب نداخته تیر مرادش در پای آن بسکت می آید باز گشته همان خیال است
القصه انکوه بلند و آن قلعه آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب شیب آمدند چون پامی کوه بفر
نزول همایون سر بر سپهر برین سود نظم فوج منصوره را دست به دست مرتب کرده باز جواد تیزنگ را بر حلقه پیا
ساختند در عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل سرشته جاوه از نظر کم گشته آنحضرت بختجوی راه پرده بسته
بقدر پانصد شصت نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع و در آفتاب روانه و از جانب آن شمع
بودند از خدمت مقدس غافل نگشته بقیه که از عقب می آمدند بعلت اندک کمشی که در ظلمت جاوه واقع شده دیده
بختشان مغلوب شاه زمان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلوع صبح که آنحضرت
بجوالی قلعه رسیدند یعنی علوم دای جهان کشاکش از اینجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی ایار و سپاه تا سید
الهی را مددگار خود دانسته در قید قیام و کثیر شکر و بجمیع قشون و حشر مستظر نمیشد بعد از ادای نماز با حاضران
رکاب بر سر نهاب چپ اول آغاز و مرکب ترک سازی جلوه ساز کردند و در میانه ضعیف رکاب و سپهان دلاوران
بیدار گشته و سر سیمه آهنگ کریز کرده جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشته و احمد پاشای باجلان با اکثر سران
و معارف رویش زنده گرفتار کنند اقتدار و سپهان فلک خرام جو زهر دم و باد پایان خاک نور و آتشین
شمر با خرمه و کسب بسیار نصیب یلان ظفر شعار گشت اگر چه از ناهب و شت تا ذاب براه متعارف میست
چهار فرسخ مسافت است اما اندر راه و کوه سی پنچ فرسخ میباشد باوصف اینکه آنگاه را برف فرو گرفته بود و هر گاه
تا سید الهی در کیشانه روز طی شد و بند و آغز و قنبر بعد از پنجره و در بعضی کوه و لای پیوسته اطراف قلعه زباب بر جهای
مستحکم ترتیب داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات قلعه زباب فوجی را برای ضبط غله و ذخیره و تاخت قری
حوالی بهر روز تعیین نموده فریمان دادند که لطف علی خان کوسه احمد لوتامیب نیز زیاده را اگر آذر با بجان حرکت قشونها
از دوان و همدان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه چولان روانه اردوی معلی شود بعد از انجام این
همام روز جمعه غره شهر رجب از زباب امتراز لوامی ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق
بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه دار می متخصن خواهد پرداخت منزل منزل از راه قلعه
علی یک عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب میدان را وسیع دیده بمرکه جنگ بر آید مغیبه بقناد
از راه بلاد بلج با بعضی از اسباب دو اب اهل از دور در حین عبور از آب و یال باد قنارفت آنحضرت که

که در بیض خاک بر دستی اوراک آتش را سالم از آب میکند زانید لشکر نینک پیکر را از عبور منع و بقدر نیم
فرسخ بالاتر بر اینمانی الهام ایزد داد و معبری خالی از خطر پیدا کرده اردو را بدون آفت و محافت گذرانید
و در منزل خراتوق باقیام عزت و تمکین بدو و هر چه خرج برین پیوسته نه هزار نفر از بهادران را مقرب و لبه دست
مربوب ساخته هر فرقه را ساخت سمتی تعین و حضرتش فوجی را بر گرفته بجانب کرکوک ایلعار و هنگام طلوع
صبح چپاول سمت قلعه انداخته سرور زنده غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مأموره نیز بر یک سمت مأمور
به راتاخته با سرور زنده و سایر و مال و اسباب کثیر بار دومی بهایون ملحق گشتند و دو هزار خانوار از طایفه بسیار
در پشت فرسخی کرکوک نشین داشتند ایشان را که چنانچه روانه میشاورد ساختند و از همان مکان بمنتهی از نفر
از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت انصار بجانب دشمن کبری نهضت داده از
راه قرآنیته عازم بغداد گشتند و در قرآنیته لطفعلی بیگ نایب تبریز باشه از نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار
از کرادان و لوان وارد دومی نصرت نشان گشته چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیگ با فوجی برسم
منقلای از دشمن کبری عبور و محاذات شهر دوان را جلوه گاه خیل سپاه منصور سازد که کوبه و لانیروز
دیگر از دشمن کبری گذشته قرادان جلادوت اثر در دو فرسخی اردوی ظفر کتیر سیاهی فوجی از رومیه را دیده خبر
رسانیده فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی از کیمه تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم کردید که قنوج نام
سر کرده عسکر دیار بکر است که با ده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه
آمده دلیران مانند کرک کرک که بر فوج غنم تازد بطایفه غنیمت تاخته تخت بکر قنوج فتح استفتح
کار کرده جمعی را بهم مانند رمپش انداخته بار دومی بهایون آورده گرفتاران در سلک عراوه کشان
تو بجان نظام یافتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی بهایون
یکجا مأمور بکشت فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سبحانی قطره زمان از جسر کماشان آغاز عبور
و خیل کواکب از شایع مدارات فلکی عزم مرور کردند با جمعی از یگان منصور متوجه بهر ز گشتند که جسر هرگز
از تصرف مستحقان برآورد آفتاب تا حوالی صبح ایلعار کرده ظلمت شب مانع وصول مطلب گردید از آنجا
بسمت بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از فرادان رومیه بمعرض قتل جمعی از اعراب کنار و جلوه
نیز که در کار عبور بودند با سر و نهیب درآمدند و چون بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا در گاه دوان
از اخبار تفرقه و تسویش خاک ریز ساخته قلعه داری پرداخته است از آنجا بجانب نیکه که قرار گاه اردو

ظفر نشان بود عطف عثمان فرمودند از نوادر اتفاقات اینکه خبر گرفتاری قساح و ساخر قراولان که
ببغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیته و دو هزار نفر سوار و هزار
نیزه گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقرر گویا که مسعود از راه دست
بجانب سنجک عزیمت کرده آنحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای شهر تو جبهه شد و
همچو یک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند تا صبح که آنحضرت زام عزیمت بمسقط دولت انعطاف
دادند نشان بی بیگانه مشهود دیده دلیران قرزانه گشت بر اثر آن روانه و عسکر و میهنیز کرد و پاشای
ارومی کیوان پوی را در سمت سنجک دیده و همسایه سمت بغداد بر میگشتند که در عرض راه فریقین
دو چار یکدیگر گشته اولاً خدیو کامکار پانصد هزار نفر باوران نامدار که پیش تاز و صیدگاه دشمن شکاری
را شهباز تیز پرواز بودند با ایشان در آویخته بهر شمشیری شیری بهر ضرب دلیری را از پا آورده دست
آهنک فرار کردند اما چون جنگجویان رزم ساز در میان انگروه و قلعه فاصله بودند راه گریز یافته
در طرفه اعیسنی هکلی ایشان عرضه تیغ کین بسته گشتند انوار ظفر قرین گشتند و محمد پاشا نیز زنده سلسله
گرفتاران پیوست پس ایات جهان کشا بفتح فرروزی وارد منزل سنجک گشته یکروز برای تقسیم غنایم
در آنگهان توقف و روز بعد از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان ترویل خنک فلک سیر نظر را در اطراف
قلعه گرم جولان ساخته سران تپه را که در محاذی زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام در دو فرسخی بغداد
واقع است پیمار و در غره شعبان شاد روان شوکت و شان را در آنگهان همیشگی سپرد و در
ساختند و از بیابان و قایح سنجک در روز پیش که قراولان رومیته با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند
بند علی پاشا عثمانی مولوی را از مرکبستی در انداخته سرش را آویزه فتراک جلالت ساخته سر گرم
تغایب بود که از فقاد و راقاده و سر رشته جاده را از دست داده شب در آن صحرا سرگردان بزمیرد
و هنگامیکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن در آورده بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده
مقارن آن چند نفر از قلعه کیان بیرون آمدند که چون پای گریز نداشت تیر و پستی کرده سردار
کوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت ناری می آیم و به پاشا پیغام
زبانی دارم پس او را بقلعه نزد پاشا برده باین پنج از جانب آنحضرت ادای پیغام نمود که چند روز است
که این ماجرا جولان گاه دلیران ظفر نشان است با بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسیار پاشا در جواب

در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرمان فرمای ایران و در آن دولت صاحب اختیار و مقتدر است و امر و نهی
لیکن با از جانب حضرت قیصری نه پس در آن قلمه ما ذوقیم و نه بجنک ما مور پس جمعی از لشکری همراه کرده او را
بخارج شهر می رسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس کردید فتاح سر کرده دیار بکر را بعد از آن
اینکه تبلیغ این پیام با القاء خدیو بخت فرجام نبوده و صورت واقعه بخود بگردید و تتر و پاشا فرستادند
در چهارم شعبان جمعه و در آنکشان شان برای شرط بهر صورت اتمام یافت و جمعی از همزیر چیان
بسیانت نزار امام عظیم ابوحنیفه معین گشتند که احدی از عوام مصدر خلاف احترامی نشود و چون قلمه کسان
ذخیره آن لواحق پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که دو آب اهل اردو رفته از خرماتو نوزاد
و مندیج آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر این کشتیهای و جله را تا مارومیه در آنطرف و جله جمع
و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان دو لایه یافت شده جمعی از اغاضه را سوار
انجا کرده با آنطرف فرستادند که شاید سنکری در آنطرف ساخته تواند شد فوجی از قلعه کسان بگذر
ایشان پروا نداشتی چهل نفر مقتول و تتره بکشتیها نشسته خود را با صاحب نجات کشیدند چون احمد پاشای والی
عرفه و قرامصطفی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آب و جله را در میان مانع دیده فوجی از رومیه از
سنت کوشه بغداد آمد و در محاذات اردو حلی در آنطرف آب احداث مطرین و مورد حمل کرده با توخت
و سبابک رزار نصب لواحق قرار کرده بودند و کمند و خاطر اقدس بود که شاید ایشان را بجز در یابند آب
ریمان بندی شخص سرنگی چون بطنی بر روی آب تعبیه یافت که سبب شتر با سالی میگذشت
تفصیل این اجمال اینکه در خلال آن احوال شخص مزبور با سم سفارت از جانب پادشاه منسه وارد در بارش
دارگشته تبلیغ او و حکم محکم ظل اللهی فرمان بران چاکدست از تملکات آن ناحیه تحتوهای مطر عظیم و چوبها
بزرگ ضخیم بطول سه چهارم ذرع قطع و حمل شتران کوه کوبان در محل موسوم بدخانه که در هفت فرسخی بغداد
واقع است حاضر کرده خدیو نیز با جناب بعد از نقل سباب سنگام شام باد و از ده هزار نفر سپاه خون
آشام روایت آنمکان و هر یک از سواران تحت چوبی پیش زمین گرفته صبح وارد شهر و آن ده فرسخی بغداد گشته
آلات خشیه را باریمانهای محکم و طنابهای قوی با یکدیگر پیوسته و خیکهای بزرگ را بر باد کرده بزرگ چوبها
بست مانند جسر بر روی آب کشیده و در طرف آنرا بقاعه عمده بزرگ محکم کردند بعد از آنکه خدیو در یاد دل باد و سوار
و پانصد نفر از پهل چوبور کردند هنگام شام که غره ماه سیام از کشیدن تیغ بدال بر نصرت خاقان بلند

بقبال براعت استمال جایبرد چون همیشه آنحضرت را از سپاه و آنزل جنودا کترونها
از عالم غیب پیشرو باید باشد مقتدی بکمی بسیاری لشکر نکشته با همان فرج غلبی آهنگ راه کرده مقتدر
که بقیه لشکر بر قدر بیشتر شود از بل با کاک از آب که نشسته متعاقب بودکب غیر وزی اثر ملحق کرد و تا ظهر روز
دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که پل سرشته طاق را در زیر پای آن کردن خزان از دست
واده کیجست فوج ثانی هم متعاقب بودکب آنقدر روان گشتند اما حضرت نخل اللہی آنشب تا صبح بطن
کردند که شاید غفلت بر وقت پاشایان و رومیه که در مقابل اردوی همایون و حظیرة الامین همان
پنجاهین غلبه السلام پای قامت فشرده اندر رسد بسبب سستی بلد با و اعوجاج و شکستگی راه هنگام طلوع
فجر بخا می رسد که شش فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دو چار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان آن
طایفه از دم تیغ و لیران زنده بدر رفته خبر و زود آن سیل جهان آشوب را از آب برومید رسانیدند
رومیه فی الفور بنه و آخر ذوق را کذاشته بر اسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند چون در آنصورت ایستاد
بیفایده بود آرزو در آنمکان کت و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم ماه
رمضان بوده باشد بحالی مسجد بر آمار رسیدند هر چند که آنمکان ششمن بر شیب فراز بسیار بود لیکن
در مقامی که تائید الهی یار و بازوی اقبال یار و مددکار باشد هر پست و بلند می در نظر همت عالم
نور و سهل و هموار است حضرت نقل آن جمع اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز لوی فرو
بودند بهفت قسم منقسم نموده رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرده و سیاهی لشکر
جلاد و اثر را دیده بغلت ایشان کثرت خود را مستظهر کرده و حصار قلعه را مامن عافیت ساخته می
بزار نفر مستجا و از سواره و پیاده روی و پیاده و پیاده را با تو بخانه و استعداد تمام تسیر کردی احمد پاشا
والی عرفه و قرا مصطفی پاشا بمقابل فرستاد آنطایفه فوج فوج از اطراف شیران میشه مصاف
اصولت زهره شکاف طرح جنگ افکنده سخت کرد قراچور لوما مور گشتند که دست بشمشیر بر قلب
انگروه تازند و در آنمکان پر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت پیش نشان
لذت شهید زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که فقیله را بر ماشه تفنگ سوار کرده
در کمین گاه انتظار بودند و دفعه شلیک تفنگ آتشین دم دلیران شیر فش مانند شیر از آتش رحم کردند
پس تر کمانیه کوکلان را بمقابل مامور ساختند ایشان نیز بهین منوال روی برافکنند و همچنین دست

دسته دسته با سر و الا مرکب جلاد است بمیدان تاخته تاب التراب نوایر تفنگ بتاورده بارگشتند
سوامی دلاوران افغان که در جایی خود شیوه پایداری پیش گرفته بودند که در میان حمله در میگذشتند
سینه را بدست تیر بلا و آماجگاه سپاه قضا ساخته بزبان سنان دو بان تفنگ جواشان میدادند
چون فوج روسیه اکثر سپاده و عدویشان از حدزاده و تو بجانده و استعدادشان آماده بود و سپاه
بطرف همه سواره و چند روز بود که در سعی و تر و دو قدم فرساده و می از کار پیکار پیا سوده بودند آن
زینبند هافر شهر پاریسی با هر فرقه در مقام دلداری برآمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند
معلوم دلاوران میسر بود که اگر از دشمن روی برتابند مانند و جمله عدوی خود بخوار در قفاست اما چون
معالیه کم بسیار کمتر موافقت می پذیرد و امن بخیر شگرف بر آتش فرسوده غازیان بی اثر گشته
تزو یک بود که با صابنه عین الکمال گرفتار کردند خود بوجر حوصله را این واقعه دل در بر مانند ماهی در شب که
مضطرب افتاده لحظه لحظه در خاک خنجر چهره سامی نیاز و طالب مدد از خدای کار ساز بودند که در
خلال انحال کرد و سپاه بی فوج ثانی که از آب گذشته بودند متعاقب می آمدند از چند میل راه عیان
گشته سر من چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر کردید پس خدیو عمر فسر پیکران جوان سپاه ایشان تاخته می گفتند
ایشان را بر گرفته مانند لعد برق و نغمه صرصر از کیمت و دسته افغان را نیز از سمت دیگر بجانب
رومیه حمله در ساخته بتائید الهی و سطوات اقبال ظل الهی اساس قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه نوز
گشته تیغ باقی تا پای قلعه بر نشانی کرده و نیز هزار نفر متجاوز از ایشان آتش و سستی و سنان آنگون
از پشت باد پایان بخاک پاک افتاده تو بجانده و انانته ایشان با کنت بغداد و سر جبر متصرف آمده بشکام
شام با نیل ظفر و بلوغ مرام مجازات اردوی ظفر فرجام که سنگر رومیه بود باز گشته نصب اعلام کیوان
مقام فرمودند و در آرزو طایفه افغانه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت نشان فتح نمایان
شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراچور لود و ترکمانیه
که روی از دشمن تافته بودند عرضه تیغ یا سا ساخته سر کردگان را بطعن سنان زبان زخمهای کار
بر دل و جان زدند و قوچی بضبط سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف و حله در ناحیه تعیین کرده
همگی آن مجال ب محیط تصرف در آورند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که آنرا هم قوا
و خیارهای سر کوب بسته که هر روزه زلزله در اساس خاطر پاشا و قلعه کیان می بکنند و پس حکم جواهر

صادر شد که بسبب بل چوبی را از شهر وان از روی آب بانسکان آورده در برابر زاویه مقدسه
کاظمین جهان طریق که مذکور شد از نو بستند که تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین با نظرف آب آمدن
توانند نمود پس از سران تپه کوچ کرده در نزدیکی نزار امام عظیم قبه مشاورد وان عزو تکلیف را سایه کسرت
سپهر برین ساختند و از جانب حله و در ناحیه کشتیمای بسیار فراهم آورده جتسیدی تزیین دادند
نیز معماری عزم نژدین قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف سفلی و قلعات دیگر در جانب جنوب
و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله صورت تمام یافته بحفاظت هر یک از قلعه
جات قریح با سوره شده و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه ساخته جمعی را بحفاظت انجام آورد
و کشتیمای فلک رفعت خلاصه تزیین داده تفکیک بیان قادر اند از بر آنها سوار کرده در وسط شط
لسکر انداختند که همه جهت راه مسدود بوده قلعه کیان از روی آب بسمت بصره و غیره تردد نتوان
کرد و در همان اوان شیخ عبد العالی شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود
دار و ورگانه مسلکی کشته مقرر شد که با والی حویزه متوجه شخیر بصره شود از صادرات امور آنکه غنی خان
حاکم جهرم با امیر خان بیک افشار نایب فارس آغاز مخالفت کرده از در خود رانی برآمد و میرزا باقر
کلاتر لاریتر با جمعی از اعراب قلعه عوض آنکه مسکن شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته بصره
محمد خان بیکدلی حاکم لاریخت اورا مقتول و اموال او را غارت کرده بکرمسیرات نزد شیخ احمد
مدنی کریخت لهذا حکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان با اتفاق امیر خان بیک بنقیه آن دو
مفسد ماسور کشته هر دو را زاویه عدم فرستادند | در بیان وقایع او و نین مطابق سال
فرخنده فال ۱۱۵۰ بعد از آنکه سرعمر کبینه خواه دی از جوشن و خورش بحاب
اظهار در عدد برق و مبارضه با والی خراسان زمین شرق نموده باقتضای تصاریف زمان جنود
کاشن رابی بار و برک و ترکان فیروز جنگ چمن را برکناری عاری از جوشن و ترک ساخته بود پس
انجم هشتم چرخ چهارم در بیوم شهر شوال ۱۱۵۰ بزم تجدید اوضاع جهان بزم منزل حمل تخیل کو کینه
عزوشان کرده ساز و برک قوای بر سعی نمود کردن فرازان گلستان را از غیرت موی خار بر تن درآ
شد و خون حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجوشن آمده نیزه داران شاخار بقصد کینه جوئی
شاخانه برخو استند و یاقچیان آذکار افواج ریاحین را در ساحت دشت و کلاتر اصغها برآراستند

برآر استند بدان نیکو فرودین با عسکر بهم آغاز متعالک نمودند و در میان تیز مغز سر مار اساس
ثبات و قرار خراب و نیکو چنان فتنه انگیز برف و برف را از ظهور طلوعه از وی بهشتی ز بهره آب کشته راه
عدم پیوندن چشم نوروزی بعد فروزیب در خارج بغداد ترتیب یافته در باسی کامل عیار در خشان
از اختران در طبقه های سیمین صافی تر از طبایق آسمان بر ابل نرم ایشار و مهنتر از دست خلعت عود
و اثواب خورشید شعله لبران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشت و در آن اوقات از شدت محاصره
کار قلعه کیان بغداد بجهت اضطراب انجامیده بنوعی آتش غلابا لا گرفت که هر روزه جمعی از فرط کرسنگی خود را از
حصار و برج زیر انداخته وارد معسکر فیروزی اثر می گشتند و از جانب خوان سالار فوتت و احسان قانی
سیر چشم مواید کونا کون شده مطلق لعینان در اردوی همایون می گشتند و در او اخر محرم ۶۳۶ غلب
افندی و فرودار و محمد آقایی که خدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ستمیان دار و در بار سپهر شمال
و در باب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تجمد و به ستممال کردند تقصیر بکلیه آمد و رفت صفر ابواب گفتگو
در میان احمد پاشا و اسنای این دولت ابد پیوند مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر
اعظم سابق که لیس عسکر می نمود بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم از جانب موصل وارد کرکوک
جوامیس در لباس سبیل پنجه را بقلعه رسانیده احمد پاشا در ایفای عهدتست و در قلعه داری سخت
گردید بعد از ورود سر عسکر مزبور بسامره حضرت فضل الهی و وازده هزار نفر از جنود قاهره را بر سر کردی
کارگاه مجاصره قلعه و محافظت بروج و قلعه جاتی که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مامور ساخته بکلیه
ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعه کیان مفهومی نگردید که قطره از آن بجز سیرکان و ذره از خورشید تابان
کم گشته پس افواج نصرت پرده جوق جوق کرده قبل از حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر
قراول منقلاهی لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بجز افواج از نظر بغداد
برسم ایفای حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح بفشونهای پیش محقق گردید و در آن طرف نیز کوه سر عسکر
در کنار آب و جله نمودار گشته چون رومیب از کرکوک همه جا کنار و جله را مبعبر خود ساخته می آمدند همینکه
آن دو بجز خود بخوار و در دریای ششبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته نام دارد و سمت
غربی آن مرده جله و خار نصب خیم قرار و سه طرف دیگر را بمورچل و مطرس استوار ساخته قلعه آهنین
و حصار آتشین از عراده توب و بادلیج در اطراف مطرس بنا نهاده توایم آنها را بزنجیرهای کران یکدیگر

پیوندد و اوه مقام اقامت استقرار تو بچیان و تفکیک این کردند پس پستان از ایشان بمقابل بر دهن
چو چرخیان لشکر جلالت اثر که همیشه مانند ستاره سحر مشیر و کوکبه خورشید نمودند و سبب اولی که ترک نیزه کرد
میر سپاه شامی خلعت را بر میت دهد بکجه ایشان را از پیش برداشته لشعه سیف و سنان بر تو
هستی جمعی از ایشان کشته تنه بدون اینکه بر پناه لواهی سه عسکر کریزند از بهمان دار الحرب بجانب کرکوک
شناخته و دلیران طرح باشاره و الامانه فوج نجوم با داد چرخیان انجم کوکبه بقلب رومیه سبب انداز
جمجم کشته انظایفه عثمان پایداری از دست داده بمطرسین خود تخص حبه از اطراف آن شروع با فروختن
نایره توب و تفنگ و بهشت گرمی تو بجان آتش نشان آغاز جنگ کردند زمانی حمت و سنگامه کبر و دار کرم
بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط تو بجان انظایفه میان همت بسته پیادگان تفکیک را از سه طرف
ماسور بیورش ساخته خود با فوجی از تفکیکچیان چالاک و فاخه بیباک بر سر آنخص آتشین حمله ور
گشته چند نفر از رومیه خیره سردانارک و مغر بظرب شمشیر رقی اثر در هم شکافته داخل تو بجان و بعضی از تو بجان
را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه مطرسین ایشان گشتند مقصود آنکه در همان روز کار ایشان را بفصل
رسانند و ایات عقاب سپیکر نیز که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشته بلند پروازی سر کردگان
جلالت کتر جوای ظفر از پرچم زین بصید گاه خصم افکنی بال بر کشوده بدون امر قدر نمون از مکان مقرب
پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخت و هر کس نمبای خود سببی است نمانی بسمتی برانگشت
القصه زمان عرب و او ان طغن و ضرب از چاشنگاه تا عصر تنگ مهتدا و یافت چون موضع جنگ
در سمت شرقی و عسکر رومیه در جانب دشت اتفاق افتاده آب و جلا در تصرف رومیه و موسم شدت
نموز بود از یکطرف لشکر شدید و صولت ثورت کرما و از یکجانب سپاه قلب سوز عطش بجدی نایره کین
را اشتعال داد که حوت در تابه فلک بریان و عین الثور برشته کلامی شیران بیشه و خاکریبان نیشد نظم
ز خورشید گردان شوشن همه که بود آب آبخشمه آتش همه چنان آفتاب آتش افروختی که نامش زبان
در دهان موختی جو مرغی شدی در هوا جلوه کرد کتاب خورشس سوختی بال و پر دل خاره کتاب از آفتاب
تاب بود سر کرده را چشمه آب بود سمندر که آتش افروختی اگر سوی آب آمدی سوختی لقصه خدیو
بیومال رحیسی که با فوج پیادگان در سر مطرسین مشغول کبر و دار بود و نفر از پیادگان رومیه در زیر دست
و پای شهب زین ستام انحضرت در آمده صبح سفله حور شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی تراود

خزانه‌ها چون در زیر پای آنحضرت وارد ادرایت مسکن ز می یافت پس چاکلی کرده بدستگیری نمایند و عتبات را
ز ایض اقبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون ششصد هفت شهر باره کتر که در میان ایچمان لشکر ایشان
خورشید انور در برابر افواج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بجز در مانده سمند راز آتش
و شرور و بر نیست تا بد گرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری عتبات
باری نگهداری نموده کزندی بذات مقدس نرسیده و خدیو همایون فیروز در هنگامی که سفینه مغزشین سوار
قوایم باد پای بجز نور در تخته آتش دریای نبرد و شاور بود چند نفر از سواران رومیه را از خانه زمین بوی
سنان بجاک ملاک افکنده بکنفرانیزه زدند که مرد و مرکب هر دو بصدقه ضرب آنحضرت بعلطیده
ابرش بر پوشش نیز سرکشی کرده بر مرکب دیو پیکر آنشخص خورده دوباره بسز در آید جنیت کشان از جنابت
خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند و چون نواز عطرش التماس
افکن شیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب سپاه بیتاب بود غلطیدن اسب کردند و خرام آنحضرت
نیز علاوه علت گشته دلیران را همچنان آن شد که کمر سرور گشود تا جدار پرازم کار می و کل اقبالش را در
کاش دورنگ جهان موسم خاری رسیده ز نام ختم بسیار از دست دادند شقیان زحل سپهر
و یاقچیان مرغ منظر نیز از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز داشتند خدیو کردن توان ناچار
از مشاهده ایحال جنگ کشان عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون و امالی قلعه‌جات
از اطراف گریز کرده بموکب همایون ملحق کردند و خود بجانب جریز توجه فرمودند و در آنمگر که جمعی از دلیران
از بی آبی دل دریا کرده خود را بآن دریای آتش زده جرعه نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بی تابی با
و مان خشک و زبان غصیده بلب جله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند مخصوص سخن بیکه
بهمه جهت دو هزار نفر سواران لشکر و پیادگان تفنگچی عرضه تلف گشته و عمده توپخانه همایون نیز
بصرف رومیه درآمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بیامان آغاز کوچ کرده در بهر زیموکب و الا
پیوستند چون پیش از وقت یکمتر از رومیه کریمه اینخبر را ببغداد برده بود جمعی از قلعه کیان برآمده
جسد جلد را قطع و جمعی که در جانب غربی قلعه و قلعه‌جات آنست اقامت داشتند راه عبور را بسته
دیده جمعیت و از راه حله و حله با عانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود و خراعی خود را با مسن عانت
رسانیدند سر عکر بعد از بنواقع وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت عزیمت را بجانب کرکوک

افراخت و موکب همایون بعد از ورود و بدلیج ابواب مشاوری بر روی سران و سرکردگان لشکر
گشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر و پرده غیب کمتر سر از رشته تقدیر نتوان چسبید
و از حکم قضایا نتوان برنجید چنانچه با تفرقی گفته بمن گران بخت و دولت قرآن بکرم جهان را گران تا گران
گرم سلک دولت نیفتد بدست من و سر نوشت ازل هر چه هست بهیچیکم بالقای با تفرغ غیب با
عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب عرض کردند که تو آن ساینه بر زمین از خدا که دارد و در آن سایه منزل
هما اشارت ز تو کین گذاری ز ما بشارت ز تو جان سپاری ز ما ندایم اندیشه افرود کار تن
ما و تقدیر پروردگار پس آنحضرت با اخلاص کیسان باین عزم فاتحه خوانده از خیمه و دو اب و حساب
و باقی ما بحتاج که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته فراین موکده در باب
سزای تمام آنها با طرف ممالک در قلم آمد و نیز بکاء لرستان فیلی و کرمان شامان و همدان حکام صفا
اندیشه و همیسان اخلاص نشیه تعیین کرده ایالت کوه کیلویه را بمحمد خان بلوچ که تا آن زمان بیایست
استقلال داشت بعلاوه شوشتر و دزفول کرمت و مقرر فرمودند که با اتفاق پیرخان بیگ سقلو
نایب فارس روانه گشته نامدت نگاه تجدید اوضاع سپاه خود کرده موکب و الا ملحق شوند و نیز امر
همایون بنقاد مفردن شد که طراسب قلینجان جلایر سردار قندار با حکام قراه و قاین و قون و غیره
و شش هزار نفر از لشکر فیروز می اثر که تابع فرمان او بودند در موعد مقرر در همدان حاضر شده پیر محمد خان
بیگ بیگلی بر است باش هزار نفر قشون مقرری خود بصیانت حدود قندار پرورده و همچنین جمعی از
جوانان غیرت مند خراسان که تربیت یافته و کار آموخته رکاب خدیو شریک جناب بودند با استعجال
دارد و روی نصرت شمال کردند و از بدلیج عازم همدان در ربیت و دوم ماه صفر وارد آن خطه
تربیت بسیار گشتند و چون سابقا برای کوچانیدن ایل افشار ارومی و تدارک ایشان صد هزار تومان
زرتد محصولان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشاریه و الوار قبیلی و اگر ادار ولان سبب
اینکه کار در سمت عراق اتفاق افتاده تخلیه حدود عراق از ایالات و احشام مقتضای مقام و مسأله
وقت همسنگام نبود و بتبعی اذناخته عازم همدان در ربیت و دوم ماه صفر وارد آن خطه تربیت بنیان
گشتند و معادل دولت هزار تومان برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفر بسته بدسته وجوده بچو
بچو و مسعود از خزانة احسان کرمت گشته حبیب و دامان اعمال از نقد و عنایت مالامال و بر مکر که بس

که سبب دو تومانی استقاظ شده بود اسب بیت تومانی عطا فرمودند و همچنین از شتر و پسترو چادر و
شمیره و سپرد و جوش و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب مغرحتی نعل و میخ و دواب و حجر نیات دیگر که بر فوق
فرمان و عهدستی قدر از مالک محروم روز بروز وارد میشد فیما بین انگروه جلالت پرورد بقدر قسمت
انقسام و در عرض شصت روز جمیع امور که موقوف علیه نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت انجام
یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت کسر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر ماتند بر بهاری می سیلاب کوی سار
که بجزر و خار پیوند و وار دارد وی نصرت پرورد داخل معرکه شوکت اثر کشتند از سوانج حیرت انگیز آنکه در ایام
توقف موکب و الا در همدان بوقوع پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم دان بعد از تسخیر واقع بغداد
از جانب سرعکر با فوجی از اکراد و جنود در میه عازم تبریز گشته از سمت قراچه داغ نوسن جلالت جلوه
داوه تبریزیان با قشون نامور محض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صدد تحکیم قلعه و شهر تبریز در آمد و آغاز
کوچ کردند هر چند لطفعلی بیگ نایب تبریز بهمانست پرداخته بود مفید نیفتاده شهر را خالی و اطهار
تا فرمانی و بدسکالی کرده لطفعلی بیگ آن روز تا شام محدودی از افشاریه و ملازمان خراسان که همراه
داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صیانت قلعه را با این جمع قلیل در خور امکان خویش نیافت ناچار
با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق خان مقدم که در آنوقت از جانب آنحضرت حاکم آن مملکت
بود در بر روی لطفعلی بیگ بسته راه بدبختی کشود ناچار لطفعلی بیگ عازم خلخال و حقیقت حال را عرض
و الارسانید پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بهما فطنت حدوده دار المرز ما مور و بیگتاش
قرقوغم انجذاب که در ایور میس بود بخطاب خان و سرداری دار المرز و ایالت استرآباد سرافراز و باجمعی
از سپاه خراسان سرعت روانه کیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر همزن هنگامه دولت
گشته از معرکه لطفعلی بیگ فراری و در زوایای جنگل دار المرز متواری شده بودند بموجب امر و الا بدست
آورده در ازای این بیعاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته جمعی بهر در اطراف لایات در دست
شخته تا و بیگ گشته گشتند و نیز طایفه بخت بیاری که در کویستانات خود را و بیگ نشین بیغوله متواری بودند
از استماع حاوئه بغداد سراز کر میان خمبول بر آورده یکباره ترک اطاعت فرمان برداری کردند
چون پیوسته پیشوا دهمت والا آن بود که بعد از فراغ از مهمات روم باز حضرت شاه طهماسب را
جالس سر سلطنت ساخته بمقاد ان ارضی و اسیعة کاشاپاز بلند پرواز کشورستانی را

در هوای فضای اقالیم دیگر بالکشا سازند و در ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد که کار با صورت نوعی گوشت
تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض
قدس ساخته مامورین نیز در بیحد هم ماه صفر آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند
که ساخته بغداد حادث و تعویق مطلب باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که عزم بهایون حضرت
نظیر اللهی مقصود بانتقام و کین خوایی بود از مصلحت دور و عمایق بعضی امور بسنمود فرمان والا عرصه
یافت که مامورین از راه دامغان در سوک شاه طهماسب وارد مازندران و محذرات سر پرده سلطنت بنیر
باشاه عباس که در آن اوان سکه و فسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته انخط نرسیت
بنیان را مسقر کوکبه عزو شان سازند و طهماسب قلیخان جلایر را بجلومت اصغومان سر بلند و زمام حوام
بقبضه ختیار او تعویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمنابت او مامور و روانه ساخته مقرر داشتند
که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط حمالک
محموره است جمیاً مستعد بوده از هر طرف که قسطنطنیه بگریزی کردن افزاید با جمعیت خود بقیه بپردازد
و جمعی هم بجد و سلطانیه معین و مقرر فرمود که بیکتاش خان سردار کیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار
و مقدم و غیره هر یک از حدوده لایات خود را خبر دار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند
علم سراسری خامه راست میانی در مضمار شیوه بیانی بندگرفضایای سفر
بغداد در مرتبه ثانی و رفتن سوکب و الابر سر کر کوکب بعد از اجتماع سپاه منصوبه
و انتظام و اتساق امور در بیت و دوم شهر ربیع الثانی به معنای تائید سبحانی باشوکت اسکندری و فرزند
سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سرعسکر از بلده بهمدان رایت افزای لوامی کینه جوئی و ملک ستانی
شدند و در روز و در بکرمان شایان با تنهای منبیهان راست میان خیر رسید که فولاد پاشای والی اوزنه
و حش پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از جنود روم و سپاه آنروز دپوم از جانب سرعسکر
که در قلعه کر کوک توقف داشت در کنار آب دیاله پشت فرسخی ز باب در مکانی که بچشم شاه هشتمار وارد
نصب خیام اقامت کرده منتظرند که سوکب والا اگر بجانب سریر نهضت کند ایشان بسبت کرمانشاهان
رایت جلالت پس از ند و چنانچه متوجه کر کوک و بغداد شود بمقابله بر دارند خود فریدون قره بجز استماع
و تخمیر بنه و آغزوق را گذاشته با فوجی از پلان کزین و بهادران ظفر قرین ایلیغار و هشت تتران در دوشانه

شبانہ روز موٹامی خیرول یاد رفتار ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بسینچون بر آنظایفه تیر و سار
تا بر عدت لشکر و تنگی معبر افواج کو اکب و اختر از جاوده مدارات غلکی زودتر گذشت و ما بچند لوای سپهدار
کیتی فروز پیش از عبور کو کبه فیروز جلوه کر عرصه ظهور و بروز گذشت آن نیز جهان افروز سپهر کشورستانی
که همه جا مانند ظفر نیشاپیش شکر نصرت از تیر آسمانی را می آفتاب پیوند بر فراز تپه بلند که در آن تریکی واقع
بود صعود و بیدیه تحقیق ملاحظه فرموده اندر بایستی شکر را که در کنار آب و یالک بر اوج سپهر نیلگون
موج میزد در لطمه اضطراب و خیمام رفیع قبایب جناب و انکونار آن بحر بر نقیاب دیده داشتند که اگر
از میجان غبار و گرد که بر چرخ تیز گرد میرسید متباط وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان
و پا از کاب نشانسته سر اسیمه بر پشت لوسن کپیر آمده اند دلیران خون آشام با اشاره والا جلوریزبان
طایفه سب اندخت پهنچرخ ایشان را تعاقب دسر و زنده بسیار و اختر مه بشمار بدست آوردند و
جمع اصحاب و اطفال و خیمام و سباب آنظایفه جا بجا بحیثه ضبط در آمد دلیرانی که دو شبانه روز با آب
و قیجی مرحله پیمای وادی طلب قدم فرسای وادی تعب بودند ساگ قطار و مهار شده آسایش کرین
خیمام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دو روز در همان مکان خبر عبرت افزای
طنیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض دار رسیدند بسبب اینمقال آنکه محمد مرز بوزیر
در ضمن صادرات افغانه مجدداً اشارت رفت با اتفاق محمود غلجی از قندهار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت
ستعار باشرف رسید از جانب او سفارت روم مامور گشته تا بر کشتن او بخت شرف نیز بر گشته بود
محمد خان چون دست خود را از دامان دولت افغانی کیخته یافت لابد وارد صفحمان و از آنجا با نامه
تکالیف و هدایائی که برای اشرف آورده بود با قدم رسید واری بایندر گاه والا شافت خدیو فیروز
که در عرصه خبر دولت مادریه اش هر آسا نور پاش بر نشیب و فراز و بلندیست با او از ویر
عاجز نوازی بر آمده بایالت کوه کیلومتریه عزیمت میازش دادند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان آن
رو سیاه که در میان عیان دولت شاهی با ظهار جوهر خود نمائی کار تیغ سینه تاب سیکرده کجندادی خود را
ظاهر ساخته در جنگ اروان و همدمان غشائست قزلباشیه و مصدر یجها بات شده در حصین درود
مسعود کو کبه والا که حقیقت حال او بعرض میایون رسید اگر چه خست غزلش چند روزی انقوان یافت لیکن در
روز حرکت موکب جهانگشا از صفحمان نیز همانتاب لطف خسر وانه که دژ پروری بهان خویشید

علم و فروغ بخش ساحت احوال بنیک و بد عالم است دوباره بد ریشستان تیره روزیش گشته اورا حاکم کو کپلوت
و شوشتر و در خول کرد بعد از واقعه بغداد که امیر خان بیک نایب فارس و محمد خان باقشون کوه کیلویه نامو
بر کباب کشند برای آنکه آنولایات از وجود شاخصی خالی نباشد از بهمان احمد سلطان کهرلوی مروی را
بفارس و قاسم بیک قرقلو را که بر تبه مررداری سپهر از بوده بکوه کیلویه تعیین و روانه ساخته در صحنی
که محمد خان خاین با امیر خان بیک بعزم اردوی مسلی وار و جای در فیلی شدند سر پنجه بر کشته بختی کریسان که
حال محمد خان و خار خار زردم غرض گشته بافتند جوایز فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود
رو کرد آن دیو امی فساد بجانب فارس روان و امیر خان بیک باقشون فشاریه و خراسانی که همراه او می
بودند عازم دربار معلی گشتند اگر چه در چنین فتنه که به کام یاری و زمان خدمت گذاری بوده صدق
انحرکت فساد انگیز از اهل آذربایجان در تخریب سپهر و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در فطرت
محمد خان بایست که در عزم قوی اساس صورت و بهین و مقصود و موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع
این گونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حکم جنبش خار و خس در برابر لجه زرف و لطافات کبانه
در جنب بحر شکر دارد مطلقا و بهی در عزم و تزلزلی در رای قرار نداده متوکلا علی الله باجمت راسخ
و قیث ثابت بعد از شش روز که بنه و آغزوق بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعک کوچ کرده
در پانزدهم جمادی الاولی وارد حوالی لیبان رسته فرسخی کرکوک گشته روز دیگر که سلطان خاوری
ماچو منجوق بر اوج عیوق افراخت تمنا می تقامی سرعک با لشکر جهان و جهان شکر در حوالی موضع موسوم
بطلد اران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است تسویه صفوف ظفر و تسوید جنود شوکت و مکر کرده
عساکر فیروز می آید باین روز قتال فوج فوج و گروه گروه نظم سیال دادند طنطنه و دلاوری و دلوله
رزم کسزان و دبدبه کوس روین و غزلبونای زرین بذروه چرخ برین رسید کوه و آینه از آن
سلک و نظم و ستر شکوهی از آن رای و عزم مشهود دیده از باب رزم گردید که آسمان با هزاران
چشم نظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنا دره کاری آن همت بلند بفرین
خوان گشت نظم سلیمان پدین کوز لشکر نداشت چنین دستکاهی بکنند نداشت
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید فریدون در ایام خود این ندید عثمان پاشای سرعک که بعد از
سعاودت از بغداد با انواع مہایات و افتخار در قلعه کرکوک و خارج قلعه بکسر صولت لشکر ظفر شعار

طرف شمار نصب خیم قرار و رفع لوای قهت دار و اطراف او روی خود را بجز و خندق بستوار کرده بود
صحت کار را در تمارض دیده و از معارضه چهلوتی کرده سر به بهتر توانی نهاد و جمعی از سران لشکر روست
بفرمان او پشت بقلعه رو بجنگ آورده دست دلاوری یازیدند ازین طرف نیز دلیران روئین جنگ
بصورت شیر و جرات پلنگ بدون تاقل و درنگ بمرکب کین آهنگ و بسیار قه تیغ و سنان و انداختن توپ
و تفنگ آتش افروز باره جنگ شدند جمعی از آنکذا ایضا را سرمانند کوی در خم چوگان توایم مرکبان غلطان
و فوجی دیگر سر خود بر گرفته از همان راه بسمت ازین روم شتابان کشته بقعه در قلعه تحصن جسته راست
منصور تا عصر تنگ در و معشکاه جنگ قامت قامت فرشته به پنج کوه برنگار انکرده را بمیدان کین ایشار
میکرد چون اثری از عسکر و سر عسکر بظهور نرسید در همان مکان مانده کشته ترا از تیر و برنده ترا از شمشیر بر مسکت
و کله کیر بجانب سر عسکر بسک تخریر در آورده مصحوب یکتین از گرفتاران فرستاده مشعر برینکه لشوق و طاقت
انجناب راه دور و دراز را طی کرده آمده ایم اگر از مردی نشان دارند بمرکه قدم زنج ساخته مان و تک اوجاق
عشمانی را بر خود حلال سازند پس با انتظار جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل اعدا تنگ بوده
عطف عثمان مستقر عزویشان فرموده دور زد و دیگر بهمین منوال بر سر قلعه رفته چون کیت غزم تو بال ایشار
در مضامیر و دارنگت دیدند مقینه با انجام کار را و نکته تسخیر قلعه مورد شش را که محل وضع در و منزلت کرد که
بر فراز کوهی بلند اساس و مقام جمعیت اگر ابدیه و بیاباس و مشحون بدخیره و غله بیقیاس بود و وجه همت
سپهرماس ساخته از راه آق در بند متوجه آن سمت گشتند که شاید بمعینتی محرک سلسله جرات سر عسکر شده از
در مقابل در آید در روزیکه موکب جهانگت سایه وصول آتمنگان حی فکنت قلعه منزه بجزیه تصرف در آمده
جمعی از کرد با ایلاتی که از محال عبیده با ستظار متانت حصار از بیم سیلاب شود انکیز سطوات جنود قاهره
پناه بان قلعه استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث بقید اسار گرفتار گشته بخام
موفور بساحت آمال سپاه منصور که با فضایی جهان برابر بود انتحال یافت چون محاصره بغداد پیش نهاد
همت قوی بنسباید بود فراین مطاعه بعز نفاذ پیوست که امیرخان یک باقشون خراسان واقف بر این کرد
که در طاق وسطای کرمان شومان مستظرفرمان بودند آمده در کنار آب و مال در حبه شاه که آرا مگاه اردوی نورانی
باشا بود در حل اقامت انداخته بر موج مستحکم در آتمنگان ساخته حکام اردلان و کرمان شلمان نیز با صحبت خود
رفته غلات شهر زور و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از کر و ستانات و نواحی آن دو آب

والاغ گرفته غلات مزبور را نقل معسک امیرخان بیگ نموده در بروج انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام ظفر
 طراز از آن مکان آغاز آهنگار نموده در منزل دوم مجمع کنکاش انقطاع داده در باب عزیمت سمت بغداد و
 تبریز هشدار کرده فرمودند که اگر چه اهل خراسان را راه صعبی است که پیش و بارگرا نیست که بروش خویش گرفته
 اند اما با اهل لاغز تان بسیر سفرند به بدر کامل نکرده و قطره نیسان تامل دریا نکرده با بجز دتخار درینا و یزد کوهر
 شاهوار نشود در بحالت که اهل قلعه از مساوت سرعسکرمایوس و به تشویش قحط و غلامایوس اند هرگاه این
 سبل خود بخوار تخریب قلعه بغداد روان و آن مکان محاط محیط لشکر فی امان شود قلعه حکم خان حجاب و بنیان
 توانای قلعه کیان صورت نقش بر آب خواهد داشت بازمی اگر چه اول خارج می آید بچشم در عقب دار و تماشا با
 رنگین ترودا این مسکلی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است با از طریق سرباز می نخواهیم کشید
 و در جان سپاری و فرمان بری خواهیم کوشید بعد از این مکالمات امر والا بعز صد و پیروست که اهل اردو
 و واب زاید خود را روانه شهر زور و قلعه یکجا به داخل کنار و پاله نمایند که بعد از ورود موکب والا ببغداد از
 بجاید فعات نقل معسکر نصرت نیاید شود در بیان آمدن عثمان پاشای سرعسکر بجایست
 قرآتی و وقوع محاربه فیما بین و فبقتل رسیدن سرعسکر پس موکب والا وارد
 محل موسوم بقرآتی گشته اگر اذ ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله کنار دیال جمع و آن نوکوشش
 کرده سیر و نه کمان کردند که ضعف و قصوری بحال بنظر راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده که حسب
 عطف عثمان عزیمت تقدس گشته سرعسکر را ازین خبر آگاهی دادند و نیز نمعنی را قبول در ضعف حال بنظر
 محمول ساخته پاشا تاجی که عمده پاشایان بود باد و از ده هزار نفر فرستاد که همه جا و منزل متعاقب آید و
 بهایون توسن جلالت میداده باشد چون قرآتی معسکر کعبه جلال بود او نیز آتی در بند محنت فرسخی سوار
 را که مکان استحکم در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود امن ساخته خيام اقامت بر افروخت بنموده
 و پذیر بانها فراوان بعرض خود کشور گیر رسیده روز پنجشنبه غزه جمادی الاخری طرف عصر با فوجی کزین اندازه
 تعیین با سر که جاده غیر متعارف بود و مظنه عبور از آن طرف نیرفت موکب والا ایلغار را تیر تک ساخته از آنجا
 خواب غفلت دید و بصیرت فراوان رویند را که در خارج راه بودند بر بسته بود از عبور موکب منصور و
 گشته بیگام صبح در وقتی که چنانچه از نور بدر بند آتی کوکبه وصول افکنده بود و بند کشور گشاد در بند فرا
 ز زمین لوامی نخست جمعی از جزایر چیان شیر صولت پلنگینه پوشش و تفنگچیان برق بست در عهد خورشید را از دو

از دو طرف بر فراز کوه جا داده داخل در بند شدند و رومیه سرسیمی بسوی صفوف پرداخته از طرفین نزل
اشتعال دست و بازوی دلاوران بخصم کشی و خوزیزی اشتغال یافت از اتفاقات نامرده اینک
سر عسکر بعد از روانه کردن حش پاشا بنجال اینک مبادا حش پاشا بجهت ظل اللهی غالب آید و کوی نیکنایمی
از میدان رباید دست این قشایش زده بقریب مبادا او متعاقب روان گشته فرعی کیر و دار که با رفته با دلج
و تفنگ چشم هر دو ما خیره و گرد و غیب بر عرصه کارزار روی سپهر نیلی چهره تیره ساخته بود ظلیفه زایت سر عسکر نمودار
و سیاهی لشکرش از محاذات آق در بند ترجمان مصدوقه لولج التلیل فی التمهار کردید هر چند که وصول گویند
سر عسکر رسیدن چنان فوج بیحد و مترقی مستحکم و پیچیده که شور و شربانیت موجب لیری رونیمه و تفرقه
خاطر و لیران ظفر اثر کرد و اما بعد لول اینک پنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ کرد کله تو بتیامی چشم کرک
انحضرت بمعنی راعین مدعا هسته جنود غیبی با عادت آن داور جهان پروردگار که بان ظفر گشته بعد شستین
بمسافت بیع فرنج رسیده بود که حملات مروانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه را
از پیش برداشته بقلب سر عسکر رسانیدند از مشاهده اینحال در احوال عسکر سر عسکر اضطراب و درسیانک
قرارشان انقلاب راه یافته سر بر بال اسب کز زکند اشند سر عسکر با کمال شوکت و شان در تخت روان
می آمد ناچار بچینیت برق قمار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سهلکین و بایان عرصه کین متعاقب رسیده
با ایشان در آویختند و چون حضرت ظل اللهی بعد از ورود در بند فوجی را با دلیران ابدالی از جانبین کوه به
مقدماتی در بند مامور ساخته بودند که بعد از امارات شکست سر راه بر این طایفه بنده مامورین نیز از دو جا
بخصم انگلی پر دستند و سر بسینه آن طایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قرب ده هزار نفر از آن کرده
عرضه شمشیر و تیر هزار تن زنده بر سلسله تقدیر گردید و سر عسکر را در انشای بزمیت الله یار نام کرالی از مرکب
مستی افکنده سرش را بر سردار سنان منظر معنی سرداری ساخت و جمیع اردوی حش پاشا و احوال و احوال
نوبخانه و خزانه عسکر که بر تصرف لشکر نصرت اثر درآمد و چون اعزاز سران بر گردن سرداران لازم بود سر
عسکر را بقتل او ملحق و بمصوب عبد الکریم خندقی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن عسکر بود با تخت روان روان
ساختند که او بر برده در مملکت روم مد فون سازند و از اینجا باز قبراتی که مستقر موبک عزو شان بود و مظفر و
کاسران عطف عثمان کرده با باخان چاوشلو بیکر سیبکی ارستان با با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سترخان
ایسان کلک بسته از دجله عبور و حله و نجف شرف و کر بلاهی معلی را بحیطه صبر در آورده راه ذخیره را از نظر

اسب بر قلعه کمان بعد آمد و در ساخته متظر ورود مرکب والا باشد چون اساس خصم قوی بر انداخته و سوار
نک را از دشمن چیره دست پر خسته شد به جنبه تیمور پاشا که در میان رو می بود فوراً جوهر جلالت مشهور
بود جازم و با فوجی از بیادان جبریده و سببای بجانب آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود در ایات
جماگشا بیانه از سواد خباث مگرمی خبر رسید که تیمور پاشا بجز و وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیوار
بوقوع پیوست نیز از خالی کرده بدیاریان روان گشته لطفعلی بیگ نایب سبب نیز که در آن اوان در قلعه
سراغ توقف داشت وارد تبریز و قلعه را تصرف کرده چون این خبر صورت تحقیق یافت خان عزیمت بجای
قرابند که قرارگاه اردوی بهایون بود بظراف داده از راه لیلان وارد خرمناو گشتند و در آن مکان خبر قتل
محمد خان بلوچ بتواتر معروض شده والا که در **فصل** این مجلس آنکه بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد
از شترانچای برگشته بعزم فساد ریاست استبداد برافراشت در اول پایه انشای خبر از ایف کرده بقاسم
بیگ که در قلعه در فول بود بمقتضای سرشت زشت دروغهای مکر آمیز نوشت قاسم بیگ از ناصیه
حال کاتب و خطوط او بکتاب آثار نفاق کرده از در فول عازم شوشتر گشت شوشتریان با شاره
محمد اورانگین نکرند قاسم بیگ روانه بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بر سر اورفته و او را با اتباع
پرست آورده مجبوس کرد و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قولدر آقاسی را بحکومت
شوشتر فرستاده ایلی انجام مقدم آورد نخست شمرده جباب آساکلاه نشاط بر بهوانداخته عاقل از نیکی
آسمان عنقریب این هوار از سرشیان بیرون خواهد آورد و پادشاهس انتیجالی قام آتش طرفه پنجه در کاشه
ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ حوزة تیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و او حوزة
لسه عبد الرضای برادر سید علیخان و کوه کیلویه را بشیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز کرد و در
یکفرسخی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی و غیره که عددش بیست هزار نفر میر رسید بمداغه برآمده
و مغلوب گشته بقلعه تحصن جست و بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود بعد از فقدان آب و ذخیره
عاجز شده طالب نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر
او را یار فقار راج و در مجلس ناگامی به پونشین قاسم بیگ ساخت ایلی اعراب بنا در نیز جمیعاً با او
موافقت ورزیده بشیخ احمد مدنی و شیخ جبار که رؤسای آنقوم بودند دم از بیکر نمی دوفاق او زدند
رفته رفته ریاست اقتدارش ارتفاع یافته عدد لشکر پانصد هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره

مزبور چون محاصره قلعه بغداد محتاج بحیثیت زیاد نبود لهذا محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد
را سرداری خوزستان و تنبیه سفیدین اعراب و تمکین سید علیخان والی جوینزه نامور و باقشون
استرآباد و غیره از راه جستان و بادرانی روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کوه کیلویه
سرسره از وهریک از ولایات فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین و دو واژه هزار
نقرازا که فیروزی اثر را برافقت حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم والا نماندند که طمان
قلیخان جلایر که صاحب خست بسیار عراق بود از سمت صفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه
با حکام و جنود انجم هشتم در دشتستان جمعیت و بیکدیگر ملحق شده بدفع فتنه پردازند و ایالت جهانکشا از
مترل خرماتو عازم سترمن رای کشته شرف اندوز زیارت آسمکان فیض سبیلان شدند و از آنجا عرض
بابا خان بنظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله یکشب در حوالی کومه بغداد با
هنگام شاید سرعتر رومیته از قلعه عزم مقابله نمایند مکث کرده چون قلعه کیان را از محاربه سابق که در آن
مکان واقع شده بود سکنه خرد پر و زخوف جهان هوشش ربای دماغ شده بود که اگر عشر آن لشکر در
سراپند آن بوم و بر از باب کینه جوئی حلقه بر در میزد و بنفس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز
دیگر که زک تیغ بند صبح مرصع کمر حلقه زر نگار مهر انور در بر کرد با بابا خان بجانب مقصد روان گشته
ایلی حلقه و اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه نقیب او شدند و موکب جهانکشا از سترمن رای عازم
بغداد و در ششم جمادی الاخری سنکر قدیم مقرر کوبه فیروزی بنیاد کشته سردقات جلایر بجا بکت
دستی فرآشان موکب اقبال از ترمی سر شتر تا فراخته اطراف و جوانب آن مترل محل قرار و مقام استقرار
عسا که ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتدیر از راه عتداز بدربار فلک مدار فرستاده طلب
عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار حد و سنور قدیم ورده ولایات ادعای کفالت و بران
فرمان و کالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهد و ملتحمس بزبان نیاز معروض خدمت
خدا بود عاجز نواز مسکروید مکارم خسروانه پذیرای این مستول تنهای او در پیشگاه رای انور قرین قبول
گشته احمد پاشا فراین موشیح بخط شریف بقانون عثمانی بیپاشایان کنجه و شیروان و ایروان و تغلیس
در باب تخلیه قلاع نوشته با معتد ان خود چهارمی حکما شتکان آیند دولت روانه کرد اگر چه در باب
برآمدن از قلعه که منافق قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق گذرانید

و گرفتاران بنظر طرف را که در جنگ جمدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در کنار شرطه تصرف
رومیه در آمده بود مصحوب عبد الله افندی قاضی بعد از درواز ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانید از این
طرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان او جاق و طبقات رومیه که در چهار پهن عثمان پاشا و آق در بند گرفتار
گند و لیزان مظهر میونده شده بودند مخلص و مرخص گشتند اگر چه در سفر اول متظور نظر آن بود که بعد از فتح
بعد از توفیق زیارت بخت اشرف و کر بلا می محسلی در بایند آن سعادت میسر گشته بود در وقت
که این انحصار یافت بلا فاصله عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله یا دراک طرف
مشهد بن شریفین عازم گشته عطف عثمان فرمودند در بیان توجه موکب و الا بجانب
فارس بعزم دفع محمد بلوچ و شکست محمد و وقایع آن اوان رایات

چونما گشاد روز پانزدهم رجب در عین هشتم از مستان از طاب هر قلعه بغداد کوچیده و بجا نماند از
راه حرم آباد خلی روانه اصفهان ساخته چون ابوفتح خان حاکم سابق شوستر بنحویکه ایامی بآن شده
نیل روسیاهی بر چین و خط اطلال بر صفحہ دنیا و دین کشیده و از جانب محمد قلعه شوستر را ضبط کرده
مشایخ حویزه تیر با او همه مستان و نفاق اندیش این آستان گشته و طایفه کعب بنی تمیم هم حوالی
دز فولان غارت و افشاء شرارت کرده بودند و کار سردار حویزه نیز معلوم نبوده که بجا منجر شده لهند از راه
باغبانی لواهی گیتی کشانی ابر از یافته بعد از ورود بقلعه بیات بنه و آن غرق از روانه دز فولان و جمع بار
شوستر تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حویزه
گشتند محمد حسین خان سردار که تا آن روز گوشه کلاه جلالت بر شگفته در میان قلعه نسبت با عراب مطیع
ترکان از بیسکه پنبیه فارس آل کثیر که در قلعه خود مختص و در مقام مخالفت ممکن داشت امور ساسا
و سه روز نیز در آن مکان بنظم مہمات پرداخت عطف عثمان بجانب شوستر فرمودند و در عرض راه
خبر رسید که ایامی شوستر از آوازه و وصول توجه موکب به ایون بشد رحیرت افتاده جز اطاعت
چاره ندیده اند پس ضیوار گشتند وارد آن قلعه سپهر میونده گشته و روز دیگر که سلطان سبازگان
در خلوت سراسر ایاق بیاس سنج شفق جلوه آرا گشته بر صندلی فیروزه قام فلک قرار گرفت فرمان
قورمان محمد قنصل ابوفتح خان و تاراج شوهر صا گز گشته بعد از غارت شوستر و قتل آن بدختر حاکمی از
رؤسای خراسان بان ولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بنحویکه ایامی بآن شد در کوستانات سر

سیر خود سری برداشته بودند با باخان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و بیدان و کرمان شایان و
بیت و چهار هزار نفر از مردم و الحارمی به تنبیه آنظرافه امور ساخته از راه ده دشت که دار الملک کوه
کیلویه است متوجه شیراز گشتند و آغزوق را در راه هرگز نگذاشته مقرر داشتند که مترل بتزل متعاقب
موکب منصور روانه شود و در بگتری بهبهان خبر رسید که طهاسب قلیخان از اصفهان و اسمعیل خان
خرنوبه بیگلربیگی کوه کیلویه از مقر محکومت حرکت کرده اند که بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد پراداند و محمد نیز با
جمعیت خود از شیراز بهدافت ایشان می آید لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته و اردو خیر آباد و امر والا با
خوانین مزبور و سپاه ایشان اصدار یافته مأمورین نیز در محل مأموم بدو کتبدان بار و وی ظفر نشان
پیوسته و در اینجا معلوم شد که محمد آمده در دربند شولستان توقف جمعی را مقدمه الجیش خویش خسته
پیش فرستاده قراولان بیطرف با ایشان دچار و باز بان نیزه و سنان بر عضوی از اعضای
ایشان شرح در وجدانی را تکرار کرده جمعی از فراریان نیز عثانی کرده خبر ورود و جنود مسعود را بدیدند
سامعه محمد رسانیدند محمد چون از توجه موکب اقدس خبر داشت و سوامی و دلیران نصرت کیشین
مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت آنقوج بلا را اطلیعه سپاه سردار تصور کرده باستحکام
دربند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاد فرورفته راه
عبور بر شکر منصور بست آنشب خبری روزی در نیم فرسخی در بند توقف و سبک گامان بعزم دفع بلا اعلان
لواهی چنانکند کرده با خنجر گذاران مرتجع صولت و نیزه داران سماک سطوت در محاذات در بند است
سعادت افزا خند و تخت خیزار چیان برام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی و غربی
کوه بیورش مأمور ساختند فرمان بران بموجب امر والا از دو طرف کوه نایره کین افروخته مانند شعله
آتش که میل برگز کند آهنگ صعود کرده بر چند تفنگچیان محمد از فراز کوه زاله آتشین از غمام تفنگت
فرود بختند دلیران آنرا قطرات بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده بر دستهای قدم برتر
گذاشتند و پهای استعلا بران تله بلند که سر بر سپهر میزد دست سبلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین
نوار شور و شین استعمال داشت تا اینکه محمد بعزم نظاره لشکر نصرت اثر بالای کوه برآمده همین کج حقیقه
زمره نگار همایون مشهود نظر افعی خصال کشت دیده اقبال را کور و چراغ زندگی را بنور دیده داشت
که نوسن بجیش کتی و مرحله عرش طی شده این کفر کویان شب بیز گریز را بهمیز نیز انگیز داده

دلاوری که مانند دشتن بخون او تشنه بودند بکلمه والا فوجی از راه فلیان و جمعی از راه تنک کرا
بتعاقبش پرداخته تاده فرسخ شویب دلاوری بر اعدایان و در زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه
آنرا و سپاه دست از قبضه تیغ و کمان باز نکشیدند چون محمد از سیرامه بدر رفته بود هنگام شام
صرف زمام بمقرر و مقام کرده سه هزار نفر متجا و از از تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته در فراز کوه
بکلمه حضرت از جنگ گریز میکردند تا محلی دستگیر دلاوران و از گریه هستی بمطوره نیستی روان گشتند
و جمیع اسباب و مایع آن فتنه جو و لشکر یا لشعری کسب درآمد و از همان مکان طوماسب
قلی خان سردار را با فوجی بتعاقب او مامور ساختند اما او از راه حیل و سری با چند تن از اعدای خود را
بکوه کشیده شب همه جا بخلاف جاوه از راه بانطامنی اسب تاز و وارد شیراز شده زمان خود را
برداشته از راه جرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا احوال و احوال
خود را با جاجاخانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا حکماشته
بودستحفظین از باب استیمان درآمد و قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را که بآن امر نامتقید
مستقیم داشتند بر خص ساخته بلازم سلطان که لقب سردار بگردد و از بانظار صحبت سپاه کت و باز
بتعاقب او بایکه تا زمان گزین توخس عزم رازین کرده روانه شد لیکن محمد بعد از ورود بحوالی لاریجی
خان بلوچ را بر سر استمال نزد اهلالی انجام فرستاده که قوال قلعه بچی را با رفقاء او گرفته محبوس و محمد
را به پیام تبر و تفک از اعانت قلعه کیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب کر میشتافتد معان آن
سردار که تا خط لار ضبط زمام ایلعار نگروه بود و در شده که قاتران را روانه دارالبوار ساخت
و آیات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در میت و ششم شعبان وارد شهر و
اردوی همایون نیز که از راه مرز جدا گشته بود در ششم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد سمیت
که میر بعض ضدیو گردون سریر رسیده امر همایون بجز نفاذ مستقرون شد که طوماسب خان سردار
عساکر نصرت شعار را در فسا و جرم گذاشته خود بچاپاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در
همچو هم ماه وارد و با و امر علیه و سفار شایسته ارشاد یافته مامور شد که باستعداد و کمال گرفته از
روی انتمناز فرصت به تنبیه محمد و دفع شیخ احمد فی و باقی سرکشان اعراب کر میر و قطع طلاع
ایشان پر دازد و نیز در شیراز عرض از جانب سردار حموزه رسید مشعر بر اینکه سرکشان و شایخ

و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالبان و متعدد خدمت گشته اند
شد که مشایخ مذکور را با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه اهواز ساخته خود با عساکر
منصوره از راه شولستان وارد همدان شود در آن اوان شاهزاده رضا قلی میرزا که بر وفق فرمان
از خراسان مأمور بحضور شده بود وارد شیراز و تقبیل ساط کرد و ن قاطا اقدس سرافراز گشت
در بیان وقایع سال فرخنده فال او در شیل ۱۱۳۶ در چهاردهم شوال در هنگامی
که خطه و لکشای شیراز مقرر بود که طفر طراز بود و خرد فلک او رنگ یعنی مهر بنو چهار پادان حمل
خواهید و بر تخت جم سپهر برآمد که سلطان بهار بزم جهانگیری حضرت نمود طفل غنچه از مشیت کلین قدم
بعرضه ظهور گذاشته در عهدستان از پستان و ایله ابر بهاری شیر نوشین نوشید و برید صبار کس
شودار ازین مرده چشم روشنی گفت فساد پیشه کان دی که رخنه که باغ بودند حکم فرمان قضا از بندستی
قلع گشته و خاقان کبیری گستان قوای رسیعی بزم و غستان لاله و شقایق بکیران سبکخیز صبا و شمال
جولان داده و قلعه شماخی قلل شاه را که آرامگاه جنود و تناول شباط بود بهجوم جنود خود او مخرب ساخت
و لشکر بهمن را از عرض ملک چمن برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه و امیران
لشکر بجای زر تازی آراسته پیکر و از شش لباس و تختان بازر بفت پوش آفتاب همروش
و همسر شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد که بوعده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از
رولت عثمانی استمهال کرده بودند خبر صحیح و جواب صحیح نیامد و بوضوح پیوست که اولیای
اندولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و استقرار سنور بدفع الوقت میگذرانند و بعد
قبض و ببط همام خورستان و بنا در فارس و کرمان بطواسب قلیخان سردار موکول و تمام حتم
محمد و شیخ احمد را با محمول و میرزا محمد تقی شیرازی که آن زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت
بنیابت در کولایت سرلندی داده و خاطر از انتظام امور آنست جمع کرده در چهاردهم و نصد
بعزم اقتراع ممالکی که در تصرف رومیه و روسیه میبود و ایات نصرت طراز از خطه شیراز بجانب
اصغمان اهتر از یافت و در منزل اسپاس من حمال ایزد خواست چا پار از خراسان
وارد و خبر بخت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال شاه رخ میرزای خلفا چون شاهزاده
رضا قلی میرزا را رسانید که یوم الاحد پانزدهم شوال مطابق ۱۱۳۶ بعد از انقضای ساعت و کسری

از بعضی مظهر محذره سرادق سلطنت فاطمه سلطان سلیم بنت خاقان سیه شاه سلطان حسین قدم
بر صند وجود که آشته از زردین نسیم بجهت شمیم این مژده روح پرورد کلهای رنگارنگ نشاط و شکوفای
شکفتگی در حدائق و لها شکفته گشت و متوالف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور ائمه
مستقبل حال فرخنده مال آنصن بر و منده حدیقه اقبال را بقرآن مجید تعال نموده این آیه آمد که وَكَذَلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى
أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و حسب الامر بهایون بضبط آیه مبارکه نامور شد
و از منزل مزبور در کمال بجهت و سرور بمنت کرده در بیت پنجم ذی القعدة اصفهان را مقرب کوه
جهان کتاسا خند و ابالی مهنان کبریتی سنگار نشاط پر داخند میدان نقش جهان در رسته بازار
انحطه ارم نشان را از دروازه خواجه المی طوطی بچرخان و آذین بندی بساط کلدوزی کشیدند و اهل
نقده و ارباب طرب فوج فوج در هر جا مشغول را مشکری و رونق شکن بازار زهره و شتری کردیدند
و در بهمان اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای سرعسکر و سنگیر و شوش پاشای
مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظمه دولت عثمانی بانامه اخلاص آسیر بر سر سفارت
بر درگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون
نامه وزیر مشعر برین بود که عبدالهد پاشای که پراوغلی از دربار قیصری بسرواری امور و بصلح و جنگ
ماذون و در دیار بکر توقف دارد سعتمی نیز از بنظر نزد پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون
بصلحت دولتین باشد طمی نماید چپند که بر ضمیر الهام پذیر و الا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی
تاخیر و دفع الوقت است که شاید برای جهانگشای ازین قصد منحرف ساخته بیمازه اظهار دوستی گشته
کار خود را درست نمایند تا چون انجناب مجتواست که ابواب این مطلب بفتح کار سازی مفتوح
شده بدون تضییع نفوس و سفک و مادمه حاصل پیوندد برای تمام حجت احدی با اتفاق اقدی
از راه بغداد نزد عبدالهد پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما دلیات آنطرف ارسس است که تصرف
و اودنه نبیها و الاموتیا و همان پذیر باشند که ما خود انشاء الله تعالی بملاقات ایشان رسیده بنای کار را
میکنیم و چون قبل ازین که اعیان دولت رسیده کیلانات را بموجب اشاره از بنظر خالی کرده
سپرده در باب تخلیه باد کوه و در بند ما استر و قلعه ایروان تمهال کرده بودند در اصفهان کتاس معتبری

صغیری از جانب پادشاه و الاجاه روس بفرست نمود و در باره عمل و مقررات که همه جا در
همایون باشد در بیان حرکت سولک همایون از صفهان بجانب شیروان وصول
خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه بعد از انتظام امور
صفهان در دوازدهم محرم ساله لای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد فرشته در عرض راه
خبر رسید که طوماسب قلیخان سردار بعد از خصت از درگاه جهان پناه قنبر قلعه خنج و قلعه عوض که مسکن
اعراب بندر بود پر خسته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون قلعه کشک متعلق
به شیخ احمد مدنی و جمعی امیر رئیس مخالفان دلی بود و جمعیت کامل از اعراب سیمعانی و افغان و در
گزیستی داشت محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه دشمنی میبود از ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت از
شیخ احمد عازم کشک شده در کفر سخی آن با جمعیت خود که عدتشن پانصد میر رسید رایست قرار افراخت
سردار از بعضی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه و کر شمال انظار ایضا تعیین نموده خود بخود با فوجی بر سر
محمد ایلیغار و جمعی از اعدان او را قتل و گرفتار ساخته محمد با سعید و دی بسبت سواحل فرار کرد و چون شیخ
احمد از میادی حال همیشه نشأ اختلاف امور سواحل و بناورد مفساد کلیه از و صادر میشد سردار بتخییر
قلعه او عازم گشت و در اندک روزی سیدیه بر قلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی قلعه گیان دستگیر جمیع قلاع
بر مسکن انجماعت که در بنا میبود بتصرف جنود مسعود در آمده سردار بفرمان والا قلعیاتی را که ایشان
فساد بود ویران داخل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسا
اشرار بر بار سپهر اقتدار فرستاد که در روز و در بار دومی مسعود لذت میاست چشیدند و سر بگریزان
نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعه کشک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سواحل شانه
و در آنجا کشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب همواره است کرخت شیخ علق و دلدار شد ببول که کوچ او
در بندر خمیلان گرفتار غازیان شده بود محمد را بار فقاهی او سپر کند تقدیر و دست آویز نجات گرفتار
خود ساخته در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند گشت و سردار محمد را بر
وفق فرمان مقید و روانه صفهان ساخته چون مکر حضرت ظل الهی از تفصیرات او اعراض عین
فرمودند منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند و اول جمله که عمرت بغداد
و او را بنیابت کوه کیلویه تعیین کرده روانه میساختند در آلتا پوکا بان او را یکبار شمرده فرمودند

که اگر اینده مصدر حیانت و شور بختی شوی چشمهای تو نمک گیر این او جاق خواهد شد او نیز انگشت
قبول بر دیده ننهاده مرخص شد و در بنوقت که این فساد فاحش از و بطور پیوست بعد از ورود او به قبا
باشار خه هایون در همانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای او را عیب **لِلشَاظِرِینَ**
از حد قد بر آورده چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل کبیم خود معاینه دید و بعد
دو سه روز بکوری قدم بر راه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر سوکب هایون از بهمان حرکت و چون
مقرر شده بود که عاشور خان با پالو که در آن ایوان حاکم ارومیه بود سه هزار خانوار افشار ارومیه را کوچانیده
در صاین قلعه که محل عبور سوکب منصور بهت حاضر نماید مشارالیه بروفق فرمان عمل کرده ریایات جهان کشا
از راه مستدج وارد آن مکان و خانوار پهای مذکور را تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم
مرغ و معان گشته چون معتمدان احمد پاشای والی بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات رفته بود
پاشایان بکلم مخالفت ایشان را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند و در ورود سوکب و الیامرافه خوی
افشان نجات سعادت تقبیل عقبه خویشین مطاف در حضرت انصاری یافتند و بیکتاشخان قرقلو
سردار دارالمرز را با جمعی از خوانین و حکام مأمور به تبریز و حکام فشار و مقدم و مکر پرانیز مأمور به مردم
ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور
امر محبّه باشند و چون جمعی از طولوالش که در حدود استارادزجا بای سخت و بیشه های پر درخت مسکن داشتند
از راه زبونی بخت در او امر خاقان فیروزه تخت کونه مخالفت بطور میرسانند لهذا حکام استارادز
اروبیل و کیدانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایر چبان جلوی ظفر پیشرو پتیه ایشان معین گشته
انگروه را که در بیغولهای جنگل و کربوبای کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلخ گوشمال دادند
و در نوزدهم ربیع الاول خطه اردبیل مقرر که که جلیل گردیدیم در بیان کیفیت تسخیر شیروان
و تجارت قموق و تنیه لگزیه و اختان و فرار سرخامی | بعد از ورود سوکب
چنانکتاب اردبیل تا مار و چا پار از جانب عبدالله پاشای سرعکروارد و عرضیه رسانید مشعر بر اینکه
تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشت بعد از دو سال ایلیچی معتبری بدر بار عثمانی فرستاده
ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرال فرنگ بی نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات
را بسیارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده میطرف را تا رسیدن جواب حسن نظر کرده و سایر

در سایر پاشایان هم بخوبی که سبق ذکر یافت بفراین قیصری اقبالی کرده فرستادگان احمد پاشا را راه
گفتگو ندادند و بسیاری چاکب وستان سعی کنند بر خرم این گفتگو باور کنند که دماغ بلند سر عسکر پاشا
دیگر جامی کبر نیست و قلاع سخت بسیار قلوب ایشان هجوم جنود نصایح رخنه پذیر و در حیرت خیز چون
از جمله پاشایان مزبور که فرمان حسنون بجهت شریف با اسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی صادر
یافته بود سرخای خان لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در
حوزه اقتدار داشت موسی خان حاکم استار را بموجب حکم همایون آنقرمان را مصحوب آدم خود بر آید
سرخای فرستاد و سرخای عامل فرمان را گشته جواب لاطایلی که بر دمان حوصله اش افزون بود بموسی خان
نوشت در آنجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بضرر شمشیر شیران لکزیه تسخیر کرده ایم احمد بغدادی و غیره
چه حد آنست که از منقوله امور دم در وادی اظهار میطلب قدم زنند لهذا سخت کوشش آن زیاده
سر مغرور را پیشینا و ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع و بکری ساخت در میست و پنجم ربیع الاول
در و در سوکب همایون بکار رود که واقع گشته سرخای از آوازه تو جه آمدن بای خود بخوار و لطامت جهان
اشوب آن بجزو خار که رو بد بار شیروان کرده بود درخت بقلل جبال داغستان کشیده و در میست
و نهم ماه مزبور با بیچ لوائی جهان کشار تو و وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلیخان سعد لولحاکم
ارو میل با یالت آن مملکت سر بلندی یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه و شهرار در محل مرموم
بیلتی که در سه منزلی شماخی واقع و صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کین قیادت
نوجی از سپاه نصرت پناه را بناخت ایشان تعیین نموده بانصد سرور زنده و اسیر بسیاری از ایشان
به دست آمد ثانیاً عفو خطا پوشش شهر یاری با طلاق سپران فرمان داده بیکلری یکی شیروان آنهارا بدستور
خدیو فلک سریر بجا جان و اصل ساخت و چون بعد از گرفتاری محمد شیخ احمد و انجام امور فارس
امر منو که صادر شده بود که طوماسب قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین بجا پاری وارد و در باز سپهر
اقتدار کرده مشار الیه در شماخی شرف آستان بوسی اند و خند و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای
خان با قوچی کثیر از لکزیه در قبله جمعیت کرده لوائی فساد اعتقاد داده پس شهریار کشور گیرنده و اعزوق را
باشا براده مرتضی قلی میرزا در قلعه شماخی که گشته چون قسوق که در پارتزده منزلی شماخی واقع و نیشای
داغستان در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور خود را می بود بنا بر ای سب که او را

بچار موج مضطرب اندازند تسخیر و تدبیر آن مکان را بوجه سمت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی
با توپخانه جلوه دادند هزار نفر از بهادران رزم آزمایده و سبائی آهنگ قوی کرده طومار سب قلچمان
نامور گشت که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز باد و از ده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بجزم تنبیه سرخای
منوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بعبادت موکب والا و اذن مجدد و گشته از راه فارس و سیستان روانه
هرات گشته پستور سابق سرداری قندمار و سپهداری آن ناحیه را مخصوص خویش اندر دیگر گزینی قیرک
من اعمال اغستان خبر رسید که سرخای در موضع دیوه با شش که مابین قبله و شامخی واقعست با سردار
جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قنوق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از واقعه شامخی جمعیت
خود را از لکنیه و غیره منعقد ساخته و در قبله و در انجانب لکنیه جاریه را جمع و از علی پاشا و الی کنجه و سنج پاشا
والی تغلیس بفرستاد نموده سنج پاشا با بر مخالفت والی زاد نامی کر جستان از اعانت پهلوتی کرده اما علی
پاشا و له خود را با مصطفی پاشا و نوز پاشا و مختکرای سلطان تاتار و بیشتر از نفر از رومیه و تاتار بمعاونت
سرخای ارسال گشته بوجه بیست هزار کس در مسکن سرخای فرابهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون
روز مقرر از شامخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از تفکیکیان خود را در مکان موسوم بدیوه با تن
که از یک سمت بکوه و از یک سمت بر بیشه اتصال دارد بسرا راه جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان را بوجود
فوجی دیگر مستطهار داده از هر طرف پیش از آن سپاه سردار بجمعیت اول ایشان برخوردده چون میان
جنگ کل بود و از انبوهی خصم خبر شد شتاب بنصورت اینک قرات غلام سرخای است که بمقابل پیش آمده و لیرانه با ایشان
بستیز و آویز پر خست ایشان را مغلوب و منبزم ساخته بفرجی که در پشت آن گریه لوای قرار افزاخته بود
در آویختند لکنیه را مظنون آنکه حضرت ظل اللهی است که باین جرأت بس وقت ایشان رسیده عنان شکست
از دست داده روی بر تافتند و از هر سمت آن گریه قلب لشکر سرخای پاشایان بهم بر آمده مسلک قرارشان
از بهم کجفت و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ گشته رومیه سمت کنجه و سرخای با سردودی بجانب
غازی قنوق کرخت و تمامی اردو و سباب ایشان اتخاذ کسب و لیران ظفر نصیب گشت و از انجا
غازیان قلعه خاچمرا که احدی سرخای و مکان بسن محور بود و منب و عارت کرده آتش زده توده خاکستر
ساختند خدیو مهر افسر بوصول پنجه جمعی بسرا راه فراریان فرستاده سرخای چون از غرمت موکب
همایون سمت قنوق مطلع بوده بعد از شکست هیچ جاضبط عنان قرار نگرفته مرکب گریز از تنگ ساخته

ساخته و همان شب از تپیان کوه گذشته بود که دلبران هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از لکزیه و تاناکا
که از راه وحشت طریق فرار را کم کرده بسمت قنوق افتاده از نشیب و فراز آنراه دور و دراز بنا توالی قدم
فرسای جبرانی بودند و چهار لشکر منصور گشته گردن سپردن بزرگ شمشیر و حلقه کند خصر افکن در آمد
بهنگامی که سلطان بلنده اختر مهر از خاک پهن آهنگ نزول کرد موکب والا وارد آن مکان گشته بعد از لحظه
نورنگ با فوجی از بهادران نیزه گذار و جزایر چیان خود بخوار بتعاقب سرخای کند کوه پیکر دریا نور و در تیر تیر
و در عرض راه بسیاری از انجاعت را که افتان و خیزان طی مسافت میکردند قرین بلاک و اسار ساخته
تمامی الحنی و اعتمادی که در کوهستانات سر راه بود بتصرف لشکریان در آمد القصد در عرض ده روز پانزده منزل
اصب الساکت و کوهستانات سخت با توبخانه طی کرده در اکثر منازل توب و آلات عبادت بدوش
پیاوگان از قتل جبال بجز تقبیل نقل و تحویل میشد برین پنج وارد قریه خرمک کینتری من گشته روز دیگر جواد با و
رقار زرتین ستام بجانب قنوق آغاز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر بسته های عفو
تقصیر و صد در مشور امان و تاخیر یکت موکب نصرت تو امان رسید چون در دار ل ضرب طبع بهایون
نقد روی اندو و حرف او قابل سگ قبول نبود حکم والا صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش خواهد بود
که جبین ساری پیشگاه حضور شوی والا راه این سبیل بر آشوب را بجا در خس اینگونه چیل نتوان است
و با فسون و افسانه از دم این فوج از در مهابت افعی سنان نتوان است اما سرخای با تمامی لکزیه و غنجان
تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه یکفرسخی قنوق سینه بسته و پل را که معبر منجر در آن بود شکسته حویتیای
در قاع و جدال شده و آن رودخانه است از میان دره بس عمیق جاری که آئینه موج روی آبش چهره بنا
پشت ماهی است و از تعمق قهرش کار غواص اندیشه در تپاهی بعد از زمانی که شعله آواز شلیک زنبورک
و تفنگ از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرد عینی خان حاکم ابدالی ^{ظالم} شور و عبور گشتند و بعضی بسیار ای
باریکتر از شرکان دیده مورد پیدا کرده چون نور بصر طرفه لعیسی از رودخانه گذشتند سرخای و لکزیه را از
بلا حظه اینحال زمام قرار از کف رفته روی بر تافتند و کوه تظفر قرین متعاقب فوج فغان آغاز عبور
کرده تا رسیدن لشکریان کرده ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان خانه زمین
را خالی کرده رخت بیدار عدم کشیدند لیکن سرخای که سرفتنه بود با سعد و دی کوچ و کلفت خود رستای
و جریده از قنوق بر بسته بیدار اواد و چرخس آواره شد پس آندریای لشکر پر شور و شمر در خانه بر او است

و فضای قنوق موج زن و قصور و بیوت عالیه را اساس افکن گشته بکج گادی خنجر سعی لبران زمین
انواعی هر روز هفته و ستر ستر بسته که در درون پنهان داشت آشکار کرد و خزینه و دینیه و کنجینه هر جا
و ابالی بخارا آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاصه لادخان و لادخان
کرامی خان شمال که بزرگ و اغستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت فرین گشته منصب
عال شمال و خلایق فاخره سر بلندی یافت و متحد خدمت مستدعی عضو تقصیر ابالی آن سرزمین گردید چون
جنود و جمن و وی پابر کاب وصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و تزلزل بود و کار سرخامی نیز قابل آن
نبود که خود را معطل او سازند بعد از یک هفته که مال آنرا می انداخته و بنیاد و عادی بر انداخته شد جمعی از کوزیه
که در قید اسارت گرفتار بودند ذکورا و انانما بشمال بخشید و در قمر عبور بر سریده آنگام اهل قنوق کشید و صرف نام
کردند و بعد از ورود بمنزل آفتی پاره و اغستان معلوم شد که کوزیه انجا سر طغیان پیش آورده و در خانه
سمور را که معبر کوه منصور است شکسته قلعه کوه را سقاق کرده اند موکب و الا آنروز در آن سمت
رو و فرود آمد و جمع کردن چوب و سباب پل فرمان داده تا وقت غروب پل در کمال استواری بران
بسته افواج منصوره را فوج فوج نامور عبور ساختند همگامیکه هر روزین لوا آنروز و نیل فلک گذشت در آن
جما گشتان نیز پاسبانان کوه عبور و در دامنه کوه تزلزل نموده روز دیگر بهنگام صبح که آفتاب جهان آرا از
کوه افق تیغ کشید بعزم تخریب سقاق انکروه و صعود در جهات انکوه فلک شکوه بر فراز کوه زمین قرار
گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بموضع که زمان و نسوان انظار این شخص و شتند روانه ساختند انجماعت را
پای تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند آنحضرت با جمعی از دلداران بتعاقب فراریان پرداخته و آنروز
از بام تا شام ظمی پست و بلند آنرا می چون ساک کرده بسیاری از انظار ایضا از شعاب جبال بمکان
بلاک افکنده جمعی کثیر اسیر کردند و کوزیه اطفال شیر خواره و پنج شش ساله را از فرط وحشت در میان
در با و آبا انداخته نیم جانی برای خود نموده خویش را بقله قاف نجات کشیدند زمانی که خسرو پاسبان
خوشبید ازین قلعه بلند رخت بر منزل غرب کشید خدیو کشور کیر بعزم آسایش از باره کوه میسر بر آمده
منزل گزید و چون بسبب کوهستان آمدن اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر و الا بصدد
پیوست که بنه و آغزوق از راه مشکینچه و شاه داغی البرز روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت از راه چاخمر
متوجه قبله گشتند و آنراهی بود غیر مسلوک که سرخامی در بعضی مواضع کوه را از سنگ و خشت و صابو

وصا ووج برآورده احوادث راهی کرده که پیاده یکیک در محال بهشت و خطر از آن میگذشتند فرسخ
از قنقاع و چهار فرسخ مسافت آنرا بهت آنحضرت با مقرران رکاب تمام آنکوه را پیاده طی کرده بسم
وستی ناخن بهمت کرده از رشته سرد در کم آنرا بر پیچ و خم گشوده در شاترو بهم جمادی الاول محل موسم
بقدر نقاشین من اعمال قبله را بحساب نقش قدم قبله گاه امم ساختند و بعد از آنکه روز بقیع لشکر فیروز که
از شاه داعی می آمد بار دوی بزرگ و بنه و آغوش که در شام می سپردند و بفرمان بوبک فیروزی نشان
پیوسته و چون بطما سقلی خان که ببرداری قند بار خصاص داشت بعد از شکست سرخای بنجو مقر از شامی
عازم هرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی با نیر با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در هرات
بطما سقلی خان ملحق شود و در منزل بزبور عرضیه از طهمورث میرزای ولد نظر علی خان والی سابق علی
میرزای برادرزاده او بقوام سر بر کرده و ن میر سید شکر بیک که در حدی که سرخای بسبب جنگ قبله
از پاشایان کنجه و تغلیس استعانت کرده بود اسحق پاشای والی تغلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده
با مدد سرخای می آمده والی زاد بای بزبور با فوجی از کرخیه جمعیت در عرض راه کاخت بر سر ایشان بخت
پانصد نفر از رومیه قبیل و سیر و سلک جمعیت ابجاعت تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی نیافت
بقلعه تغلیس فرار نمیداد والی زاد کان در ازای بی خدمت بجلاص مهر شجاع و انواع نوازش و صطناع بهره
مندی یافتند بعد از هفت روز از قبله بعزم نخبه کنجه لوی عزیمت افراختند **در بیان حرکت مویلب**
و الا از شیروان بصوب قلعه کنجه چون از انتظام امور شیروان و تنبیه گزیده در عثمان
فراغ حاصل شد در بیت و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه کنجه برچم کشور کشانی گشوده
با مر و الا در محاذات ارس جسرین ترتیب یافته کوکبه عز و تکین با انواع ظفر قرین عبور و روز چهارم
ششم جمادی اضری از سمت کلبیا کنجه قباب بارگاه عز و جاه بنده هر ماه افراشته شد علی پاشا
که در آن اوان از دولت عثمانی با یالت کنجه منصوب و با فخر کرای سلطان تا نام و جمعی از رومیه و تا ناریه
بمحافظة قلعه مأمور بود شور را خالی نمود و بنار ابر تخص و قلعه داری گذاشت غدیو سکنه مقام کمیت پیر
توان محجره الحام را بجانب قلعه بسکت خرام ساخته مکان سیه و اطراف قلعه را بجهه دید دیده روز دیگر از
جانب جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار تخمینا صد و بیست گز فاصله بود طرح سیه بندی بخت
جز از جریان خون آشام را دست بر سر سیه تعیین و از طرف دیگر مویلبها معین و تفر گشته و فوج

بسمتی و بر سر کرده بمکانی اختصاص یافت و جمعی از جزایر چیان قادر انداز منار بای مسجد خارج قلعه را
که مشرف بقلعه در تیرکس آن حصن مشین واقع بود حواله گاه ساخته در منار با آغاز کمانداری نمود
تخت توپچیان رویه منار بای مزبور را هدف کلوله تشبیه و با تشریح ستی مهارت در عرض سه روز
با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان اینطرف منار بای میان قلعه را که رویه سرکوب سیه داران
ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگون ساخته برات
جیات بالا نشینان آن بزم خاری را حواله قایض ارواح کردند و آن فتوار بای آتشین را که در جو بیار
خوتخواری سر رفکات کشیده بود از جوش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالیه بای بلند سپهر پیوسته
که نازل متزلزل سماوی بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شش بهای پای قلعه کشیده
سرکوب قلعه کیان میساختند اما همینکه آن قلعه بای چوبین قامت استعلام علم میکردند از بروج
قلعه اساس سر بلند می آنها را بصدقه توب کران سنگ از پای در آورده چنان هیات عظیم را نمونه
عظم میسازد و پس منجیقهای کرده آن مرتب گشته از دیوان منجیق و شماره آیات
و آمطر نا علیهم حجازه بر قلعه کیان قرادت بشد و فرمان پذیران کو کهن پیشه بیرون بحر سیه
کوشیده از طرفین بگندن نقب داد فریاد دستی میدادند و دسته دفعه از جانب سیه داران
نقب بپای چهار رسیده آتش زدند و خاک بنیاد و حصار و جمعی از مستحفظان بیاد فنا رفت یک دفعه
هفت نقب بنقبهای مختلف بنا گذاشته نقابان رویه بنها تخانه یکی بی پرده باطل نمودند اما از
شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من بار و دیگر رفته بود غافل شدند حوالی فجر که مستحفظان خواب
و بسیار بر فراز این قلعه بلند با فروختن مشعل نور ضیاء صبح گرم کار بودند اولاً بحکم والا یک نقب آتش
داده از اطراف قلعه دلول و بوشش و بر کاخ فیروز کون فلک زلزله و شور و شش افکنده قلعه کیان را تصور
اینکه همان یک نقب بود که نایره شرار آتش تسکین پذیرفت از خوف یورش بیروج و حصار از دحام
و هجوم عام کرده همینکه فراز انقلعه استوار مقام استقرار مردان کار کردید شراره از آن آتش جانسوز
بنقبهای دیگر در گرفته از ایجاد و در بنیاد قلعه افتاده اختر جیات بهفتصد تن از چارسان بروج با کوب
عمر دله علی پاشای والی کنجه حترق یافت از انطرف نیز رویه دو دفعه نقب بپای سیه آورده یکی را
سیه داران مطلق شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل را شکافته از آتش درون خانمان سوزستی سی

سی چهل تن از جزایر بحیران سینه داد گردید و چند دفعه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در همان تنگنای
نقب با کار و دخنجر و طپانچه دست بگریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر در قهتسبکه مستحفظان در پشت
سینه مشغول حراست بودند و سینه با خمپاره های دستی و تیغهای آخته غلظت از قلعه بیرون دویده و خمپاره ها
را آتش داده بجانب سینه داران انداخته با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شد و اهل سینه تا آنتهای
میدان دوامندند از اینطرف سپرداران اگراد و دلبران جلالت بنیاد با تیغهای کشیده برومیه در آویخته جمعی
در خاک و خون کشیده تنه را از سر سینه دور کردند چون شهریار تاج بخش کشور کبر هر روز بر سر سینه پای توجیه
کرده بکار هر یک از کارکنان و فرمان پذیران میر و خستند اهل قلعه بعضی را یافته در آنوقت بجای پاره
توب و تفنگ را مشتعل ساختند که اگر حرم خود بود اولاً العزم دستی از دور بر شعله آن اشک بر شوره و شرفند
خرمن عمر بسیار می از راه بران طریق جان سپاری بآن آتش جانسوز در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق
افتاده که در وقتی که سرور کردن فراز پر پشت سینه روی توجیه آورده بهمدستی اقبال پادشاه سرشته کار
بدست کار بر میان همو بسیار میدادند کلواک توب سر شخصی را پرانیده مغز و خون آن شخص بر سر صورت و
لباس آنحضرت پاشید که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت از سر سینه
بروز با بانجامی آمده آسایش میکردند کلواک خمپاره از قلعه میان مسجد افتاده یکسفر از غلامان را از پای
در آورد و همین پنج مدتی نیز آنجا که آتشی داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نیش و گزری
از رومیه و اهل قلعه را بکلواک توب و تفنگ و خمپاره اساسی فروریخت از آنجمله فوج صالح پاشا حاکم کاشان
بود که در حصار بضر بکلواک توب از پای درآمد و دیگر ولد علی پاشا بود که با آتش نقب سوخته پدر را کباب کرد
از اینطرف نیز علیخان بیک توجیه پاشی که در سر سینه بود بکلواک خمپاره قلعه کیان راه فاپیش گرفت و تا
غرة رمضان اوقات شبانه روزی صرف بیرون سینه کشته خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم
انباشته سینه را از خندق گذرانید و پاشی شیر حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف باران توبر پای
سینه متلاشی شده توده خاک شد دست از بردن سینه باز داشتند رنگ تدبیر دیگر بر آب ریختند برین
نیج که سمت بامین مشرق جنوب قلعه را که آب میگرفت سد سدی تزیین داده آب بستند و دیوار شیر
حاجی با حصار و بروج آن سمت اندام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و اینیه و عمارات در روی آب
نموده خانه حجاب شد اما محصورین با ستونهای راه و عبد الله پاشا کو بر او غلی که در آن اوان لیسر عسکری

منصوب و آوازه آمدنش روزی بر روی آمد پشت بدیوار سپید واری داده دست از واسن قلعه و در
برینیداشتنه و درین چند ماه آنچه لازم کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلیه
کشایش امور در دست کار فرمای قضا و ختاج ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد و بی نهایت
تسخیر صورت تیسیر نیافت چون یورش میچگاه راه و رسم خدیو کشور کشان بوده فوجی از دلیران خون
آشام و عساکر بهرام نظام را بسر کردی چند نفر از خوانین کرام و رؤسای انجمن هشام با طرف قلعه مأمور
و انحصار استوار را در محال شدت محصور ساخته جمعی را نیز بسرواری صفی خان بغاری روانه تغلیس فرمودند
که با اتفاق آه و اوان و انام و اربان کریمه مشغول محاصره قلعه تغلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبور به زور سپر پنجه
اقبال سز و اوال خسرو داد کرد رسال بعد تیسیر کرد و مجاری حالات اندهستان بشان الله اعلم در ضمن
وقایع انسال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد **سَأْتَلُوا عَلَيْكُمْ مِّنْ ذِكْرٍ كَرِيمٍ** از تسلیح قوت
اقبال سینک در ایام محاصره کنج چون اردوی همایون در تبریز رسد و واقع شده بود دست میدی در
برابر خمیه خسروانی کشیدند که تبریز را در پیمان بسنگ می آمده باشد از اتفاقات در خمیه محرم محترم روزی در
بستر آسایش نشسته بودند عزم دیوان سرای همایون کردند و میبندند از جابر خواسته را می شدند بدست
در ایام محاصره بهرات اتفاق افتاد فی الفور از قلعه توبی انداختند که کلول در چهلوی مسند مبارک بر زمین
و چنان آفتی بنگبجان حفظ الهی از ذات بهمال گذشت در بیان تمهید سرکشان لکرنه جبار و تله
و باقی صادرات امور ایام توقف کنج در جیبی که رایات جاه و جلال در خارج کنج
و پشت جمعی از رؤسای لکرنه جبار و تله وار و در بار شوکت مدارگشته بیست روز تعهد کردند که جمعی لازم بهم
ساق در کاب خورشید شراق حاضر سازند چون در آن موعده اثری از وعده بطور رسید جمعی از
خوانین و حکام سپاه نصرت پناه را که در عهد و آغوش مستعد و منتظر فرمان بودند به تمهید انظار ایفای تعین کرده
فوجی از مسکرفروزی اثر بجا و نیت ایشان نامزد و جمعی از کریمه کاخ تیسیر کردی علی میرزای ولد امام
علینجان از انصمت رودخانه کرمان اسرا مودگشته و مأمورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آنجا
گشته انظار ایفای قلاع و مساکن خود رخت تخصص بقلعه کوهی که معین فرزند البرز بلکه البرز پرورده و امان
فیش بود کشیده مانند کوه که بر عزم جنات بسته دست بخیره سری کشودند و علی بغضله با سواره و پیاده
خود بمسکرفروزی اثر هجوم آور شده اردوی انجمن چشم را آماج گاه کلول تفنگ ساختند اما خود را

اما خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان بمعرض تلف در آمده روی بر تافتند و بسفناق خود
تافتند پس سرگردگان یکصد و پنجاه تن از آنظایفه که در دست داشتند از پای در آورده بکنه کوب بخت
ور و بآن ناحیه بردختند و تمامی قری و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را غنیمت
منسوب و خسار و ذکوره و اناث آنظایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند چون موسم
زمستان رسید و خیل سر با کوزه زهر پر را که میسر شده به سیاق آنمکان رخت نزول کشیده راه آن نیز
منحصر بیک ممر بود که از آلکزیه بدرختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هر چند که از
بج بند آئینه صیقلی گشته بود اما یورش صورت امکان نمیدادند و الاغازیان بر گشته
جمعی هم از رؤسای آنکروه که در اردوی نصرت پزوه بودند بسلسله حبس و قید گرفتار آمده انجام کار
ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعضی رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مامور بخراسان بودند
از عرض راه فرار و در کومستان بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کرده از موقف اعلی با باخان چاوشلو
بیگانه یکی قبلی به بنیه آنظایفه خیره سر با سو گشته در محل موسوم بزور قلعه کوهی که سفناق انجاعت بود پناه
از اطراف کوه یورش برده بعد از کشتن و کوشش بسیار آنظایفه مغلوب جمعی از ایشان در رودخانه آن
ناحیه غریق و برخی هم بیار توشمشیر صاعقه بار و لیران حریق گشته و تنه با عیال و اطفال دستگیر شده با شماره
والا و هتام سرگردگان بالوار سکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام پهلوشین
ایلیت رفقا گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به بنیه بلوچ دیزک اسور ساخته بودند
پانصد و عریض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که بیای مردمی بخت چیره دست فآنی سرکشان آن ناحیه
را فرین خدایان و جوان و جمعی را بیلا می تیغ کوچ براه رست عدم روان ساخته و قلعه دیزک استخر نمودند
در بیان وقایع توشقان شیل مطابق **تاریخ** و انعقاد مصالحه باز و سیه و ستر و اد
قلعه باد کوبه و در بند بتایند خداوند همیشه و مانند **چون** وقت آن شد که در آلکزیه
باتین و قلعههای شکوه و دریا چین که در تصرف لشکر بیگانه دمی بود بجهت سپاه ابرآذاری و قلعه
کشان نسیم بهاری گشوده گشته از دریا با قوه نامیه آب رفته بجز بسیار عروق اشجار آید و بنی الاصفه
جهن که غارتگر کلههای ایض و احمر کلشن است راه دیار ناکامی بیاید سلطان سبازگان روزنه شنبه
بیت و پنجم **شوال** **۳۳۷** **هـ** علم **سباز** از خطه حمل گشته باب الابواب لاله و کل را که گشایش و بند نقل و

و تخمیل او بود با بنزاد جیوشس بر بایح بر روی باغ و بستان کشاد و طنطنه کوسن نوروزی مغلطه
فتح و فیروز می شده بجهت و عالم افروزی بدور و نزدیک در داد و مجلس خسروانی که کلزار بهار استعاره
آب و رنگ ازان گلشن رنگین و باغ ارم کتاب ز بهمت ازان حدیقه خلد آیین میگردیده و درختان
لال و شقایق داغ رشک ازان بر دل میبوخت و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن قفا بناخن خار
میخارید و بنفشه از غیرت کبود گشته در بوته حسرت میکداخت مشحون با انواع خاکسته و برودوش
رؤسا و سران سپاه از اثواب گلگون و خلائع زر تار می کونا کون آرا گشته کشته بهارستانی و دیگر نظر
آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش کلزار پر رنگ و بوی دولت اید پیوند رسیده در آرزو
فیروز تخت استفتح قلعه کبری با سرداد و ولایت در بند و باد کوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقا
ذکر یافت که کناس المچی که از جانب پادشاه روسین سفارت در صفهان بهره باب تقبیل عتبه علیا
و از ملزمان رکاب بهایون میبود چون بعد از تحویل قلعه شمانی نیال انقراض قلعه در بند و غیره که در تصرف
روسیه بود از ضمیر انور میکندشت المچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن امر
تاهمه استمهال و بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه نیز چون دهنست که اسباب
و تعطل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تخلیه ولایات فرمان فرساده کناس را بدولت
ولایات مافون ساخت لهند در آرزو زمینت اندوز عقد مصالحه فیما بین دولین بوقوع پیوست
از بنظر فرقرین اشرف حکام بولایات در بند و باد کوبه و سالیان تعیین و روانه و مقرر کردند که اسرانی
که در تصرف روسیه باشد جمیعا باز یافت و ولایات را تا قلعه سولاقل کرس الحمد مالک جانشین است
تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند و مامورین بنجو مقرر فرمان پذیر گشته
ولایات را بحوزه ضبط در آورند و بعد از طی مرحله ایند عاجون اصل بنامی شهر و قلعه شمانی در جای مناسب
اتفاق افتاده دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن میوانست شد حمت و الا بتغییر آن مکان تعلق
بوقوف و بلدی دیده و در آن صایب نظر در چهار فرسخی محل موسوم به آق سو که باین رود کرد شهر قدیم واقع
و بحسب مکان بسیار می داشت معین و مقرر گشته بدستور و الا بتایان جمارت پیشه و حرفه رسان دست
اندیشه با تمام آن بنامی خیر فرجام دست مهتام باز دیده در اندک روزی کسی سکره آن حصن متین را همدوش
قلعه ذات البروج صرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان ز بهمت نشان مسکن

مسکن و اقلعه را دارالملک حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بخت پرور اینکه ایلیا رس و الی خوارزم
حسین و کیلیموت را بانه هزار نفر از ترکمان بناخت حد و خراسان فرستاده انجاعت و وفرة کشته
کرده بی بگوگای بانه و فوجی بسمت آلا داغ و سملقان که مسکن اگر او چشکر است رفته در صحنی که آن طایفه
مشغول کونازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بس وقت ایشان رسیده جمعی
کثیرا عرض شمشیر ساخته در ازای این خدمت بنوازشات خود را از اختصاص یافتند در بیان حرکت
موکب و الا بجانب قارص بعزم محاربه عبداللہ پاشای سرعمر و قبضه سیدن
سرعمر در خارج قلعه ایروان | چون مدتی بود که عبداللہ پاشای سرعمر روم با افواج قضا
بجوم آن مرز و بوم از وان بقارص آمده هر چند آوازه آمد آمدش بسیل کوبساری مساعت و ام مبداء
اما کو بر جای از نهضت موکبش که انجالی ببارت میگردید بعد از نوروز سلطانی که ایام محاصره کنج شده
یافت و سرعمر سرازیر بیان غمناک بر نیاموده فوجی را اولاً بناخت لواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله
جذبان عرق صحت سرعمر کشته از قارص متوجه کنج شود سرعمر بجا این بر خست از مسارضه اعراض کرد پس
عزیمت توجیه آنست در خاطر والا انصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان حساب و نیزه کند از ان مرتجع صلابت را
سرعمر کی چند نفر از خوانین بسندید طرق و ضبط ضابطه محاصره کنج مامور ساخت و فوجی را بس مقرر شد
که رفته در آغوش توقف کرده هر گاه لگزمه جار و طله یاد خستان که همیشه در کین میدان خالی اندا کبر ف
نمایند با سیکر سکی شیروان و حکام آن ناحیه بتنبیه ایشان پردازند و گویای بر این برای محافظت و صیانت
ایروان بجانب تنجوان تعیین فرمودند بعد از اتساق این امور و انتظام کارهای نزدیک و دور روز چشمنه
سبز و هم ذی الحج طرف عصر از حوالی کنج بجز خار اردوی همایون در جوش راندن بای لشکر سیکر ان در خروش
آمده در منزل لاکور من مجال شمس الدین بعرض افش رسیده که تیمور پاشای علی حاکم وان باشه بر تن از
عسکر روم و اگر او ان روانه تخلص است خدیو جهان پرورد بس تمام این مژده بخت اثر با فوجی از رلا و ران
رندم آنما بعزم سپه که شاید که سر راهی بران خیره سرگریز پاکیزه عازم تخلص شده اردوی همایون را مسقر
داشته که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار قامت کشاده قنظر انصراف موکب و الا باشد بعد از ورود ران
جماگشا بس فرسخی تخلص معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین ذخیره مبروه هست کار را انجام داده و
کرده انحضرت فرمودند که از میان کوه مشهور بقایغولی از میرا به غفله بر سر قلعه قاز انجالی که در نواحی قارص

واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رفته آنطایفه را قیام نمایند باوصف اینکه در آن زمان یک تار آفتاب در
درجات ثور گرم کونازی بود میان کوهها و در باجندی مالامال برف بود که کوه از دشت و جاده از راه
تخصیص نیافت آنحضرت پیادگان را در آن کوهستان بگویند برف مأمور ساخته دو شبانه روز آن
فوج فیروز قدم فرسای کسی گشته سپاه کینه خواه دی را که در آنوادی هولناک کوه کوه بر روی هم تراکم بوده
پامال نمودند که شاید سرشته عبور بدست جنود منصور افتد میسر نشد و چند مرکب نامون نور در آنزرق مسا
بیاد بانی توایم نیز کرده باندرباهی بیکران انداختند چنان غرق شد که تخمه پاره از استخوان بندی پیکر هیچکس
بکار نیامد پس عطف عثمان کرده در قلعه لوری بار دومی بهایون پیوستند و از اینجا عزیمت ضمیر شمس
مصوب یکی از کفار آن رومیه بر عسکر نوشته بود از توجه مرکب منصور آن سمت آگاهی داده باد و از
هزار نفر از عساکر نازان عرصه کبر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم ۱۲۶۹ کافر سخی قارص
مقر اردوی انجمن چشم ساختند سحر گامان که زدی صبح ملکب تدرین کوس کس رحلت شب آوای
نمای و غریب کرمای غلغل در چرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر در ایات اژدها پیکر سر نقبه سماک و سینه
افلاک فراخت بضابطه و آئینی که بیابست و فرسکو هی که میباشست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده
پرچم اعلام زرنگار کشودند چون سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افسر از منضت کوه ظفر واقف
گشته حصار قلعه واری نامن عاقبت ساخته و با استحکام درون و بیرون شهر پرداخته خود در قلعه توقف
و عسکر رومیه را که شمار آنفوج میسار بیکصد و بیست هزار میرسید با تیمور پاشای ملی بخارج حصار
بود که از رومی حرم نشت بدیوار رزم نمایند تا عصر گشته رزم سازان و شور انگیزی جان بازان
سعی و تلاش شد که شاید آنطایفه از حصار بند قلعه دور و بهم آورد لشکر منصور کردند مفید نیفتاد چون
وسعت قلعه قارص توقف آنسکر برشور و شرار بر میخواست جمعی از ایشان در فراز تلی رفیع که مشرف بقلعه
بود نصب خیم قرار و اطراف آنرا بمطریس و خندق استوار کرده بودند لایه تو بخانه جلور با برهایون
بجوالی قلعه کشیده بطلب محسب بر روی ایشان لبند و بعد از آتش افشانی آن اثر در بای ثوبان دیان نوشت
کار ز هر چشم تیغهای افسی پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آنطایفه
حمله ور گشته بعضی تهاجم ایشان رومیه روی بر نرفته فوجی دیگر از همان خارج قارص بجانب آن واردان
الروم شتافته تهمه خود را بقلعه کشید و بار تخصص کشودند و چون شب سپاه خیمه اطلس شک فام

قام خلعت را از برای آسایش طناب در کشید خدیو فیروز روز عطف عثمان بجانب اردوی سپهر بنیان
کرده سه روز دیگر آسنگان را معترک کوبه کرد و بی چشم و تمام نواحی قارص را با مال سهم سینه چند و تلف فرجام ساخت
و کتوب شتا خانه بجزرت سرعک نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده اورا بیدان جنگ
دعوت و ترغیب کردند جوابی بنامه معلوم شد که بنای کارش بر تقاضای است چون قلعه کنج و تخلیس محصور سپاه
منصور و همت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصود بود صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید سرعک
برسم امداد یکی از حصارهای محصوره جلوه گرمیدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنب اوج کلیب را با فراختن
قیمه بارگاه پهلوشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روز بیکفر سنجی ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند
حسن پشای والی ایروان بقلعه داری برداشته و فوجی از دلبران رزم ساز بموجب حکم سرور گردان فرزند
قلعه با نیزه را معرض تاخت و تاز ساختند عثمان آقایی حاکم آسنگان را دستگیر و با سر و زنده بسیار با سخت
کرد و بن نظیر رسانیدند عبد الله پشای سرعک از کار سرعک سابق خبر اندوز گشته بمغاد ایضا اجزاء
القدر و عینی البصائر انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلبران و سنج حاد شده در بلاد ایران
محمول داشته جمده اجمعی آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر
رومیه و تقریر محمد آقایی ذخیره چی که در محاربه بدست آمد بمغاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده و یکصد و پنجاه
ایروان شد و بعد از عبور عسکر روم از آره چانی این نوید دلپسند و شترده بجهت پیوند معرض خدمت خدیو
از جند گشته برای سبکباری غازیان بنه و آغز و ق با اردوی بهایون روانه کوکبه و کلبه ساخته موکب والا
که قدش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت کرده سرعک که با هزاران کوکبه و قزمی آمد و در محل موسوم
بیاغاد رومین اعمال ایروان گشته چون دست از دامن جزم کشیده نمیداشت آنشب با آن گروه انبوه
دامنه کوه فرود آمده کوکبه والا نیز پیشه را که در دفر سنجی انکوه در جنب قریه انخی کند می ایروان واقع و بین العسکرین
میدان مسطح بود برای نزول خست بسیار نموده سرعک که طایر و کلبه در هوا می خیال معارضه از آتش شباهت عارض
بهرید بجانبین یاد بروت در قلعه قاف بلند پروازی قرار گرفته آنشب هر یک از شیر شکاران را صید قراک
دلیری را گرفتار کند لونی بیایکی تصور میکرد اما حضرت ظل الهی که کوه پابرجای جهان علی و کلبه گشتی در با
بود آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطا یای حضرت کرد کار دسته با دل قوی و حوصله شکران معزم تمام
و همت شرف تا نصف شب بانتظام امور سرگردانته قنظر ظهور صبح روزی بود که در آن شب عالم

واقعه دیدند که جانور مهیب که بجای پیش و پشت پلنگ شباهت دارد در میان خیمه رسیدی که مخصوص آن
حضرت در منازل زده میشد و آنحضرت کرده خدیو شیر صولت نیز با وحله در کشته تقایم کرد آن اورا گرفتند
آن جانور هم شروع بتلاش کرده اورا محکم کشیده بزاور آوروند تا پایبامی جانور تقایم بود آنحضرت باور آنحضرت
لشکریرا که در اینجا حاضر بودند با دوا اشاره کردند هنوز از ایشان اغاشی ظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت
بازوی شیره افکن اورا از تنهای در آوردند صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده اولاجام کوش
و ساغر هوش ایشان را از باطن کعبه این بیان ساختند که دشمن سر مست می غرور و با دعه جمعیتش بر زور
که در پیش رو نشسته و دو طرف اردو نیز بقلعه ایروان و زنگی چانی پیوسته اگر فتوری در غزم و قصوری
در زرم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران
را بشروه خصم افکنی دلدار می بفتح و ظفر میسد واری دادند معارن آن رومیه از قلعه برآمده از پشت سر
اردوی همایون کنار زنگی چانی را فرو گرفته که بر گاه کوبه والا از بالای تپه بمقابله پردازد ایشان بمسک
نصرت اثر در آورند و اردوی سرعک نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همین که با کوبه و از دحام پناه افتاد
خدیو بلند اقبال که با افواج خود مختار مسکمل و آراسته محتبای کین در کین ایستاده بودند از فراز تپه مانند
رعد بهاری خروشید و چون بسیل کوه ساری جوشان آبگ نشیب کرده رد بشکر رویه آوردند سر
عسکر روم تو بجان خود را و دست کرده یکدسته را بجانب بسیار و دست دیگر را بر سر تلی که در فضای مید
واقع بود قرار داده و خود در پناه تل ایستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توب و تفنگ را صاف
بار ساخت شهر یار کشور گیر نیز با فوجی از جزایر چیان بهرام صولت بر سر تو بجان بالا ای تل که سرعسکر آرا پناه
خود ساخته بود یورش برده جمعی را نیز بر سر تو بجان جانب چپ نامور ساخته قول همایون را بر سر قلب لشکر
رومی در حرکت آورده تو بجانهای جلور را بر ایشان بستند تخت جزایر چیان بهرام کین بد پشت کر می
اقبال ظفر قرین متهاجم گشته تو بجان روی تل را تصرف کردند و بنیان پایداری قلب سرعسکر نیز از صدا
تو بجمای کران در هم شکسته رو بود ای انترام آوردند یک تازان جلاد است آئین و نیزه که از ان ظفر قرین
که در طرح و کین محتبای کین بودند با شاره سرور روی زمین از بسیار و زمین بتعاقب سواران پرده
فوجی نیز پیش روی پیادگان در آمده آن صید بامی بدام افتاده را بجر که دارا حاطه کرده بسراشانی دست
یازیدند کار بجائی رسید که یکسفر چریک ده تن سینگری سیل تن را زنده پیش انداخته می آورد سواران

سواران لشکر تا کنار آریه چانی از محبت ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار سوار از آن گروه عرضه تیغ
بناک و پیر خرم قراک شدند و عبد الله پاشای سرعکر راستم نام قراچور لوی مغاویزی عثمان گریخته نژده
می آورد و جمعی در آن ساخته چنانکه عادت او باش سپاه است با و در آن بخت پاشای تا توان هجوم کشاکش
ایشان از سب در فلطیده سرکشش سنگ آمده نیجان کشت قراچور لوی چون صید خود را نیم بسمل دید او را
فوج کرده سرکش را بنظر رسانید و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازگاری کرده بود و بنوازش کامل
سرافرازی نیافت و سار و مصطفی پاشای والی دیار بکر که بصهارت سلطان محمود خان پادشاه
دیجاده روم اختصاص داشت جلیل یک پیش مست خراسانی از سب ندهخته چون زخم کاری یافته بود در
عرض راه و یافت که نعش او را بار دوی نظرفرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر
میران بهین پنج سر بر سر این ستیزه رانی گذاشتند و تمامی تو بجانده و خزانة واحمال اطفال و خدام و دو اب
و آلات و حساب سرعکر و لشکر یا نش فرزند از حیطه حساب محض کتاب درآمد و این فتح روز کشته است
و ششم شهر محرم ساله اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملی در آغاز اشتعال آتش جنگ با اگر او ان سبقت
بهزیمت جسته از جانب اوج کلیبای و فوجی از راه کرپی و شترک عازم فرار شدند از سبقت دوات در دره
حوالی شترک سر راه بر ایشان گرفته ارامنه از پیش رو بچوب و سنگ و دلیران از قضا بقیه و تفنگ سبقتی ایشان
را رم داده سه چهار هزار از ایشان را نیم جان بآن دره بی پایان انداخته مرد و مرکب بجاه سار عدم شت
الحاصل در روز برای ضبط و تغییر غنایم و اعطای جوایز و عطا یابی در آن مکان فیروزی نشان مکت و
انگکان را بر او تپه موسوم نعش سرعکر را بر او طعن ساخته مصحوب محمد آقای ذخیره جمعی بقایم نعش
سار و مصطفی پاشا و اما در اقلعه ایروان گردند و جمیع گرفتاران رومی را خراجی داده و بدرقه همراه
نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران رومی را برای نقل این سرگذشت بجانب کتچ و تغلیس
ایروان فرستادند پس همسانی فتح و ظفر و همگانی تابید ایروان و اور کوکب فیروزی اثر بجانب سیلاق ایروان
نهضت یافته تپه تخماق خان را مقرر کوکب نصرت پشروه و لشوکت آسمان فرسا که الیزر شکوه ساختند و
با باخان چاوشا و بیگاری یکی فیلی را که بعد از واقعه فتح بموجب امر والا بار دوی جعلی پیوسته بود باش هزار
نفر از بهادران رزم کتر بحاصره قلعه ایروان مأمور و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضا علی میرزا
که با عزم محترم از ارض اقدس مأمور بدر گاه معلی شده بود وارد و بشرف تغیب سلطه اقدس فایز شد

در بیان تسخیر قلاع کنجه و تغلیس و ایروان و مجلس و قایع آن اوان و
چون تثبیت ایزد و اور که بست و کشاد حصن حصین جهان و بسط مہام قلعه ستین چهار ارکان در
دست قدرت اوست بجدول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب بدست می آید
در خنهای کشوده از شرح جت بسته گشته در پای بست از هر باب کشایش میساید به صدق این مقال تقدیم
قلاع مزبور است که درین چند سال نهال بار جای طایفه رومی در آن زمین خازینه تصرف دو انیده بخدی
شاخ و برگ سرکشی افزوده بود که بکشاکش آرزو آمد در وقت انگیان و دهره حرف و صوت سفر اینچو از پای
در نمی آمد و درین چند وقت نیز که این همه از سر کشان رومیه پیاوردی جلالت سردر پای قلعه گذاشته است
از قلعه داری بر نه اشند در بنوقت که خبر قضیه سرعکس کنجه رسید اولاً علی پاشا والی انجا میرزا پاشائی را با
چند نفر از رؤسای او جاق بدر گاه کیوان رواق فرستاده طالب امان گشت این مسئول در حضرت ظل
اللی موقع قبول یافتند عبد الباقی خان زکند را بهر اهی ایشان با فرمان امان روانه ساخته بعد از حصول امان
مزبور پاشای مشاریه در مقدمه هم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشاره اقدس پانوی بجانہ و جمیع اسرای ایرانی
تسلیم میسند عی شد که با فتحکرامی والی زاده تمار کام دل از تلمیم عقبه علیا در یابد و بعد از حصول سر بلندی
بجانب مقصد شتابه مقرر شد که پاشا و فتحکرامی سلطان با اتفاق عبد الباقی خان روانه در بار سپهر بیان
و جمعی از غازیان نیز رومیه قلعه را سالماً از آریه چانی که ابتدای سنور است گذرانیده معاودت نمایند
پاشا و فتحکرامی سلطان بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و شرف پابوس و تلمیم شکستهای لایق گزینده
بنوازشات خاصه غرض خاصه یافته علی پاشا متعاقب لشکریان خود از راه قارص و فتحکرامی سلطان تمار
که ولایتش دار الملک قرم بود از راه تغلیس طریق مقصد پیموده بعد از تخلیه کنجه اسحق پاشای والی تغلیس از
باب استیمان در آمده او نیز بهین پنج مورد امان گشته در بیست و دوم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید
قلعه را با اسرای ایران و کرچی و تو بجانہ و خور خانه بنصرف سرداران اینطرف داد و خود با رومیه قلعه عازم
اخته گردید اما حسین پاشای والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روزه استمهال کرد چون این تعویذ
از پاشا محمول بجزر میشد لهذا تسخیر قلعه را بجمعه مامورین ننوده در دوم ربیع الثانی از سیلاق تحاق خان
بجانب قارص لوای کشد کشائی فرماختند و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص که معبر از زن الزوم است تخیم
اردوی کیرمان پوی گشته تیمور پاشای ملی حاکم وان که از معرکه پراشتوب جنگ ایروان بسپای مردی سعی

سعی تیز دستی کرده و سرعافیت بدر برده در قارص میسب بود با حاکم قارص و پاشایان بقلعه داری پرورد
و از کنار آرد به چالی الی اردن الروم تا محلی هسیه قری و مزایع و تواجب آنروز بوم عرضه غارت شده چون بعد
از مقدّمه قتل سرعسکر ثانی میان دولت عثمانی احمد پاشای والی بغداد را که تحت تعصّب فریب ساخته از
ایالت بغداد معزول کرده بودند بر سر عسکری منصوب و بجهت وصلح ما ذون ساخته او نیز در آن اوقات در
اردن الروم توقف داشت عریضه فرستاده متعدد انجام این امر شد و پاشایان و اهل قارص و اردن الروم
عریضه مزاعمت آمیز بدر بار علی فرستاده نمودند که کار را برودان را صورت دهند مشروط بر اینکه خود
بهر حال فتح غریمت اندیاد کرده پیرامون ایندو ضرار ایشان نکرده و چون بهمت انصاف کزین انحضرت که از علو
بهت طبع خطا جز برخاقان چین نکیر و سخن با حضرت قیصری وزیر روستان رومیه دشت نهار عایای عاجز
وزیر روستان مسلت ایشان را پذیرفته نقیب الاشراف قاضی اردن الروم نیز با چند نفر از رؤسای اوجاق
وارد قارص و با اتفاق علماء و مشیرین اینجا کامیاب تقبیل آستان سپهرشان و با فرمان امان روانه ایروان گشته
حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقتی نگذاشت اما چون قلعه داری بسودمندید آن منشور عاطفت و
احسان را بجهت نجات خود ساخته شروع تخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاول آن حسن سپهر را تدارک
تو بخانه و هر ایجا ششکان این دولت سپه بوند سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید و
حکم والا بقره نفاذ پیوست که با باخان بیگلربیگی رستمان و سرگرد کانی که مامور بمحاصره قلعه بودند آمده در
شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و از وقایع آن ایام اینکه جمعی از کزیه و غنسان زایموس فساد
انگیزی سر از کریان ضمیر بدر کرده و با اشرار قبه اتفاق ورزیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاصه اولاد خان
شمخال از آن طرف و حاکم در بند ازین سمت بمداغه ایشان شتافته سیصد سرور زنده از ایشان بدست آورده
بقیه لیبف راه برزیت پیش گرفتند و شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند بنوارش و انعام سر بلند می
یافتند و هم در آن اوقات که شمخال آمده در در بند میبود او همی او را با فوجی از کزیه بر سر قلعه ترخو که مسکن
شمخال است آمده با اتباع شمخال مجادله کرده او همی مزبور با جمعی معرض قتل در آمده تتمه بیدار فرار شتافتند
و از مؤیدات اقبال اینکه بند سلطان مرو که بنا بر مصلحت ملکی در بد و وطنیان سیل آشوب تا تار به و شورش
مرو بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستن آن بند امر فرمودند آبی برومی کار نیامد
ظهور اندوه ابراهیم خان که مامور به بستن آن بند گشته بودند را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته گشته گام

مزارع و بساتین آن سرزمین از رود آرزو و سیرابی و کامیابی اند و خند و نیز کشاس الهی بر کس نهی که
سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب همایون سپرده در جینی که ریاست
نصرت آیات از سیلابی بیرون عازم قارص میشد او را در خصت انصاف داده میرزا کافی نصیری خلفا

لسفارت تعیین و یکت زنجیر فیله و بعضی با بامرافقت او روانه فرمودند | در بیان حرکت موکب
همایون از قارص بجانب تغلیس و در بند و انتظام عمام کرجستان بعد از

استرداد قلعه جات ثلث چون بتظام امور کرجستان پیشینا و خاطر اقدس بود در مسجد هم جادی الاولی
از قارص عطف عثمان بجانب تغلیس کرده مقرر شد که سرداران تغلیس با طهورت میرزا و علی میرزا و
سیصد تن از تاوادان و ارنانوران کاتیل و کاخت برای بنامی کار کرجستان روانه در بار خاک بنیان شوند و متروک
در عرض راه اوراک خاکبوی استان عز و جاه نموده هر چند طهورت میرزا بتفویض الیکری اولی و احمی بود و بمملکت
واری الیق نا چون علی میرزا از فرزند کرجیه شرف اسلام مستعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرشکر
بقتل رسیده بود و الیکری کاتیل را بعلاوه کاخت بجلی میرزا عنایت و او را بخطاب غائی فرستاد و با جمعی روانه
ساخته مقرر فرمودند که طهورت میرزا با تاوادان از طرزان رکاب بوده در نخل جناح همای عا طلفت خسروانه
بسرزند و در دو منزلی تغلیس از مکان بر اتیلی طهورت میرزا را مرخص ساختند که رفقه کوچ خود را از کاخت به
تغلیس بیاورد و طهورت میرزا که توقع الیکری را با سم خود داشت و در مقدمات استحقاق شا خدمت کرده حساب
شمسیر و تدریر بود بمعنی از قوه بفعل نیامده تا کوسنج و بار و وسای کرجیه توطئه کرده بدون اینکه وارد تغلیس
بجانه خود شتافته جمعی از تاوادان نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را برگرفته بسبت قراقلیان و روس و
چرکس که اکنه تصعب السالک است بدر رفتند خدیو بی جمال بعد از ورود بمنزل غا طوق سپاه نصرت پناه را قوج
قوج ساخته هر فرقه را بمتمی برای منع و هتالت طوائف کرجیه تعیین و در میت و نهم ماه نر بوشعنه چتر
آفتاب قباب پر تو و حصول بجانب تغلیس فکند و از انجاعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد
امان گشته سرکشان بعرض متواخذه در آمدند و شششوار خانوار ایشان را کوچانیده روانه خراسان
ساختند و میت روز تغلیس مقرر که نصرت قرین گشته از انجا بعزم تنبیه والی قدیم ریاست نهضت بجانب
در بند فرافتند قبلین ایتمد ها انکه در جینی که عبدالله پاشای کورپلی او علی از دولت عثمانیه بر سرکری
منصوب عازم حدود ایران گردید فرمان ایشان قیصری بقاؤ اقران یافته بود که خان قدیم سلطنت محبت

جمعیت از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولان و در بند متوجه ایران شود خدیو بیرومال بعد از استماع
تجرب علی قلیخان ساریو ایلیو بیگلر بیک کی شیروان را با حاکم قوشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت
در بند مأمور ساختند که اگر خان قدیم اثری ظاهر شود و در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه جنگ
روبرو را موقوف داشته منحصرا طلوع طلیده تیر اقبال بیروال و منقطع بقا با هیچ رایات نظیر شمال باشند
در تغلیس معروض شده و الا شد که خان مزبور با عا که غیر محصور بجد و سولاوق که سنور مملکت ایران و در سن
وارد گردید اما پادشاه سکن در جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی خواهی از تصرف آن دولت
بیرون رفت و ایندفعه نوبت حوثی روم خواهد بود علی پاشای والی کنجه را که از خدمت مقدس مرخص گشته بدر بار
عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساخت که با اطلاع سرعمر حدرستور را بدستور قدیم بین الدوین
استقرار دهد و فرمائی هم بجان قدیم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام برای سلطان برادرزاده خان مزبور که
در دربار قیصری سیب و بجا پاری فرستاده اعلام داشته که چون حال میان این دو دولت بنامی صلح است
آنگاه خود را بجانب ایران موقوف دار و اسلام کرامی سلطان در عرض راه سرعمر را ملاقات و سرعمر نیز بمقتضی
در ارفیق او ساخته با عرض اخلاص آمیز بدرگاه سعلی روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را
از دربار قیصری بطلب صلح معروض شده بجلال ساخت سلطان فرستاده سرعمر در تغلیس شرف اندوز
تقبیل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلی حضرت پادشاه و الا جاه روم از خدمت
همایون رخصت طلب ^{چون} قصد در این جبارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود مانع رفتن سلطان
مزبور شد فرمودند که همیشه بآب شمشیر آتش سنده را فرو نماندیم ایم و خصمان شور انگیز را از سرگرتانی که در
سیانه ساخته اند شربت فنا چنانچه ایم برامی گشتن خان قدیم شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این
حکم را چون تقویم پارینه است بار نه پس سلطان مزبور را روانه کنجه عیب الباقی خان زنکنه را مأمور ساختند
که در تغلیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالح از دولت عثمانیه می آید بکنجه برده منظر فرمان مجدد با
و رایات جمانگشار و زشنبه نوزدهم جمادی الاخری از تغلیس حرکت و از راه چار و تلک نازم مقصد شد
بعد از عبور از آب قانیق چون گزیه چار و تلک را نیز کوشان کار بود و در وی همایون را در حالی آب گذاشته
عازم تنبیه انجماعت شدند و ایشان پیش از وقت مسکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و
صعوبت مشهور عالم است مستحاق نموده بودند با اشاره و الا تفکیکی ان و جزایر چنان از اطراف که به پیش

پرداخته با تکه فلک شکوه صعود و آتش افروزی نایره جزایر و تفنگ قلعه زهریری جیل را گره ناز نمود
یکساعت سقاقران تصرف کردند لکن چون آنفوج بی امان را با خود دست کریبان و بر خلاف عادت
بلارا از زمین صاعد آسمان دیدند بشوایع وزوایای جبال متفرق گشتند و خود را بجانب آوار کشیدند
و جمعی کثیر از ایشان قسبل و سپر و بیواته منازل ایشان احراق شده از اینجا عازم اردوی نصرت
شماره از راه شکی و اسرسره نوره وادی ایغار گشتند بعد از ورود سوکب به ایون بشماخی خبر رسید که خان
قدیم که بنماج در بند رسید و بوه آوازه تو بجه سوکب جلال آشنیده عمان عزیمت بر تافته و در منزل ایکی کرده
و بجانب قدیم شتافته لودا حکم و الا بنفاذ پیوست که اسلام گرامی سلطان که در کعبه توقف دارد از همان
راه مساوت فرمان قیصری را برده با سنای آند دولت و الا بسیار و چون خان مزبور بعد از ورود
بجوالی در بند ایلدار نامی از شمخال زاد بای سابق البشمالی دغستان منصوب و ایالت شیروان را بر سر کار
و حکومت در بند را با احمد خان او سیمی تفویض و دو هزار پانصد تومان باشمشیر ترکش و کورک و طوغ باو
واده سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر لگزی بهر ایهی خان مذکور تعیین و بعضی از اشرا را انظار ایفایم
خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و جبال دغستان را تمام بر سر
فر گرفته عبور از معا بر آن با سانی متحد و زینودا که حضرت ظل اللہی که پست و بلند جهان را مانند آفتاب
تا بان در نظر انور یکسان پیشمارند بزم بلند و هستار چند مقید بعضی راه و شتاده شتاکشته قبیله آنظار ایفایم
کم فرصت پیش نهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی آخاج روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی فرمان
بمایون بجز نقاد مسقرون شد که سردار دغستان از در بند آمده در منزل دره من اعمال طبر سران مکث و
مشغول جمیع غلات باشد و بنه و اغروق را در سوکب شایزاده رضا قلی میرزا از راه شایران روانه و خود با
فوجی از لشکر نصرت اثر اولاً عازم قبیله شسار بدوق خالوق گشته شش هزار نفر از افواج منصوره را نیز بسمت
دو قوز پاره و آلتی پاره و اختی پاره تعیین و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت قنبر سر راه بر فراریان بنشینند
و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب و تاقیه و تاویب در باره انظار ایفایم عمل آمد عطف عمان کرده در منزل کلبار فته
باردوی ظفر قرین پیوستند و در پنجم رجب سمت شمالی قلعه در بند مضرب خیا م سپهر پیوند گشته چون
بعرض رسید که ایلدار شمخال جدید و او سیمی سرخای در محل غازانش سلسله جمعیت را منتظم ساخته اراده
دارند که بر سر خا صفا لاد خان شمخال بروند لهذا ریاست چهارگشا از در بند بشکیر کرده وارد مجالس

مجالس که فاخته ولد اوسمی بعد بجا توقف داشت کشته فاخته نیز با لکزیه سرزده مجالس را فرو گرفته آغاز ستیزه
جمعی از ایشان قتل و سیر کشته شده راه کپز پیش گرفتند و تمامی آنحال با مال و ذخایر و از تصرف لشکر فرود
مطهر در آمد و روز دیگر از اینجا حرکت منزل منزل بهین پنج قتل و سب و سر و اصراف فری و مجال لکزیه
میشد تا وارد قریه کیدن که متعلق بخاصه فولاد خان شمال بود که دیدند لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از جلال
کو کبه منصور آگاه گشته هر یک سرخوشی گرفته بسمتی فرار کردند و خاصه فولاد خان با اتباع خود در کیدن برب
همایون ملحق بشرف جبهه سالی استخوان غرودشان فرساده گشته از اینجا اعلام ظفر فرجام قاضی بجزم تنبیه
سرخای بجانب قنوق نیز از یافته در هفتم شعبان بدو راق سه فرسخی قنوق وارد و سرخای نیز جمعیت بموق فرجام
آورده و قتل جبال اسکر کرده دره را که سمر جیش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده خود سر راه بران سیل بلا
بست ضد بوی جبال تفکیکمان را از چهار طرف مامور بویوشن ساخته اولادسته افغان فرار کرده را از دست
لکزیه گرفته آتش جنگ تیز و احداث شور و تجزیه کردند هنوز افواج دیگر از دهنه کوه در کار صعود بودند که لکزیه
تاب مقاومت نیافته فراری و یک تازان کرین در کمن کین بتعاقب پر خیمه تیز را بر ایشان جاری
ساخته و سرور زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت ضمیم سمر جیش و سرور در آخر زمان از آن تنگنا
بسر نبود جزایر چیان زحل شمال بصیانت قتل جبال مامور در همان مکان را محل نزول کو کبه منصور فرمودند
و در آن اثنا ایلدار از لکزیه و اغستان و آوار جمعیت بسیار منعقد ساخته از سمت دیگر معادنت سرخای می
آمد چون از شکست سرخای واقف نبود جزایر چیان سر کوه را لکزیه سرخای تصور کرد در کمال لطینان آمدن
شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمده خود را با اجل دست و گریبان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده بانگ کرد
فری راه باران خورشیدش گرفته جمعی که شورشان بر باره شورش بود کردن بریر تیغ بناده سبکبارتد بار عدم شتافتند
روز دیگر لوامی جهاکشا بجانب قنوق شقه افزان منصت شده که مقدار آن دو ساعده معتبرین قنوق وارد کرد
همایون و طالبان کشته بعضی رسانیدند که سرخای کوچ خود را بدنی پیش ازین بجانب آوار فرستاده خود
نیز با اولاد بعد از شقه من شکست نسبت آوار و چرکس کر بخند و مانند کان خود از سال گذشته آزاد کرد و عفو
و بنده احسان ضد بوی جهانیم چون فرار سرخای بسر حدیقین پیوست و اهل قنوق نیز در سال پیش مرودان
ساخته بودند ایگار ایشان نیز هفت بجزم تنبیه احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند
و چون در وقت توجه موکب همایون بجانب غازی قنوق قاضی آق قوشه و ابالی ایجا در سر راه از در استیمان

در آمده بعد از گذشتن کوه کبک منصور در مقام مخالفت در آمده جمعی را خسته با عانت سرخای فرستاده بود
این معنی بر وجه بیان باره غضب قانکی گشته جمعی بر بنیاد قاضی و جماعت قوشه نامور و قاضی با جمعیت خود در
جدال در آمد و شکست فاحش یافته و مغرور و تمامی اهل آق قوشه غارت زده و ماسور شدند روز دیگر قاضی بجز خود
ایام ماضی شش نداشت آویزه کردن بندگی ساخته دارد و روی مسکلی گشته با التماس او اسرای آق قوشه که
تصرف سپاه بود با نظر ایفاد کرد و ندیمن حوالی قلعه تویش مغرب مراد قات جلال گشته او همی حیل و در دختر خود را
بشبان دولت و چند نفر از معتبرین را بدر باره علی فرستاده مستعدی عفو و بخشایش و تسهیل اقتال حکم فرمایند
که دیده لهذا تقصیر او بعفو مغفون گشته بنا بر اینکه لکزه سمت و توغوز پاره نیز هزاره سبب بعنوان پیشکش و خانوار
بای معتبر رسم کرده داده همچنین که خدایان طبرسران هم خانوار بجای قریش را بجهت ان این امر سپرده منتقل
خدمت و تقیاد گشته بودند و امور و احوال آن به جهت صورت انجام یافته بود خاصه اولاد خان شهنشال
و باقی سران و غنمان را که بموکب و الاپیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره مند ساخته خصت انصراف
داوه و خانوار بهای و غنمان و طبرسران را ماسور بدربند و شهب عزم را از راه شیروان بجانب صحرائی و لکستان
مغان منعطف ساخته در میان ورود موکب معود بمغان و طرح بنام سلطنت
در ان موضع میمنت نشان **دینکامیکه سران پستان تربت نشان ایران باستان**
خران حوادث رو با فرودگی که گشته اند بر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر بر سر اخت هجوم نیزه چکان
ریاحین بر رنگه بومی گلستان را در میان گرفته باغبان بی اندیشه پستان برای فضیلت پیش از پیرایش
باغ بنوای زغن و زراغ و صغیر بانگ کلاغ مشغول گشت اگر چه خدیو کردن فرار از آنکه سر تاج سلطنت صورتی
فرود یعنی آورد پیشینا و بناد و الا آن بود که بی از استرداد و المات مقصود با این باغ را با آن باغبان از زانی دان
و ملک ایران با با قلاع مغفود در بسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات ایبورد که مسکن مالوف انحصار است
بر اوزنگ اترو گشته سپادشاهی عالم معنی پر دازد درین اوان که بقوت سونجه تاشید الهی نیروی بازوی سلی
و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمد و برزور اقبال جاپون قال
ایرانیان از زیر بار کران این تنگ در آورد دوست سرشس و نوبنج خیار را بشمشیر بران عزم بلند از بر این
فرقه مایست کش که تاه کرده بر برای کز کاشش آن امر خطیر چون حوصله و معتکده هیچیک از بلند ان توقف
موکب کردن سلطت را بر بنیاد افت جو لگای مغان که عرصه و پذیر و در و فور آب و علف و وسعت صحرا

صحرای تربت مکان بی نظیر بود بقصد ملاشی مقرر گشته فراوان مطایع بحجج ممالک محروسه غرض صدور یافت
که حکام و رؤسا و قضات و علماء و اشراف و اعیان هر ولایت در پاتر دهم جدی در صحرای معان در پایت
سرب فلک سیر نفور شای حاضر شوند و نیز حکم بایران بقا از مقرون شد که نزدیک کبیر جواده مکانی که رود کر
و ارس بهم می پیوندد و از ده هزار رواق و منظر و سرای تربت پرور از خوب و بی برای خاصان و دروسا
لشکر بافضام حمامات و لکشا و مساجد روح بخشا و باطالت باصفا و بسبب ان و بازار وسیع انضا ترتیب داده
و عمارات عالیه نیز مشتمل بر حرم سرا و میوات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آنحضرت با
چوب کستون باین قبه بیستون برافرازند در بیوقت که از تزیین سرکشان و تنظیم امور و غنای فراغت رسد
و داده عطف عثمان فرمودند بعد از ورود بحسن قلعه سی با سعد و می از خواص انار و وی بایران پیش اقدامش
منزل صعب السالک در یک شبانه روز طی کرده دارد و قلعه آقوشده از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام
صحرای معان را مستقر ایات جهان کشا ساختند و علی پاشای عالی موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده به همراه
عبدالباقی خان که در کتبه توقف میداشت معان آن دارد و کشته شرف چه در سانی استخوان سپهر بنیان
یافت و نامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روزه فوج فوج سرسرافرازی از تحصیل سده اسنان ابرج بلوچ
آسمان میروند و در جمعا و منقر جمعیت کل انظار بینه که عدت ایشان بعد هزار میر رسیدند که با سپهر اشتباه
نظم انضاد پذیرفت پس انظار بینه را تا ما بهرگاه جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان مکتون خاطر آمدن
ایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طیماسب شاه عباس هر دو پادشاه را پادشاه زاده و ایشان در عهد و سر
موجودند ایشان را با هر کس را که برانند و سرسوری و انتد بریاست سلطنت بردارند تا آنچه حق کوشش
بود درین چند سال بجا آوردم و ولایات ایشان را با اسرای ایشان از دست افغان و اروس و روسی خلاص
کردیم عالیامصلحت وقت دران می بینم که کشم بخت بیجان و خوش نشینم بعد از ابلاغ این سار بکنی
انجاعت دست بردارم مجز و ابرام زده عرض کردند که نماز میخانه و می ناموشان خواهد بود سر ما و قدم پیر خا
خواهد بود امروز پادشاهی حق آنحضرت است که با شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن با و پیاوردنجهت و سرف
شیخ صاعقه بار آتش در غمخیز جستی احد انداخته هرگاه حضرتش دیده از خاکساران برگیرد و ماده از خاک درگاه
او بزیب گیریم از آستان پرمغان پیر کشیم دولت درین سده او کشایش درین دست آنحضرت فرمودند
که ما را مونس تاج و مهر و تاجی سرور می در سر نیست این نوع سخنان با موقوف دارند که منافی رضای خاطر و در

و دور از اندیشه باطن و ظاهر است تا بگمراو گردیدن این مطلب در کاشش سرخو کفتگو میبوده چون مبالغه از حد گذشت
حضرت قائل اللفی سرمودند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر
خلافت شده اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلاف ایشان قایلند و در ایران هم سابقا همین مذهب
رایج است و اول حاکمان کهنیستان شاه همبیل صفوی در مساوی حال بابر صلاح دولت خود این مذهب را
متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته بعد از او آن سبب رفض را که فعلی بوده و مایه سعادت است در سنه
و افواه عوام و او باش و ایر و جاری کرده شر شرارت بچاق دو بر زمین برانگیخت و خاک ایران را بجزان فتنه
و فساد آویخت و ما و ام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسد از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هر
اطالی ایران بسطنت ما را غلبه آسایش خود را طالب باشد باید این ملت را که مخالف مذهب اسلام
گرام و ارفع عظام نواب بها یون است تبارک و بید مباحل سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران بید مباحل سنت است
او را سر مذهب خود ساخته در فروعات مقلد طریقه و جهنماد آنحضرت باشد ایشان نیز متفق الایا اینک
بسمع از خان اصفا داشته کل جعفری این مذهب حلیف آرایش ستار روزگار ساخته و وثیقه بر
توکید و استوار بطلب بر قوم بهر پاک عقیدادی محمود ساخته بخزانة عامه سپردند آنحضرت نیز رسول
ایشان را پذیرائی قبول و کاشش آرزوی ایشان را با بر و میوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان
جاه روم خادم حرمین شریفین است این عهد که از جانب شما بعمل آمده من هم بجزرت پادشاه ایلچی فرستاده
بشرط قبول پنج مطلب بنامی مصالحه میگذارم که رفع اختلاف صورتی موسسوی از میان آید است محمدی گشته
من بعد رسم الفت با این روم و ایران مسلوک باشد اقل چون شما از عقاید مبالغه نکول و طریق اهل
سنت را بتقلید امام جعفر صادق که از ائمه صحیح است خستیدار و قبول کرده اید قضاة و علماء و اخذیان
پیغم اوغان صحت آن کرده آنرا خامس مذهب شمارند می بینم چون در کعبه معظرا ارکان اربعه مسجد محرام
بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد و ائمه این مذهب نیز در بکر کن با ایشان شریک بوده باین جعفری نماز بکنند
سی و سوم اینکه هر سال از اطراف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در بحال اعزاز
و احترام حاج ایران را کعبه مقصود رسانیده در دولت غلبه عثمانیه با امیر حاج ایران نیز پیوسته امیر حاج مصر
و شام مسلوک شود چهارم اینکه هر گاه دولت نزد هر کس بود باشد مطلق لعنه آن و آزاده بود و بیع

بیج و شری برایشان روان باشد پنجم آنکه وکیلی از دولتمین در پای تخت یکد یکم کرده امور مملکتین را
بر وفق مصلحت فیصل میداده باشد ابا علی ایران نیز در ان ای این مواهب خاص سیزدهین عبودیت انقش
جبین کلر زبان ریاضین شکر گذاری ساخته بدعای بیغایت دولت سیزده ال پرده خسته

در انجمن سازی و محفل آرائی و شرح جلوس مہممت مانوس خود بو عالم و نشر رواج
وقایع آن اوان بیخود تسیله عنبر قلم و مجمره کردانی دوات مشکین رقم ساقی سیا

که بار ز رخ پرده بر گرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت بار غمی که خاطر مآخت کرده بود عیسی می
غدا بر خستاد و بر گرفت رصد بنده ان قیقه باب دختر شناسان بطلیموس انساب روز پنجشنبه است
و چهارم شوال مطابق توشقان شیل ۱۱۳۹ که دوازده روز منور و ز فیروز مانده بود برای جلوس بهایون
معین کشته کارکنان قوامی بنای در صحیح چنین سند زمره قدام سیزده کسره رنگین قبا یان ریاضین دوش
پوشش در بزم گلشن صفا آرا کشتند و کرون فرزندان اشجار از غنچه و از بار تاج و طومار بر سر گذاشتند و هر
لباس مشجر بونه وار در حاشیه مجلس گلزار از نو بر زانو نشینند بزکان چهار دستهای بنیاد بر کمر زده در پیشگاه
چمن جهنمای کور نش کشتند و یادلان سر و آزاد گنگت بر دست بندگی بر سر پا ایستادند همیشه کشیکان
کلمهای همیشه بهار بر لب جو بیار صفا کشیدند و جار چیان بلند آواز عرعر و سنوبر نو تو زوشش از بار خوش
بر دوش گرفتند ریگایان بید مجنون بجلاه قورقی شلاله دار و قبای کوناه دامن شاخ سر و بر آراستند
ستایان ابر آذاری تبرکستی مواصحن همین زمانه تر ساختند و فرانشان باد بهاری مساحت کلزار را
بیکرو حی از خار و خس می پرده خسته پس فرانشان با فرانشان بارگاه انجمن او تاد مجمره طنا
و آراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کار نمائی از آستین بر آورده اورنگ
کو بر نگار شور یار جهان باد صدر انجمن همدوش فرقدان ساختند سران سپاه عظمای بارگاه و خد
گذاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشکان در بار خصت بار یافته مانند انجمن مالک بدر آن دایره کشتند
در آنروز فیروز بعد از انقضای شت ساعت بیست و نهمه طلوع لبش در جبهه اسد خدیو کردون و قار فرقی
فرقد سارا با فرقد کو بر نگار آراسته با فرقد بیوتی و شکوه سلیمانی قدم بر فرزند تخت فیروز بخت جهانسانی
کنه بسته زبان حال اباین مقال که یا فرمودند نوبت بمن افتاد بگویند که دوران آرائشی از نو کند سندن
جمرا غروب نیست از نقار خانه و ولوله بهار کبا و از کوسس و گوز که شادمانه بر خوست و خسته بانی که در بار

برخواستند بود فرو نشست بحدستی تا نید الهی دست بازوی قدرت کشود و دست آشوب زمانه را
بر پشت بست فسر سلطان کل سید اشد از طرف چمن متقدش یارب مبارکباد بر سر و پهن خوش کجا
خویشتن بود این نشست خسروی تا نشینند هر کسی اکنون بجای خویشتن زبوس منابر و وجوده دنانیر
بنام نامی و القاب کرامی آن خسرو داد که زبیب و فریافت و انوار آفتاب جهاندارش بر روی دیوار رثا
شبهستان معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد فرزند محمدرضا فیما وقع تاریخ جلوس یافتند
و بعضی از نکته سجان لایحه فیما وقع خوانند و تاریخ قوامی را سکه دار تضرع کرده بر روی دیگر آن سلطان
تا در نقش کردند چون عزیز قلی بیگ داد خواه اند خود من اعمال بلخ که از افشاریه اچا بود و در ابتدا
حال بارض اقدس آمده و از مستظلال لوامی جهانگشا گردیده بود و بعلمیردان افشار حاکم اند خود حکم
والا تا فقه شده بود که در عالم ایل کوچ و ایل اورار و آنه ارض اقدس ساز و علمیردان خان از قبول این
حرکت سر باز زده انیمعنی بر طبع همایون کران آمده تبقیه او نصب العین ضمیر انور گشت درینوقت که آغاز
بهار سبستان دولت بر سر آمد و پیرایش باغ و گلزار سلطنت والا از شوک شوکت بر کشان
فسا و پیوند بود زمام قبض و بسط امور خراسان را بر سر نیزه قدرت شاهزاده رضا قلی میرزا تفویض و اختیار
عمومات آن سرکار را بطهراسب قلیخان جلایر که از معتقدان این دولت ابد بیان بود عنایت و با فوجی از
جنود نظرفرمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تهیه تعداد و تعدادک حشاد کرده از راه باد صبیح
مار و چاق بجزم تبقیه علمیردان متوجه اند خود شود و پس سالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان را بطهراسب
ابراهم خان برادر والا که عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیکر سکیان و حکام آذربایجان از حد قیامان
کوه الی آذربایجان و منتهای دغستان و کرجهستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات بخیبر می
پیر محمد خان بیابا خان چاوشلو بر حمت گشته و میرزا محمد قلی شیرازی بایالت فارس و محمد می بیگ
خراسانی یوزباشی زنبور کچی بایالت شیروان غایز و بختاب خان و میرزا اسرافعی سرافرازمی یا فخر علی
پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود مشمول عراطف خاقانی گشته رخصت انصراف از زانی داشتند
عبد الباقی خان زنگنه را که اسرا می مستبر بود بسفارت تعیین و با اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر
اعلی اکبر بلاشاهی نامه همایون و یک زنجیر نسیب روانه در بار عثمانی و خبر جلوس همیشه
تا نوس همایون را با صورت ماجرا با علم حضرت پادشاه سکندر جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه

را متعلق بشیر ایط ختمه مذکوره فرمودند و ایچی تیز برای تبلیغ اینجبر بجا پاری نرو پادشاه خورشید کلاه روی
فرستاده رضا قلی میرزا و ابز اسیم خان را مرضی روانه مقرر حکمرانی ساختند و همگی حکام قضات
و اشراف و عیان ممالک محروسه هر که شرف تقبیل سده والا یافته بودند بجلاج و انعامات قاضی گشته
رضعت انصاف یافتند در بهار آرائی قلم مجسته رقم با ظهور از بار و ریاضین و
وقایع بجهت قرین لوی شیل مطابق سال سعادت شمال ۱۳۱۱ هجری کرباره

جهان از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز بهار و گلش از کامرانی نشاط افروز چون
روز جوانی خسرو کردون سریر تیر اعظم تاریخ روز شنبه هفتم ذی القعدة بعد از انقضای هفت شست
و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بتختگاه حمل فرمیده بر اورنگ جهان آرائی نشست و کلههای نوروز
بتاثر قوه نامیه نشاط بر خوست طنطنه کوس نوروزی و بدیه جهان افروزی و آوازه فتح فیروز می
فلک اشیر پیوست بکلم بهایون مجلس خسروانی آرگسته گشته توایم سریر فلک میر لشکوه طلعت خدیو شریقا
مترلت سریر سپهر برین سود صنادید ملوک و اعظم امر و سران سپاه و مقرمان بارگاه و طبقات خلایق
مانند کلههای بهاری سرور بر ابا ثواب زنگار زنگ و خلاج زر تازی آرگسته چون غنچه حبیب و بغل را از
نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پذیر ساخته و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکفتن کلههای آردی
بهشت دولت و الا و آرایشگری بوستان تربیت بنیان سلطنت علیا بود یتیمان استفتاح کار و افتتاح
سخن بند بر فتح و تخیر قلعه قند بار فرموده افراخته را که بلدیت کو استعمار داشتند حصار و مکتون خاطر اقد
را اظهار و کیفیت منازل آب و آذوقه و معابر راه استعمار و رؤسای لشکر را امور بتوبیه و تدارک آن
سفر خیر آثار ساخته و چند روز که از اشغال جهان بینی فراغ روی نمود بارگاه فلک حماس سلطانی را که اکثر
بایع طبع سمیت قرین بود همدوش خیمه زنگار کون فلک ساخته آسمانی دیگر بر روی زمین فرخنده
و چرخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود محوی آن خیمه که کمان طناب ساخته و رصد بندهان خمر
شناس از قلعه فلک اطلس شبیه حیرت انداختند چند روز هر روزه بزم سپهر سلطنت بتخریج اقداح را
ارواح ربجانی پر خورشید در سرای مغان رفته است و آب زده نشسته پیر و صدائی شیخ و شاب
صیبه کشان همه در بند کیش بسته کمر ولی ز چتر کله چتر بر سحاب زده شعاع جام و قح نور ماه پوشیده
عذار مغنچگان راه آفتاب زده صحرای مغان چون سرای مغان نشاه خیر گشت و طبع جوانان چون

دم پیر سجانة نشاط انکیز و در دوم ماه ذی حجه آن سال فرخنده فال را بابت نصرت اقبال معزم تخیر دار
القرار قند بار از جو نگاه معان در اجتر از آند از راه کر مرد و شتر و در دار بیل که بود فور آب و خلف
شورت دشت روانه قزوین و فرمان همایون بجز نفاذ قرین شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان در منزل
قراچین که از حال گرم رود است با سپاه آذربایجان بموکب فرزند می نشان ملحق شود و بعد از ورود کوه
مسعود بقراچین ظهور الدوله نیز سعادت اند و ز خدمت کشته چون طایفه قزوق از قیاس نیاسر که متعلق
سجاک روم است مصدر بعضی حرکات زشت ساس شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه پنجم
اصتاهم را بر سر کردی نصر الله میرزا با جناب ظهیر الدوله از راه ساو خلدای مگری برسم سبائی بتاخت
انجامت امور ساخته مامورین در عرض و شبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن انجامت
کشته هزار خانوار آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلیغ کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه
ایشان در موضع مشهور تبرکش من اعمال مگری سر کوه را ستقاق کرده و دست بر ترکش جلالت زده و چنان
مداغ کشتند و لیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده ستقاق ایشان را که مکان بس صعب بود ستاق
یزدانی در کمال آسانی بخیطه تصرف در آورده هزار نفر متجاوز از ایشان باد و نفوس کرده عرضه شمشیر
کشته تنه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند و موکب شاهزاده با فتح و ظفر کشته و ابراهیم خان با عسا کر
آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکابی در روز و در کوه همایون بقزوین با روی ظفر
قرین پیوسته از اخبار مسترتر فزا که در خلال این احوال معروض شده سپهر شمال شد فتح بحرین بود
مطلبین بمقال آنکه در حسنی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس که در جو نگاه معان از درگاه عالم مطابقت
رضت انصاف حاصل میگردد حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف
شیخ جباره موله بود بلفظ مبارک تالیفات بلیغ فرمودند محمد تقی خان بعد از ورود و بشیر از فوجی از
قشون فارس را معزم تخیر بحرین بقلعه مبارکه نادریه فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمد چون
قبل از ورود بیگلربیگی مشارالیه شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته و قلعه را بسایب خود سپرده بودند تا
اوبعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار بیگلربیگی قلعه را تصرف کرد
کلیه قلعه را بدرگاه عالی ارسال داشت و در ازای نمینسی بخداغ خاص غز ختصاص یافته ولایت بحرین
ضمیمه باقی ولایات او کرد و نیز در اشنای احوال عرضیه از جانب دلاور تائینی مشعر بر اظهار بند است

نداست و استعدای محفو تقصیر بیاید سریر کردن سیر سبده نوح ضمیمه ایستمال آنکه شایسته
الایام با ایل تائینی در محال عامی چراق من اعمال زمین با او سکنی داشت و بر ایل هم استیلا می نمودند بنا بر زیاد
سری سر با طاعت ایشان فرو نیارده خود دار می میکرد و تا اینک بعد از ورود موکب لاهرات بخوی که
ذکور شد عمومی سپید در منزل تا کمان با جمعی مکر ظفر اثر پیوسته بگومت او به و شافلان سرفراز گشت
و بعد از تخیر برات که روسای اکثر او یما قیده بنا بر ضابطه علی با مورد سکنای برات شدند در باره او نیز همین
فرمان جریان یافت او بنا بر استغیبه رانی که آهسته طوماسب قلبنان سردار و پیر محمد خان میکلر سیکتی
با او بعد از حمل کرده چون دانستند که بنا بر کافر نعمتی سرزیده سری خاورد و تا بدستباری اقبال با پیدار
او را گوشمال نه بندگان پاره او بیک گذارد او را با اشتد نفر از کسان او گرفته مجوس کردند و لدان
دلاور که در او به و شافلان پی بودند بجموعه اجتماع آن خبر کوچ و بنده او را با ایل و اتباع خود بر گرفته بسمت
غرجستان فرار کرده اند در سینی که موکب و الا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بکلمه والا بدرگاه معلی و
ایل او را که هزار خانوار بیشتر در دست بودند بچویشان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه موکب
همایون بر ملاحظه حق سبحانه که در آمدن سفر برات بر کاتب تطاب داشت او را مورد بخشایش و
مسئول نوازش ساخته تشریف خاص و سبب مکمل با زمین و یراق طلا با و عنایت کرده رخصت مرجعت
داوند مشارالیه متعدد شد که در ازای این موجب بعد از ورود برات کس فرستاده کوچ خود و اولاد
خود را آورده در برات سکنی دهد هر چند که از خط جبین او نقش تسویلات در و نش معلوم خوانان بودین
برای این که بر ظاهر میان عالم صورت که از کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع آن
نوع سلوک را حاصل بر نقص صورت سازند او را روانه برات ساخته سردار و بیگلریکی مقرر فرمودند که بچاز
مال او و ایل او بمرض تلف در آمده باشد رده او را با تمامی ایل او که در برات و خورشان میباشند مخصوص
سازند که روانه غرجستان شده مشارالیه با بموجب فرمان عمل کرده دلاور نیز همیضایقه با ایل و اخوان کوچیده
روانه غرجستان شد در انجام دست از استین جرات سراز کریان خود سری بر آورده تخت با فوجی بر سر او
آمده نایب او به باد با شصت هفتاد نفر استخفافین انجا علی الغضله قبیل رسانید در آن او ان سردار
بفارس گشته بود حاکم برات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرده خسته دلاور از غرجستان بسمت کومستان
بلخ گریخت حاکم برات حاصل خنوبیاع و عقار آنظار ایفرا بمرض قضیب در آورده مرجعت نمود

دلاور باز نمود بجان خود نموده بخارن آن سردار نیز از تمام امور فاکس قانع شده بود از راه کرمان
خوار و بهرات و جمعی را با او نفر سر کرده روانه ساختند که با حاکم ساخر بخا فطت آن ناحیه پردازند و لاور
مجدد ابر بر سر سفره در کین فرصت نشست آمد و نفر سر کرده با حاکم مزبور بی باکانه از قلعه برآورد و چون
که دست ایشان از دامن قلعه کنیخت دلاور سب از کین گاه بیرون تاخته هر سه نفر سر کرده را با جمعی از
مستحقان از شمشیر گذرانید و از اینجا بجانب غرستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرواخته دلاور پای
نجات بند مکرده بصمت بلوچ هزاره کرخیست سردار چون تعاقب او را سودی ندید برکشته احشامات
غرستان آنکه همیشه بسر کشی کردن عرصه سیامی افراختند که شمالی بلوچ داد و از اینجا بجانب سینه چکنوی بلوچ
رفته آنحال را غارت و هزار خانوار از سکنه اینجا را کوچانیده روانه بهرات ساخت بعد از آن که دلاور بطرف
بلوچ و هزاره کرخیست قاغنه قدم با رعایت او آمده او را در محل موسوم بهراجیکل که در پشت فرسخی
زمین داور واقعست سکنا دادند چون با حسین غلبه در موافقت میزد حسین تزویج دختر او را پیش نهاد
خرد ساخته دلاور نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرد حسین ازین جواب بر شفته جمعی را باختار تعیین نمود
او چون روی توقف ندید باز فرار کرده بغرستان آمد در اینجا شترزاده رضا قلی میرزا را شفیع کنایان
ساخته عریضه بخندار آمیز بدرگاه معالی فرستاد و بنابر اینکه راپات جهانکشا عازم قدم بود کار او حواله
بوقت دیگر گشته جوانی از موقف اعلی صدر نیافت در بیان توجه فرازنده لوای شهریار
بجانب کوستان بختیاری برهنائی نماید حضرت باری | سابقا کیفیت
احوال طایفه بختیاری نکاشته کلک وقایع نگارش که بعد از قیامات مکرر مجال عام بکنگر سکنائی آن
جماعت مقرر گردید مجتهد و جمعی از جسته کرخیته بای آنظایف که در زوایای جبال و مکان منخول ستواری بود
جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی برورایام با ایشان پیوسته علی مراد ای نام میبودند
قاید راه رو سیاهنی و پیش آهنگ طریق کراهی ایشان گردید نخست از در باز معسلی جمعی بتنبیه ایشان
نامور گشته در مجال بد از آن جماعت مغلوب شدند و ثانیاً با باخان چاوشلو با جمعی از خوانین
حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آید علی مراد ای با معدودی ساکک طریق فرار
گردید بعد از آنکه با باخان حسب الامر مطاع نامور بدر بار سپهر ارتقاء شده ملی باز فرصت حجت سبک
جمعیتی ترتیب داده در سمت کوستان دست بدزدی و افسا و برکشاد و بعد از آن سلطان ولی سبک

بیک سیور روی و بختقلی بیک شرباشران با فوجی با اتفاق حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه با سر و الا عازم
که شمال ایشان کشته در پامی کوه مشهور بیا الم ترول چون بسرحد و ضوچ میرسد که علی قلعه کوه را که سر سپهر
پیرین نیز بقتل خویش ساخته و در اینجا بختن بر دخته قشون شوشتر و کوه کیلویه در پامی کوه توقف سلطان
ولی بیک و بختقلی بیک سپای بیسالی آنکس فراز کوه کرده بعد از آنکه آن سنگ کلاخ صعب بقدم سختی
علی کرده بنیمه راه رسیدند انظار ایضا جمعی از جانب قلعه و فوجی از کوه ایشان را گرفته بانداختن تفنگت
و غلطانیدن سنگ مشغول گشته و هر دو سر کرده را با جمعی از غازیان مشغول ساخته بقیه سپاه که در پامی کوه بودند
سر خود گرفته روانه ولایت خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه ایروان بود و دفع
ایشان را بدفع الوقت انداختند درینوقت که کوه بهایون از قزوین حرکت کرده وارد محال چالین و برزورج
گردید علی مراد می سر سیمه روی نوادی نام راوی که اشتهار بصحبت خود که نصایب بچار چنجر از غول بود افکن
پلتن میرسد در محل موسوم بلیروک که صعب لکن بختیار است سفاق کرده بختن کزید پس بخت و الا
عازم بقیه آن سرگشتهگان با ویه ضلالت کشته فوجی از غازیان رکاب با قشون فیلی وارد لان و بعد از
از جانب الایاتی که متصل بکوهستان فیلی است و جمعی از جزایریان کوه نور در با سپاه شوشتر و کرمانشاهان
از طرف دشت کردگان و بنات تازه و فرقه عظیم از افواج قاهره را از صد ماروت و گروهی انبوه
باعا که کوه کیلویه از سمت کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه صفهان بجانب هزارچم بختیاری نامور و مقرر
داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیغولهای کوه را بهای می در نورند و بسته که بخت شرباشران
اگر شرباشران میان سنگ باشند برارند و بنه و آغزوق را با اتفاق شاهزاده نصرالدین میرزا در منزل
چراپاس برورود کند اشته خود بعبادت و طغی در ششم ربیع الثانی ۱۱۳۹ از منزل نرور عازم کوهستان
گشته و همانروز بجوالی کوهی که جمعی از انظار ایضا سنگ ساخته پای قرار استوار کرده بودند وارد کشته جمعی از کوه
و افاغنه را بدفع ایشان نامور ساخته انظار ایضا بتانت مکان مغرور شده و بعد افعیه پیش آمده مغلوب و
مقهور شدند و شب در آنموضع بسنگ لیروک که قلعه و سفاق اصلی ایشان بود شتافته از اینجا بصحبت
خود را برگرفته از آب لیروک که بدز قول جریان دارد عبور کرده پل شکستند و چون جمعی از لشکر منصور
نامور بودند که از راه هزارچم از آنطرف رودخانه آمده بصیبط پلچ وازند نامورین اگر چه در دستیکه خطر
آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیدند اما باز بجادله بر دخته ششده نفر از آن گروه با

بعضی قتل و اسیر آوردند روز دیگر که مسعود وارد سپهر گشته فرمان پذیران با شاره و الا با سخن پر
په و اخته عبور و فرزند کوه غار پناه را مفر موکب منصور ساختند و در اینجا عساکر فیروزی قرین را منقلب
ساخته بسته دست و پیکرتجوی احوال انظار یافته بقال جبال آسمان شمال تعیین فرمودند و مامورین جمعی از
ایشان از کوشه و کنار در گریه و مغانک بنحاک بپاک افکنده بقدر سه هزار خانوار بقید اسارت گرفتار نمودند
و از آن مکان بخل موسوم بدار در استوج گشته فوجی را بکوه مالی اینجا گماشته از اینجا بگذرگاه تلات روی توبه
آوردند و از آن مکان فوجی را با قشون الواری جبال سمت زند و میوند تا حدود لرستان مامور ساخته باز
عطف عثمان بجانب کوه سالم فرسوده به منزل وارد محل کرد و پیشه شدند و بانتظام ضابطه مامورین آن
حدود پرورخته بنوار را مطلع ماچیز را بیت خورشید الوار ساخته از اینجا بدو منزل وارد لکر گشته از آنجا
اقبال و حسن اتفاق اینکه علیم اوی در سمت کورکش که بالکای قبلی پیوسته است در بیغوله که بی پنهان
گشته چند تن از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و غرق بریز شتاب بوده اند که بسای انکوه گذار
و جمعی از غازیان که تشنه گام جستجوی او بودند دو چار گشته او را با کوچ و عیال و جمعی دیگر گرفته بخدمت
اقدس آوردند پس فرمان خیرمان بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته در روز و صحرای مستی
بیدست و پا دست و پامیزد تا جان بقابض ارواح سپرد و طومبیلی از ایشان که در زوایای کوه ازین
خطا کاری سرپرستک میزدند با تاسوس استدعای رزمی بختیاری که در رکاب همایون مقلد قلاو
جان سپاری بودند مورد عفو خدیو دارا احتشام و بستور سایر طوایف خود مامور بسکنای جام
گشتند و بهر جهت یکماه کوهستانات آسمان پیوند بختیاری میسر اشوب خورشید خرام خدیو کردون
سر بر کردید و از اینجا وارد سر چشمه زنده رود و بار دوی مسعود پیوسته رایت نصرت آیات را بجانب
اصفهان نهضت داده و در خیم جهادی الاخری خاک صفهان را با شایر مقدم اقدس سر مه دیده مهر
و ماه کردند و چون تپیه و ندیم سرکشان بلوچستان نیز سطح نظر افروز بسود پیر محمد خان بیگلربیگی
سابق جزایر و اسلمس خان بیگلربیگی سابق تخلص را بسرداری بلوچستان تعیین و با تو بجانده استعداد
کامل روانه ساختند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان از راه ایرقوه و کرمان در میان کرک کوای کلبی
ستانی بجانب قندهار فرختند و در حوالی پستان مراد سلطان استاجلو حاکم در بندر السبب
ساخته قتل عمدی خان بیگلربیگی شیروان تقید بدربار فلک اقتدار آوردند که بسیار رسید تفصیل

تفصیل این اجمال اینکه در بیستی که موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد مرخسپه گردید
بعضی رسید که محمد یحیی برای تنظیم بعضی امور بجانب دربند رفته بود و در آنجا سلطان استاجلو که در آن
اوان بجله است آنولایت سرافرازی داشت بنا بر سابقه نقاری که فیما بین او و محمد یحیی بوده امر سیاه
را دست آورده و ساخته مردم آنولایت را که بسبب مجاورت لکنیه هر روز رانی و باد پیمانی معتاد بود
در جزو تحریک بشورش کرده محمد یحیی خان را بقتل رسانیده اند و در این ازا نالی دربند دامن زن
آتش غضب خدیو فیروز منگشته سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلومی ظفر پیشرو را با یالت شیروان تعیین
و با فوجی از جزایر چیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را نیز بجنف سلطان فرارچور لو عنایت و مستقر فرمود
که سردار بیک مرتکبین را بدست آورده تا ویب و کوشمال کامل داده بجنف سلطان را متمکن سازد و در
اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد درگاه محلی و معروض شده و الا ساختند که بعد از آنکه بیاید
عمر محمد یحیی در دست امانی دربند پرگشته بود آنان که ساقی این بزم و مجلس آرای این قصد و غزم بودند
از مستی غفلت بسیار گشته و البته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست و محاسب شسته
باز خوست خدیو چیان دست بر او ایشان را بر قفا خواهد بست فرار کرده با محمد خان او همی قبطان توغزل
جست بعضی هم کریمتیه بارک قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهل دربند که درین امر سر از رفاقت ایشان پیچیده
بودند ایشان را از ارک بنا برین قلعه عدم روانه و مراد سلطان را نیز که سر بانه فتنه بود گرفته دربند دارند
فرمان همایون خطاب با او همی مزبور از موقف اعلی عزت و دریافت که جمعی را که با او توکل جسته اند مقید ساخت
تر و سردار بیک روانه نمایند او همی بر وفق فرمان عمل کرده و سردار بیک ایشان را با بقیه اشرار که کوچ کرده
شهرستان فساد بودند بر سر بازار سیاست از پای در آورده اجساد ایشان را طعمه کلاب ساخت
و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بکجه و الا کو چانیده در قلعه جدید شیروان فرستاد و طایفه صورت صورت را
از شیروان بجای آنطایفه آورده در قلعه دربند سکنا و بجنف سلطان را در امر حکومت متمکن داده مراد
سلطان را مقید بدربار سپهر مدار فرستاد که مشارالیه در روز و دو پنج تیر سررستان تسلیم گشت
و بعد از ورود کوکبه کیشی بستان بیستان حرم محترم و بنه و آغز ترق اردوی همایون را بر سر کردی الهام ورد
بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات سرسره تقدیمی داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب
ظفر انساب در بستان گذاشته در دوم ماه شوال بغیر زمی و اقبال از بستان را بست و فرار از لوامی

بهایون فال گشته از راه دلچسخت و دلانام روانه دور میچشم ماه مزبور خارج قلعه کرشک را مضرب
خیام سپهر احشام ساخته افافنه آتمکان از در قلعه داری بر آمده تو بچیان فرنگی نژاد آتش دست
باشاره هایون تو بهای کوه توان را از تو بجانهای والا با طرف قلعه کشیده رعد آوا و صاعقه بار ساخته
زلزله در میان قرار بروج و حصار انداختند قلعه کیان از بیم جان برد امن استپان آویخته قلعه را پسرو
دوازدهجا کلبعلی خان افشار ولد بابا علی بیگ بسرداری هزار جات وزین داور فرسید از و با فوجی تنخیر قلعه
از حیند اور نامور و جمعی از لشکریان را تنخیر قلعه بست تعیین و با تو بجان و استعداد تمام روانه دور سبت و یکم
ماه مزبور کوه منصور از آب سپر مند عبور نموده چون سبب موسم رستان صحرا با خالی از علف همگی
غلات را حسین پیش از وقت بقلعه کشیده و همه را آتش زده و تلف کرده بود لهذا از کرشک عازم شاه منصور
گشته که دو باب اهل اردو رفته از هزار جات غله حمل و نقل معکفر فیروزی اثر نماید شاید باین تخریب حسین
تیز جلوه گوید آن جلادت کرد و دوازده روز آتمکان متفر کوه عزو شان گشته از اینجا کنار از غناب
مخاومی سزار بابا ولی مضرب خیام و لیران عرصه علی گردید در آنشب حسین با فوجی کزین شتر تک جلادت
بغرم شیخون زمین کرده از گذرگاه آب برستی سبب بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکر
فیروزی اثر شورشن هجوم در انداخت طلا یه داران غنچه گذار که مانند شکرکان از عین بیداری در طرف
اردو نیزه و سنان بر کف خود بر صغف پیوسته و بان دیده انجم و ختر طرفه یعنی از کعبانی نظر بسته
بودند بایشان در او بخته جمعی را بجاک بلاک افکندند و بقیه فایب و خاسر بجانب قند بار فرار کردند اگر چه آن
شب در حوالی اردوی کیهان پومی بامی هونی بلند اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کابردا
سعلوم شد که حسین بوده و بقصد شیخون آمده پس آیات نصرت آیات از آتمکان در اینتر از آمده چون
آخر سال بود و آبها طغیان داشت سرور بلند اختر طلب معبر شهسب کردون خوام را در نتیجه سعی شناور
ساخته بر امتهای حدس و فرست از برابر قلعه کو کران دو فرسخی قند بار گذر پید کرده آن لشکر انجم
حساب باینده و سباب سالما از آب گشته از جنب کوه لکی که بجانب قلعه بر فرات آن واقع است
آغاز عبور کرده اگر چه تو ب قلعه بقیب لشکر نصرت اثر می رسید اما خدیو شتر با جناب رعد و برق تو بهای
را صدای تو باب انگاشته بدون این که چنین صدفوف فوج خوشخوار و یا موجی در آن بحر جهان
آشوب ذخار پیدا شود در کمال شوکت و وقار گذر گشته در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه عزو شان

شان پایه زمین را بر آسمان رسانید در بیان وقایع شیلان میل مطابق سال

۱۱۴۹ هجری | شب پنجشنبه نوزدهم ذی القعدة الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه

داور خاور مقام مشرقی آفتاب عالم تاب بر تخت زمره شاه فلک قرار گرفته جنود قوامی

بریمی بجا صرة دارالقرار چمن و احاطة قلعة کاشن پرداخت و از منته و ساعات بهمن و دی را نوبت است

رسیده افواج بکروچ نسیم فروردین فاتح قلات غنچه شستول شکوه کشته عرصه جهان را از هجوم لاله

دریا همین شهر صفاساخت بکلم خدیوزمین داور مجلس خلده آیین برای جشن نوزومی در کمال فخر و قیود

ترتیب یافته آن بزم مینو شمال از طبقبهای زرد سرخ و سفید گلزار مشحون بلاله نجاسی کشته سران و

سرگردگان لشکر از جامه خانه بهمت سرشار بخلعتهای کرانمایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر فتحعلی

خان افشار را که بچرخ پاشی گری لشکر فیروزی اثر سرفرازی دشت با فوجی از چاکب سواران جنگجو

بیاخت قلات نامور ساخته شب بیوم اسیری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب

قلات خبردار گشته هنگام شب سیدال با چهار هزار نفر از جوانان تاحی افغان بتعاقب ایشان روان

کرده خدیو بیحال فی القود پامی فلک فرسار با جلقه چشم کاب استشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران

کینه خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات اسور است که فتحعلی خان باخت کامل کرده بی

پاسبان و قراول و کهبان و چند اول در دامنه کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز متعاقب وار و چون غازیان

را از اندیشه حرم عاری و خواب غفلت بر ایشان طاری دیده بود بقصد اینکه علی الغسله بر ایشان تازد

و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کین بچود سازی پرداخت سفار آن خلیفه را بیت ظفر آیت

اشکار گشته افغانه آهنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان مراکب خاک نورد آتشین بهم را با در قیام

و بسیاری از آن گروه را عرضة تیغ آبدار ساخته جمعی از افغانه بدانند کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقتل

رسانیده تخمین بسیار نمودند خدیو نامدار مظفر و کاسکار عطف عثمان بمقتراقته آورده اسیر سزور را که آن

خبر آورده بود موسوم بر رسول و امن آمال اور البریز نقد و حصول فرمودند و در ششم ذی الحجة الحرام از مکان

سزور بخربک لواهی منصور کرده در مکان موسوم بسرخ شیر که بالفعل بنا در آباد است شمار دارد و آن عزیز

و شان را بر اوج آسمان افروخته در آن مکان تربت نشان بهجاری رای نرین و چون سی طبع سعادت

قرین قلعه وسیع مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چار سوآب انبار و حمامات و ریاطات و مساجد

و قهوه خان طح افکنده آب تور نوک را که در لطافت آبروی کوثر تقسیم برده آن جاری ساختند و
بنایان چابک دست که از اطراف ممالک محرومه در مسکن نظر اثر جمع آمده بودند دست با زوی اهتمام
بازید و آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام صورت تمام و بسبب
و عمارات آن بر وضع پیشین سمت انجام یافته شهر مرموز خلد شمال که سواد آن طغنه بر غره بیضای شهر
شوال میزد بر صده ظهور آمده مانند ماه نو بجوی طاق و انگشت نمای آفاق کشت و بنا را با موسوم کرد
و در شب بیچده ماه مزبور شرف سلطان غلجه که در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه پدران او غلجه
دشت از قلعه فرار و چیره سامی در بار سپهرت دار کشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب آن مروض شده و الا
کشت که فوجی از غلجه بعزم ستر و بکنار از غلجه بر آمده اند جمعی از دلیران بدفع ایشان نامزد کشته طومار حیات
بسیاری از ایشان را زلال سیف آبدار آب مالیدند چون چند روزه میدانی با ایشان داده شده بود که
شاید قدم جرات از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان غمخور دنیا آورده سپرد
متانت حصار بخود داری پرده غلجه پس جهت و الا بحاصره قلعه قند با مقصود کشته در اطراف انقلعه سپهر
مانند با فاصله ربع فرسخ قلعات محکم که دایره محیط آنها شش هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی
ما مورد در هر صد قدم برجی استوار احداث کرده و بهر برجی جمعی تفنگچی بجاست نامزد کشت تا آن حال
چون پیادگان افغان در ظلمت شب نمیتوان زدوی از میان بر جا میکند شنیدند باین هر برج دو برج
دیگر بنا کشته راه را با الحکیمیه بر قلعه کیان مسدود ساختند و هر یک از ایشان که تحصیل غذا و آذوقه مانند دان
سرمی آوردند مستحقان بروج ایشان را بدست شمشیر چون خوشه از پادرمی آوردند و در سیزدهم ماه
محرم ۱۱۰۰ عریضه از جانب سرگردگان که مامور تسخیر قلعه بست بودند رسید که توبت بسیاره بقلعه بسته
فاغنه انجا از دست ایشان در آمده قلعه را سپرده اند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین کشته لشکر
غیروزی اثر فاغنه قلعه را بر گرفته وارد در بار سپهر افتد ارشود چون در سببی که متعاقب سیدال از
شهر صفا عبور کو که بمنصور واقع میشد تو بنانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بعد از مراجعت فوجی با تو بنانه
بدرست و تسخیر شهر صفا معین کشته در چهارم ماه مذکور مروض واقفان عقبه علیا شد که مامورین انجا
بیز تو بهای که توان خمپاره های آتش افشان را برق خرمن جان قلعه کیان ساخته در عرض یکروز
قلعه را مستخر و فاغنه انجا را اسیر و فرمان بر ساخته اند جمعی از دلیران بصیانت قلعه مذکوره بقیه لشکر با نظر

توضیح در این باب

بالصرف مامور شدند و در آخر ماه منور بود محترم و بته و اعز و ق که در ماه شوال از مولک نصرت استمال شد
مانده چندی در سیستان و از آنجا آمده در فراه توقف میداشتند بکمال والا و در دوی معلی شدند چون سیدالک
قبل ازین از قلعه بار آمده از صدمه دلیران ظفر شعار فرار و بقوات شخص بسیار کرده بود با محمد ولد حسین
و جمعی از رؤسای افغان در قلات سی بودند فوجی از بهادران عرصه و غار ابرگر و کی امام ویری بیک فرقلو
ناظر بهوتات به تخیر قلعه منوره مامور ساخته امام و دوی بیک بعد از چند روز یورش برده برچی که در سمت
شرقی قلعه بود تصرف و افغانه در ارک شخص بسته مدت دو ماه و بخود داری پرداختند چون دیدند که سیلاب
مرور زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جادویی آورد و از باب سیستان در آمده قلعه را تسلیم نمودند امام
ویری بیک با اشاره اقدس جمعی از تشکیکیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال
و رؤسای افغان که در قلعه بودند بار دوی معلی فرستاد چون سیدال بنیجی که در تلو صادرات احوال
اصفهان و هرات ذکر یافت مرد فاضل و پیشه منکاره طلب بود با اشاره والا دیدن کچ بین او را از حد قد آورده
بصیانت حال ولد حسین از روی اغراض پرورشند در بیان احوال بلوچستان و ثمال
کار سرداران و سرگردگان سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و اسلر خان را
بسر داری بلوچستان تعیین و با تو بخانه و استعداد موفور به تئیه شهر خاران مامور ساختند بعد از آنکه حاکم
قلعه را مقرر دوی عز و قهندار کردید محمد علی بیک ساریو بلوچ تا بیک اشک آفاسی باشی را در نیمه فوجی
با جمعی تئیه طایفه شیرخان بلوچ و بلوچیه شورابک که در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مامورین
بد و فرسنگی شورابک رسیده طایفه بلوچ از ورود لشکر مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی آثار آغاز تئیه
و آویز و مقصد نفرایشان عرضه شمشیر کشته است و شتر بسیار بچیط ضبط و کسب در آمد و بعد از آنکه اتصال
انطایفه عازم تئیه طایفه شیرخان که مابین جاکلی لشیکی سکنی دارند کشته ایلتار و طرف صبح بر سر ایشان
ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان سر کرده انجماعت از تیغ گذرانیده و تمامی مسکن و اماکن ایشان را
بمرض نوب و سرد آور و در حکم والا بغز قفاذ پیوست که محمد علی بیک با مامورین رفته در جایقی و غار
بسر داران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار عازم شورابک و تخیر قلعه جات آن فواجی پر داند در سیوم
ماه محرم ۱۱۵۰ امیر محبت خان و امیر تئیه از ولدان عبداللہ خان که حقیقت اخلاص و رزیهای
و نسبت باین دولت ابد پیوند سابقان کاشته کلک اجمال شد که وارد دربار سپهر مدار و سجده

در سبب و تشریح و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان بر تبت ایالت بلوچستان سرافرازی
و حکومت شورا بک بجزاب سلطان باقی که بقدمت و خدمت انصاف و همت عنایت گشته با جمعی از غازیان
نامور گردید که بحفاظت قلعه و ضبط غلات فوشنج پردازد و دوسه هزار نفر از فرقه کاکری و تزیبی جمعیت کرده
آدمه قلعه فوشنج را محصور و ازین طرف نیز فوجی بهماونت مخراب سلطان و دفع شرار نامور گشته جماعت شهر را
راه فرار سپردند اگر چه سرداران مصدر کار می که در ایام سرداری شدند این بود که قلعه جابلق که بتانت حصار
استهوار و دشت یورش برده مجوزه تصرف در آورده اند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود مردم عقل
زیاده سر و پاسبان می و تمیزه رانی محترم بود بعضی حاج از اسلحس خان جدا گشته و بر سر خاران فرقه غازیان
پر دشت و کوه برده به مالک خطیر انداخت جمعی از اشکریان را از لشکی و بی آذوقه کی تلف و دو باب اسب
ایشان را بر طرف ساخته لهذا فتحعلی خان چرخچی باشی و محمد علی بیک فرقلو اشک آقاسی باشی بکرمه لاجپا
رفته پیر محمد خان را گردن زده سردار با قشونهای منزوره بدر بار معلی آوردند **در ذکر تسخیر ولایت**
بلخ و وصول عمر بدخواهان از غره بسنج بسا بقصورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار
رضاخانی میرزا از سوقف اعلی امور بقیه علمیردان حاکم اند خود که در دادن کوچ غریز قلی بیک داد خواه و
باقی افشاریه انجا از بسبب تسامح در آمده بود که دید بعد از آنکه ساحت قند بار مقرر الویه نصرت شعار شد
شاهزاده نیز در خراسان تدارک تو بجانده و استعداد و سر انجام چشما و کرده از راه باد غیس متوجه اند خود
چون ولایت اند خود که معظم ممالک بلخ بود بسکنای ایل افشار اختصاص داشت بورد و گو که مسعود شاهزاده
به و سه منزلی افشاریه انجا علمیردان حاکم خود را دست آور از اعتدال ساخته به استقبال سوکب شاهزاده
پرداخته کلید قلعه با سپردند و سکنه شارغان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم ایل از باب اطاعت در آمده
رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آند ولایت علمیردان را با چند نفر از روسای انطایفه
روان در بار فلک مدار ساخته و خود متوجه آنجه شده ابالی انجان نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند در غره
ربیع الاول بنه و آغروق با فوجی از تفشکیان در شش فرسخی بلخ گذاشته در سه فرسخی ترول و صبح روز
سیوم که خسر و خاوری علم بر طارم چهارم زد با گو که با احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانم بلخ از
خلیعه سید ابوجسن و ایل بلخ نیز در یکفرسخی شهر در میان باقات ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه موافق
و نوری عیق در سر راه مانع عبور شاهزاده کامکار افواج منصوره را دست و دست پیاده کرده در میان

در میان آن شهرهای شکسته و باغات مزارع بتیغ و او بر مشغول ساخت مخالفین روی بر تاقیه سال
بروج و حصار بر آمده بمذقه پرداختند و لیران سپر جلالت بر زو کشیده به تعاقب ایشان قدم بر فرود
گذاشته دست و تیغ خصم افکنی بازیده بسیاری از اوزبکیه را از شهر بند هستی دور و دروازه را تصرف
کردند ابو الحسن و روسای بلخجه بارک تخمین جسته بخود داری پرداختند از بیطرف نیز فرمان پذیران بکلی
شاهزاده تو بهای قلعه کوب و چهار بار بارک بسته سه شبانه روز رخنه افکن میان حصار و آتش افروز
خزمن ثبات و قرار سکنه میبودند تا اینکه قلعه کبان را با کلکیه سلب صبر و توان گشته بباب استیمان گشوده
والی و تمامی سادات و قضات و کابرو و اهل داری و جمیع ذرجه سالی در بار شاهزاده و الا تبار گشته
قرین عفو و بخشایش و بکلی سران و سرکردهگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بموگب عالی پیوسته
مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست والی بچاپاول و تاخت متقا قهرمانان گشته
بودند اکثر مجال را نهب و هر ساخته حصار شادمان و قلعه مار و مور را بحیاطه تسخیر در آورند و مالی چند نیز
که در بیت و پنجره سخی بلخ و اقمه تا حد و بدیشان از انقشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر و سکاچه و صد
انقیاد آورده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید و روز هفتم ربیع الثانی آن سال محبت کمال جا پار از جا
شاهزاده کامکار و او و خبر فتح بلخ را عرض خاکشان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده خزان و خلع
و سبانی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه داشت لیکن در ازای این فتح نمایان دوست
و چهل هزار نادری که با اصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با سیصد دست خلعت و چند سوار
سب مشکل با زمین و براق طلا نزد شاهزاده عالی لواهی ارسال داشتند که فراخور خدمت بهر یک از سران و
سرکردهگان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه امری از کمین فرمان صادر شده مقرر گردید که
اوضاع بلخ را انتظام و آذوقه وافر سرانجام کرده و تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده
باستظار جواب پرداخته و بلخ را فی بجملة انتظامی داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت
از آنطرف نیز ابو نعیم خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل و پنجاه نفر از
اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند که
تعداد جمعیت لشکر نصرت اثرزاده از دوازده هزار نبود لیکن نفجواهی الشنبلیل و تخیر عن الالاسد
شاهزاده عدت خصم را در برابر انقوج نصرت شمال مانند فوج غراب در جنب شهباز نیز جنگال دانسته

و متوجه ترانه یکوشش بر داخته پادشاه بخار اسفلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن
شد و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و زحم سمعت بزمیت غریت نمودند پس شاهزاده بعزم تنخیر شادوک که
در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته چهار جانب طرح یورش
انداخته بقصر و غلبه بر قلعه مستولی شده امالی بخار اعرضه شمشیر و آتش زمین را بجزیله تنخیر در آورد و لیکن باباخان
چاوشلو که از روسای لشکر بود در اشنای یورش ضرب کلوله و داع هستی نمود و از اتفاقات در همان اوان
که از کار قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشیقای قسنه جوی او ز یک از جوی روان جان دست
طرح بسته خود را غنچه بداد خواه رسانیده او را بزخم کار و از پای در آورده حاضران نیز فی الفور با او در
او را در همانجا پاره پاره و به تیغ خود کتار از دیار هستی آورده کردند چون این خبر بعرض مولای داد خواه یعنی خدیو
نواد کر رسید فرمان بهایون خطاب بشاه افرسیاب چاه بخار را بزرگان ترکستان عزم صدور یافت
مشعر بر اینکه چون آن سلطنت آب سلسله چنگیز خان و دو حه خاندان ترکها است مقرر شد که
شاهزاده بخار بخار انبر و از آنجا که در عالم ایلیمکن او بر اورنگ سلطنت موردی منظور نظر اقدس
پیشا شد چند نفر از روسای آند یار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقدار
نماید و نیز حکم بهایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور غاطفت را برای شاه و الاجاه ارسال داشته و خود
معاودت ببلخ نموده بانتظام و اتساق امور آن مملکت پردازد و هرگاه توران راه فرمان با اقدام اقبال
پیمودند فهو المراد و الا بتایید الهی از دست جنود قضا گو شمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم بهایون را
فی الحال برای شاه و الاجاه ارسال ترک محاصره قرشی کرده از رود آمویه عبور و ساحت بلخ را مغر و کبیر
منصور ساخت اما حقیقت حال زمیند او را اینکه قبل ازین مرقوم کلک و قایع نگارش که در حین ورود
گو کبیر معبود سوار می زمین داور و هزار جات بکلی علی خان کوسه احمد لو عنایت گشته با تو بخانه و
استعداد تمام او را روانه ساختند و مشار الیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخت و کاری ساخت
در آخر کار یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افغانه تعاقب اندیش را که در معسکر او بودند نزد خویش طلب
داشتند با ایشان ممتد و معهود نموده بودند که رفته افغانه را که مستحفظ بروج بودند یا خود به دستان سازند
که در حین یورش بروج دور وازه را تصرف دهند انجماعت باین بهانه رفتند و قلعه کیان را خبر داور
به یکی را دور وقت معهود آماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بعزم قلعه گیری دامن جلاد

و امن جلاد است بر میان زده و سپر بیاباکی بر رو کشیده با اقدام تهور بجانب قلعه و میدند و هر یک خود را
به ف چندین کلوک جانسوز دیده تدبیر مخالف تصدیر یافتند و جمعی از قشون و هر یک لکزیه غزاه از آنجا که
بیهنگام بقتل رسیده بودند سردار را در ازای این نقص و قصور عزم معزول و بدرگاه معالی طلب فرموده چو
تا ویسی که در عجزش حکم چوب چینی داشت بر او جاری ساختند و ویوان قلی بیگ افشار علمدار باشی را
باتفاق یار بیگ سلطان توبچی باشی بآن خدمت نامزد و با اسباب نقب و کند کوب و آلات یورش
روان کرده نامورین از روی جند و جهد بکندن نقب بردن سببه برخاسته در دهم شوال آن سال حمله
مال نذاخان افغان که از جانب حسین بکجومت زمیندار منصوب بودند نامی امان بکوشش غازیان رسانیده
ولد خود را بعزم سپهسالار بیاید سریر فلک بنیان فرستاد و قلعه را تسلیم سر کردگان نموده بموجب
حکم همایون با افغانه که مستحفظ آنحصار بودند باتفاق یار بیگ سلطان بدرگاه معالی شافت و از
جان و مال بخش یافت و چون افغانه قند بار چند سال بود که در جمع ذخیره و توتیه اسباب قلعه دار
میگوشیدند بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظرف گشته پشت بدیوان طحیمان داده
در پناه حصار قلعه داری بخش شتند با مدت ده ماه تهدا یافت در نهم شوال غریت یورش در
افس تصمیم یافته اولاً جمعی از سر بازان معارک جلاد است بتخیر بر جهای خارج قلعه که در حیطه تصرف
نامور گشته یکیک را بخورده ضبط و تصرف در آوردند و از آنجمله برج عظیمی که در فراز تپه رفیع واقع و فوجی
از افغانه با چند توب مستحفظ آن برج بودند از آنیر بتائید الهی منخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بست
آوردند و بعد از آن بتخیر برج سنگین پر شدند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چپ زینده در قلعه
کوه بسیار بلندی واقعست که بقلعه قند بار شراف دارد دلیران بکلم همایون دامن جلاد است بر میان
زده بیای میروی عزم بلند آن برج را با چهار ده برج دیگر که از بروج فلک افزون و در فراز آنکوه سپهر
نمون طعنه زن صرخ میگوین بود و سبب نفر از افغانه قادر انداز بجا فطرت آنها اقدام داشته یورش
برده تصرف و بکند اقتدار بر شرفات تنخیر آن قرار گرفتند و افغانه بروج تمامی بمعرض قتل و اسر در آمدند
خیمه های ثعبان دیوان و توبرهای کوه توان را که کلوک هر یک بوزن هفت هشت من بود از چنان را
صعب که پیاده را عبور از آن را بسدولت ممکن نبود بتخیر تقبیل بالا کشیده بر قلعه کیان و برج دوه که جای
غربی قلعه قند بار میسب باشد بستند و الحق محفل حال اندیش ازین امر غریب در وادی حیرانی و تنگنای

سرسر کردانست و هر کس آنرا از تنگ فضای پر هیچ دخم انکوه سپهرش کوه آسمان توام را برای لعین دیده
باشد یقین خواهد داشت که بالا بردن تو بهای کوه مانند از چنان مکانی که عنقای فلک سیر و هم از تصرف
قاف قله کهن بر میزند منوط بنفاذ امر پادشاهی و چنین حکمی بسته ثانی حکم الهی خواهد بود بقصد از برج
سکین توب و چهاره را بر حال قلعه کبان بمطهر فرمای و قوودها الناس و الحجاج ساخته پیکر
همیولانی برج دده را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه بنیان قرار برج تزلزل پذیرفت چون جماعت
بختیاری که با ستخان آتش اقام داشتند مکرر داوطلب بستند عی اذن یورشش بودند از طایفه مزبور و گراوه
چهار کدک و افغان ابدالی از هر کدام بمصد نفر در شب پنجمه بیت و دویم ذمی القعه با بره یابون حیثیای
کاکار کشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افغان پیش از وقت مطلع گشته حیثیای دفاع بود
قریب دولت نفر از داوطلبان مقتول مجروح کشته عمر برج بر شرفات قصر مقصود عیتر مکرر دید پس دوباره
بعزم یورش مضمم گشتند **ذکر وقایع یونست نیل مطابق سال سعادت شمال ۱۱۵۰**
هنگامیکه شهرستانیان سیاه و سفید لیلی و ابام شهر ذی قعدة الحرام را ماه طالع از غره سلج پیوست
نوروز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلج ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری و اور زین
افسر مجرب سیم شینون غزم دارالقرار جهان کرده بر برج حمل درآمد و افواج سبک و صبا و شمال اصحاب لوانی
و لا و جری اغلب سنور و رایت افزای بسا در چهره دست چهار حیثیای یورش گشته بجانب دارالملک
کاشن روی آوردند نیل و فراصلت دست قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زینق بر سر چار و برج
چمن بریق بنفش بر چیم بر افروخت افغان غراب و کلغ بنغمه قمری و عنده لیب تبدیل یافت و طوطیان شکر خا
که از شور انگیزی دی تلخ مذاق بودند در قند بار شیرین بیانی شکر افشان شدند و افواج زاغ و زغن که در غرض
چمن مسکن گرفته بودند بیاد وطن مانند فاخته که کوزمان گشتند و در جمعه که چتر کبیری حستان آفتاب بنه ظلمت
ستخر و از اختلاف جهان را بنور وجود خود مستور ساخته جنود سندی انجم و کواکب از مدارات برج راه نواری
گزیدند ممالک محروسه بهار نوروز و قلعه ظفر روی جهانیان کشاده گشت و از دیوان قضا صوبه بسا
و بلا و سبیل و حصار فیروزه سبزه و قلعه چناره کاشن بجا کیر نفس نیانی متفرکز کردید فراشان با فروشان
یا فراشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنک جهانبانی پایه زمین را بر آسمان افروختند و مجلس آریان مجفل
ارم نگار در کمال فروزیت تنظیم و ترتیب بزم نوروزی برداشتنند رؤسای شکر و کبرای عسکر و امرای

و امرای نامدار و عظامی کماکار از جباخانه همت سرشار مانند زین کلابان انجم و خمر و نورانی لباسان
ثوابت و استیارت بکلمتای ظلاباف البیته زرتاری برودوشس است در حواشی آن محفل بدین مثال افزون
رتبه و شان نشینند و ایستادگان طبعمای اشرافی چون اطباق صبح بشتین نشان آن بزم میمنت فرین ساند
و بعد از غنچه کشائی باغ و گلزار نوبت قلعه کشائی اقبال بدیدار گشته در بهمان روز غیر روز بهیته سباب
یووشس پرداختند و چون طایفه بختیاری در اول بله داد طلب گشته کاری ساخته بودند باز ایشانرا این امر
نامور و سه چهار هزار نفر از ولیران خود بخوار و سر بازان عرضه کرده و در انتخاب کرده در شب دوم زمی بخت
همراه برده در اطراف قلعه در سیخولهای سنگت و زوایای کوه و خرابای حصار در کین گذاشتند و خود نیز آن
شب در جانب برج چهل زینه در پناه کوه در جانی که از نظر قلعه کسان استوار بود با تظار صبح فریروز که غیرت روز
نوروز و رشک شب وصل مهوشان دل افزون بود و توقف فرمودند روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول
ظهر که اعدای عسارت بیزوال را دم بسین بودند نماز ظهر را داد و استعانت از ایزد یوستا کرده و تحت از جبا
برج دوه سوزن انداخته شوکشن بوشن در افکنند چون سینه آسمت بطایفه بختیاری تعلق داشت انگر و در
یاری کرده قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته برج را تصرف کردند و از اینجا بجانب برج مشهور بچهار برج
هجوم آورده گشته تا مستحقان اینجا بخود میر و خند سیرق سبب از آرد انمکان افرافند افاغنه سه مرتبه بیست
مجموعی بجانب چهار برج منتهی گشته لازم خیر و کی بتقدیم رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایر چیان
نفسکی آن آتش دم و سپرداران خنجر گذار مریخ توام برسم کویک بدیران قلعه گیر میر سیدند هر فعه آن
طایفه از چیره دستی جنود قاهره سر کوب بلیغی یافته رویافته بهادران نصرت فرین نیز که در کین بودند
از اطراف قلعه زور آورده و پایمردی تلاش از زرد با نهائی که ترتیب یافته بود بجهار قلعه صعود و عروج
ضبط دروازه و بروج کرده قلعه را بچیله شخیر در آوردند حسین چون راه چاره را بسته و دست تدبیر شکسته
دید با قلیلی از افاغنه فرصت جسته بعضی از زمان خود را بر گرفته بقبول که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع
بود و کینت و بقیه آن طایفه ذکور و انانما عرضه شمشیر و سپر کند تقدیر گشته پس با اشاره و الا تو بهائی را که در
بالای کوه در بروج و حصار قلعه بود بقبول بسته از آن آوازهای غنچه بوشس اندام اساس دولت قصور
تصر شکت اورا با و اخبار و از خواب کران غفلتش خوابی بخواهی بیدار کردند روز دیگر که شمس جهان بخیزد
از شبستان لیل از زیر پرده احتجاب درآمد ز غیب نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر

سرگردگان غلجه پرسم ننوات که باصطلاح افغان عبارت از وخیل باشد بخدمت انقدس فرستاد
فرمان امان از موقوف عضو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع
و تمامی رؤسای افغان آن نشور بجات را تاج تارک اقتدار کوسر مایه اطمینان و ستیخار ساخته در بارگاه
نزدین قبایلی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص نشین آنحضرت بنزوه عبوق افزشته بودند بشرف پای
پوس سر بلند و بنوید جان بخش و رحمت بهره مند گشت و جهت بکسر خاصیت و الا نظر قبول مال
غنائیم قلعه کیان که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون بود نیفتند و همگی آنها را بدلیران جان سپار غنائیم
وحسین را با اولاد و اقربا و عینی اعمام و مالی که مالکند بودند روانه مازندران و سکنای ایشان را در آن ولایت
مقرر ساختند و چون ذوالفقار خان ابدالی را با احمد خان برادرش که سابقا از بهرات فرار کرده آمده بود
حسین گرفته در قند با محبوس میداشت در روز فتح قلعه ایشان نیز از محبس نجات و بدار امان عنایت ظل
الهدی توشل جسته لهذا رحمت بیکران خاقان ایشان را نیز نامور بازندران و از مالیات دیوانی و وجه بیست
بقدر کفاف در وجه هر یک معین فرمودند و طایفه غلجه مشتمل بر دو گروه میباشد یک گروه موسوم به هوتکی
و متعلق بحسین و فرقه دیگر توحی و منسوب باشرف سلطان بودند چون شرف بهیج که سبق ذکر یافت در امر از کوی
سعادت بمقت حسته در بدو ورود حوکب والا بقند با شرف اندوز خدمت کامکار شده بود حکومت
ایل توحی بعد از وفات باو تفویض قلعه قند با را که سمت غربی آن فراز کوه کبی واقع و فی الحقیقه در نحوست
اساس و تسلیم بنا لکه رخسار دیار و امصار بود بحکم والا و بران و با خاک تیره یکسان ساخت و همان
ناور آباد را دارالملک و مقرر حکومت حکام ساختند و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام اهدی
که قند با سازند امر والا بفاک رقاب تمامی اسرای قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافت
و ایالت آن ولایت را بعد الغنی خان حاکم ابدالی که سالک طریق اخلاص و رزوی و خدمت سکالی بود
رحمت بکبر شک بست و زمین را و نیز از رؤسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمد غلجه را سان
دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته تا در آباد توابع را بسکنای ایل ابدالی که در نیشابور و باقی محال خراسان
توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلجه هوتکی بجای ایشان
رفته در نیشابور سکنی نمایند و اینجاست را در بیست و چهارم ماه فروردین از غناب کز زاننده روانه مکان مشرف
ساختند در میان ورود الچیان پادشاه سکندر جاه روم با اتفاق سفرای آن

آن دولت ابد پیوند بدر بار محلی | اسبقا سمت تحریر پذیرفت که بعد از واقعه شوری
کبرای صحرا می همان عبدالباقی خان زنگنه با اتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر پاشا از دربار سنا
قدر بهرامی علی پاشا سفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قرین اشرف پادشاه سکنه
وستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت با ایشان مرعی بسند و ان مصطفی پاشای والی مرصل که از
وزندای معتبر آن دولت بود با اتفاق عبدالقندی صدر اناطولی و خلیل فندی قاضی اورنه بالیچی کبری تعیین
و بحیث سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان امور بدر بار فلک دار شدند در
نوزدهم محرم ۱۱۱۰ که پنجاه روز از نوروز گذشته بود سفرای دولتین وارد ناور آباد و بعد از دو روز بار
یاخته پیشگاه حضور اقدس گشته اسبان کوه توان تازی شراد منگول ساخت منگول و هدایای نفیسه که پادشاه
والا جاه روم به نسبت جلوسن بهایون مصحوب پاشا فرستاده بود از نظر نور گشته و تبلیغ بیگانه
لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطای کورک سمور و سبب با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده و زیاده
بر معمول سلف مشمول عاطفت و حسان شدند چون در نامه پادشاه والا جاه روم در باب سر مذمبی حضرت
امام جعفر^ع اذعان صریح نموده در خصوص ختصاص کنی از ارکان مسجد الحرام آمده این مذمب متمسک بگذر
گشته اعلام نموده بودند که هر کنی از ارکان اربعه از سوابق از مندی یکی از ائمه مذمب اربعه مخصوص است
تغییر آن مؤوی بهجاسد میسر کرد و در وقت امیر حاج ایران از راه شام منضمین وقوع فتنه است و خویش
کرده بودند که عذر دو ماده اولی تسلیمی قبول گشته مقرر کرده که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف بر سال
حجاج را کعبه مقصود رساند حضرت ظل الملی رفتن امیر حاج ایران را از راه نجف اشرف پذیرفتند شیطی
که محافظین بغداد آزاره را آباد و ما بحتاج حاج راه سال حاضر و آماده سازند و المچی را با انقد بان عظام
مورد اعزاز و اکرام ساخته بواسطت بندگان درگاه این امور را ایشان گفتند که بوجوه شرعی اقامت
والا این بر این کرده از نقد جنس و فواخر سبب با اضافه بر آنچه بر سوا الف زمان با بلجیان روم عطا بند
با ایشان مرحمت و چون مقدمه تخمین نه اسیب تعیین رکن که از دولت عثمانیه بجا ذیر شرعی و محاذیر کلیه منحل
و موکول شده بود و رکن اعظم بنیان مصالح بود و لهذا برای مذکره آنها علیروان خان بیگلریگی با بجا است
تعیین و رفیق مصطفی پاشاه و افندیان ساخته در غره ماه رخصت رخصت از زانی و روانه در بار نشو
دار عثمانی فرمودند | در ذکر بواعث توجه موکب منصور بجانب هندوستان

و فتح و تسخیر غزنین و کابل | قبل ازین بنهجی که نکارش یافت علیمردان خان شالموردار وانه
هندوستان و حضرت پادشاه و الاجاه اعلام فرموده بودند که چون تعیینه افغانه قندهار مطمح نظر است
بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر کرده که سدره فرار شهرار نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بود
که درخصوص بصوبه داران تاکید و خزانة و فوج ارسال کردید که در سدره راه منع مفیدین قندهار نمایند
بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید یادآوری محمد علیخان قولرا قاسمی ولد اصلان خان را که عمده
امرای ایران بود سفارت مسور و پادشاه و الاجاه همان جواب سابق را عاده و مذکور ساخته بودند
و در اوایل کار قندهار که افغانه آند پارسمت کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای تسدید راه
و تنبیه آنطایفه بجانب قلات و غزنین نامزد گشتند اما تاکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که فیما بین
هندوستان و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده سامان جمعیت را از دست انداز جد و قتل محفوظ
و مراعات حال رعایا و امانی آند دولت بدهیوند و امری و ملحوظ دارند سر کرده کابل شکر منصور مترجم کابل
چهار فرسخی قلات را تا فتنهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا باولنگ مراغه چاول انداخته قرب
هزار نفر از افغانه غلبه را که در آن نواحی بودند معروض تیغ بلاک ساخته و مال و میر بسیار از ایشان
بدست آورده تنه سمیت غزنین و کابل فرار مینمایند و در خلال اینحال معلوم میگردد که از دولت طلبیه
که در کانیه کسی بسیر راه مسور و مانع عبور و سرور آنفوج مقهور نیست چون غازیان بتابراینکه ما دون
نیبوندند که از مقام تفرقه قدم فراتر گذارند در اینجا کشت و چگونگی را بعرض خاکفان عتبه و الارسانیدند
بعد از وصول انجنیر محمد خان ترخان ابرسم سفارت برای استفسار علت خلف وعده تعیین و در
یازدهم محرم سال قبل اسم چا پاری از راه سندروانه دیار هند فرمودند و ضمناً اشارتی در باب
ولایت کابل و غزنین بکار رفت اما امر تنوکه بصدور پیوست که زیاده از چهل روز در آنولایت مکث
نکرده زود جواب و خبر بخاکفان بجزر و بر و خدیو هفت کشور رسانند محمد خان وارد هند و ابلاغ نامه بهایان
کرده پادشاه و الاجاه از جواب بنجابل و از مرخص ساختن ایلمچی تعافل نموده او را رخصت انصراف نداد
چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم ۱۱۱۰ بعد از فتح قندهار فرمان مقرر گشت
تجدید خان غرضه دریافت که بوصول حکم اشرف مرخص است برگشته هر نحو جوابی که از دولت علیه کور کاتب
صادر شده باشد بجز عرض سازد و حکم بهایون را مصحوب به نفر صلوات بچا پاری از راه سندروانه ساخت

ساخته پس عزیمت حرکت بسیمت کوهستان غزنین و کابل در خاطر اندکس تصمیم یافته در غره ماه صفر که
ایلیچیان روم را مرضی و روانه آنروز دایم فرمودند پرچم الویه ظفر طراز بجانب غزنین منسب از یافته
از چشمه محمود که حد مملکت ایران و هند است عبور و منزل قرا باغ شش فرسخی غزنین را مقصد کوه کبه
منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرت لوانصر الله میرزا را بتبینه افاغنه غور بنده و با میان امور فرمود
باقرخان نامی که حاکم غزنین بود از طنطنه آمد آمد موکب بهایون مغلوب و حشت کشته فرار و قضای
و علمای و رؤسای غزنین بیلدی قافلای از عجز و نیاز با پیشکشهای ایلیق روی مهید واری بدبار
عاجز نواز آورده مشمول عنایات خدیو گردن فراز شدند کوه کبه والا از منزل قرا باغ رایت توجه
بجانب غزنین یافته در بیست و دوم ماه ما هیچ اعلام جهان کشار که آفتاب اقتباس نور از ان میگرد
صدی بخش ساحت ملک غزنین ساختند و در صحن حرکت موکب نصرت شعار از قندار فوجی از افواج ظفر
قرین بتبینه هزاره رای کندی و رای زکی و باقی هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانی ساکن طریق نافرمانی
شده بودند نامور گشته غازیان تمامی مسکن و اوطان ایشان را با مال تمام ستور و بسیاری از رجال
مقتول و نسوان را نامور ساخته نیز آتشی بعضی و الا رسانیدند حکم حکم بجز صد و پست که اسرار اطلاق
ایمان ساخته فوجی از آنجا حرکت برای ملازمت بر کاب نصرت اقتساب حاضر نمایند و همچنین افاغنه و
هزار جات کوهستان غزنین هر یک که بگریزی کردن فرار شدند بنیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمدند
هر یک که باجاده نقیب او گذاشتند سرسرا از عقب خود بونده نواز و از آنجا لوای توجه بجانب دار
الملک کابل فرار شدند اعزّه و امالی کابل در دو منزلی طریق استقبال همیوده ادراک تقبیل عقبه سعادت
پرور و بشرفیات فاضله پیرایه شرف در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از
افاغنه و سپاهیان کابل از جاده نقیب و نکول شریزه خان و رحیم داد خان کونوالان قلعه در پناه
حصار نادانی در آمده بقلعه داری بردختند روز شنبه سیوم ربیع الاول که پیشخان کسان موکب بهایون
پیشخان و الا را بسجالی قلعه رسانیدند جمعی از قلعو کیان از در ستیزهای جلالت بیرون گشته آعاز معارضه
کردند حاطان پیشخان چون نامور بچنگ بودند بحال ایشان نبرد افتند و نصب سرادقات کردند و شکوه
و وضع احمال اردوی انجم کرده رادرا در لنگ نیم فرسخی سمت شرقی شهر نموده کوه کبه جهانگشا نیز روز بعد
وارد آن مکان گشته روز شنبه پنجم ماه مزبور بجزم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آمیز

و آنطایفه باز بهوای روز پیش باز و حام تمام از قلعه برآمده مبارزت بچنگ شروع بانداختن توب و
تنگ کردند این صبح هیچ ماده غضب خاقانی کشته جمعی را که در آنوقت در کاب سادس حاضر بودند
به تنبیر آن جماعت اشاره فرمودند و مورین بجانب انجاعت اسب برانگیختند و با شمشیرهای آهنت
با ایشان در او بجنگ تا پاهای قلعه سرشانی کردند و همان روز عزم بلند خود بجهت کشور بتخیل قلعه که بسته
اطراف شهر را محصور و منهد ساختند از یکطرف حکم بکامیون توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده
برج مشهور بعضا سینه را که هم پر دراز سر طایر و هم ششبان عقاب ز زمین چنگ چرخ و ابراست بدف
توپهای برن آمار نمودند و از یکجانب بر مطیع خمپاره در بر حال قلعه کبان صاعقه بار نمودند و زلزله در میان شب
برج و حصار و اساس قلعه کبان انداختند چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده میان شعله شور و شر
برخوبن و سجده چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند و زرد و سب و وار و در هم ماه بهیچ کاری کاروان
عجز و ناتوانی وارد در بار سپهر میانی کرده بر زبان ندادانی باو ای اهل کنگنا با فعل السفهاء منا اعترف
بتصور نافرمانی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر گذرانیدند و خزانه و جیاجانه و قلیخانه
باو شاهی که در آن فلک شمال میسب و بضبط سرکار خاصه تعلق پذیرفت پس چهل روز در کابل مضرب خام
عساکر انجمن حشام کشته بجهت کشور کشانی قانی با نظام و مضرب باط حوام کابل و توابع پرده بستند
و شاهزاده نصر الله میرزا که سابقا از منزل قراباغ پیغمبر سرکشان ضحاک و با میمان و غور بند نامور کشته
بود تتر وین را پیغمبر و قلیجات ایشان را تصرف و انجاعت را بجزوه اطاعت در آورده در بیت و
چهارم ماه مذکور از راه چهار یک کار شرف اندوز تقبیل بساط خود با کامکار گشت مقدار آن عزایض
محمد خان بوساطت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصدش مضمون آنکه از دولت کورگانیه اورانند
جواب میدهند و نه رخصت ایاب لوند احمدی از سیا ولان دیوان بچا پاری تعیین و نامه جمالیون به
پادشاه و الاجاه نگارش یافت مشعر بر مضمون که قبل ازین علیمردان خان و بعد از او محمد علیخان به
سفارت روانه در بار سپهر اقتدار شاهی شد در خصوص تدرار فرار شکران شاه و الا تبار شعار
و از جانب آنحضرت نیز تعهد آنمطلب معسر آمده بود و سایر وعده آن پادشاه و بجای کوه که عز و جاه دارد
نقد کار گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایلیچی دیگر برای تجدید امر مذکره روانه ساختیم یکسال
متجاوز شد که اورا که دهمته و بجواب نامه نپرداخته اند اولاد آن باب وعده کردن و ثانیاً خلف وعده

و بعد بعمل آوردن و بعد از آن الملی را بر خلاف قانون سلف نگهداشتن و جواب مکتوب به مایون را
در عقد تملوق گذاشتن بهمانا مایون از مخالفت و بیگانگی و منافعی آنها ردگویی و بیگانگی خواهد بود و بعد از
فتح و تسخیر قندهار چون درین و قصوری که از افغانه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر ممالک
هندوستان واقع شده مظلون آن بود که همیشه قبیله انظار ایفده مرضی طبع قدس شاهی میباشد
و این دو دولت را با هم خواهد یکدیگر سبب را ندیم متوجه قبیله انظار ایفده مرضی طبع قدس شاهی میباشد
و آمده مشمول نوازشات کنند اما الملی کابل قطع نظر از آنکه بایست در و دیات نصرت آیات مستقیم
شمرده در عالم اتحاد بین الدولین بلوازم خدمتگذاری و اعانت پروازند در سعادت بر روی خویش
بست با افغانه اتفاق و اظهار رسم نفاق کردند چون این حرکت منافعی طریقه ادب و پاسداری حرمت است
ظفر کوب بود از راه بیگانگی که بین المفضلین تحقق داشت در مقام تادیب انظار ایفده در آمدیم ثانی الحال
که بر ایشانی قایدیناز روی میسیدید بار معدلت طراز آوردند ایشان را بنا بر خاطر آن پادشاه و بجای
مورد عقوبت مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نگردد و ما را از مبادی
حال الی الآن سواهی تنسبیه افغانه منظور می نبود و باز بهمان دو سببیا منظور نظر میباشد و چنانچه
در اینجا چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیت و ششم ماه منور روانه شاه جهان آباد ساخته که
یساول پوساطت نامه به مایون قال و کابل بیان بزبان مقال حقیقت حال اسفندم پادشاه سلیمان
فصل سازند بعد از ورود کابل بیان بجلال آباد حاکم اممکت ایشان را مانع و بر پیشاور راجع ساخته
یساول که بچاپاری میرفت ولد میرعباس نام افغان در عرض را بقتل رسانید و چون غله و محصولات
انقلابت کفایت باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد و اندک فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه
ارک نامور ساخته در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی تایدیزدانی عازم کوهستان چهارکیت کار
و بجزاد و صافی که موضع حاصل خیز و مکان معمور پر آب و علف مسکن طایفه افغان بودند که
به کوشمال کریشان آن ناحیه بعمل آید و هم توسعه در غله و ذخیره بهر سه افغانه آن سمت بقتل
تخصص جبهه دیران رزم از ما بکم والا کوه نورد و دشت پیاکشته سقاق مسکن ایشان از پیاکشته
جلادت لکد کوب و سرکشان متقوم و مشکوب ساخته انظار ایفده بعد از آنکه خود را گرفتار ممالک
بیکران صدقات انقوج و سقاقات خویش را مستغرق لطات اندریای آهینین موج دیدند بچو

چو خدیو بجز ویر که قرار کلاه کمر امان کشتی شکستگان طوفان حوادث توپوشن جسته بکنار عاقبت
و ساحل امنیت پیوستند و همگی سر کرده گان و رؤسای آنظایفه با سعد الله و طاهر محمد ولد میرعباس
اقوام او بدرگاه معالی شتافتند و خدمت رکاب آنحضرت را حلقه کوش غلامی اولاد خود ساخته
جمعی را بتقریب بندگی این استان بشا هراه آزادی رسانیدند و بیست و دو روز در آن مکان پایتخت
سرسبزینو چهره رکوب بزم سپهر و همدوش ایوان ماه و مهر گشته در میستم جمادی الاولی لوائی توجیه
بجانب کندکنت که در خوبی آب و هوا و فور نر زبست و صفا طعن بر سر استان جنت میسر و آخر خستند
افاعنه آنسر زین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه بستحکام اساس خود داری پر خند و لیران نصرت
نشان پسر آنحضرت بر سر قنای ایشان نمازم شده آنظایفه چون دشت و کوه را در زیر پامی بکران
تتور غازیان یکسان دیدند طالب امان کشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار ایشان
و مشمول عفو خدیو جهان شدند و افواج کج بر اسواج که مامور به تنبیه هزار جات بودند خدمت مرجع
را انجام جمعی از اولاد آنظایفه را در سلک غلامان تنظیم داده در بیست و هشتم ماه مزبور وارد دربار
عزت و جاه گشتند و از آن مکان جمعی بصلط غلّه جلال آباد و تادیب ولد میرعباس افغان که مرکب قبیله
ساول ایوان شده بود نامور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود فرار و باقی امانی اندی
طریق اطاعت پیوده روز پنجم جمادی الاخری بقدم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند
و چون ولد میرعباس پیش از وقت در فرار کوه احداث سقنا قوامی محکم کرده و جمعیت عظیم از سر و پا
کار و لیران کارزار فراهم آورده اساس آنها بلور از سباب خود واری استحکام داده بود غازیان
و توسته ببقنا قوامی و پیوسته آن بناهای قوی اساس را بدستاری سر پنجه شوکت قاهره در هم
شکسته تصرف و رجال ایشان را عرضه تیغ بلاک زمان ایشان را با همیشه و نوان ولد میرعباس
بسر قراک ساخته بدرگاه معالی آوردند و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفلی را که پنجمین حال آن
قیمت بچمن آرائی قدوم فرورین اثر رشک بهار و میر کل منبسی از آن نواحی را زینب کوشه دستار
روز کار ساختند در بیان ورود شاهزاده رضا قلی میرزا در منزل بهار سفلی
و شمس رازی با قسری نیابت و دارائی ممالک ایران چون درین اوقات که
رایات نصرت آیات غارم هندوستان و سفر عبید المسافت پیشداد همت خاقان کیتیستان بود

بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار و شایسته ازادگان آنزاده نادر پادشاهی و فرمان
روانی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذاشت لهذا از کابل امر بهایون بعز نقاظ پیوست که رضا
علی میرزا که اکبر وار شد و در آن اوقات بر سر بر حکمرانی بلخ تکلیف داشت ولایت بلخ را بر سر
افشار بیکر سبکی هرات حسن خان بیات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از خازیان بجا قفلت آنجا
گذاشته و مضابطه آن مملکت را مضبوط ساخته از راه صفاک و بامیان وارد اردوی نصرت نشان شود
و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکب بهایون از نادر آباد توقف داشت پشاهزاده امر و ابوال
نادر شده بود که در ایامی که افواج ظفر شکار از کار رزم و پیکار بیکار باشد متوجه قندزکشته امور آن ناحیه
را منظم ساخته مضبوط نماید شاهزاده بروفق فرمان رایت افزاز توجه با نولایت گشته یوسف نام قاتان خان
که تا آن زمان در مقام مخالفت قامت داشت با سایر سرکرشان آن ناحیه تاب توقف نیاموده سا
طریق بر زمین شده شاهزاده آنولایت را خالی از اعداد و عاری از قفنه و فساد در حوزه قدرت را بر سر
در آورد و در اثنای آنحال امر بهایون پشاهزاده و اصل گشته چگونگی را معروض قوایم سر سپهر پادشاهی
حکم مبارک با حضار و اعتراضدار یافت شاهزاده راه نورد طریق هشمال فرمان گشته بعد از درو
بکابل بند و آغزوق در کابل گذاشته در بیت و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشت
روز دیگر حضرت ظل اللهی بلاحظه عساکر بلخ که در موکب شاهزاده آمده بودند پراخته تا چند روز آنجا
برسم سان از نظر آفتاب سان گذشتند و چون سبب بسیاری از ایشان در سفر بلخ مبعوض استقاط
در آمده بود بهکلی سبهای تازی نژاد و اسلحه عنایت و نیابت دارانی ایران و خستیا غزل و نصب
بیکر بیکیان و فرمان دیان رایت شاهزاده کامکار تفویض نمود و در جمعه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک
نادرک او و شاهزاده نصر الله میرزا را بر تریب انصر بر بلند می داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزادگی حقیقه را
بسمت چپ زده بعد از آن پادشاهی بر یک از اولاد حکم قضا تعلق گیر و حقیقه بدستور ملوک بطرف
راست بزنند و روز یکشنبه سیوم ماه رضا علی میرزا را مخص و با فر شوکت و شان روانه ایران ساختند
روز دیگر لوامی جهانک شایان جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشتند بجان شرفی
و بفاصله نیم فرسخ قیاب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه افروخته شد و در آنجا دوازده هزار تن از بلایان
پیل افکن برسم منتقلای مقرر گردید که در منزل پیشتر رایت افزاز شوکت و قرا باشند و شش هزار کس

نیز به پیشخانده کشتی موکب همایون اختصاص یافتند | در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه
 ناصر خان و تخمیر پیشاور | چون از دولت غلیظه کورگانه صوبه داری کابل و
 پیشاور با ناصر خان بسجود بعد از تخمیر غزنین و کابل که انما ملک از حوزه تصرف کورگانه بدر فرست
 ناصر خان در حدود پیشاور ملک جمعیت را غلبه ساخته مشغول خود داری شد و در همین که ایمان
 کابل باذن همایون عازم شاه جهان آباد شدند مشور رعایت از موقوف اقبال در باب روانه کردن
 ایشان با کسم ناصر خان عزت در یافته بود ناصر خان بلا حظه پاس حقوق آند دولت ابد پیوند راه
 انتقال بر فرمان همایون بسته در حضرت سلطنت کورگانی بیرون جنبانی و امن تحریک قیام کردن آتش
 جنگ پر خشم بجلاوه این معنی بیت هزار نفر از افغانه خیر و پیشاور در ناحیه صبر و اجتناع داده بجای
 در بند خیر شتغال و زید روز و واژدهم که منزل موسوم بر یکاب مضرب خیام سپرد اوقات انجم او داد
 حیره طناب گشت بنه و آغز و قیام در موکب نصر الله میرزا در آن مکان گذارشته خود طرف عصر از راه شش
 بسته چوبه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان هزار و دلیران نیزه که از شب
 و صبریده بعزم تنبیه ناصر خان ایلمغار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی فرسخ راه را طی کرده
 از بیرامه بسر وقت انجمت رسیدند ناصر خان از آمدن طلایع همایون خبردار گشته بتنبیه جنگ
 برخواست و صفوف لشکر آراست پیش از آن سپاه جلوریز بر قلب ایشان بیخته در طرفه یعنی سلک
 جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیری عرضه شمشیر و ناصر خان با جمعی از روسای هندیه زند
 دستگیر شدند و بقیه راه فرار پیش گرفته تمامی اردو و اسباب ناصر خان و لشکر پانزده حیره ضبط و
 انتقال یافت و بعد از سه روز که آن مکان مقرر کوبه خیر و ز بود بنه و آغز و قیام نیز بموکب والا پیوسته
 و متوجه پیشاور شدند و آن مملکت دکشا و عرصه تربیت پرور از پر تو ما بچه الویه ظفر رشک پال فرکر دید
 و سائحه طلال افزا که در پیشاور معروض سمع و او را فرکر دید آنکه چون جماعت کزیه جار و تک که در
 کوه سکنی دارند بنا بر اینکه مسکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت در ارمای بسیار
 سختت با ستظار جا و مکان بعضی اوقات از درنا فرمانی بیرون می آمدند نظیر الدوله ابراهیم خان
 سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته اولاً شعنه سیف درخشان غازیان
 پرواز مستی اهل سقاق و مسکن ایشان از اخگر شور و شر دلیران احراق گشته مغلوب شدند ثانی

تمامی الحال جمعی از ایشان که فراز کرده را کین گاه کین و فرار گاه تفسیحی آن گزین ساخته بودند از
اطراف آغاز جنگ و وسعتی رزم را بدین کار از آن تک کرده از سپهر خان حکیم قضا و ف
کلوز تفنگ شد پس همین قصوری ازین قضیه پر شور به بنیان عزم ملوکانه راه نداده امیر اصدان
خان فرقلو را با پالت آذر بایجان و صفی خان بنابری را که سردار کرستان بود بسروانی آذر بایجان
تعیین و روانه مقرر نمودند که با عساکر آنست بقدر اسکان بنا و بسبب آنظایفه و محافظت آن
تو احوی پر خست منتظر اصراف موکب معود باشند و در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم نصرت
انجام بجانب شاه جهان آباد امتز از یافته امر بهایون بجز صد و مفرود شد که رود آنک را حیرتین
بسته فوج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از رود و مجرزه از آن جبهه کمشان شان گذشته گویند
منصور نیز متعاقب عبور کرد اگر چه نا حال معلوم نزدیک و دور نگاشته که در هیچ موسم از رود خانها
پنجاب بدون سفینه کشتی عبور میسر باشد اما کسی را که تا شید الهی بار و مدد کار باشد بزود یکسان و کار
سخت و صعب بر او آسان میباشد بر اینسانی اقبال خسروی در هر یک ازین رودخانه با که نموده بحر
و خار و شعله ^{بسیار} خود را بود معبر و گذر پیدا شده سواره و دروازه ^{بسیار} سبب از آب گذشته و هیچ شش هزار گن
سپاه لاهور در آن طرف آب و زیر آباد بسر کردی قلندر خان قلعه کاچه بسرا نامن عاقبت ساخته راست
خود واری افزایخته بودند قراولان موکب بهایون بعد از آنکه ایشان پر خست و در اساس قرار آن شست
خاشاک کار سیل بی امان کرده گویند و الا متعاقب از آب گذشته در آنست رود و نصب سر و قوا
سپهر نمود نمودند مقارن آن فوجی کثیر از جنود هندیه بسر کردی زمین را آدینه کر سلسله جمعیت انقطاع
داوه با دوازده گریا خان باظم صوبه لاهور در ملک پورشش کوچی لاهور مشهور دیده قراولان گشته
فیما بین کار بستیر و آویز انجامیده ایشان نیز بسیار آن گذشته پیوستند مگر معدودی که باقتضای قضا از
حلقه وام کنند لیران ربانی جسته بعد از ورود موکب بهایون بچوالی لاهور که باغ شعله ماه مقرر گویند عز
و جاه گردید زکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور از قبیل معارضه ظلمت با نور دیده کفایت خان
وکیل حتمات خود را بطلب امان بدر باز عزو شان فرستاده خود نیز روز دیگر بچوبه سانی آستان فلک
بنیان غایز گشته بیت لک زرو چند از بخیل کوه پیکر با نفایس و بیایای دیگر بر رسم پیشکش از پیشگاه
حضور انور گذرانیده لوازم خدمت و نقیبه و تقدیر رسانیده خلایق قاضیه خسروانی و هب تازی نژاد

با ساخت و زین زترین و کمر خنجر و شمشیر بر صحن باو عنایت و نوازشات دیگر در باره او مبدول و
ایالت لاهور بدستور باو محول و موکول گشته فخر الدوله خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت
او کتاره کرده وادی اطاعت بودند و بسیر و سامان در لاهور توقف داشت باز ایالت آن ملک
فخر از ساخت روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار را که از جمله کوفتاران و در رکاب نصرت قهرمان
می بود مجدداً بصوبه داری کابل و پشاور سر بلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیها بپردازند
پروشه مترودین بار وانه اردوی ظفر قرین نمایند در بیان وقوع جنگ سلطانی فیما
بین اعلیحضرت خدیو کیتیستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان
و کیفیت شخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام بجهت بنیاد **بدوازنگ**
دار السلطنه لاهور بجزیه شخیر درآمد بعضی سبنا و کان پانز سر بر گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه
پادشاه و الاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت
پناه است شرجی بخار شش یافته مشتمل بر هفتصد سوار که چون نواب بهایون ماتر کجانیسم و انحضرت نیز از دوش
تر کجانیسم و سبیل سلسله که در کانیسم و سوی دوسنی امری مرکز خاطر نبود و بنا بر آنکه از افاغنه نسبت به
هندوستان بیشتر از ایران بی اهمیت دالی واقع شده بود مظنون خاطر ما اینکه هسته تنبیه آنظایفه هر وقت
طبع امنای آن دولت خواهد بود باین عقیده و همچنین فرستادیم در باب سده راه فرار آنظایفه اظهار نمودیم
متعده گشته باز همچی دیگر یاد آوری کرده همان جواب را شنیدیم و ثانی الحال که خلاف آنظایفه شد محمد خان
روانه کردیم یکسال او را نگه داشتیم بچواب نپرداختند از قراریکه معلوم میشود جمعی در سر زمین اندولت پیشه
تصرف فرور برده پادشاه و الاجاه را بر این امور مکلف میسازند و الا انحضرت را بمقتضای بزرگی از بنگونه
هو او رضایقه نخواهد بود همان آن دولت در اراده خود را نسخ بوده جمعیت خود را درست نمایند و آن و الا
جاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و اعلا و ایشان کرده در دستعد او ایشان کوشش انشا الله تعالی بعد از آنکه خود آرزو
کرده خوب ضرب دست جنود مسعود را در یابند آنچه از سر که راه سلامت پیش گیرند باز اگر عفو می و در باره
ایشان بعمل آید بنا بر خورش و التماس انحضرت خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته سوک جهان
کش از وجهه بیت و ششم شوال از لاهور انحضرت و از رودخانه های شرف عبور و روز دوشنبه بیستم
ذی القعدة وارد سرهند شدند و در اینجا بفرقه تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد تاجی و در

دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عزاوه ثوب از در و بان برق آهنک و سباب و اثاثه رزم و آلات
جنگ وارد محل موسوم بکرنال میت و پسر سخی شاه جهان آباد گشته و چون رودخانه فیض که علی سردان
خان آرزویشاه جهان آباد جاری ساخته در جنب کرنال روان و اطراف دیگرش بحین کل پیوسته است
در آن مکان حصن حصین و قورغان بتین تزیین داده تو بجانہ بار محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله
توقف دارد و خدیو بهمال شش هزار نفر نیرب پناه خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی
محمد شاه دستبرد می زده و تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه ساختن ایشان
موجب ایشان روز سه شنبه ششم آناه از حرکت و وارد منزل اجداد سرای دوازده گریه و بی چنانچه
نهم وارد قصبه انبالا گشتند که تا کرنال می گریه مسافت دشت گشته حرم محترم رهنه و آغز و فیلسر
کرد کی فتح علی خان افشار چرخچی باشی و جمعی از سرکردگان در اینجا گشته روز پنجشنبه دهم از انبالا حرکت
و باز رده کرده و طایفه کرده شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر غیاث ساخته و قراولان در همان شب پنجشنبه
بجوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش سپاهگیری در گوشه کمان کین زده کرده بسوم دلیبری در سر
تو بجانہ او جمعی را قتل و چند نفر را زنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد گشتند که روی تمانی سر گشته قوت
و شب جمعیه یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند
که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آید پس معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و بقراولان اعلام فرمودند که در
جهان سرای توقف و جمعی از یکد تا زمان جلالت نشان در انحوالی از روی حرم و ثبات عزم بقراولی بردارند
و چون از سرای مزبور تا کرنال شش گریه مسافت و چهار گریه آن تمام جنگل و شتله بر یکباره بار یکدیگر گریه
دیگر فی الجمله خالی از پیشه و راهش سوار بود سرکردگان شراباشران را دو دسته کرده از جانب
شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و چهاروی
زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده و بسرای عظیم آباد خبر بگویند والا دانستند و روز
دوشنبه دوازدهم رایت جهانگشا از شاه آباد روانه تمانی سرده گریه گشته و روز یکشنبه سیزدهم هنگام
صبح از منزل مزبور لوای آسمان سانهضت یافته قول هایون پشاهزاده نصر الله میرزا تقی و جمعی از
خوانین را ساربه کزین جناح های لوای هایون خاں شاهزاده ساخته خود با قومی از و لاوران یک
ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند چون محل مزبور شکل بر باط عظیمی بود که

بنگ و آجر بر آورده بودند حاکم انباله و ایالی آن مکان با استحکام قلعه و در باطن مغرور گشته نبر کسی پرورد
بگم و الا توب بجنان بجماعت بسته به یکی ایشان از بیم جان طالب امان گشته بیابوسس همایون سر طرد شدند
و در آنجا سر کرده کان خراول بار و نفر شر با شریان بروفق فرمان حاضر گشته مجتهدا هر یک سر و زنده که از اردو
محمد شاه بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از گرفتاران بزرگانی لوازم استخبار بعمل آمد و خروج
پیوست که محمد شاه از دستبرد فراوان پادمان حصن کرناال کشیده همان مکان را که جای محکم است
نامن عاقبت ساخته شر با شر اینا تیر که ملاحظه سمت شرقی و غربی ارووی او کرده بودند بعضی رسانیدند که
بر دو طرف همیشه است و زمین مسطح که شایسته تریول کو کبه حضرت آبنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست
چون راهی که بار و روی محمد شاه سیرت منتهی بچینکل صعب میشد و مرضی طبع اقدس نبود و آنحضرت اراده
کردند که سمت شرقی ارووی او مستوی گشته در طرف پانی بیت که باین کرناال و شاه جهان آباد و قیست
در میدان وسیع و عرصه همواری دوسه روز نصب کو کبه فیروز و رفع ریایات عالم افروز نموده اگر محمد شاه
بمقابله آید بچنگ پردازد و الا از همان راه ریایات توجه سمت شاه جهان آباد افرازد و موکب همایون
در روز و شب چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض گذشت و در و فرسنگی
ارووی محمد شاه مکان هموار مسطح دیده خیام فلک احشام را در آن مکان فرشته نمود و با چند نفر از
دلاوران ظفر فرجام تا نزدیکی مسکر محمد شاه جانی که علمها بر سر قها و تو بجان ایشان نمودار بود پدای
جهان نور و راضی بار قمار ساخته و بشکر و شکر گاه ایشان نظر تحقیق انداخته بمقدورات بازگشتند
هنگام شام بعضی رسید که بر مان الملک سعادت خان که صوبه دار چند مملکت و عظم اسرای هند و
بود پاسی بزار نفر قشون و تو بجان و دستند او تمام بعزم اندا و محمد شاه وارد پانی بیت شده فی الفور جمعی از
سپاه ظفر پناه بمقابله او مامور شدند اگر چه همه جابجا صلا نمیفریج کهایش اطراف اردوی محمد شاه
جولانگاه سپاه نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما باز فوجی را همان
بر سر مسکر او فرستادند صبح روز سه شنبه با تزد هم از منزل حرکت و چون رودخانه فیض که شاه جهان
آباد جاریست تا دریای جمون یکفرسنگ و نیم فاصله دارد کو کبه جهانگیری آغاز نهضت کرد و قشون نصرت
نمون راسه قول قرار داده شاهزاده نصر الله میرزا قلعین فرمودند که از جانب شمالی دریای جمون تا
حوالی کرناال آید ریایات قرار افرازد شهر بار کشور کبر باین رودخانه فیض و جمون را سیر کلان کردن

کردون نظیر ساخته باجسی برای ملاحظه جای بورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند در عرض
راه قراولانی که شب بر سر راه بریان الملک سعادت خان مأمور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت
خان در نیم شب از سر راه خود ریا اردوی محمد شاه رسانید و قراولان بعقب او رسیده بسیاری از
کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات معرکه محمد شاه گذشته
سمت شرقی اردوی او را با فاصله یک فرسخ که میدان مستطع بود برای تزلزل خست بسیار و بر وفق امر احد س
نصر الله سر را با قول همایون ملحق در آن موضع نصب لوای قرار کردند در آشنای آنحال سعادت خان آگاه بشود
که پیش از آن جنود منصور بنده او را تاراج کرده اند حوصله غیر خستش یعنی با بر تفاقه از راه غرور آماده جنگ گشته
خان دوران که سپهسالار بندوستان با واصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی جمعی از خوانین عمده
با عانت او از جا بر آمده قشونهای خود را سه دسته کرده بانو بجانه های سنگین و احتشام رنگین آمیز جنگ
میدان جنگ نمودند یعنی محرم عرق حجت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صاحب هفت صوبه محکم
و کن و اسرا می اعظم اند دولت بود و قمر الدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و صوبه داران و جمعیت از حد
انفرون فیلان مست و بانس و تو بجانه و اسباب آلتخانه پتیمفر سخی میدان جنگ بیرون آمده تا بقورخانه
خود پشت پشت نشوید صفوف و ترتیب را با بسیوف کردند از دحام و جمعیت ایشان بجدی بود
که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا معرکه ایشان پشت پشت صف بسته و همچنین طول سپاه انگروه نیز نیم
فرسخ بطرفی آمدند و کشور فیروززی که آرزو مند چنین روزی بودند فی الفور جمعی را بصیانت اردوی همایون
مقرر و سر و بر آراسته فرخ و مغف ساخته بر شهب کردون خرام سوار و قول همایون مستقر صلوات نصر الله
سیر از جمعی از خوانین نامدار گشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ تحمل آن ثعابین برق آسک نیفته در
تحت لوای شاهزاده و الاتبار گذاشتند و رایت آیت یومئذ یفرح المؤمنون بیصا و الله
در عرصه زمگاه فراتند و خود با افواج نصرت قرین مبارزان عرصه کین و تو بجانه جلو مستوجه میدان
نبرد عازم معرکه رزم و آورد گشتند ز بس تعداد شکر سیکران بود سر انگشت کوکب خون چکان بود
برون رفت از هجوم صف کشیده شوره بر همزدن از جنگ دیده شاد آید شد مرد سپاهی غبار غمزن
مه کادوهای فلک چند آنکه دامن کیشیدی سرانجام بنوک نیزه دیدی غرور خم روئین دلوله پرخرج
بشتمین انداخت و بر چرم رایت کلکون پرند ساخت سپهر را شفق کون ساخت نخت هر چرخیان

طرحین مانند چرخ فتنه جو بشود انگیزی بر دهنست مباد از آن هزار و پها در آن خوتخوار دست استعمال
آلات حرب کشودند سرهای دلبران مانند کوی در خم چو کان توایم سببان غلطان شد در و شس کشان
مانند جناب در دریای خون سدر کردن هر قبیله که سوار ماشه تفنگ بشد چابک سوار می از مرگ سستی
پیاده می ساخت و هر اثر و با توفی که در این آتش فشان می کشاد بزبان شمر بر برق مستی خشک در میسگر وید
القصة از ابتدای طهر تا انقضای چهار پنج ساعت تا برده حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال و صیفت
سنان ویران بر شانی خصم فکلی اشتعال داشت و از زبانه نازک حایب و وصف حال میکرد
وزمین از کفر سواره و پیاده تفسیر اذی و لزلت الارض زلزله الهاسیفت صغیر نیر صد
فاتبعة شهاب ثاقب در کوشش جان می انداخت بر برق سنان جان برتان صورت بکاد
البرق یخطف ابصار هتم در دیده و دل جلوه میداد کلوه تفنگ مرکب آهنگ تغییر و جعلنا
هادجوما للشیاطین بزبان حال دامینم و بزبان تیغ محابا بالتوق والاعناق
بر بان قاطع با و امیر ساند کواقد شد فروخته آتش بزم و کین ز خون گشت بکلون سرای
زین گرفته ز کوه سپه مروماه فضایی جهان گشته چون شب سیاه ز نوک سنانهای خار کند
شد چشمه چشمه زره سر بر ز غلطیدن گشتگان در مصاف شده پشته پشته چون کوه قاف زیبا
گشته و خستیا و آن عرصه خالی بند جای پا تا اینکه سعادت از لشکر بندیان روی بر نافته بیکبار و بجا
انظام شتافتند بر بان الملک و نثار محمد خان برادر زاده او که در هودج فیل فرار داشتند بهمان نحو با تو
و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که پهلوان و مدار الیه سلطنت هندوستان بود ز خمدار گشته
پس او با مظفر خان برادرش مقتول میا عاشور خان ولد دیگرش بقید اسار و آند خود شش نوز
دیگر جلالت آن رخ که کار افتاده بود در گذشت و اصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی بشود و خان
افغان و یاد کار خان و میر حسن خان که و اشرف خان و شهباز خان و عاقل سکیان و علی احمد خان
که از امرای صغیر بودند با قرب صد نفر از خوانین و عظامی دیگر سی هزار تن از لشکر بان ایشان عرضه
شمیر زهر آگون گشته و جمعی کثیر زنده بلسله گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین
خان وزیر اعظم چون قریب بار دوی خود تسویه صفوف و اعلاء اعلام صولت نمود و بودند بعبکر
خوش باز گشته دست بر ذیل تخصص زدند و خزانین بجد و ترغیب لایان کوه پیکر و تو بنجانی پادشاهی امرای

و امرائی که بعرضه جنگ آمده بودند با غنائم بسیار و اسباب و اثاثه فزون از شمار بحیاط تصرف در آمدند
و تا عصر تنگ عرضه میدادند از وجود سپاه هند خالی و با جساد کشتگان مشغول گردیدند بعد از وقوع این فتح
نمایان چون محمد شاه اطراف غورغان خود را بمویر چل و خندق و توپخانه استحکام داده بود خسرو گردون
شکو به سپاه انجم کرده را اذن یورش نداده از چهار طرف بجا حصره اردوی او را مورد ساخته بدید راه
فرار میدید پر خستند چون کار محمد شاه با صخره انجمانید نوشته که از لاهور بآنگ پادشاه دمی جاها
نکارش یافته بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکحانی اتحاد و سلسله محسنت تحقق دارد بعد از جنگ
و خود آزمائی هرگاه عفو می در باره اعیان آن دولت بعمل آید باز بالتماس اجتناب خواهد بود و همان نوشته
و شیفته تشیع و وسیله عتد ساز ساخته روز نسیوم خلع سلطنت از خود کرده و پسر سروری از سر گرفته
با خوانین و امرا یکستظهار تمام وارد درگاه پسر احتشام گردید و در حسنی که پادشاه دیگاه عازم دار
الامان حضور آقدس بود و بر اعانت نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب ظل الهی شاهزاده
نصرت میرزا تا خارج اردوی بهما بون بکستقبال آن پادشاه فرخنده خصال شایسته حکام درود
به پیشگاه سعود انحضرت نیز با بیرون خیمه مبارک راه و رسم امر از پی آمده از آنجا که دستگیری چنین
مقامی شایسته آئین سرور است دست انحضرت را از روی تطفیف گرفته در سینه بهما بون هم نشین
خوش ساختند و در حقیقت کلیه فتح کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نامور در آمد
و محمد شاه چاشت آرزو در خیمه مقدس همان انحضرت بوده اگر ایمی که از جانب چنان میزبان
در خیمه سپین میهمان بود بعمل آمده باز محمد شاه بعد از ظهر معبر خود مراجعت کرد و اما فواج منصوره
بهمان پنج دست از ضابطه محاصره باز نداشتند محمد شاه روز ثانی با امرائی که داشت از اردوی خود
کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بلا حفظ پاسداری حرمت آنخانان و الاتبار خیمه نشین پادشاه
والاجاه و سرارده حرم محترم او در حوالی معبر حضرت از قرار یافته عبد الباقی خان که از اعظم امرا بود
با جمعی ماسور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه و الاجاه نموده باشد و بلوازم همانند او شرایط
خدمت گذاری پردازد و از آنجا روز پنجمه غره ذی الحجج رایت جمانگیری بجانب دلی که شاه جهان آباد
شهر دار دهنضت کرده روز چهارشنبه محرم ماه باغ شعله ماه سفر کوکبه غره و جاه کشته روز دیگر در کجا
توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مومانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و روز جمعته

نهم از باغ مزبور سوار و فغان زبان از ابتدای باغ تا در باب دولت سراسری خاص پادشاهی بستان بسته
پانزده از بای قیسی از در بختیهای گران بها و اتمش نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند و قلعه را که از مستحقان
طبع پادشاه معتدل بنیان شاه جهان و دار الخلافه سلاطین و آئین هندوستان بود مقرر گویند
دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان همان قلعه بجای داده و در روز و دو موکبانه حسن جناب
محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس نجومی آنحضرت
پرداخته فرمودند که موافق عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان باز بجناب پادشاه
تعلق دارد و آنچه شرط آمده در رسم و ادبست بمقتضای ربط ترکیباتی در باره دولت کورگانی بعمل
آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم تقدیم رسانیده بشکرانه این محاطقت که تاج بخشی اعلا و ده جان
بخشی یافت تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت
موجود بود مفصل بمعرض عرض در آورده برسم نیاز شمار و ایثار کرد و هر چند که جهت کان حیات
بجز نوال خدیو سیرمال نظر مستناب بر آن کنوز و خزاین که جمیع محازن سلاطین روی زمین یا عسری از عشا
آن برابر میسگر دینکنده و امان نیاز مندی از آنها و چیدند اما بنا بر مهاله پادشاه و الا جاء
انته این منول نقش نه بر قبول گشته معتقدان این بصدق خزاین و بیوات تعیین فرمودند
در ذکر وقایع قومی شیل مطابق سال فرخنده مال الهی هجری
چون افواج خشک روی شتا و سپاه سرد مهرستان ساکنه پیا بیان عرصه جهاتند بجا و اداری مقنیه یا
استندار سهی قدان ریاحین که در دار الخلافه کلزار بر طرف جو بیار بار نزول گشوده بودند دست یافته شایخ
و شانه اشجار را بشا جره در هم شکستند و رنود و او باش بهمن از محلات خیابان چین دست تطاول
افراخته سینه کلل از بر خضهای کاری چاک چاک و کلگون قبا یان چین را از لباس بار و برک عریان و هلاک
ساخته از جیب غنچه همیان زر در آورده در شب شنبه دهم ذی الحجه که عید نوروز و اضحی معادن افتاده بود
خسرو زترین افسر مهر بقصد دفع فتنه شتا از خلوت سراسری حوت بسرای خاص حمل خراسید و نوحه بوستان قوی
باز روی قوای ریسی بنما کران صبا و شمال اینهمه آن شهر غار تکر یعنی دیماه فرمان داده ثابت قد بان
اشجار بهاری را از غنچه و سر بر که عمود بر گرفتند و صاحب کلان لاله و کل از تاب غیرت چهره بر آورد
از جای جهنده و تیغ بدان درختان از شاخهای تیز نیزه و سنان برده پشته میان شیر چپ بستند و کی

نویستان چنانکه بگوشتمال قوچ پر خاشجوی زمستان ساز و برک خویش کردند و بلان صاحب
شوکت گلستان و دلاوران سنویر لویای گلگون پرند در عرصه گلشن افراشته بچار سوی بازار فصول
روی آوردند خار و گیاه که جنود سلطان دی بودند از غلبه هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جانی بخشیدن
خشک مانند صریف زمستان چنانکه آسایشی که خود افروخته در گرفت یعنی کلهای آتشین و دود آزار
نهاد سرد و بی زمانه در آورده روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل محمد شاه را بقدم مهمت است
رشک بیت اشرف آفتاب ساختند و شام آنروز و هر دو روز یکشنبه عجب ریخت و نقش طرف ریخت
تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم بدین سبب که از جانب محمد شاه اشاره بانظر طرف
معارف تخریبی واقع شود و لوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام و او باش در میان شهر
با اهل اردو پر خاشی کرده بعضی از جنه منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند در آنجا در مراسم
دست درازی کوتاهی نگردند و چند نفر از لشکر ابراقی را قبیح تا فرمانی و خنجر نادانی و تیغ قربانی ساخته
خون ایشان را حامی شب عید و خضاب دست میدهند و سر خنجر دلیبری با بومان کشی رنگین کردند
و از آنجا سپاهی تهور بر سر سیلی شاه شاهی رفته فیلان را متصرف گشته حکم و الا صادر شد که جمعی از بزرگان
در سردر و ب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلک تا صبحگاهان دیده از خواب
بسته تیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان یا از منبج خود داری بیرون گذارد تا فرود
بدانچه سقر کرد و عمل نماید هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آنوقت صبح هر از دل بدر کرده بقصد انتقام
تیغ از نیام بر کشید و خدیو خورشید آفتاب از سر کین سرور را لباس سرخ شفق آراسته با چهره
برافروخت و عارض تلپناک بر پشت خاک فلک برآمد خضر بود مال با بیات خشمگین و صورت ستمگین
سوار گیران جهان پیا و خنجر گذاران نیره دار و بهرام صولتان کیوان انار باله بدر رکاب بلال آسا
گشته مسجی میان بازار را بقدم مقدم مسجد خاص و عام ساختند و در آنجا بعد از تحقیق سبب
حرکات و دشمنی از کدام محله و چه جماعت صادر شد و دلیران را قوچ قوچ بپوشید و تعیین و امر بتسل
عام آن محلات فرمودند شور و آشوب فرغ اکبر در میان شهر پیدا شد فی الفور در دیوار عمارت فیض
نقش عالیها ساقلها گرفت و ساکن اصحابشان صفت خانه ز تهور پذیرفت بنا بر این پیش
بزرگ شاه شراب نادانی عوام مست خراب افتاده ذکور و ناث سلسله مانند زو ماده زنجیر شیون ذکر گشته

سرانی که طعنه بر قصور جنت میزد و بعد منکر کج کاوی بدان تصور یافت حوضیانی که از چشم سار فلک است
کوثر آب میخورد و قاره جوشن خون شد و بازار جواهریان و صرافان در سهه بازار و دو کاکین بشار و بازار
کنت و تمامی اسواق شهر محیطه یغادر آمد عاقبت آن گروه باغی چنان آتش خود سوختند و زمین دیوانگی
مانند شاخ بید مجنون آویخته و از سیاست کشتند و بشراة این شرارت در دوازده ماه تا برآمد و روز
و آه دلپایم از خورشید چون شعله وجود خشک و تر سر بر فلک کشید الحاصل از دروازه اجمیر الی در سیح
جامع و چند محله دیگر صغیر او کبیر اعرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع شتر اعظم تا زمان غروب زبانه این شعله
پر شور و شمر زبانه میسید و در کند و کوب و رفت و دروب و قتل و توب و اسروسی تقصیری نشد هنگام
شام که نصف آنموره لکه کوب جنود قهر و آتش چهل عوام برق خرمین زندگانی سی هزار تن از خورد و بر سر
شده شده بود و باقی آنجا در مقام ستمیان و پادشاه و الاجاه بواسطت نظام الملک و قمر الدین
خان و رصده شفاعت برآید و التماس آتش جهانوز غضب پادشاهی بزالل عفو بخش فریادست
و فرمان و ارای فتوت راه بر یغما کران بشکر شور و شربت و هیزانی که در تصرف لشکریان بود تمامی
بهر او و با ویای ایشان تسلیم شد که یازمانه بدفع کردند چشم بازار سر او مساکن آنطایفه پسند سوخت
و چون در شب شورش سید نیاز خان و اما د قمر الدین خان و شاه نواز خان که از اعظم هند بودند
بر سر قبلیانه رفت مرتکب قتل قلیبان باشی و بردن میدان شده در خارج حصا شهر در جانی متخصن
گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت کور گانیه بودند بکله و الامام مور بکفرق ایشان
گشته موی الهی مارا با چهار صد و هفتاد نفر گرفته در بار دولت حاضر کردند که به کلی عرضت تیغ یا ساشند
و از وقایع بجهت اغراض اینکه محذره سر پرده کور گانیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا خطبه کرده بتوبه بنام
سور و آرایش بریم سرور پر داخته کنار رود همچون مجاد می ایوان دیوان خاص را بر شب چراغان
مطلع صد هزار بدر و تا یک هفته ایام و ایالی عشرت را در شک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته هر روز
غیذان کوه سپکر و کاهای قیل منظر و شیران اثر در حمایت و ار نه های صاحب صلاح است بجنک
اندر آستانه روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده بدین شاه و الاجاه رفته بعد از انقضای مجلس
موافق آداب و آئین آن سلسله حایه خفتان مر و اید در مرتین بجا هر شاموار زیور قامت شاهزاده
و الا شام سائمه برآید و در آن سوس نیز بکلف و سه زنجیر شیل پنج کس اسب با سات مرصع برآید

برای سواری شاهزاده پیشگاه جلوس شدند و شب دوشنبه بیست و هشتم ماه منور مغارند بعد از
واقع شد آنجا فصل در عرض چند روز که صاحبان خزان و بیوات از انجام مثل مقدر فارغ شدند حاصل
بهره و کان و طرف زمین و زمین و ادانی و اسباب مرصع بجا هر زمین و اجناس نفیسه چندین بقلیم ضبط شد
که محاسبان او نام و دفتر نویسان افهام از هر واحدی آن عاجز آمدند از آنجا که تحت طاعت و وسیع بود
که کمترین یکاوسی و خزانه و جانشین روسی و نهایی جواهر شاهوار از ایشانست و در ایام سلاطین سابقه شده
و در روز جواهر که باصطلاح اهل هند بر کوری صد هزار لکت و هر لکت چهار صد هزار روپیه است
صرف مرصع آن شده بود و همچنین لالی غلطان و الماسهای رخشان که نظیر آن در خزانه هیچک از ملوک
سلف و سلاطین عهد وجود نداشته بخزن دولت ماده می منتقل شد و امر او خوانین دولت و اعیان
داران خلافت در ایام خود رای و صوبه داران ممالک آرای نیز کرد و با و لکها از نفوذ جواهر در مرصع آن
و نقایس اسباب بر تن پیشکش بهر بارگاه حضور ساختند و بعد از فوت سعادتخان محصل بصوبه رود
و لکنیه فرستاده بکت کرد و زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلیان که توان در اسباب
بیکران از صوبه فرج بوده که مستقل سعادتخان بود بجز آن عامه رسانیده و در ایام توقف از خزان سلطنت
و پیشکش امر او صوبه داران دور و نزدیک مساوی پانزده کرد و در بکار بهایون انتقال یافت و از
جواهر و خزان و اسباب کارخانه جات و اثاث سلطنت مقداری خطیر که فرون از حوصله تحریر و نشانی
سرکار چنان باد شاه فی نظیر کردن سر بر باشد بکار پادشاه و الا جاه گذشته بان و سینه بوسیله
منت بر روی بیوات عامه که از یک نیکو بند و بظنا آورده است که شکر که مصدر خدمت شده بود
انعامات شایان غایت و بجزم غازیان در طایفه مان ظفر قرین مساوی موجب کاره دیوان داشتند
و بخدمت کاران ارودی بهایون نیز بجز از نفری شصت روپیه و صد روپیه برسم انعام حرمت
کردید از خواص و عوام ارودی سپهر خشم و خور و بزرگ توکب حضرت فرجام هر کس فرجام
رتبه و حال از خزینه بود و همچنین احسان خود بپنهان از آن خطی جز بول و دریافت نصیبی فرموده و حسب
در امان آمار از زر و سیم حصول مال ساخت و انعام بخدمت انجام بکلی و لایست بپایان هر صد
یافته مال و جوایز رساله ایران که بجهت نصیب فرگشت و در روز شنبه ه ه صفر بکلی امر او خوانین
دولت کرد و تظلم و تاخیر و تشدید کار در مرصع اسسنان مازی شاد غایت شاه مجلس خیر و ادانی است

محمد شاه را طلب و بدست مبارک نازک او را با فخر سلطنت سر بلند و بتقدسات خاص بر سر مندر ساخته و شمشیر مضع
زیب میان او فرموده برود و او را بچو اهر کران با چنانچه سفاد و سلاطین بپند بست زمینت دادند و تاج
و تکیه پادشاهی بپند و ستانرا کما کان بخصرتش تشریف کردند محمد شاه بعد از آنکه سر با فخر سردری از است
استد عا کرد که چون با الطاف جناب نادری دوباره صاحب تاج و تخت در میان سلاطین جهان
فیروز تخت شده اعم ممالک آن طرف آب اتکنا از دریای سند از حدت و کثرت تاجانی که آب
دریای مذکور بدریای محیط اتصال میاید بعد از او ولایات تشه و بنا در و قلعجات تا بعد بر سر پیشکش
ضبط و به ممالک محروسه شاهی انضمام باید چون اکثر ممالک سمت شمال و غربی آب اتکنا از قبیل
عزین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان نموده میشود و آنحضرت نیز قبول و ضمیر تسلیم و قدرت
فرمودند و در همان مجلس مسکی امر آرد و اعیان دولت کورکانیه را بچند سکنه آری در رضا جونی خاطر تقدیم
و الاجاه ترغیب و لای شاهی و رضا بچ متفقانه که بکار ملک و دولت آید و رسم سلطنت را شاید آویزه
کوش پند نیز شش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سر کوهستان هندوستان
بنازکی کلبای محمدی فرامین محمد شاه را کل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک
هند بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز با رسم سامعی محمد شاه رایج سازند و احکام مطاعه مشعر بر حدت
و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای الکنا فاذ موقفا علا غرضه در ارسال
یافته محمد شاه را برادر نکند و آرا می تلکن داده و جمعی از بهر ویران و آراباب صنت هند و ستانرا اعلام است
رکاب همایون مقرر ساختند در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد را بیت
مراجعت اخراخته باغ شعله ماه را مقرر قوام سر بر عز و جاه فرمودند و به جهت پنجاه دیهت روز توقف
را بابت جهات و شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کوه همایون بسر هند را بر منحرف
ساخته هر جا رود و خانههای پنجاب و اتکنا را جسر بسته از دامن کوهستان که نسبت بسیار کمینه سیاحت
داشت منوچه مقصد و در بیت و هفتم ماه صفر کنار رود خانه جناب مشهور بوزیر آباد مضر بنام سپهر
بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب که شت چون موسم برسات و شدت طغیان آب بود
حوصله جسر لطافت آن بجز زرف را بر تضافه کجنت و بکلمه والا کشتیها از اطراف جمع و افواج فابره
با کشتی و کئی برور آغاز عبور کرده چهل روز موبک فیروز در آن طرف آب رود و بانتظار که شن جنود

چند مسعود لشکر توقف انداخته در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدا فی لطف خدا فی خود نیز کشتی نشسته
از آب گذشتند با وصف اینکه همه جا عبور سوکب انچه شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بجا
استند و داشت که از شدت آن مرغ نفس از خیران باز میماند و جو شش آهمن و بریدلیران تنور غصه
یشد زگر تا خان صوبه دار لاهور بوشان تا سر رود جناب در رکاب فیروزی بنسب بلوازم خدمت
بروختند از انجا رخصت انصراف یافت و چون پیشینها خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تخریب هندوستان
با بنجام کار ترستان و خوارزم که فتح شده و آشوب خراسان بود پروازند بعد از شاه جهان آباد بخوار
بای با بر کشتی ساز بای صاحب قوف روانه بلخ و مقرر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود
آمودیه مرتب و مهیا سازند تا ریات جهانگشاوار و آخذ و شود ابو الفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن
تخریب در کجرت غوطه ور گشته بتقریب ستمبار حالات سوکب بهایون حاجی بوقاشتی نام معتمد
خود را بر رسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بدربار عزووشان روان ساخت و فرستاده او
در میستم چادمی الاخری وار و پیشگاه پیر نمون فیسردمان بهایون در جواب او بنفاد مقرون گشته
احدی از ملازمان در بار با او رفیق ساخته نزد پادشاه منور روانه و اعلام فرمودند که چون کسکنت
کاتب از خانه واده قآنی و نقاوه دودمان چسکیر خانیست کمان او و خیریت مملکت منظور نظر اقدس
و توجه جانب ترستان مقصود ضمیر متقدس میباشد هر گاه با اعظم توران بقدم فرمان برمی نشیند
فیرا و الا آنچه در شبت الهی گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد بعد از ورود بنترل حسن آباد
من اعمال انگ کننون خاطر دریا ذخایر آن بوده که برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف
سوکب کیبیستان بلخی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب جوار از جوار غلبه انولات
رصد بجهت پادشاهان ایشان فرستند سفارن آن چا پار و عریضه اخلاص انار از جانب احمد پاشای
والی بغداد و مشعر روفاث علیردان خان فیلی بلخی روم و روس و توقف رفقای از در صد و حکم
مجدد و بنظر واقفان در گاه فلک حماس سید اندا حاجی خان چسکیر که خبر فتح اسی و بسفارت روم و روس
بیک فرقلو توچی پاشای جلوه نصرت پیشرو با سلاک روس تعیین و مساوی دو از ده هزار تومان که بجا
انیزمان دو الف و چهل هزار ناری باشد جو امر و مضع آلات با چهار ده بیکر فیل رسم نخله وار معان
بجهت اعطای حضرت پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال

و در بیستم برب ایلیچیان عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار بخت آثار اینک در او خبر همان ماه
عروضه شاهزاده رضا قلی میرزا بنظر انور بیوست که ایلیبار حسن خان و الی خوارزم از حرکت موکب ایلیچیان
بهندستان آگاهی یافته و بدان با خالی تصور کرده جمعیت موخور از او بکینه و ترس کمانه خوارزم
فرجام آورده بعزم ناخست سرحدات خراسان وارد طرین و در بیستی که شاهزاده از خدمت محمد حسن خجسته
گشته عازم مشهد مقدس بود در برات بخیر رانیده با فوجی از خازریان بعزم مقابله او وارد خراسان
ایلیچیان نیز از طرین پیچ فوجی سرخس آمد بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورد و در تن از لشکر یان بنظر طرف
بستگیر او بکینه شده از افراد تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بعزم معلوم ایلیبار حسن گشته و دیگر بای
جرات پیش ننگشته بعزت ایور در روانه و قلعه موسوم قاضلان را که باین نسا و ایور دو واقع است محصور
و بصبح پور شس واقفان شورش اساس نقله محکم بنا کرد قمار تخته مشر و شور ساخته اگر چه ابالی ایجاد قلعه
واری می بسکوشیدند اما همانوقت داروغه آن محل در شهر ایور بوده برای خیر گیری حال قلعه کیان با جمعی
عزیمت سمت قلعه نموده از اتفاقات در شناسی گیری و در جمعیت داروغه بنظر ایلیبار حسن و آمده بصور
اینکه کرد موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسید و بر فرق دولتش غبار او بار می افشاند سر سپه ترک
قلعه گیری کرده مانند بخت خود بر گشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از او ذکیر که بآن نواحی دست تظاول گشوده
فرصت نیافته بودند که جمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرضه شمشیر آیدار گشته پس ایات جهانگشا بجا
مقصد آمدند یافته حکم جمایون رود آنک را نیز جبر بسته جنود سعود و ظفر نمود فوج آغاز عبور و مرور
کردند و چون کوهستان آن ناحیه بسکامی فاغنه یوسف زانی ختمصاص داشت و انظار بجمعیت موخور
و عدت غیر محصور و در عموم سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان
معترف بقصور بودند رای جهان آرا تا و سب انجم و یوسرشت و حشی خصال که در حوزه ممالک محروسه
مسکن داشته تعلق یافته افواج قاهره را کرده کرده بساکن ایشان و جبال آسمان سان تعیین فرموده
اکثر انظار بایست سلسله پادشاهش عمل و کردن عمر آن سرکشان بهم آغوش تیغ اجل گشته بقیه زوسا
و سرخیلان ایشان پاره انقیاد گذاشته و فوجی عظیم از آن طایفه بلازمست رکاب ظفر انساب میان
یافته موکب جمایون از راه پشاور و خیمبر و جلال آباد در غرزه ماه مبارک رمضان وارد دارالنکات
کابل و در اینجا تمامی سمرکردگان و سرخیلان فاغنه انولایت شرف اندوز چه بسا فی آستان و مورد

و مورد عنایات بیگران گشته و همه جهت از ولایات سمت غربی آنک که بدولت ملیه تاوردید
تخصاص داشت چمن هزار از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایالات کوه نشین در سنگ
لازمست انعقاد داد و روانه بهرات کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول بر انجام ضروریات و ما بحتاج استعداد
انجماعت باشد تا ایات نصرت آیات وارد بهرات شود و ششم روز کابل مضرب مراد قات خلافت گشته
با تنظیم امور آن نواحی بر ختمند و جوهر خانه و خزاین و زواید بسبب سرکار خاصه و احتمال آرد و می چنان
بافیلیانه و تو بجا نهمای بزرگ روانه بهرات ساخته صوبه داری کابل پشاور و کماکان در باره ناصر خان برقرار
و او را با جمعی از خوانین نامدار و عساکر ظفر شمارا مورد با تنظیم و اتفاق عمام آند بار ساخته عازم سمت
رشدند | در بیان حرکت موکب همایون بجانب گند و گرفتاری خدیو

خان عباسی و وقایع آن سمت | خدیو ارخان عباسی میسند در ایام وقت

موکب همایون در آذربایجان و همچنین در نادر آباد که طغیانه برجا میگری و در بد پیکینی ستانی آنحضرت
در اطراف آفاق شستار و هفت همیشه عراض در برابر عالی فرستاده دم از دو لختی میزد و در این ایام
که هندوستان مستخر گشته ممالک هند و جلاد و بعضی ولایات باین دولت روز افزون منتقل شده است
که سنگ کفران را از دامن باطن فروریخته روی عقیدت بقبله جهان آورده اما از غلبه خوف و هر اسیر
بجور تمسک و وسوسه خیالات است اساس بخاطر راه داده از جبهه سالی گریاس سپهر حماس سر باز زد
چون مجال شد از ولایات کر میر و بنازکی ضمیر ممالک خدیو کشور گیر گشته موسم نهم نهمان تیر آغاز سرد
نموده فصل قشون سفر کر میر یک جزیت آنست پیش نهاد خاطر خلیفه در فرمان همایون بفرمان یافت
که محمد تقی خان بیکریکی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه سیلویه و بناور و حکام باین که مویهای سفر مستط
بودند از راه خشکی و تو بخانه و زواید قشون با غرابات کوشید موی دیوانی از روی ریوار و کسند و تو بجا
پس ایات جهانگشا بخت نام و مبارک رمضان از کابل حرکت با تو بخانه جلو از راه بکش و میر جات روز رسد
در بکش و کیل و وزیر از برای ضبط داخل ایات صوبه ناصر خان و گرفتن بلازم و ملاحظه سان قشون تعیین
و با اتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند و همه جا موکب همایون کوچ بر کوچ بریم است مجال راه نور و طریق
گشته با صیف بلکه تمامی آنست من بر جنگل و کوهستانات صعب بود بعنایت الهی و زور بازوی همت
شاهنشاهی تو بخانه را در محال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم ماه شوال وارد دیره همصیل خان

گشته اگر چه همبیل خان اول در قلعه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فریدون اقتدار
و قسب میل معارضه مشتخص بالتوباب مار و امالی آن سرزمین را مانند گیاه علفه و کس تیغ تشبیه یافت باز در
دیره دایره اطاعت در آمد هر چند که در کنار دریای انک که غزیت سمت سده تقصود و خمیر چنانگشا بودش
بغت کشتی را بنا بر ملاحظه از مفاصل شکافته حمل فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در چین ضرورت
یکدیگر اتصال دهند اما چون دیره همبیل خان نزدیک دریای انک بود کشتیهای بسیار جمع و سفایر جمراهی
را نیز بهم پیوسته تو بجانته همایون و عمله و مستحقان تو بجانته را با کشتیها از روی دریا روانه و از منزل
سزبور اوای جهانگشا را بجانب دیره غار بجان نهضت داده در پانزدهم ماه مذکور دیره سزبور را مرکز
دایره دولت ساخته غار بجان بر کشتان اندازد روی نیاز بدر بار فلک آفتاب آورده تمامی قلعات
آن نواحی و عرض راه که از سوا بوقیان بر کشتی معیت او در مقام خود سری ستیبه مذکورند سقده قلاده
نقیبا و کشته مورد عضو و امان و همبیل خان و غار بجان بر یک پستور سابق بنیادری درجات خود فایز شده
مشهور اعطفت احسان شده اند از آنجا که خدیو بی حال از مباردی حال شمیمه کریمه آن بود که سالکان طریق
ضلالت اولاً بمنهج اطاعت لالت نموده بعد از تمام محبت تنبیه او پر و از ند و او را از شامت سرکشی
آگاه سازند فرامی خطاب بخدایار خان جواد کشت که در هر باب خود را در بدور رعایا را گرفتار و رطله شور
و شرفنامه حکم مبارک را تعییند باز روی نیاز مندی و سبیل کردن سید واری و بر لبندی ساخته بدگاه
معلی شتابد در چهار و هم ذمی قصده محل موسم بار کانه خمیر سزاوقات سلطنت کشته چون در آنجا
بعرض رسیده که آن آب بجات در کوشش خدایار از سفاد و ما یفعمکم نصیج خبر داده و با خواهی تسویات
نقانی بعت کجرات و بند سورت روی فرار نماید و تنبیه او مصمم گشتند و بنه و آغز و قی با شایزاده
نصر الله میرزا در لارگان گذاشتند و خود با فوجی از غازیان جریده و سبای در شب شنبه بیست و یکم ماه
سزبور بتعاقب او نهضت و کشتیها از دریای سند عبور کرده با بلغامشی پرداختند با صمف سبیل
آن طرف دریای سند تمام جزیره و همیشه و صعوبت طریقش خار راه پیک اندیشه بود در صفت روز با بلغا
آنهاست بعیده و راطی کرده و اردک شهد او پرورد در آنجا عرض و پیشکش از جانب خدایار بدر بار عالی آمده
بوضوح پیوست که رئیس مردان او اصلاح پذیر نیست و هر کوه محلی پاک در دشت بی آب و آذوقه
واقع و بخصانت مشهور روسی فرسخ از آب و آبادانی دور است بنصورت اینکه موکب جهانگشا از رود بچان

بچنان سرزمین عاجز خواهد بود از راه دیگر که آباد می داشت بکمان مزبور رفته آنقلعه را پناه عاقبت خود
ساخته خدیو جهان پناه روز شنبه هشتم آناه سپاه منصور بپروانشن آب و آذوقه امر کرده جنگام
صبح بیلدی لطف الهی از شهرها دور روانه و آنروز و آنشب ایلعار و روز یکشنبه نهم ساعت از روز
گذشته بجوانی عمر کوت رسیدند باوصف اینکه خدایا رفتنی بود که خست برست بقلمه مذکور کشیده تمامی
جوابه و ذخایر و خزاین خود را در چاهای بسیار عمیق کج شتاب و هم بقدر آن مشکل رسید می در فون ساخته عتیانی
فرار بود و حالت مستظره بر می او باقی نبود چون همیشه بر پنج تاشد رت قدیر مخالفان دولت را گرفتار کند
تقدیر ساخته خواهی نخواهی دست مید خدایا را قلمه مذکور تیر حیرت مجلس غفلت گشته بعد از آنکه کرد موکب
فلک کوه خیار دیده سر او شس گشته بتباط و در درایت خجابت بگر نموده مانده مرغ گنده و طایر پرکنده
از قفس قلمه بر گوشه بام فرار حبه آغاز پرشانی نموده که شاهبازا و چ شمس شکاری که پشیا از ان لشکر جلالت
اثر بود در خارج قلمه باور سیدند او مانده صغره پر گشته بال تیسیر البته دید خود را بقلعه سینه بعد از
لوحه بغیر از اینکه از صدمه جنگل شاهین حوادث آشیان نخفص جناح کزیر در راه بجائی برای خود کمان کرده با سر
قلمه و آنطایفه دست برد امن پشیمان زده با بوس اقدس سرافرازی جبت و تمام خزاین بجز روز و
شدت لالی و کوه که در زوایای زمین پنهان دشت بجهت اضبط در آمده بهر جهت یک کروز تجا و ز تجویل کجور آن
کنوز عامه انتقال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذی القعدة از عمر کوت عطف عنان کرده خدایارخان
بر چشم بهر ای رکاب نصرت انتساب مور گشته در شانزدهم ماه مزبور بنام خدای یگانا با فتح و خیر روزی
وارد لار کانه شدند در بیان وقایع محمی مطابق ۵۲ هجری شمسی
سلطان نیرین افسر بزرگم روز جمعه بیست و یکم ذی القعدة ۵۲ هجری شمس در تاج نشین جنگا و چو گشته عند نیب باغی
که از خدا باو چس مانند مرغ آشیان کم کرده سرگردان کومی حرمان سب بود باز هزار نوا صحبت کانی در اطراف
باغ بلند آوازه ساخت و فاخته زار که در حسرت دار الملک گلشن کوه کوزانان میکشت بطوق بندگی سر و گردن
آزادگی را فرخت رسول نهم بهار با بدیه شمیم بگبار از جانب داری فریدون فر فروردین بار و وصول سپاهی تحت
کلزار گشوده و سلطان باقوت فسر کلر تحت زمره دام کلبن تکمیه زده بر مخرمی شکفته طبعی برومی جگر کوشکان
گلشن آراست فلک دنیا غنچه قلمه خود را بروی شکر ربیع گشوده از خورده فشانق منتقبیل مان در خارج کرده و
ساحت کلزار از رسن کلپای عباسی بندر عباسی شد و توران زمین چمن زکارتی جنود قوامی نامیه تصرف

فرزباش کل در آمد خوارزمیان دی که غارتگران صحن چین و یغانیان دارالملک کلشن بودند سرپرستین
کشیدند و او زبکان تنگ چشم شکوفه و از باجی گری که کشیدند کلههای افغانی فرما نیمی خستیار کردند و
تر آن صحرانشین ریاحین دسته پند روی اطاعت همدار سلطان بهار آوردند چون از اشته امی کار که شغل
عالم فرورزند دولت نادره از بر تو انوار تائید الهی روشن بر ساحت حال جهانیا نسیا افکن گشته طریقه ضعیفه
استجاب آنتست که هر یک از گرون فرزندان که باین دولت خدا داد سر کشی بر آورده عاقبت بزور باروی اقبال شاهنشاهی
از پا آورده اند ایشان را بازار عین مروت دستگیری کرده بر صدر کامیابی جامه دهند درین وقت که خدا یار خدا کبر
و پیرسله تقدیر شد عطفت خسرانده که در کام بخشی دوست و دشمن پسر بهانه است با او از در اعانت
در آمده بحکم فتوت ولایات سند و تهنیت را بر قسم بقسام داده تهنیت را با بعضی از مجال سند بخدا بار محبت و اورا
شاه خلیجان مخاطب و سرافراز ساختند و کیمت سند را که بیاجستان اتصال داشت بحجت خان حاکم بلوچستان
عمایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا واقع شده بخوانین داد و پوزره تفویض و قیامت ایشان
را بخواجه نرانیس و اصطناع آراستند چون جیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه
جهان آباد از قریبان رکاب مقدس و بنیابت لاد خود منصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین
اوقات بموجب امر همایون مجدد در لارکانه بخدمت والا پیکوسته در سفر عمر کوت نیز طریق ملازمت پیموده و در
حینی که سوکب والا از لارکانه عازم عمر کوت میش فرمان بهایون با حصار زکریا خان اصدار یافته درین اوان
که انصراف کوکبه والا از عمر کوت اتفاق افتاد زکریا خان بموجب حکم شرف شرف اندوز کشیم عقبه سعادت شمول
و مطالب شمول ایشان در حضرت خسروی بجز انجلیح موصول گشته در باب خدمت و تهنیت و حضرت محمد شاه
با ایشان تاکیدات نموده و سفارشات بلیفه و جیات الله خان که استند عالی غلامی نموده بود و مخاطب شاه
نواز خان کرده و حضرت انصراف یافتند و در آن مکان عرضیه از طرف محمد تقی خان بیکریکی فارسیست که آمدن است
سند صورت تیسرین پذیرفته و اردو کچ و کران و در آنجا ملک دینار حاکم آن محل در مقام قلعه کشی برآمده مشارالیه فوجی را
بر سر قلعه او تعیین نموده بر او مسلط و او را بجلقه اطاعت بر آورده بنا بر حسب سیاط از انقضای موسوم در باغ آب
را از راه دریا به بندر عباسی بر کرده اند خود در کچ و کران توقف دارد حکم والا نافذ شد که چون کار سند بر وجه
اتم و الحکل فیصل یافته قشون با مرخص و بستن حال وارد رکاب سپهر تمثال شود و چند روز منظم مهلت آن سر زمین
انجام امور آنفرصت سپهر زمین پرداختند هر چند که کامیابان میوه کام حسن جهانیا نسی که کلید باغ کامرانی در حصه

عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشانست همچو که از لذت اندوزی میوه های بکار نکستند است جسمانی و سیر
بستانسرای مشهورات نفسانی قانع نیستند اما در چیز شیرین از سایر چیزها مخطوط در مغرب طبع این خدیو که مکار میباشد از
جنس فریاد خربوزه است که بآن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر از کار بریزمات که غالب آن بر تبه است
بعلا نیز سایر باده است خربوزه بغدادی آوردند و در او ای که ریایات علیات در ممالک هندوستان میبود از طبع و هرات و مرو
این قافله حلاوت در راه مظایبای کوه پیکر کربنار خربوزه ای نفس آن بوم در کشته جانینی بخش و آنچه دور و نزدیک بندگان
در گاه میگردید یکی اسب خوبست که پیوسته مرضی ایضاً با صفت کش طبع بهایون میباشد و چون جمعی مفیدم
استقامت بیگانه معلوم دست و پیکر کشته فرزند آن اطراف سببان با نژی تراور پیشتر اعدا کاروان شکستهای خویش
ساخته باین وسیله بجزش راه تقرب میروند و باستان خواقین سجده کا میشتن میجویند و در ایام توقف موکب الیادند
فرستاده پادشاه و الیجاه محمد شاه با تحفه هدایای مرغوب وار و در گاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضا قلی میرزا
نیز در خلال آنحال سببان ممتاز و والی بلخ نوباد و خربوزه از بلخ بر سر شکست اتفاق خدمت خدیو کردن فرار نموده
بود چند سرب کوه توان بادوست شهر خربوزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الیجاه هندوستان ارسال فرستاده آن
دولت را مستقر ساخته خدمت نصراف دادند در میان انصراف موکب بهایون بجانب
ایران و عربیت سمت بخارا و ترکستان و تخمین آن مملکت نرمت بنیان
بعد از انجام کار سینه و فراغ از نظم مهمات سنده میان سمت بخارا ممالک توران بسند فراین قضایان بنفاد
پیوست که از جمیع ممالک محدود سبب و سبب اسلحه و بلبوس آنچه میسر شود بجهت غازیان نصرت نشان و تدارک
ترکستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضا قلی میرزا نیابت سلطنت ایران غایب بود و در آن اوان محبوب
امر افسر در طهران که وسط سموره است توقف داشت که هم ایام قتل آن در آنجا نیابت رساند و هم مهابت علی با
پذیرای انجام کرده اند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات موکب و الیجاه پیوسته شاهزادگان کاسکار را بر
ملاقات از ارض افسس همراه بیاورد و در سبزدهم محرم ۱۰۵۳ مطابق جمعی از اهل اعلام جهانگشا بعشرت و کاسرانی و شکوه
سلیمانی از لارکان آسمان آگشت از راه سیوه و داور ووشال و قوشیج من اعمال بلوچستان عازم نادر آباد و در روز پنجشنبه
هفتم ماه صفر جمعی خوبی که در کفر منجی نادر آباد واقع است مضرب خیام عزتشان ساختند و ایام مفرصت از سر آمدند
از تاریخ غرة صفر ۱۰۵۵ که روز حرکت از نادر آباد است تا روز ورود با بخارا و سال و هفت روز و مدت حرکت از
شاه جهان آباد تا ورود بنا در آباد یکسال کامل اتفاق افتاد و چون بنحی که سبق ذکر یافت در صین توجیه ریاست

حضرت آیات بجانب هندوستان در پشاور و خیرطغیان لکنیه جبار و تله و ساخنه مرحوم ابراهیم خان بعرض
القدس رسید از آنوقت عزم تقسام قریبه نظایفه مرکوز خاطر مقدس میبود بعد از ورود سوکب و الایباد آباد
عینی خان ابدالی بیگلر بیگی نادرآباد را از سفر ترکستان معاف و مقرر فرمودند که در ابتدا می میران باقشون ابدالی از
نادرآباد مرخص بود و به شبروان و در موسم ترکستان که کوه البرز را بر فرفر گرفته که راه فرار بر نظایفه سد و دیگر رود
بیزینه ایشان پردازند و همچنین فتحعلی خان کوسه احمد لوی افشار چرخچی باشی و محمد علیخان قرقلو سردار آذربایجان را
با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر حضرت اثر خراسان باین امر نامزد و حکام کرخستان و آذربایجان
را نیز بر اوقت و همراهی ایشان مأمور ساختند پس در دوازدهم صفر سوکب مطلقاً از نادرآباد رایت افراز ظفر گشته
روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و جوگای که بدستان کپور خجی شهر مقر الویکه بدستان گردید چون
سبب شایع علیک تاخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست حکم و الا ناکند شد که شاهزاده
کان نادر شاه بر میرزا و اما مقصود میرزا با علیقلیخان و ولد اکبر ابراهیم خان که بایالت ارض مقدس میرزای
گشته مقتدر بود و در رضاقلی میرزا انگشته زد و تروار دیرات شوند و در رضاقلی میرزا از راه نادرآباد و قرظیه باد
غنیس سوکب همایون ملحق گردید و شاهزاده کان نیز با علیقلی خان در پیچید هم ماه وارد خدمت خدیووارچمن
و بشرف تقبیل بساط مقدس سر بلند گشته چون تحت طوائف و در ایام سلطین سالفقه هندوستان صورت
اشام بعد از تخریب شاه جهان آباد بجا هر خانه چهارون تقالی یافته بود همت بلند شاهنشاهی که اورنگ نایب ملک
پست ترین پایه درجات شان خود میداند بران تعلق یافت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن و شایسته
چنان شاهنشاهی فرود بخت باشد مشکل بجا هر آید در آلای شاهوار ترتیب دهند و بعد از حرکت از شاه جهان آباد
بجگر همایون استادان صنایع کار و عمارت پیشکان جوهر نگار و بندی ایرانی بسراجام آن تخت و خیمه که بر گلین
پر خیمه و در مدت یکسال که ایام راه بود جهت خسروی از آلای غلطان و کوه بر دایمی درخشان که بر یک باخراج
اقلمسی برابر و در بهار با کوه شبر چرخ ماه و پس از خشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و مقرر ترتیب داده خیمه نیز در خواد
آن مشکل بر وارد آید بار و کوه بر دایمی شاهوار نقش پذیر انجام ساختند و تخت نادری موسوم گردید روز دیگر
آن خیمه و تخت با تخت طوائسی نصب کرده چند روز مجلس شاطیروی شاهزادگان آراسته صحابه ای گردید
یها و باز و بند های مرصع بجا بر شین که فروین از حوصله قیاس و تخمین بود شاهزادگان و علیقلی خان عطا و دار
اسلطنه هرات را چون تختگاه خاقان منصور شاه بر میرزا ولد امیر تیمور کورگان بوده بسبب همسایگی بقره العین

بقرة العين خلافت و جهان داری شایخ میرزا که همین فرزند شاهزاده رضا قلی میرزا بود عنایت و کرامت
و از ضرب هرات را بنام نامی انجناب فرمودند و بعد از طی این مقدمات شاهزاده کرامی را بانصر الله میرزا
مرخص و مقرر ساختند که سه ماه در هرات مکث کرده در ابتدای میزان که هوای معتدل بود و آنرا در ارض مقدس
پس ایات نصرت آیات و رحمت پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهنیتی از جو لکهای که در استان
حرکت و در کارگاه که از مترات مشهور آن ولایت است نزول و روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قراقرز
با و غیر کشته و در روز و دو موکب چنانکه شایسته است در سر راه با بنین شایسته از نجات
تقبیل رکاب قدس بهره ور کشته آن لشکر قیامت اثر که بسته بدست وجود بقوه در کمال نگینی و بسند داد
بسته بودند یک از نظر آفتاب اثر کشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و با فرسود
باز و بند کوه بر کار فرسودگی یافته جوامه نصیب و لالی شاهوار آن بگانه کوه بر صدف سلطنت عنایت
کردید و سه روز برای انجام جهام سپاه در آن منزل مکث و از راه مار و چاق و چیکتو و اند خود عازم بلخ شده
و به مقام جمادی الاولی موضع مشهور بقوشخانه یک فرسخی بلخ مضرب سراوقات اقبال کشته چون عزیز قلی بیگ
و ادنوا که سبق اخلاص و خدمت در این دولت داشت در شولد و ک با خلاص کیشی نقد جانز باخته بود لودا
نیاز محمد قوش بیگی برادر او بوالیکری بلخ سر بلند و بنجاب غالی بهره مند کشته حکومت اندوه بگدا سلطان و لود
و ادنوا عنایت کردید و حکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه منور بلخ و عماراتی که از مشورت
طبع نزمین شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون سابقا نیز اوصد فرزند کشتی که هر یک دوسه هزار من بار بر میداد
سردار بلخ با هم بیاون تزیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده
تو بجان و الا نیز نقل کشتیها نموده اندر یابی انشرا با غله و ذخایر بجد و قیاس از روی آب روان ساختند و ریات
نصرت آیات در هجدهم ماه منور حرکت کرده عازم کلایف کشتیها نیز از روی آب عبیر کلایف رسیده و فوجی از
خازریان کشتیها از آب عبور نموده مامور شدند که همه جاز از سمت آب محاذی اردوی بهایون راه نورد وادی
مقصد باشند و در بیست و هفتم ماه نزول کوکبه بهایون بمنزل کوکی که معبر بخارا است اتفاق افتاده در آنجا ابد حکیم
بی تا ایستاد که در زمان سابق در آن اوان عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کشی و اکثر رؤسای
آن طرف آمویه وارد و اردوی محلی و شرف آستان بوسی قایم و متقبل خدمت گردیده بخلاص قاضیه و نواز شایسته
اختصاص یافته و از منزل مذکور رضا قلی میرزا با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم

منقلاهی همه جاد و منزل پیشترفته در چارچوب توقف نمایند تا موکب به مالون وارد شود و علی قلیخان را نیز به سمت
شرقی آمویه مامور ساخته مقرر داشتند که همه جا از لشکر شاهزاده مراد پیکار داشته از ایلات و اطالی آنست بر کس در مقام
ایلی و اطاعت باشد صیانت مقرر وین را قبیله نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی ایلات کرد و بقلاوه نقیاد
نماوه فوجی که از جاده صواب منحرف عازم فرار شدند بموضع قتل و سب درآمد آنفوج منصور با اسیر و غنایم فوج
وارد و روی معالی گشتند و رضای میسر که به سمت چارچوب آمده بود چون آن ناحیه پیش از وقت به سمت خوارزم
و بخارا کوچیده فرستاده بودند صید می از آن طایفه و دو بدام آن شهرشکاران معسکر شاهزاده در نیامده در چهارشنبه
به ششم ماه جمادی الاخر چارچوب مقرر روی کیهان پوی شده و بکله والا در عرض سه روز جسر مستقیم بر آب آمویه مرتب
و فوج قاهره عازم عبور کرده فوجی بجا قنط چهارچوب سیاست سر جبر و جمع و ضبط محصولات آن نواحی مامور
شدند و در چهاردهم ماه آنحضرت با غلامان و خاصان کبشیرهای که از بخارا ان هنرمند بنده و ایران ششمین
ششمین و عمارات در کمال صنعت و عمارت ساخته و مخصوص کوب مقدس معماری و طراحی پرده بسته بودند
سوار گشته از آب عبور و حکیم بی آلتی و کم وزیر و مدارالیه سلطنت نوران بود با جمعی از نقباء و همپان بخارا در
آنروز وارد دربار عز و شرف و تملک عمده علیا مشرف و بخواجه قاهره و نواز شات خدیوانه بهرین گشته یک روز
بجاکت و روز دیگر حکیم با رفقا رخص ساخته که ابو نعیم خان استنظر باشاق شاهشاهی ساخته بدر بار
معالی آورد و موکب به مالون از راه فراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و کیشته نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا معترض
سراوقات جلال گردیده چون ابو نعیم خان فوت معارضه از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و او زبکینه
که در آنوقت از قصبی ممالک خود فرار هم آورده بود در جنب چیره دستی شوکت شاهشاهی مغلوب یافت جز
نقیاد چاره ندیده با حکیم آلتی و تمامی خواجه زاوکان و نقباء و شراف قضات و امرایان خود بجمعی
تمام از باب اطاعت و خدمت پذیر می روی نرسید بدرگاه سپهر احشام آورده بیک فرسخی اردوی معالی تبول
و در روز و شب معین طرف عصر از آن کور نشانی یافته بتقبیل عمده فایز و نکین و افسر سلطنت را سپرده چون
از خاندان چنگیزی و دو مان ترکمانیه بود رخصت جلوس در مجلس پهنوشان یافته بصیقل تعقد است
خدیوانه زکات ز دای تفرقه تشویش خاطر او کردند و بعد از آنکه جمیع روسا و نقباء بار یافتگان پیشگاه حضور
افسوس و جبهه ساسی آستان کردند و نشان مقدس گشته رخصت انصراف یافته بخیمه و منزلی که بجهت خان
و اتباع او مرتب گشته بود مساوت کردند و روز چهارشنبه بیست و دو در ماه موکب عز و جاده از منزل کوچ

کوچ کرده بنمونه سنجی بخار اعجمی چشم در دومی محتمل گشته ابو الفیض خان بجای خاص و بالا پوشش طلا باف و کمر خنجر
مرصع و شمشیر تازی بزرگ با ساختن درین طلا سر بلند و امر او اعیان او نیز بعطای خاص و خلعت و شمشیر و خنجر و انگشتر
شایسته بهره مند گشته و در ایام توقف موملک جهانگشا ابو الفیض خان آنچه لازم خدمت فرمان برمی بود بتقدیم
رسانیده جمع کثیر از ایالات ترکمانیه و ایوزکیتیه بخار و سایر ممالک توران اسواره و مسلح آورده و از نظر انور گذرانیده
بر طایفه با سر کرده کان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت تهنات بهم رسانیدند و اسرار انا گذشت که ایشان بیشتر
از تو جدر ایالت نصرت آیات همایون برده بخراسان رسانیدند و چند نفر دیگر از سیکل بیکیان عظام و خوانین با با
فوجی روانه میفرستند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بوازیت رکاب مقدس اختصاص داده از راه چارچو
روانه خراسان شوند و احدی قدرت نشد که درین از سلسله نقیاب بیرون کشد و بهر جهت بیست هزار نفر از ترکمان
و او از یکتیه بخار و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب شرف اندوزان ملازمت آورد و می
نصاب گشته بیست هزار نفر در امور شدند و در پانزدهم چینیان که بر دوش ابو الفیض خان بکلیت آفتاب
زیبت بسیار و غلبه و فرقی و ولتشان با فسر که هر یک از یوزاقهار یافته اختیار ممالک سمت شمالی رود آموید و
ماورالنهر با و مرحت و چارچو و باقی مجال جنوبی آموید را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ایالات تابعه
آن بدولت غلیظه نادریه متعلق باشد و چون سلاطین سابقه توران با عن جد خطاب خانی مخصوص بودند از شرط کرامت
تارک نام ابو الفیض خان را با فخر خطاب شاهی سر بلند ساخته و حکام تمام ولایات ترکستان تعیین و جمعی که از روی
انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده متعهد خدمات شده بودند باز بدستاری عنایت در مکن حکومت ممکن دانند
چون علی قلیخان که بشرف برادرزادگی آنحضرت سر بلند می می افروشت در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا
بود در خاطر اقدس حضور کرد که دره از صدف و دو مان خانی در سلک از و اباج او در آید ابو الفیض خان این
معنی را نایب ایالات دهنه بقاعده و قوانین سلطنت اندر راه و رسم ترکمانی و شیرازه مقصود ایشان حصول
بیوست و دختر دیگرش که در حلقه عفاف بود بخدمت محرم حرمت سر پرده عصمت مقرر گردیده در سفر خیر
اثر خوازم آن محذره خاندان چنگیز خانی در سلک بر یکسان محرم نظام دهنه است چون معروضه خلاف شده
بود که در صد و کابل بعضی از افغانیه بخار خدمت از جاده صواب بیرون گشته اند ظهرا سقایی خان جدا بر راک چاکر
قدیم گشته این دولت ایمن بودند بود بر وادی تعیین و زما ختم بسیار ممالک سمت شمالی آب انک از حد تهنات
روست و پشاور الی قنات که از بند و استان وضع و بایند دولت خدا و او متقل گشته بود با و تهنات و جمعی از سیکل بیکیان

و حکام و فوجی از غازیان بهرام به مقام دیبا او مامور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته مشورت حکایت
داوز بکیه حصار و جغایان را که هر یک از سر کردگان آنخانیفه متعهد انجام آن شده بودند ملازم کرده روانه
خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته بر بنیه کرکشان آن نواحی پردازند و بصوبه داران کابل و سهند و حکام آن
ولایت فرمایند مطلاع حصار و شد که بکست و در سابق در شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد
که در کربا خان صوبه دار لاهور و ملتان از آنطرف آب تک و سردار مرزبور از اینطرف با هم رسم اعانت و طریق
مراقت مسلوک داشته اند چنانچه منضم خیریت دولتین باشد بعمل آورند و در میان توجه موکب مقدس
بسمت خوارزم و تسخیر آنند یار بقوت بازوی عزم چون در ازمنه سالها سرحدات خرابها
اکثر اوقات دست فرسودنظار و با مال تضاد و جنود داوز بکیه و ترکمانیه خوارزم شده آنولایت خراب
کرده اند و مقصد قصاص از آنجماعت گنوز ضمیمه خدیو داراشکوه میبود خصوصاً در این اوان که ایلیارس
والی آنجا و غیبت موکب همایون سر از کربان زیاده سری بر آورده بعزم دست درازی قدم بجهد و خراسان
که داشته بود همت و الا نعمت بشیر و تدبیر آنکس بحال تعلق داشت بعد از انتظام ترکستان در شانزدهم
موکب فیروزی حسب از ظاهر بخارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بکجا و قلعه سی که تا سر
جسر و زرده فرسخ مسافت داشت با نهائی مستحفظان خبر بهامع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بر
کردگی محمد علی اوشاغ باوز بکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شمش فرسخی چارچوشده
خدیو باشد اختر بجز و سفیدن بجزینه و آغز و در مامور ساخته که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی
منصور سنگام شب سواره و راه نورد وادی ایلیغار گشته یک ساعت از روز گذشته از جسر عبور و آنروز
با انتظار گذشتن افواج قاهره و راجه چارچو توقف و روز دیگر که چشمنه بیست و یکم ماه فروردین باشد بعزم
آنجماعت علای لوای خورشید ضیا کرده بعد از نظر آنروز که علامت کرده و سیاهی لشکر جمعیت خوارزم معلوم
نموده آن گشته خیر رسانیده مقرر شد که غازیان شر با شران که مقدره الجیش معکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح
ظفر بودند با آنجماعت در آنوقت ایشان از روی صوفی و مردم پستانه مشغول سازند تا آنحضرت بر وقت ایشان
رسیده و ستبازی انگرده در البسیازی آنجا پس خدیو بهمال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یک تازان کزن
و جان تازان ظفر قرین بمقابله نکاو و انگر عرصه نمودند یکدیگر پس فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار آن
طایفه مانند دیوار شکسته که بجوای لطمه سیل از پا در آید بزور صدمه توجیه آن سیل بی زینهار شکست یافته روی

روی بر یافته و لیران هزار بتائید الهی و فرمان شاهنشاهی بجای ایشان پرداخته جمع از ایشان را تفتش نمودند
خس و خوار زندگانی در گرفت فوجی با حلقه و کند و لیران بهم آغوشی در گرفت هر روز نه بسیار پیشگاه عرض بیست بعد
انگش تیغ نیز لیران آنظایفه کرد و کشش از سر و اگر در روز دیگر همان ترکان تا چهار چوشش صفت فرسخ مسافت جهت برای حلقه
سر و خیمه توقف روز سوم عطفشان کرده وارد روی همایون گشتند چون مضاعفی میرزا را شوق دیدن نصر الله سرز
بر آورد کار خود که از بندگستان آمده در برات توقف داشت غالب ملاقات او را طالب بود لهند از مخرج گشته
با علی غلیخان روانه مشهد مقدس در ایات جهانگشا با منتظار عبور بقیه افواج منصوره و بنه و آنغروق که در محبت مانده بود
و دیگر در آن مکان توقف هزار و صد فروند گشتی که قبل ازین حکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتوجه آن همایون
و ذخیره از حد افزون که خوردن دشمن بود دست بود مشحون گشته از روی آب آمویه روانه حد و خوارزم و گوگنده والا
روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه با دبیره خسر و روی از کنار آمویه کوچ بکوچ عازم مقصد گردید و در سیزدهم شعبان موضع
مشهور بربویه بونی در ضرب خیم دولت گشته چون ایلیارس و الی خوارزم پیش از وقت تمامی از یکیه و ترکمانیست
خوارزم و اراک را جمع در قلعه هزار اسب که تارویه بونی فرسخ مسافت داشت متعدد جنگ عیبای قتال گشته
بود و در روز دویزه بونی بکشت واقع شد که شاید ایلیارس از قلعه با عرض معرکه گذار و دیده بونی را خورغان ساخته
گشتند و ذخایر زاید را با آنغروق در آن منزل گذاشته روز ششم بجانب مزارسب نضت و نیم فرسخی قلعه را مقرر روی
فرمودند معلوم شد که والی مازور پامی جلالت پس کشیده هر قلعه گشتی پیش آورده چون قلعه مذکور مشغول خاک بزرگم چهار
استوار مستحکم بود و آب آمویه اطراف آن را احاطه داشت و یورش بچنین قلعه مستعین از رویه حرم دور
میشود لهند از خود کشور گیر کار قلعه نبرد اخته روز دیگر لوی جهانگشا را بجانب خیمه که تاختگاه ولایت خوارزم
و وسط محموده مملکت بود نضت دادند که شاید این معنی سلسله جناب حرکت ایلیارس کرده بعد از
آنکه گوگنده مسعود و کینترل حرکت کرد ایلیارس نیز از هزار اسب آمده از کنار آمویه عازم آنست شد هر چند
از سبب لای خوف از کنار آمویه دور نگشته جرأت بمقابله نیک کرد اما طایفه بیوت و گم و باقی ترکمانیست
آن ولایت که از کم خردی بزیاده سری محسود بودند بجزم و ستبازی پامی جرأت پیش که شبتند انحضرت
نیز میمند و میره و قلب قبول ابهان ترقیبی که داشتند از رفتار باز نگذاشته خود بعبادت با فوجی از جان
سپاران جلالت پیشه و شیرشکاران درست اندیشه سر راه بر انجماعت گرفته بسیاری از آنها را
گرفته و بقیه آنظایفه از ضرب دست و بازوی و لیران کردن فرار سر خود را بر گرفته با ایلیارس پیوستند

ایلیبارس از جماعتی بلامکت و درنگ خود را بقلعه خاقانگاه که از قلاع خمت خوانند و مابین نر و سب و خوه و اوج
رسیده لشکر خود را در خارج قلعه فسرده و آورده نصب خیمه اقامت کرد و موکب همایون آنروز در همان
جنگگاه مکث و روز دیگر صبح بر سر قلعه خاقانگاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه هشت روزگانه
و نیز ن کشته ایلیبارس نیز با لشکرهای زیاد از حد و جمیع از بخت و ترس نماندند و بجای آنکه داشت ناچار از درستی و آرزو آمده
غازبان موکب نشان با اشاره اندکس جلوریز بجهت آن گروه نگاهداران کشته شده بنایت باری و اقبال میزوال
جهاندرسی آنها نیز از پیش برهشته جمعی از ایشانرا بقتل می کشیدند و نیز روانه دیار قبا کردند و بقیه اجتماعت که داخل
ایشان تاخیری بود داخل قلعه کشته از همان راه فرار و قشون نصرت نمون ایشانرا تعاقب نموده جمعی را نیز در امان
کر بر عرض تیغ بلاک و سرور زنده بسیار با سر کرده آن جماعت او نیز زنده بسته خم فترک ساختند و الی منزلت با او که
بقلعه مختص گردید پیاوگان رکاب همایون از چهار طرف بیورشس نامور کشته فی الجمله تمامی خیمه و توپخانه و اموال
و انعام و زر بکلیه جمعی از سپاه و رعیت ایشانرا که در شیر حاجی و خارج آن خیمه نشین توقف بودند بدست آورد
شیر حاجی را تصرف کردند پس چون آنکها آسمان فیرت ترتیب یافته توپهای رعد آوای آرد دمان و خمپاره های
ستاره ریزانش نشان از شبانه روز برق خرم صبر و توان و خانمان سوز حال قلعه کیان ساخته نفاغان
چاکدست از چند جا بشکافن زمین و خندقها پر خیمه اندیدوار قلعه بضرپ توپ قلعه کوب بران و نقیبه با
برج و حصار دست و گریبان کشته غازیان جلادت قرین و دلبران بهرزم کین همیای یورش کردید تا الی
قلعه چون خود را از شش جهت در طه بلا دیدند با اکثری از بکلیه از باب استیمان در آمده در عیت و چهارم ماه
وارد در کاه جهان پناه و ایلیبارس با وصف اینک گشتی خود را تها در دولت را سپاه میدید با از با اعوان خود
بر حالت ضلالت باقی و در آمدن قتل میوزید روز دیگر با اشاره اندکس رفت او را بار و ساسی از بکلیه که با او
انفاق داشته خواهی خواهی از قلعه بر آورده در خوف معدلت حاضر ساخته هر چند که رحمت شاهنشاهی فیضا
خوف و بخواض کرده اجزای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روانه نمیداشتند تا چون در صحن توقف موکب همایون در جنگ
شادان و فیض خان شاه افرو سپاه جاه نوزان بکروا لا چند تن از معتبرین از نر و والی مذکور مستاده او را بر آه ایلی
و اطاعت و عوت و در صحن عزیمت موکب قدس بجانب خوار مر از چهار جوده نفر از خواجگان آنجا برای انعام
نر و والی فرجور رفته بودند و موعی الیه مسکی از عرض شمشیر میاکی ساخت بود لهندا فرمان شاهنشاهی بکلم عدل از در
خونخواهی بر آمده او را با بیت نفر از روسای شتران که در جمیع مواد بسنگامه از ای فساء بود ندیاسا رسانیده

رسانیدند و والی کیری بطاهرخان نواده ولی محمدخان چنگیزی که با سلاطین توران بی عسقم و از خدمتکاران این
دولت بودند نام بود عنایت و تامل بقان و ایماقان موافق معمول بان مملکت نفیس فرمودند و از سواخ اینک با جوش
حکم نوب قلعہ در میان اردو منتشر گشته فوجی از رجاله سایر اناس اردوی همایون خود سر یکا نوب قلعہ ششافتہ جنگ
تا باج خانقاه کردند این جزایب معلوم می جان آرا گشته سی نفر را در بکشی کجا نوب همایون بکماله الا کردن زدند
و چون سابق بر این ایلیارس بقراق و ارال کس بنساده استند کرده ابو الحیر خان والی قراق با فوجی از قراقیه و
اوزبکیه ارال بقلعه خیره که در المملکت لایبت خوارزم میباشد وارد گشته چون مال را بدین منوال دیده بود و بعضی
اخباری آسمی مشعر بر اطاعت و انقیاد مصحوب چندین از معتبرین بدرگاه معلا روانه و بعد از ارسال عرفیه آدم
حضرت جسته نوس که بر در یکا نوب قراق همیز و این خبر که بسبع اکتس رسید ریات جمانکشا یکا نوب خیره حضرت
یافته چون قلعہ مزبور بمسالت مشهور دوران قلعہ اوزبکیه را ذخیره جمعیت موفور بود اوزبکیه انجا پیش از وقت
روستی کرده اطراف قلعہ را آب بسته با عتقاد خود راه غازیان جلالت پروردگار در دایمی پیش روان تر از آب
و از آب تنه ترا و صحر می کشند سد و کرده بودند ابواب مخالفت کشودند پس خارج قلعہ مضرب جناب سپهر
احتمال گشته اطراف قلعہ محصور و فرزند که ندر با حفر کرده آب را از کنار قلعہ بصحر جاری سازند مامورین بانجام
این امر و امن بخت بر زده در عرض سه روز اطراف قلعہ را مانند کام مرام قلعہ کبان خشک ساختند و حوالها
کردن شکوه انجام یافته روز چهارم کلود آب و خمپاره را از چهار سمت بقلعه فرود بختند و دو دازنها و قلعہ کبان
را بکجسته چون انظار خود را بجای آب در بختش غوطه ور دیدند جنگام عصر طالبان و با کلیه قلعہ و از
درگاه سپهر میان و مورد عفو و حسان گشته و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر اوزبکیه کاری و جوانان غنباری
قلاع خوارزم زسان دیده انتخاب ملازم رکاب حضرت انساب ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید
از کون بدلان نفیس و تمامی اسرا که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بودند و کورا و انانای جمع کرده
بر یک از خویشان و فرمای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمع از ظایف و رتبه گرفتار قید اسأ
اوزبکیه شده بودند ایشانرا نیز مستخلص و باز او را حله مخص کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسرمی خراسان
بهر جهت و وارده برار نظر تجاوز میشد که از انجمله چهار هزار نفر انهار قلعہ خیره بودند بار کیر و دو اب بجهت
ایشان سرانجام و جیره و ما کول در و جایشان معین و ایشانرا روانه خراسان ساخته در قلعہ که در چهار فرسخی
بجور در موضع موسوم بکج خلیجان که معماری بخت بلند و سرکاری نبت از محمد انحضرت احداث شده بود

سکنه او و قلعه مزبور را بنحویه آبا و موسوم کردند و چند روز با انتظار امور خوارزم و انجام مهام آنولا است
پرخاستند چون که داشتن شکر زیاد و تریه والی باعث تحمیل سکنه و مالی بشد لکن از وسای خوارزم
خود متوجه تقدیم خدمات آنولایت متقبل او ای لوازم ایلی و اطاعت کشته خدیو سپهسالار نیز والی را با معبود
در آن مملکت گذاشته در هفتده هم باه مبارک صیام از خیره صرف زمام نصرت فرجام کرده در چهارم
شوال وارد چار جوشند و بعد از ورود الویه منصور بچار جو حکیم آتالیق که مشارالیه معتقد الدله شاه و ابو الفیض
خان بود از جانب شاه و الاجاه مزبور با عرض و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عقبه علیه و شاهنشاهی و جانشین
خدیو آنه میباشی کشته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایت جهانگشا بجانب مرو و هفتصد فرسود در مرو
نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اند خود و کار بر وجهی آن خود و حسب الاشاره آنکه حسین سالی نیاز
و در باب ضبط و ربط امور ملکی و او اسر علیه و ارشادات بهینه از موقف والا القاکشته مرخص گردید و مرکب
فیروز انساب از راه کلاته میباید و کویکاب که مسکن قدیمی آنحضرت متوجه مشهد مقدس و بعد از ورود
بکلات بر حسب سابقا حکم بهایون عمارات عالییه و بنسبیه رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود و مجدداً طرح بازار
و چارسو و حمام و مسجد و رباط در آن مکان ریخته حکم معلی یافته شد که کارکنان در تمام آنها سعی جمیل بظهور
و از آنجا بیکریگی عمال بنحویه آباد معین و برای هر یک از سکنه آنجا که پیشتر اسرای خیره بودند بسزاسته
معیشت معین و امور آنولایت را منتظم فرموده از راه عشرت آباد جنوبشان وارد و در آنجا چند روز
بسیر زیارت اسرای آنمکان پرداخته و از آنجا در راه مشهد شوال وارد ارض مقدس و شرفیاند و از طواف آستان مقدس
گشتند چون بعد از فتح هندوستان قبایل مرتجع میان که در قبه میانی سپهر بر قنادیل طلای ماه و مهر طغیان
و همچنین بعد از تخریب ترکان فضل طلای کویبر اکین مرتجع بجا بر شین ترتیب یافته قدر و وضعه رضیه رضویه
گشت بود وضع هر یک در مکان موضوع له فرمودند و از وقایع ایام توقف پس که قبل از ورود و کویک و الا
فرستاده از جانب پادشاه و الاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف بدایا و چند بنحویه فیصل آمده
ارض مقدس توقف داشت بعد از چند روز بار باقیه پیشگاه حضور و بدایار از نظر آنقدس گذرانیده نوشته
تقوی بعضی کس و محال متعلقه بصوبه تهم و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی شرقی دریای آنک
واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین که پادشاه و الاجاه هند تعلق داشت رسانیده تلبیین این
مقال آنکه بعضی از پرکس و واقع در سمت شرقی دریای آنک در از منته ساله بمصارف و اخراجات کابل

کابل مقرر بود و در حین آنکه ولایات طرفین رودانک فیمابین دولتین محدود و معین میشد پرکانات
مربوط چون در سمت شرقی آنک و در صوبه لاهور واقع بود سه سال باین دولت روز افزون حواله شد که
باز بدولت علییه کورگانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرکانات آنطرف آب متعلق بصوبه نهمتا و سند میبود
ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب بهایون از هندوستان عرض میداد که پرکانات
متعلق بصراف کابل بطریق ابودوستم را بدولت علییه تادریه قرار گیرد مسؤل او در حضرت شاهنشاهی موقع
قبول نیافته این سخن بانهای معتمدان بعرض حضرت پادشاه و از اجاه محمد شاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت
نقاوه و دودمان بزرگی و حق شناسی بودند در ازای حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت اید
پیوند کورگانیه بعمل آمده بود اینمعنی را منضم دانسته برای نریزیه تسیام بصوبه داران لاهور و نهمتا و سند
فراین نوشته مقرر داشته بودند که پرکانات مربوط را که صد و بیست هزار تومان متجاوز مالیات و داخل آنها
عیش از حاکم هندوستان وضع و بعدا در نهمتا و سند و غیره داخل حومه قدرت شاهنشاهی و ضمیمه
حوزه مملکت نخل اللهی دانند و همچنین از جانب قمرالدین خان وزیر عظم و امرای هندوستان بصوبه
داران لاهور و نهمتا ان میکشیدهای شایان بدر بار فلک شان آمده فرستادگان ایشان بنواز شاه
خدیوانه فرستاد و در حضرت انصراف حاصل کردند و نیز از جانب طهماسب قلیخان سردار کابل که مأمور بفرستادن
نقیبه قشون توران بود و عریضه طوطی نظر و اتفاق عتبب جدال کرده بدکه او زبکیه قاتانغان سکنه کولاب لاهور است
اطاعت کلید باب ترور ساخته از در حسیله در آمده بود و در بخالات باطله ایشان پی برده انجماعت را
تنبیه لمیع و جمعی را عرض تیغ میدیدن ساخته ملازمان کابلی رصده انظایفه را نظیم نقشا داده روانه رکاب خود

از راه غلستان روانه کابل گردید و در بیان نهضت ریایات کبلی غلستان از ارض

آهسته سمت و غلستان | چون بکشمیه مرحوم ابراهیم خان کبلیه کبلیه جار و طله

غلستان منظره نظر آفتاب نشان بود و بزجی که سمت نگارش یافت از کادابا و غنی خان ابدالی بکلمه کبلی
انجار ابا انانغنه ابدالی مأمور بکشمیه کبلیه جار و طله ساخته درین اوقات نیز که از لشکر خوارزم فراغت رومی داده
نوحی کشید با سردار و خونین نامزد گشتند که قبل از کوبه بهایون روانه شیروان و در زندگشته با فروختن نایره کبیر و در
سکانه کار را گرم سازند تا موکب والاوار شود و شکر او زبکیه توران و خوارزم پیش از توجبه موکب کبلی کشا
بکلمه والا فوج فوج بهر اچی اندر بای آمینین موج روانه ان سمت شدند و دو ماه ارض فیض فرین مقرر کرد که نوز و کلین

گشته بعد از انجام هر زم حبش و نظم حبش خست بسیار امور ممالک خراسان بشا برزاده نصر الله میرزا تقوی نصیر و
روز چهارشنبه بیست و هشتم و نهم و نهم غروب ماه چهار ایات جهانگشا از ارض اقدس طلوع نموده چون
بسیب عبور و مرور سپاه نصرت پناه و او زبکیه توراتی و خوارزمی غلامت راه نیشابور و تبریز و صرف
رسید و از اتفاقات آن سال غلام اکثر ولایات شیوع داشت و غله و روایات سر راه کیاب بود و اولیک
فرسا از راه خبوشان و استرآباد و مازندران عازم مقصد گشت و در دوّم ماه محرم ۱۱۵۴ مترل علیا باز
خبوشان محضرب الویه غزوشان کردید در بیان وقایع شجاع قومی سبل مطابق ۱۱۵۴
شب شنبه سیوم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بکلم مالک الملک تقدیر بر
مجلس تجلیل خسرو کردند و در سر قهر نسیر ز سرخ و سفید انجم و خضر طبع قسامی همین افلاک چیدند و در آن
قضا از نمایش ریاحین و از بار بساط کلد و زمی در صدر ایوان کشیدند سلطان سوار کان مرتجع
نشین آوردنک حمل گشته بر نشن ابر آذاری بچش دستی اسباب تجمل کل را با مال سبل طراوت شست
و جراح نسیم بهاری خورشید کلبرک وجود تخت نشین ز مرد قام چمن یعنی لاله را که از بندق ژاله دریا
بود آشیام داده خدیو تو بهار بعزم نظام و افغان لاله و شقایق مرکب صرصر ژاله صبار از بزرگ شکوفه
زمین کرد و در بیاغ رسمی غبار اندوده دی که در دلهما نمونه کوه لبرز گشته بود ذایل نمود و جشن نوروزی مرتب
گشته شهنشال سرسوی که بزرگ و افغان چمن بود بیکرنگی تقدیر افروخت و سرخای کل سرخ خار خار از
خاطر بر افشانند و او سیمی سیاه اندرون لاله رافاده می که در ول بود کل کردار دوی ظفر شمار مانند گو کب
سلطان بهار خیره بردامن دشت و کوه سار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود به سلطان انقلاب
مزاج هوا راه یافته شروع بسیارش و آنچه درین خم سر بسته بود آقا ز تراوش کرده فقدان و خیره و علیق
نیز علاوه عمت باران و ناسازی هوا گشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرای کشیده مزاج برای جنود
سلیمانی از خانه موردان و ام میگردان شهرک کر ایلی که پنج شش مترل بود بده دوازده روز طی چاک
بسیاری از فرط کرسنگی از رفتار باز مانده پی شد و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از
آبها بیاد قنارفت از آنجا که هر شدت را در جانی فرین و هر خزان را بهاری در آستین عیاشد بعد از
ورود بشهرک کر ایلی که دامن صحرا چون دامن کلچین لبرز سبزه و ریاحین بود و روی همایون را فاقه
حاصل و ایام عشر و تعب زایل گشته هر روزه خدیو هفت اقلیم بنامی حرکت را بیک فرسخ و نیم گشته بتانی

مجتهد از موقف اعلا خطاب سبر کردگان فرزند و یافت و بفاصله دوسه روز غریبه مجتهد از سر کردگان برآورد
رسیده که با کزیه چهار و تله مجادله و بر آن نظایفه مسلط و ایشان را تا کنار آب همور و محل موسوم بقصور تعاقب
و جمعی از ایشان را از شمشیر کزیه اندیده عیال و اطفال ایشان را بقید سار در آورده عرصه چهار و تله را که سکنای
آن نظایفه بود با تکلیف از وجود آن نظایفه پرداخته اند اما در حین مراجعت بکلمه قضا برف و دمه و صاعقه روی
قریب بدو است نفر از غازیان در میان برف تلف شده اند پس موکب جهانگشا از کنار کان حرکت
از خارج ستر با عبور کرده و او را شرف سه روز آن مکان دلپذیر محیطه عز و شرف کرده و از آنجا از راه سواد کوه
عازم مقصد گشته و از سوانح حیرت افزایی که چون ولایات ماندن آن تمام جنگل و عیشه و در زمان سلاطین سلف
جنگل را از شمشیر خیابان احداث کرده اند که شارع منحصر بهمان خیابان است اعلم حضرت شاهنشاهی در وانی
که جنگ و کارزار نمیبود با صرم طلی منازل فرسوده جمعی از خواجه سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بقدری کرمی
میر و اخوند از راه رانیز بطریق معهود طلی کرده در محال سواد کوه از پل سفید گشته تا بین زیر آب و به حال نزدیک
بفضله اولاد که از مواضع قدیم و در شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه بیست و ششم صفر که مقابل شمس و مریخ
واقع گشت روز قبیل از آن قرآن شریف اتفاق افتاده بود و سیاهی سیه گشته سخت در پشت درخت در کین گشته
در حین عبور ذات قدس شاهنشاهی اهدف کلوه تفنگ ساخته از جانی که تخمینا بیست قدم فاصله داشت تفنگ
کشاد و او را از آنجا که حفظ آرمی در همه جا حافظ و نگهبان وجود و خدیو بهمان باشد کلوه رو گشته زیر بازی است
بقدر یک انگشت خورشیده بر پشت دست چپ و از آنجا بر کردن سپاس آمد و سبب غلطیده رضا قلی میرزا در
در سوار می همراه بود و خواجه سرایان و غلامان و قورقچی و همیشه کشیکان در کاب اخبار و ایشان سراسیمه و عتاب کرده
و کمر بسته و جنگل سواره و پیاده که هم ستر گشته تا خبر در کشش نمود و بان در کاب اند غایب خود در میان جنگل و پیشه زده
بدرفت چون از راه در دهنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثر می بطور نرسید از آنجا که سرتی و کار فرمای این کارخانه
خداوند یگانه است تا حال کمتر از اینگونه سهام حوادث از پشت تیر انداز قضا کشاد یافته سپرداری الطاف
ایزدی از آنحضرت رو گشته و صصر این قسم بیا به بوداری قانوس حمایت سجانی بخباری بدامن شمع جوان
افروز ذات مقدس نشاند یزدان و کت لیتقصو انور الله باقوالهم اتم والله قیتم نورده
القصه بعد از ورود بطهران رضا قلی میرزا بعزم بیلا مشی از کاب تقدس مرخص و ماسود متوقف در طهران
گشته مایات طهران با خراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب هالیون در او اسطر بیع الاول وارد

وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراجه داغ و بر دغ وارد قبله و از آنجا از راه شادابی مستوی به مقصد رسیدند
و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوائف لکنیه که در شواخ جبال البرز اماکن صعب المسالك و خستان ناموسی داشتند
بشرف پای بوسس میفرزاد گشتند و در صد و اطاعت فرمان بر می در آمده هر یک بسراجام ملازم و یوزخه مال
رصد خود برداشتند و در غره جهادی الاخری غازی قوق که غنمای و غنستان بود مقرر موکب همایون گردید و از
تضایای مساحتی که در آن مکان بعضی خدیو والا کهر رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان و الی آنجا بود
و کیفیت آن واقعه آنکه سابقا در همین توقف ریاست جهانگشا در خوارزم جمعی از شهبازان و کتیبه و طایفه ارال که در
سمت شمالی خوارزم متصل بقراتق می نشینند از صدمات بیوش ظفر شکار فرزند بسیار نموده بودند درین اوقات
نور علی ولد ابو الخیر خان والی قراقرق با آنطایفه اتفاق کرده آمده قلعه خدیو را محصور و بعد از چند می بقصد تسلط و
طاهر خان را با بعضی از رؤسا که دم از هوا خواهی این دو دمان میزدند مقتول و مقتله قلاده و الیکری گشته
بعد از استماع آن خبر نصر الدین میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج ظاهره و خراسان بقیه شهر خوارزم و تبروداد
تسخیر آن ملک مامور و محمد علیخان قرقلو و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار معلی صاحب بسیار بیوتنا
سرکار شاهزاده ساخته و دستور العمل مفصل که قانون کشور کشائی سلاطین آفاق عینو است بود با ایشان داده
روایت خراسان فرمودند که شبیه و تدارک آن سفر فرستادند در روز نوروز است میل در کاب شاهزاده از جهند خانم
سفر خوارزم شوند و موکب همایون بجای در غازی قوق مکث و خاصه لادخان شمال و سرخای خان قوق واحد
خان اوهمی قراقرق با جمیع عطا و ایلی و غنستان وارد و وی علی شرف اندوز تقبیل عقبه علیا گشته بهره با
غنایات شایسته و بجای فاخره و عطایای سبب باین سبب غلامیابی گشتند و در ابتدا ای ماه در جب معزم
تقیه سرکشان اوار که ساکن ایشان در استوای غنستان است واقع و مجدد و چو کس اتصال داشت گردیدند و
صعوبت راه و سختی اماکن انجاعت نه بجهت که پایمردی شهب قلم طی وادی توصیف آن نواند شد در تمام
آنروز و بوم که از ابتدا گمانته بود و از راه بهت قطعه زمین مستطع نمیشد و راهی که در نفر سپاه و پهلوی
هم تواند رفت بصعوبت پیدا شد و قطع نظر از آن بجهت سیلافت دارد که در تابستان قتل جبال آن هیچگاه از
برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن با زمستان آکنه و کیر لاف مساوات میزند پانزده روز دیگر در آن
نواحی بقیه سرکشان و اشرار پرداختند و از سوانح اتفاقیه سین که جمعی از جزایریان را بقیه فرود از لکنیه
مأمور ساخته بودند چون جزایریان را نابلدی بدرقه راه بود در مقام نامناسب بلین که بر برف آثار جنگ

کرده جمعی از فریقین فوقی که فی الجمله و فریق فی التبعیر مبعوض ملاکت در آمدند چون موسم
عقرب فصل خلیف بود نزول فباران شدت سرما مانع شد که تنبیه غایبه او ابر و وجه طبع بعمل آید لهذا از
انتزاع حرکت و عطف عنان فرمودند سرخامی نیز با کوچ و بنده خود از قنوق حرکت در موکب همایون روانه در بند
کردید چون احمد خان اوسمی را در چین توجه موکب همایون بجانب اوار قنوق با جمعی از غازیان با سوره کوه چاندین خانه
وار می و ملازم کتزیه قراقیطاق ساخته روانه فرموده بودند اما سر همایون صادر شد که غازیان با سوره نیز حرکت کرده
در در بند موکب همایون متحی کردند در عرض راه در حوالی چراغ من اعمال را غمتان بعرض رسید که در حینیکه
غازیان از قراقیطاق که پیشه و جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی از اشراک کتزیه قراقیطاق تخریب یک اوسمی از
سیان جنگل و کوه کوه شروع بشکست تفکک و غازیان در شکستای جنگل چون خود را جمع بنیدن گفتند که بهم
برآمده بعضی از اسباب و دو آب ایشان بنصرف کتزیه در آمده جمعی هم بغفل رسیدند و حصول این تخریب
صیان آتش غضب دامن زن نایره سخط شایسته ای گشته عزم جهانگشا تصمیم یافت که در حدود در بند و غمتان
توقف و ما دام که بشراز آسزین و تنبیه و مطیع و متقاد سازند لوامی او چه معنی نسیغرا از ندلس احکام همایون مخرصد و
یافته محضلان تعیین شد که از حد تقلیل التمسیر و وظایق اوار دیسل از فاصله جات دیوانی و غیره غله جهت
سیورسات غازیان با عراوه و دو آب حمل و نقل اردوی معلی بنموده باشند و آیات نصرت آیات در پنجم ماه
شعبان وارد در بند و روز چهارم آغزوق اردوی معلی آنگه بسته با فوجی متوجه محال قراقیطاق گشته از
در بند تا حد ولایت شمال همه جا با فاصله دو فرسخ و سه فرسخ قطعات محکم ترتیب جمعی را با آنجا تعیین فرمودند که
تمامی آن محال بر تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از کتزیه بظهور رسد در ترتیب ایشان گوشند و در بهم رمضان
المبارک مرجعیت و سمت دشت کافری مفریخی در بند را که جای پر آب و عطف بود برای قساق خستیار و
حرم محترم و بنه و آغزوق با البقیه اردو در در بند حضار و مقرر فرمودند که هر یک از رؤسا و غازیان خانه و سرا
از چوب و تنی ترتیب داده بویه و سباب زمستان بردانند از مؤیدات اقبال که در اطلال توقف توکب جاه
و جلال روی داد این که سابقا کارش یافته بود که در جنگل مانده از تفنگی بجانب اقدس انداخته بودند
چون بچند نفر از جماعت نایمینی که در همان اوقات فرار کرده بودند مظنه میرفت کس را می بشکیر ساختن آنجا اعت
تعیین و فراریان منبور در اردو و او به و شاقلان گرفته بصورت اقدس آوردند معلوم شد که نیکقدم نام غلام
دلاور نایمینی با غلامی آقا میرزای ولد دلاور مصدق حرکت شده بود آقا میرزا دلاور از امی صدور اینجاست مبعوض

بهر عرض بسیار است و آمده چون بانیکقدم اقرار جان بخشی شده بود او را از بر دو چشم کور کردند و نیز در آن
دو وقت آدم از نزد محمد شاه پادشاه و الاجاه هند و گستان با تحف و بدایا جسته فتح نوردان و خوارزم وارد و
بسیار است خاقانی سر بلند گشته رخصت انصراف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی و منیف نام افندی از دولت
خلیفه عثمانیه بسفارت مسور و با اتفاق حاجی خان الطی روم که از دربار عثمانی رخصت انصراف حاصل کرده بود در
روی بقعه وارد درگاه معلی و نامه پادشاه و الاجاه روم را که شعر عربی است از قبول تصدیق و سبب بجزئی و غیر
رکن بود رسانید جواب آنحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران زمین بدان
ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن بطبقه بوده و بعد از آنکه قضا
تقدیر سلطنت ایران زمین بسلسله صفویه منتقل یافت در عهد آن سلسله پنج با توابع تصرف از یک و کابل و
توابع آن تصرف هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان تصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه نظرون
سیرت آن مشهور است و حد سنوری هم که فیما بین خاقان منصور امیر تیمور و اجداد خلعه کین آن پادشاه سلیمان
کین قرار یافته معلوم میباشد و در مغان که بتائید الهی جلوسن اورنگ سلطنت ایران واقع شد منوی
سود و ضمیر گشت که انشاء الله تعالی ممالک موردی که در تصرف سلاطین اطراف است اقتراب و استر و او شود سواهی
ممالک تصرف روم که اولاً آنحضرت را بقبول تکالیف خمس تصدیق و هم هرگاه صورت حصول باید نمود سلطان
و چون غرض اصلی نظم سرشته ایلیت است نسبت در باقی مواد مضایقه نخواهد بود و ممالک مملکت فیما بین جدائی
تخواهد داشت و هرگاه مقررن بقبول نکرد و کنون آنرا نگاشته لود اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری
توقع داشتیم که امور چه چون متضمن اصلاح حال مسلمین بود آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجود اتم و احسن
فیصل باید آن خود در عقده شناع ماند چون میان دور و نزدیک صرفی گفته ایم بطلب صرف خود عازم روم میباشیم
امیدواریم که انشاء الله تعالی بعد از ورود بانتر زمین در عالم عومان توانی از صرف قرین لشرق آند دولت علیه امور
سود و در بیع نکرده و چون در خدای آن احوال و همی نیز بر خود را با و نفر از صبا یای خود بر رسم پیشکش با اتفاق
چه نفر از که خدا یان بدگاه معلی فرستادند و کار داغستان نیز فریب با تمام بود افندیان را بر خص ساخته با
جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطا یای خاص جناب ملک الملک الیزال نسبت باین خدیو بیومال آنکه در چنین
موسم زمستان که برف و باران لحظه سرشته نزول را از دست نداده لاینقطع بتار و پودر شتهای سفید و آبی
در رضای موانجی مسکرو از اطراف ممالک محروسه غلات حمل اردوی محلی گشته جمعیتی را که زیاده از غدت انجم

و گوید در موکب آسمان شکوه در کباب نصرت پرشده میبودند کفایت نمینمود هر چند که در صحرائی معان بخوبی که
سابقاً ذکر یافت شاعت است و در فرض تغییر در حالی با ملی ایران کرده ایشان نیز عن صمیم قلب عزید از گالای
که اینها شده بودند اما درین اوقات اند برای مزید تاکید بتجدید حکم نمیکند و فرمان شدید خطاب به کلی اهل ایران از
در بنده الی فتوحای کابل و پشاور باین مضمون صادر کردید که بیکار یکسان عظام و حکام کرام و مسادات عالمیقا
و عدل و فضیلتی که توفی احتشام و امانی شرح مسین و واقفان مسالک حق و یقین و کلا نتران و که خدا یا
در و مساور کردگان و قاطبه قاضین و جمهره سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظان قصر مقصور
دولت ابدت نخل الهی بکار مبدین خاقانی و عنایات از حد افزون قاتی همید و وار بوده باشند که چون
شاه همعین صفوی که در سال نصد و شش خروج کرد جمعی از عوام کالانام را با خود متفق ساخته باعتبار
غرضهای نفسانی در ریاست دنیا می رفتی در میان اهل اسلام قبح زنا و دوبره مرفی کرده بنای سب و فحش
که داشتند با یحیی علیه السلام احداث بمنضی عظیم بین مسلمانین کرده لوامی نفاق و نزاع افراشت بجهتی که کفر و
هودمان آسایش گزین شده فروج و دنا می سلیم بعرض تلف درآمد لیدان شورای کبرای صحرائی معان درین
که جمهره نام و کافه خاص و عام ایران از نواب جهایون ما است عامی قبول امر پادشاهی میکردند بایشان تکلیف
فرمودیم که در صورتی مسؤل ایشان مقرون بقبول خواهند شد که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسه که از
به ظهور شاه همعین در میان اهل ایران شیوع یافته تکول و حقیقت خلفای راشدین رضوان الله علیهم جمعین
که مذنب آبابی جهایون واروغ همیون بوده بالجنان و اللسان اذعان قبول کرده از رفض و تبراترا و
بولامی ایشان تولا نمایند و برای تاکید بمعنی از علمای اخبار و فضیلتی دیندار که مقرر رکاب ظفر شعار و بر تو
اند و انوار حضور همرا تار بودند ب تحقیق استفسار فرمودیم بکلی بعرض تقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت
خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطینین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مسین بدل نفوس و اموال و
هجرت از اهل و عیال و اعمام و احوال اختیار ولوم لوام لنام و طعن و تعدیر خاص و عام را بر خود قرار داده بان
جودت بشف صحبت خاص جناب رسالت آتب جنصاص یافته پیرایه پوشش شریف نزول آید و اقی هدایت
و السابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حلقه و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی اثین اذ هما فی الغار
صدر ثین منند خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از ان نبض و نصب اصحاب بر فاروق عظیم مرتین

مترین المصبر والمجاهد عمر بن الخطاب رضی الله عنه وبعد از آن بحجاب ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله
عنه وبعد از آن بحضرت اسد الله الغالب مظفر الغریب علی بن ابیطالب علیه السلام فرار یافت و هر یک
از خلفای اربعه بر مدت خلافت خود با هم سالک طریق فاق و معرا از شوایب خلاف و ففاق بوده رسم
اخوت و ایستادگی مرعی و موقوف و حوزة وین بسین را از طریق شرک و کین شرکین مصون و محفوظ گردیدند
و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم با زایل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگر چه بر وجه ظهور و
تصاویف عوام مشهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و
سج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذہب و محبت و اخلاص بخدمت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب
او نقص و قصور و خلل و فتنه راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل بعین کسب و استمرار بوده ایشان نیز بمنحرف
حکم تقدس و ارشاد امر مقدس ترک آثار مجده و سب و رخص نمودند بن محبت و ولای آنچه را که کن ایوان دین
بعین مقبضت کرده اند در ازای بمعنی انبیر سیر سرد روی ایچلوس سمیت انکس انیس ترین داده و تهنه فرمودیم
که عمو و خمر معموده را با علم حضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم البحرین شریفین ثانی اسکندر
ذی القربین پادشاه اسلام برادر و الا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام و انتظاب بر وفق مأمورین و
اختتام سازیم که مقدمات مزبوره بتائید الهی قریب الحصول در شرف انجام و وصول است درینوقت که حش
در بند مطلق با چه زیادت فیروز نیستند و مقرر گوید آسمان پیوند بود و تجدید مزید تاکید از برای استحکام نگار و نو
خاطر حقیقت مداران علامه العلی ملا علی اکبر قلاباشی و باقی علمای کرام که در کار ظفر انتساب حاضر و مقبض
انوار فیض مظاہر بودند در مجالس خلوات استعلام فرمودیم همان براتب سابق را معروض داشتند و بهر جهت
حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر انکس مرتفع و ماده تشکیک متروک و مندفع گردیده بجدیقین پیوست که یکی
رفض و بدع و اختلاف ناشی از فتنة کشمیری شاه اسمعیل بوده و الا از صدر اول الی بد و ظهور او یکی اهل اسلام
در مانع حصول بریک طرفه ثابت و راسخ بوده اند بتائید علی بن القائل بتائید ربانی و الوام سبحانی حکم شرف
انکس اعلی از موقف عز و علا شرف صدر دریافت که بنحویکه در سب ادوی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل یکی
ایشان خلفای اشدین را خلیفه علی التخصیص میباشند همان دستور هر یک خلیفه بحق دانسته از سب بعض
محرز باشد و خطبای کرام و نقبای عظام در مجلس مبارک سامی و مناقب و مجامع خلفای کرام را مذکور
و جاری ساخته در تحسیر و تقریر نام ایشان را بخیر و رضی یاد و شاد نمایند و هذا جمیع خلاصه انفضلاء الکرام

سیر محمد علی نایب الصدرة ممالک محروسه را با قطار ممالک خاقانی روان فرمودیم که مضامین حکم بهایون
به یکی دور و نزدیک القادریان نیز بسیم قبول اذعان و اصفا نموده تکلف از مدلول آنرا موجب عذاب
الهی و مورد غضب شایسته دانند و در بیان وقایع ایت نیل مطابق سال فرخنده
سال ۱۱۵۵ شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالم تاب سرچ حمل واقع گشته
اوسمی بی اسم دی که بنیرنگ بر جنود ریاضین رنگارنگ استبلا یافته کلگون قبایان گزار را از
لباس برک و بار عاری ساخته بود از ظهور طلسم سلطان بهار با کتری برو دت از داغستان که هسار
راه فرار پیچیده و قلندر بی برک و نوای جهنم که در توران زمین چمن عرصه را از قبالش آتش خوی کلهای
آتشین خالی دیده و لوای شیب داو بر افروخته بود از نجوم کوکبه قوای برسی و داغ دیار مستی نمود و روز
چهارشنبه جشن نوروزی بفرمود و سی روزی در کمال به روزی و عشرت اندوزی به تقدیم رسید چون نفس
قدسی سرشت بهایون محترم و معهود بود که بعد از فراغ امور روم و اتساق اوضاع آنروز و بوم سلطنت ایران را
یکی از شاهزادهگان کرام تفویض و خود در کلات که مسکن تقدیم بهایونست بنامی گوشه نشینی که پادشاهی
عالم معنی عبارت از آنست بگذرانند اما معاران جبارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و سرکاران
سخت کوشش و کار گزاران صاحب کوشش تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه و اعیانه رفیعه که
در رفعت و اعتدال هندوش ایوان سپهر برین و جنت طاق تفرش رواق حجج مهفتین است بایوتات
و حمامات و دکاکین و خانقاهات و آب انبارهای کوشنیم صفا پرور و بر که های زرم مزاج سلجیل اثر احد
و از اطراف ممالک محروسه شایسته نقایس اسباب و لطایف الثواب و نواخر اقمشه و ذواخر استعد
و از هر جنس با محتاج و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدریان محتاج باشد بزودی عیادتدارکن و
نقل آن زحمت سرامی جنت قرین و بهجت آباد خلد آئین که حصن حصین جهان و دکن رگین معوره عالم
اسکان است نمایند و موکب نصرت شمال روز پنجمه بیت پنجم شهر ربیع الاول که او اسطر جوزانی آن
سال و بهوار اموسم اعتدال بود اولاً تنبیه اشراط بر سران را و بوجه جهت ساخته از سمت دشت کافری
حرکت و آنچه لازم بود از نادیب و منصب پستی و احراق اماکن و ساکن و چو ایندن مزاج و محصول آن
طایفه بعمل آمده در آند یار و یار و از آبادی آثار باقی نگذشتند و از آنجا عطف عثمان بجانب سایر مجال
داغستان کرده دلیران سپاه در دیات و قریه بقتاق و قلاع آنطایفه کار آتش در پیشه و کرک در زم

در راه وسیل در اینجه گردند و شوال و سرخای در اکثر اوان از نترمان در کاب همایون بوده در هر سه
 خدمت تقصیر کردند اما احمد و اوسهی بنا بر صدور خیانت کلی از در مقام وحشت و دشت بود و بخت
 قلعه و سکن و صعوبت معارضه و نظیره که در بالای کوه فلک شکوهی واقع و اطراف آن کوه
 تمام میشد و درخت و شمشیر بر یکباره بار یک بسیار سخت بود و شخص جبت بعد از توبیه و اطاعت یافتن بر کشتان
 و اشرار کوه نشین و اغستان و انتظام مهمات آن نواحی و تمیشت امور و اوردن و توجیه قلعه او کمی شده سر روز
 و لیکن پس از روز خصم افکن و بهادران شیر صولت صف شکن در سر آن قلعه پامی جبارت افشرد و بجهلات شدید
 و صدقات عظیمه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر مانند مستولی شده ادسی ناچار ترک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده
 فرزند بسیار و آواره است اوار و قدم فرسای صحرائی او بار شده و بقیه قلعه گمان و ایالی فرایطاق روی
 نیاز بهر کار خدیو آفاق آورده از روی عقد خوابی چیده ساری موکب شاهنشاهی گشتند و تقصیرات ایشان
 بجهت مقرون و مقرر شد که انقلعه استوار با که از سنگ و آجر پرداخته بودند و بران بل کوه بهار با خاک یکسان
 کردند و سابقا سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و توبیه ایلیار سس والی سابقی ظاهر خان چنگیزی
 بولیسگری تعیین گشته موکب همایون عازم خراسان شده بود در ایام توقف کوه کوه مسعود در اغستان
 بعرض اقدس رسید که اشرار اراک خوارزم بمطاهرت و اغوای ولد ابو نحر والی خرق و اتفاق ارتوق
 ایناق سر بمخالفت برداشته با از جاوه صواب بیرون گذاشته ظاهر خان والی را مقتول و ولد ابو نحر را
 بوالیکری قبول کرده اند چون صد و اینچک از ایالی خوارزم و اراک و صف سرت و عنایاتی که از
 جانب اقدس شاهنشاهی در ازای خیانتهای سابقه ایشان بظهور پیوست عین ناسپاسی و کمال حق ایشان
 بود نصر الله میرزا که نافذ الحکم ممالک خراسان بود با افواج خراسان و توبخانه و استعداد کامل کوه سوریه توبیه
 اشرار خوارزم و متفر فرمودند که بعد از نوز روز عازم آنست شود ارتوق ایناق ایالی و اعیان و رؤسا
 و سرکردهگان اراک خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار و از نشاء باوه سرکشی که در و سرخار در عقب داشت
 بسیار گشته از روی خطر از نادم و پشیمان و خایف و هراسان عازم خراسان شده در حد و در و بجهت
 شاهزاده پیوسته مسند عی عقو گناه و تسعده خدمت سپرون بقیه اسرا و دادن نوحی ملازم جدید شدند
 و شاهزاده در سر و توقف و بعد از عرض و حصول اذن و در خدمت از خدمت شاه سلیمان چشمت
 بسبب آنکه پنجه از کس از او زبکیه خوارزم در کاب نصرت انتساب مشغول خدمت گذاری و از روی اجتناب

ساکت طریق سربازی و جان سپاری بودند از دربار خلافت مدار براعات حقوق خدمت و ضعیف
 ثانی و ملاحظه با سنج از مندی و شکسته بانی ایشان تقصیرات آنطا ایضا با غاض مقرون و و الیکری با طبق
 مسئول انجاعت بابو محمد خان ولد ایلیار سس که از سایر گزینان تخت لوامی نصرت مدار موکب عالی مقدر
 شاهزاده نامدار بود عنایت و تالیقی والی مزبور در بار توفیق ایناق مرحمت و تالیق مزبور برادر خود را با
 جمعی از رؤسای و ائمه رکاب نصرت انساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی مزبور را تملیح ساخته
 روانه و محبته و افجوی شایسته برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کارآمد ارباب و خوارزم گرفته روانه
 درگاه معلی و بقیه اسرار نیز مستخلص ساخته ترمه خانواری تنگه و میوت آنولایت را که بدفع الوقت گذران
 مانده اند تماماً کوچانیده و روانه خراسان نمایند رؤسای آنطا ایضا بر وفق فرمان همایون تعهد و خدمت
 انصاف بخوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف و در میست و دوم جهادی الاخری وارد ارض

فیض نشان گردید در میان سوانج بلخ و ظهور در ویش فساد اندیش در آن مملکت
 باوقعانی سلطنت و مال کار او | از سوانج امور آنکه بعضی اقدس سید که در او اسط
 ماه شوال شخصی مجهول الحال از او یاقات او تبه شاعلان در لباس مرد ویشی وارد اند خود و از آنجا خوارزم
 بلخ گشته در استانه مقدره شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار سحر و ذکر است کرده
 جمع کشیری از ترک و تاجیک با عصمه القدر قباچاق و سعید شیور خانی و اکثری از خرابان اوزبک با و
 گردیده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بر سر خود جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان
 والی از عقل خالی از روی نیاز زیارت در ویش مزبور رفته و خاک قدش را بجادوب شرکان رفته بعد
 از آن رفته رفته کار در ویش مزبور بالا گرفت والی خایف شده جمعی را بر سر او فرستاده فیما بین جنگ
 واقع و قشون اینطرف شکست یافته و کسبل بلخ با جمعی در میان قسطل و قشون اوزبک نیز دست یسار
 بر آورده در بیرون و درون شهر بر یکت از مردم خراسان را که دیدند بقتل رسانیدند و والی در ارک
 متحصن شد و بعد از رسیدن اینخبر بعضی اقدس جمعی از غازیان سرحدات خراسان بسرداری محمد
 حسین خان چشک زک بیکارسیکی خبوشان و الله ویردی بیک و محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین
 برای دفع این فتنه و تلبیه در ویش مزبور با تو بجانده و استعداد و امور بلخ و معان آن بتاریخ یوم
 جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه الحرام خیر رسید که در اثنای مجادله باطن در ویش وارد و ند کرده عصمه القدر

عصمته الله مزبور که از جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده بود بکلوا تفنگ زخم دار و از ملاحظه
این معنی تزلزل در احوال میدانست اعتقاد راه یافته فرار و درویش مزبور در هستان شاه مردان متحصن
و عصمته الله بعد از دو روز بار سفر بجانب مقر بسته و خواجه نعمت متولی آستانه مزبور فرصت باقیه با جمعی
از غازیان درویش نامقید را مقید ساخته تزد والی آورد و جمعی که مانند هوامی باطل در سر لووند متفرق و از شر
تیز که متحرک فساد بودند جمعی دستگیر شده به عرض سیاست در آمدند امر بهایون صادر که سرداران سابق سرشته
کار را از دست نداده بهمان ضابطه منقره عازم مقصد و با اتفاق والی بقیه شرار و جمعی از مقصدین که در
حین امر بهایون هنگام طلب گشته فتنه برانگیخته اند مشغول و انگره را تا دیب نمایند چون بهیچ کسبتی ذکر یافت
احمد ایسی بجانب او آواره گشته قلعهات و ساکن او با خاک یکسان و تمامی مجال اعتنان قریه بقریه و محل
بمحل با مال سیم ستور و لیران و دست فرسوده و تطاول غازیان گردید شمشال و سرخای که بزرگ و اختان بودند
با جمعی از سرکشان از غاشیه کشان رکاب بطرم خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعانظره توپان و تقاضای چرخ
که در هیچ عهد مطیع فرمانروائی نبوده اند فلابه نصیب دیگر کردن گرفتند و نیز در خلال آنحال از جانب سلطان
محمد و خان پادشاه و الا جاه روم ناسر زید مشعر را که از قبول تصدیق صحت مذمب جعفری و دادون رکن که بینه
که مخصوصاً این جماعت بشهر خواهی نموده انظار کرده بود مذ که در از ای این دو مطلب امر دیگر از آنحضرت خواست شود
در سال گذشته در صینی که افتدیان از دربار عثمانی برای اعدا زمین معنی آمده بود مذ متوسط ایشان حسب کتاب
بپادشاه و الا جاه روم نوشته شد که حدیث استعد باشد که بعد از انجام امور و اعتنان متوجه روم و عازم
انقره و بوم خواستیم شد در بیوقت نیز در جواب نامه مزبور همان مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلان شده پادشاه
و الا جاه مزبور را از توجه توکب جهانکشا آکا بهی بخشیدند پس محمد علیخان قرقلور با ایالت در بند تعیین و جمعی از غازیان
را با طاعت او مامور ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۱۵۵ هـ از سمت و اعتنان اوامی توجه بجانب مغنا
اقر اخند و چون از روزی که موکب بهایون بجانب مغنا حرکت کرد برخلاف ایام توقف که هوا در کمال
خوشی میگذشت برف و باران شدید شروع کرده لایق قطع از پر ویزان آسمان آب بر سر ساکنان عرصه غبرامی
بیخت قطرات سحاب سرشته ریختن با چون دست کریمان از کف نیکسخت گویا گردش آسپای سالیان کرد
سپهر حوی محتاج چنین آبار بود و دفع خشک مغزی فلک اینگونه آب گردشی در کار از شدت باران اوج
سیل بجائی رسید که در آهار و آبار بر جبابی از کوکب سحابی روه که کشان یاد میداد و ساحت خاک عالم

آب کشته لطائفش چلو بر سر خا خضر میزد و دو آب و سه سبب بسیاری از کثرت لایمی و کل و ترول برفش باران
و شدت سرما عرضة اسقاط و انکاف و از در بند تا کنار که که ده منزل بود در عرض چهل روز طی کشته در آخر حوت

در بیان سوغات مستکوز شیل مطابق ۵۵۱ هجری

شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و دو دقیقه که خلیفه شب لباس مستکام
عباسی در بر و اکلیل فرقدان را در سر داشت سلطان بسیار کان که از شدت برد در نیمه تور تومی فلک تروی
بود آفتابی شده از بنامخانه حوت به ترتیب حمل رخت کشیده صفیر سریع استبرئیم از جانب کشور آرای بهار در دار
الملک کلزار بارگشای تحف و هدایای نفیحات عطر بارگشته فرمان بران قوامی نامیه قزل و طاق کل سوری را
در صحن همین فرسده افتند و لشکر جان شکر یعنی جان شکن ارومی بهشت متغیر مالک باغ و راغ از جا در آمده
بمحاصره حصول ایستادن و قلاع کوسار برداختند پاشایان با شان طبایع برای رفع غایبه برودت که بیابان
خدیو بهمن شوکت شباط و دارای سکنه حشمت ایزر حاصل بود و سایل صبا و شمال برانگینند و افتدیان
اعلام سرور و سنوبر بقطع تحمل خلاف و شجار مشاجره برخواستند و سادات سبز پوشش شمشاد و نارون قضایه
محاسن سفید شکوفه و نترن که صدر نشینان ایوان بستند در موضعه قایض الا نوار کلزار سبیل تربیت و صفا
بنامه یک رنگی نوشتند و جیوشس پر خاشجوی کلدهای سوری شوکت و شان شستار که دشمن خانگی در کاشش بیبود
بنوک مسان شوکت شکسته جشن نوروزی آراسته کشته بعد از انقضای ایام عید از جسد و فرسخی جو او عبور و
صحرای بیغان را قرارگاه کوبه منصور ساخته بیست یوم در آن مکان خیمام توقف فرستند تا دو آب بحال آمده
از راه بهشت رود و قراچین بنصرت و از چهار فرسخی تبریز عبور کرده عاشور خان پاپالور با ایالت بهرات و
سرداری آند با یگان سمرقرازی و شش هزار نفر از لشکر فیروز می اثر را در حوزة اختیار او مقرر کرده امر فرمودند که
بکلر یک بیان در بند و شیردان و نقلیس و ایروان و قرا باغ و افشار بر یک باقشونهای خود و حکام مابین جینا
و مستعد بوده و بانفاق سردار در حین ضرورت با عانت یکدیگر پروازند و چون سابقا نصر الله میرزا که در ازمن
انگس توقف داشت نامور شده بود که پاشا هزاره کان کرام شاهج میرزا و امام علی میرزا بعزم بساط
ابوسی وارد دربار علی شوند در بیست و چهارم ربیع الاول در منزل نریوان وارد و شرف اندوز اوراق
خدمت انگس کشته و فرستاده پادشاه و الا جاه بهندوستان نیز با تحف و هدایای کرانهایه که از آنجمله
کجباب قزل و طاق چوب صندل بود که با اصطلاح بهندنگله کوبند و استادان ماهر در شباک و نقاری آن

آن کمال تصنع و مهارت بجای بردند و در مویک شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهشاهی بهرجهت
کردند و مترال اعلام کینگی شاه آسمان ساگشته و در چهار فرسخی ستیج شده چون از جاده ای حال غریب
جانب روم از راه بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که توجان قلعه کش از راه بهمان روانه
گردد پاشا کین گشته در زیاب که حد بغداد است مکث نماید احمد پاشا والی بغداد از راه قلعه کش از راه بهمان واقف
و محمد آقایی که خدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاده فرستاده متعین
اطاعت و انقیاد و در باب پرده اصل قلعه بغداد تا انجام کار سرعسکری که از جانب پادشاه و لاجاه روم
تعیین شده است مهال گردید و چون کشت نیز مسئول در قبول فوجی از عساکر فیر و زمینی آشراز برای ضبط ساسره و
عده و بخت شرف و کربلائی مسلی و حکم و رایحه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و توجان
خان شیخانلو پیشکزی که اسوار می جانب بصره فرسب راز و با یک کلر یکی جویره و حکام شیروان و شوستر و در قلع
و اعراب آن سمت بتبخیه بصره ماسور و مقرر فرمودند که باغرابهائی که در ساحل جویره طیار شده از شرط العرب
عبور و با انجام امر مقرر بر دارند و از همان مترال بر نهم جاده ای الاول نصر الله میرزا را با باقی شاهزادگان و زوایای
احمال و اطفال سرکار روانه بهمان ساخته و فرستاده پادشاه و لاجاه بهند نیز مشمول نوازشات
خاقانی و در خدمت انصاف ارزانی داشته مساوی پنج کمک که برنگی باصطلاح این عصر چهار تومان باشد
جوهر نفیسه و مرصع آلات از جوهر فانه خاص جدا و با صد و یک زنجیر نیک که اندام و جمعی از ارباب طرب بندی که
در سلاک مطربان سدر کار انتظام داشتند چون جمعی را قانون سازندگی و قانون نوازندگی بطریق چند آموخته
که در رقص و رانگری باهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز بر خص ساخته فرستاده چون منظور نظر اقدس آن بود
که قشلاقی در حدود بغداد بعمل آید فرمان بهایون بجز نقاد میوست که غایب شهر زور حاصل و نقل بغداد شود پس
اعلام جهانگشا از راه شهر زور و قلعه چولان در امتز از آده خالد پاشا حاکم بایان و شهر زور فرار و سلیم یک
بنی عم خالد پاشا با اتفاق رؤسا و عظامی کرد و در بار خلافت کشته خطاب خانی و ایالت آن ولایت سر
بلندی یافت و تمامی آنروز بوم و کردستانات روم بجزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرد که کشته در
چهاردهم شهر جمادی الاخری ظهر کرد که مضر بمرادفات دولت کردید الهالی بجای استحکام قلعه مغرور شده
راه اطاعت بسته در مخالفت کشوند چون توجان بای بهایون که از راه کربان پاشا بان و زیاب رفته بود با
بار و وی معلی وارد شود و انتظار درود توجان چند روز مکث و بعد از آنکه گفته که توجان بمویک بهایون پیوست

قلعه را از چهار طرف نشانه تیر کلوله توپ و خمپاره کرده و یکروز از نام ناشام آن آتش پلار بر جان قلعه کیان
نازل منزله نوازل سماوی ساختند عصر آنروز که روز دوشنبه بیست و یکم ماه نربور باشد قلعه کیان از آتش آن
آتش جانسوز بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپاره های بنیاد افکن میتاب و توان و مستعدی
امان شدند عفو خطا پوشش قانی از باب پوشش پذیری در آمد و روسای ایشان را پیرایه پوش خلعت عفو و
بخش ساخته فوجی را نیز ضبط قلعه اربیل که از قلعه های محسب آنست بود تعیین فرموده آن نیز در یکروز بضراب
کلوله توپ قلعه کوب آتش انگیزی خمپاره های خانمان سوز بخیطه تصرف در آمد

در بیان توجه موکب

همایون بجانب موصل چون محمد آقا از کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطابقت
معموده و بنامی مصالح روانه اسلامبول شده بود منظور نظر تقدس این بود که از کرکوک بجا و نشود و در
انجام سواد فرمانی از پادشاه و الایجاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و افتدیان عظام صادر شده بود از
خانج بطریق سید شمر بر آنکه قتل و سرطایفه ایران مباح و مذمب ایشان مخالف اسلام است و امنای دولت
عثمانی آن فرمان و فتوی امصحب عبداللہ افندی بموصل فرستاده و حسین پاشای والی حلب را نیز جمعی
از پاشایان و عساکر عثمانی بصیحت حسین پاشای والی موصل امور ساخته اند این معنی محرک عزیمت ثابت گشته
روز چهاردهم رجب لوای حضرت بجانب موصل فلک ساور و پنجشنبه بیست و سیوم ماه مذکور در رود ظفر
کوکب پیمار فرسخی موصل واقع شده فوج پاشای حاکم کوی که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب
تتور بمیدان رانده بمقابله پیشاتازان موکب منصور در آمد جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته بقیه فرار و بمان
خانیست شخص جسته و روز سه شنبه بیست و پنج نیم فرسخی شهر مطلق طلبه شکست و جوار مراد شریف حضرت یونس
بن منی اعلم ضرب سزا داشت گرفتار وید اولاً بیکد و تقر از علمای موصل از برای القای افواام مدعا بد بار علی
طلب فرمودند پاشایان در فرستادن ایشان تجاشی نموده بقلعه داری پرداختند پس حکم همایون بمحاصره قلعه
نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه حیرتگشان پیوند برود خانه موصل بسته توپهای اثر دیا بیست
دو نرخ لوب و جزایر چیان برام کین جلالت حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسرا انجام سبب قلعه گیری و
برون سینه و حفر نقب استعمال و زینده اند و بعد از آنکه در بای آتش محیط قلعه کردید در شب جمعه ششم شعبان
بسکام سحر شلیک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپاره های آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعه کیان آشکار
گردید و بکلوه توپ و خمپاره دو دانه تها و جانها در دانه بنیاد خانمانها بر آوردند و چند روز بهمین پنج بر

برای حیات فاعل کیان اشعه جزاله خیماره و کلوله لوب خانه روشن میگردد تا آنکه پاشایان دیدند که عزم
تخلک ساس خسر وی از سرین طلب بی نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علماء اعلام و فہمندان کرام و رؤسا
و جاقان باہسبانبان تازی ترا کوہ پیکر و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر واقع فرستاده متعہد گشتند کہ جمعی را
بدر بار قیصری فرستاده اسوز سجودہ را بخوریکہ دلخواہ انقضاست بین الذلتین صورت انجام دہند و ہنگام اطفاء
شریر و نکین شعلہ حذر طبع نظر انور بسود قبول این فرمود ایشان را پیرایہ پوشش کسوت امان و شراہ
اندوز شریف عفو و طہیسان ساختند پاشایان نیز قاضی ہفتی موصول را با چند نفر از سران عثمانی روانہ اسلامبول
نمودہ بوضع حال برداشتند سخارن آن محمد آقا کہ از جانب احمد پاشا بدر بار عثمانی رقبہ بود وارو و خیر آور و ہ کہ پادشاہ
اسلام پناہ روم اورا طلبیدہ بالمشافہتہ فرمودند کہ در عالم دوستی و برادری این توقع را نہ داشتیم کہ جناب نادری
از حد و سنور تجاوز نمایند ہر گاہ مدعای ایشان انجام مدعاست در ہمسالہ ملک گفتگوی مطلب نمایند امور
سجودہ مشرور و حصول خواہ شد انچون تخمین مذہب سوہم صورت فتنہ عام و موجب اختلاف ایندولت ابد
فرجام بہت مجرور از لفظ خامس در کنند و احمد پاشا در امر مصالحہ ما ذون و محتار ساختہ بودند لہذا در دوم
رمضان عطف عثمان بجانب کرکوک فرمودند چون زیارت ما کن مقدسہ کنون ضمیر بود بعد از ورود بقرات
در جرحای خانقین بنہار دو روز غازیان را گذشتہ با فوجی عازم تہبات عالیات گردیدند و در منزل شہرہ
سلیمان پاشای کہ فدای بغداد با محمد آقا و حقیرین دیگر از جانب احمد پاشا پیشکشهای لایق وارد و با عطا یا
کہ خیر صرع و خذاع فاخرہ و انعامات وافرہ درین احسان گشتند و محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف سوکب
بہالیون و قبول امر مصالحہ از جانب احمد پاشا مجدداً روانہ دربار قیصری گردید اعلام حضرت شاہنشاهی بغداد آنکہ
از زیارت مرقدہ مسورہ کاظمین علیہما السلام سعادت اند و خندہ بکشدہائی کہ احمد پاشا در کمال نیت و زینب
بزرگوار و جملہ تہنیت وادہ بود از آب عبور وادراک زیارت مرکز کثیر الانوار اوجہ تہنیت نمودہ عصر منصرف بقبا
شرف ورود دیگر از راہ حلہ عازم نجف اشرف گشتند چون تاجی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد
توران در کتاب انجمن حاضر بودند و ہمگی ہمت علیا مصروف باستمداد مذہب اسلام و در نجف شہید و تراغ
از میانہ امت حضرت سید الانام بود علمای شہیدین شریفین و حکمہ و توابع بغداد در اتیر احضار و در آستانہ
مقدسہ علویہ و تہنیت بہتہ غروبہ مجلس فرکرہ و انجمن مجاورہ انفقاد دادند کہ طرفین با یکدیگر گفتگو کردہ سواد
مناظرہ را منقطع و جمل معایرت و مشاجرت را منقطع سازند لہذا علمای فریقین در آنذکراہ عرش شہاد

مجموع شده بعد از معاویه که مشرب عذیب ملت محمدیه را از لای شکرک و شبومات تصفیه دادند و بیقه مشهور
بر کیفیت اجراء قلم حروف و بمره یکی افاضل و مختار غنوم کشیده کفلی از آن در خزانه مقدسه غروبیه ضبط و
بهر سوادی از بلدان ممالک محروسه سوادی از آن انفاذ یافت و شرح و بیقه مزبور آنست که غرض از تحریر
این بیقه و تزییر این بیقه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین
بر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مسبین بذل نفوس و اموال اشاء مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره
سیریه پوشش شریف نزول آیه وافی و آیه و السابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
گردیدند و بعد از رحلت جناب سید البربر بنامی خلافت با جماع صحابه یکبار که اهل حل و عقد کار امت بوده اند
بر خلیفه اول ثانی اثنتین اذیهما فی الغاب صدر نشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه
و بعد از و بنصب صاحب بر فاروق اعظم مزین المنسب و المحراب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از شورى و اتفاق
جناب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از و بحجاب اسد الله الخالدی مظهر العجايب و مظهر الغرایب علی بن ابی
بیطالب علیه السلام قرار یافت و بر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود ناهنج مناسبت تسبیح و استسکام
و معرا از شوایب اختلاف بوده در رسم مصداقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه را از تطرق شرک و کین محصول و
محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آمدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن بنی عباس انتقال یافت ایشان
تیز همین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه قائل بوده اند تا آنکه در سال نصد و شش که شاه اسمعیل صفوی
خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد و بتعلیم علمای آذربایجان کبیران و اردبیل تریف نقد حقیقت خلفای
و ایشان و اما که قلوب عوام از متابعت و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه آن سب و رخصت را که خاصه اسلحه
اللسان از بعثت و که آن زبان صریح در کلام خاموشی میکشد شایع و در سنابر و ساجد از یگانه اقوال اعلان
انواع فضایل و فضایل کردند بعد از شیوع نیم معنی اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معادلات و ترک
مصداقات کرده قبل و نسبت اسر بنی فرقه را مباح دانستند بحدیکه اسرای امت خیر الوری در فرنگ و باقی ولایات عرضه
بیع و شری کشند و این حادثه شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول میبود تا آنکه رفقه
ترکانه دشت و بعد از آن افغانه قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در میان ممالک ایران
و اساس سلطنت و مملکت ایران کرده قطع و بهتیه سال ایران را بر خود لازم دانستند چون مشیت مالک
الملک لم یزل امری تعلق گیرد آن از پرده کمان باحت ششود و بر وزمی آید بعد از کوب ذات بیجان

و نیز وجود سعادت استمال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان عوایت سرخ صداست لمجا الساطین و مرجع الخیرات
توهمان دودمان رفیع الشان تر کمانیه برق خرمن سوز سرشان جهان بتائید بهجائیه تاج بخش ملوک هند و توران
کحل سبحان نامور دوران خلد اندر ملکه و سلطانه بنحویکه در تاریخ نادیده تفصیل حال نخسته مالش مذکور بسطوبه است
از مطلع ملک اسبورد آغاز طلوع و سبیا و سطوع که **سلطنت** زوای ساحت ایران گشته ممالکی را که باقتضای انقضاء
و بر شرف غیر آمده بود بزور بازو می تائید آبی و قوت سر پنجه اقبال ظل الهی اشراق و کس بر میان شوکت ارباب
عناد و نزاع نمودند تا آنکه در سال هزار و هشتاد و چهل و هشت در شورش ای کبرای صحرائی مغان که عموم ضعیف و سرب
ایران را احضار و مجلس شورش انعقاد دادند که بجاعت مرکب آنکه خوابنده بسطنت اختیار نموده بنائی در کار
خود بگذارد تا مالی ایران دست در دامن ابرام و الحاج زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم
با حضرت و آنحضرت را با کرامت کرده ما را اختیار می در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق است نجاست
بنحویکه روز اول عیانت حال و احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی ربانی داده اند
باز در مقام محاربت ایشان باشند و متحدیدگان ایران را بامید و یگیری بگذارند اعلی حضرت شاهنشاهی نیز فرمودند
که ای مالی ایران سسرگاه سلطنت را غیب آسایش خود را طالب باشند در صورتی این سؤال تلقی قبول و مقرون
بموصول خواهد شد که آثار جده را که مخالف مذیب اسلاف کرام و آبای عظام ذواب بهایون است تارک و
بر منبر خلافت خلفای باشند بنامک و سالک شوند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شایبه متفق آثار این
حکم قدسی را بسمع اذعان صفا نموده و شیعه برای توحید و استقرار این مطلب نوشته بخترانه عاصره سپرده اند اعلی حضرت
شاهنشاهی نیز در ازای معنی بلخی روانه دولت علیه عثمانیه کرده از اعلی حضرت سلیمان چشمت با سبط سباط
اکمن و امان ما شرایات ان الله یامر بالعدل والاحسان سلطان التزکین و خاقان
البحرین ثانی اسکندر ذی القدرین داور و دارور است بخیر و خلاص خدیو کرد و در شکوه انجم
حضرت پادشاه اسلام پناه روم اقبال الله بقا تمام طالب پنج مطلب شد اول اینکه این ایران را چون
از عقاید سالف کفران مذیب جعفری که از مذاهب چشمه است قبول نموده اند قضایه و علما و افتدیان کرام اذعان
کرده آنرا خامس مذاهب شمارند و بیس آنکه چون در کعبه معظمه از کان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه
معلق دارد و ائمه این مذاهب در رکن شافعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان عمده با امام خود نماز بگذارند
سستیوس اینک هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که بطریق مبرحاج مصر شام در کمال اعزاز و احترام

خواجه ایران را کلبه مفصود رسانیده در دولت عثمانیه امیر حاج ایران تالی امیر حاج مصروت نام باند چهارم
اینکه بهر ای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق لعینان و آزاد بود و بیع و شری بر ایشان روا نباشد
پنجم اینک و کینی از دولتین در پامی تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند
که باینوسیله رفع اختلاف صورتی و سنوی از میان امت محمدیه کشته من بعد بمقتضای ایتما المؤمنون
اخوة رسم الفت و برادری فیما بین تالی روم و ایران مسلوک باشد اسامی دولت اندیمونه عثمانی چند مطلب
که عبارتست از تعیین بهر حاج و اطلاق بهر ای جانین و بودن و کین در مقرر دولتین باشد قبول و مذمب جمعری
تصدیق کرده باقی مواد را بجا در شریعه و معاذیر مملکتیه موقوف ساخته بودند المرحمان ذیشان بخصوص این
مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آنطرف فامه عذر و از اینجانب بر این ساطع و حج قاطع القوا و اقوام باشد
چون در عرض هفت هشت سال اینمقدانات باید و شمر صورت انجام نیافت درین سال نخسته قائل گشتند
شیل مطابق ^{۵۵} باشد گوئی بهایون قآنی و اردوی ظفر مفرودن خاقانی بغرم هینک در خاک روم بایب
گفتگوی حبسلی از هوای نقابت آتش فتنه را منطقی و مایه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی
گردانند از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای اعلام را برای مذکره و مقاوله
این امور بموجب تصور احضار و بر رسم عثمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه موردی
اطلی نمایند درینوقت که در نجف اشرف بعقبه بوسی تقبیل تراب روضه علییه غرویّه فایز و مشرف گردیدند جمعی
علمای نجف اشرف و کربلا می معنی و حله و توابع بغداد در حوزه گفتگوی حاضر ساخته مجدد الامر بهایون
نفاذ پیوست که چون در مذمب اسلام سچگونه تصویری و فتوری واقع نیست الا فسادی که از بدو دولت
صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته علمای کرام که دعایم اسلامند یا یکدیگر مجلس مذکره و محاوره کرده
متمولت نبویه را که از هجوم افواج اختلافات امم آمیخته لای شکوک و شبهات کشته است اصفا و بوزلال حق
ارشا و بجا معین صفوت و سداد نایر فساد را اطفاء دهند لای امورین بنیج مقرر در درگاه عرش شهباه
حضرت یعسوب الدین و امام المتقین علیه السلام بطلی مقالات و نظما و عقاید پرده است حقیقت باجر اینجاست
که در شرف شرف شهبادهت آنحضرت نگارش میاید عقیده اسلامیه و اعیان دوام دولت قاهره نادریه
و علمای ممالک ایران اینک بعد از رحلت حضرت سید المرسلین خلافت باجماع قسمت بر خلیفه اول یا بکر
صدیق رضی الله عنه و بعد از او بنص آنجناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از او ثور و اتفاق

و اتفاق اصحاب بر ذمی التورین عثمان بن عفان و بعد بحجاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فرار یافته بودند
آیه و آلی براه و الشایقون الا قولون من المهاجرین و الانصار و الذین استبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و لیسوا من الذین استبعوهم باحسان
محت الشجره فاعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کما تجویم بآیاتهم اقتد بهم
اهتد بهم خلیفه برحق و در بطر مواصلت فیما بین ایشان محقق بود و همه با یکدیگر رسم موافقت بنی شایسته
سفارت و معاشرت مسلوک میداشتند و بعد از آنکه رسم موافقت فیما بین ایشان معنی بوده که بعد از رحلت خلیفه
اول و ثانی از دار دنیا از جناب بر رضوی سوال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند که اصحابان تا سلطان
عادلان کانا علی الحق و مانا علی الحق و خلیفه اول در شان خلیفه رابع میفرموده است
بختی که و علی فیکم و خلیفه ثانی نیز در حق اینجناب میفرموده که لولا علی لصلک عنن و نظایر آن
که بحال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار و مستغنی از بیان و تذکار است و در سال نصد و
شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده و شافعیست و رضایت نسبت بخلعای نیشه نموده و مشاغل ظهور فرساده
نسب اسرار عباد کرده مورث بیخصیت و معاوات فیما بین اهل اسلام شده تا آنکه بمقتضای قول الله عزوجل
مالیات الملک قوئی الملک من تشاء شاه عالم پناه بر تبه سلطنت و جهانداری ظاهر گشته
بنحوی که در فوق مذکور شد و در شورای صحرا می مغان ازین داعیان استکشاف نموده و نیز عرض عقاید اسلامیه خود
کرده بودیم حال تبرکه در دروه مقدسه علیه علویه از داعیان مجدد استفسار فرمودند عقاید اسلامیه و اعیان
شیخ مسطور است بخلعای دانشین رضوان الله علیهم جمعین در ترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت
سید المرسلین پیغمبر اسلام و سکه و شبهه نداریم و از رضایت و تبرکات ایزد میجویم بنحوی که جناب قدوة العلماء الاعلام
شیخ الاسلام و افندیان بمطام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذمت جعفریه کرده اند مقلد طریقه آنحضرت و
بر این عقیده راسخ و ثابت بپا نشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص فؤاد و صمیم قلب و نقد این ادعا محقق
از شایسته غش و قلب است و هر گاه خلاف این عقیده از ما بطور رسد ازین بیگانه و مورد غضب خداوند
بیگانه و مخطب شاه زمانه باشیم عقیدت اقل داعیان و ولین علیین علمای نجف اشرف و کربلا می
معلی و عله و توابع بعد از آنکه امام جعفر صادق قدس سره رسول اکرم و محدوح امم و نزد ائمه علی مقبول مسلم است
و از فرار یک علمای ایران عرض بخبر کرده اند و بنزد داعیان تحقیق یافته عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح فرموده

مزبوره قابل بحقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الزام علیه الصلوة والسلام میباشد و
هر کس که با نفرقه اظهار عداوت دینی کند از دین خدا و رسول اکابر دین از دین بری رود و دنیا و آخرت آن باسلطان
عص و در عقبی با جبار شدید بطش و القور خواهد بود و عقیده اقل الذمات علمای بخارا و بلخ اینکه عقاید صحیح
اطالی ایران نجوی است که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت سید الزام
مباشند و هر کس که با این جماعت دنیا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید
المرسلین بوده در دنیا بازخواست با پادشاه عصور و عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود و اختلافی که
معتقدین مسطوره را در فروعات با ائمه مذاهب بار بعد میباشد معافی بر مغایر اسلام نیست و اصحاب این عقاید
از اهل اسلام و نهب و هر فریقین که مسلمان و امت محمدیه بر برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است

در بیان تذهیب کنبه عرش فرسای نجف اشرف الف سلام و شرف

چون قبل از این حکم به ایون بنده تذهیب کنبه عرش سالی مبارک تا قد گذشته بود فرمان پذیران و مامورین بر وفق
مقرر طاکاری قبه به ایون را که به طور چرخ مقررش میزد در کمال زیب و فراخام داده جمعی مورد عنایت
گشتند و به جهت ده الف خرج کنبه فلک پیونده شده بود از سرکار آسید سیرت گوهر شاد و یکم والده شاهزادگان
کا مکار نصر الله میرزا و امام قلی میرزا نیز صد هزار تادری تحویل داده شد که صرف برست و کاشی کاری و دیوار
صحن مقدس نمایند و شمانه سر ضعیف بجا امیر شین و مخرطلای کر اینها وقف استمانه مقدسه ساختند و از آنجا
تا زم کر بلاهی مسلی گشت در غزوه ماه شوال شرف اند و ز طواف روضه ملا یک مطاف و از سرکار نواب
محمد علیا و ستر کبری بانوی حرم سرای عفاف ضریه یکم بیت خاقان شهید شاه سلطان حسین سپهر
بیت هزار تادری برای مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارگزاران گردید و بعد از پنجره آیات نصرت آیات
از سمت سنیب بجانب بغداد انعطاف یافت و بخندام و از باب استحقاق اماکن کلمه ائمه علیهم السلام
السلام و التعمیر و امام حنیفه یک الف بصیغه ندر و جو یز از حضرت احسان عطا فرمودند و احمد پاشا
مکره اسپهان کوه پیکر کردن خرام و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر احتشام فرستاده و فرستادگان او همه
جا حاضر و حق خدمت و آداب بقدم رسانیده و از طرف قرین شرف شایسته نیز آنچه حق احسان و
بنده پروری و لازمه برحمت و عنایت کسری بود در باره او و فرستادگان او بطور آمد و چون سر و آداب
جانب غربستان بصره را در کمال شدت محصور و قلع و قمع فرزند را نیز تصرف کرده بودند مقرر شد که چون مصالحه

مصالحه شده سرداران دست از محاصره باز داشتند روانه اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوکت
و اریسل و قرغه و باقی ولایات که بتصرف در آمد و بود خالی نموده بتصرف کجاشکان احمد پاشا بماند پس
موکب بهایون از ظهر بغداد حرکت و از جسر می که در حوالی نیکی بستان شده بود عبور و شهر روان را محاصره بنام
عزتشان ساختند **در بیان احوال سام و انقلاب شیروان بتقدیر از زمینها**
در صحنی که موکب بهایون اردو بند بجانب روم توجیه میکرد محمد علی خان قرقور با ایالت در بند تعیین
و فوجی را بتابعیت او مامور در صحن و رود بهغان حیدر بیگ افشار سرد کرده جزایر چیان را با ایالت
شیروان و خطاب خان فرسهر از ساختند و در بیست و دوم شعبان در وقتی که ساخت موصول صحرای
قباب عزرو جاوه بود خیر انقلاب شیروان رسید تو ضیح اینمقال آنکه بعد از استیلا قضیه بر آید
خان ظهیر الدوله که محمد علی بیگ ولدش با اسم او موسوم و با ایالت آذربایجان غایز کردید سام نام مجبور
الجمال مجبور النسب بسرام حبت سرد می بستلگشته در حد و آذربایجان ادعای شایزادگی
پسری خاقان معذور شاه سلطان حسین نمود از اسم خان یعنی او را قطع کرده مرخص ساخت
و او بجانب داغستان رفته بسرو پا در میان لکزیه بسیر محمد ولد سرخای که در ایام توقف موکب
منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت او اریغولها و کوه و جنگل متواری میبود درینوقت
که لوای فلک خرمسار استو چند روم دید سام می بریده را که هنوز باد تحت در و مانع داشت از راه کوتا بهیسی
شاخص نشند کرده و همچنین نزد او منفذ ساخته در مقام حکمیک اهل طبرستان و در بند در آمد از آنجا که عوام
کالا انعام را از کنه امور خبر و فوئی از تیز خیر و شر و قلع و ضرر نمیشد با غمهای او بعضی از جنگار طلبان آن
و بار فریخته گشته فوشتجات با ایالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه انیراتب محمد علی خان سردار
در بند بعضی اقدس رسانیده چون قلعه در بند سرقدیت داشت حیدر خان نیز از موقف اغلی معاونت او
مامور گشت بنا بر اینکه حالت اهل داغستان در بند با قبا قریب چهار بر دم شیروان نیز سرایت کرده بود
در میان شما خج و سایر ان حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را غارت کردند و محمد
سرخای با سام شیروان آورده قلعه آقسور را که مقرر حکومت بود بتصرف ایشان داده لوای مخالفت فرستادند
و ایالی سایر ان و طبرستان نیز طوعا و کرها مقلد فلاد و اطاعت ایشان شدند اینخبر که بدر بند رسید امن
از آن آتش فحاشی اشرا می که کینه دیرینه ازین دولت والا در سینه داشتند گردیده از روی دور و فوئی کار را

عاشور خان در بند بود و در آن زمان که با ایشان امور بودند و در آن وقت

گم کردند آن بخله جماعت معانی و غیره که مأمور بجا داشتند قطعه قیر را بنصرف لکزیه داده بسام و محمد طمحن
گشته محمد علیخان بعد ازین واقعه جمعی از رؤسا و افسران در بند را با ملازمان معانی که غلغله فساد با ایشان
میرفت از مرحله مستی دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند گور کرده روانه معان نمود
و خود با استحکام قلعه و بروج در بند پرداخت و حقیقت حال را بعضی عالمان سده جلال رسانیده اگر چه
عاشور خان افسار سردار آذربایجان که در ایروان میبود بشنیدان پنجه با جمعی که داشت برای تسکین
نایره شربان شبیروان ایغدار و با حاجی خان چمنگ که بیگلربیگی گنجه در کار توقف مشغول معین
شده بود لیکن بعد از آنکه این مراتب عرض آنکس رسید که یرم خان افسار بیگلربیگی ارومی را برای تسکین فساد
بجانب مقامات مأمور و فوجی از غازیان را نیز مجاونت عاشور خان تعیین فرموده امر بهایون با حضار
نصر المیرزا که در سیاق بعد از توقف داشت مژ اصدار یافت شاهزاده نیز در مسجد همیور رمضان در منزل
لیلان خرمیسی که موکب بهایون از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اشرف
فایز گشته فتعلی خان افسار چمنگچی باشی و جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان در کانی را ملازم نمود
شاهزاده و روانه شیروان ساختند شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم بهایون جمعی بسر کرکوک
فتعلی خان پیشتر روانه ساخت که با عاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید و
بعد از ورود فتعلی خان روز چهارم ذی القعدة و سام و شهر اشیروان و لکزیه بانبیه نقاره خانه فغانه فوجی
عظیم از لکزیه و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است شب آمد به باراده پس که داخل قلعه شوند جوینا
جنگ گشته فتعلی خان و عاشور خان نیز سواره با ایشان گرفته جنگ در پیوست و بنائید الهی هر پنج صاعده
اقبال شایسته سیلی زن چهره تهور و عنان تاب تو حسن جلالت ایشان گشته هزار نفر متجاوز سرور
با علم و نقاره خانه ایشان به دست آمد و محمد ولد سرخامی زخمدار و باقیه لیسف فرار نموده و سام با مقصد
بجانب کرستان کرخت پس دلیران بجا صرة قلعه آق سو پرواخته در اندک روزی را قلعه را تصرف و جمعی کثیر
از لکزیه را که بجا داشتند عال داشتند زنده دستگیر کردند و تمام احوال سام در بیان وقایع سال آینده

ذکر کرده در بیان طغیان و عصیان تقی خان شیرازی و خاتمه
کار او چون در حین توقف موکب جهان کشاد حوالی در بند کلبعلی خان کوسه احمد لود را سردار
و تقی خان را محمد و ابایالت فارس تعیین و روانه و چون مشارالیه مامورانی در آنست بسر برده کار را بشتر

میشتر مختل کرده بودند لکن محمد حسین خان قرقلو امیر آخور باشی که از سفارت روس بر گشته در درگاه معلی
عبود بسرداری تعیین و بجا پارسی روانه و کلعلی خان و تقی خان را در بار سپهر اقدار طلب فرمودند بعد از دو
محمد حسین خان بمان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله پیشیناد خاطر کرده
بود جمعی از سردگان باغواد تمهید او بر سر کلعلی خان ریخته او را مقتول ساختند و در صدد گرفتن محمد حسین
خان در آمدند محمد حسین خان از بعضی واقف و خائف گشته و کشتی نشسته خود را با ساحل عاقبت رسانیده
از آنجا بشیر از آمد تقی خان نیز با جمعیت خود وارد بشیر از گشت محمد حسین خان خود را بیکسو کشیده حقیقت
حالی را معلوم نموده سپهر شمال ساخت از موکب بهایون جمعی با عانت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان گمراه
گشته تقی خان بعد از آنکه چندی بقاعه داری پرداخت عاقبت دستگیر شده و در تنگه عشرت طراز
شیراز است اعمال او مورد قتل و نوب و امر مقرر شد که او را حقیقی و از یک چشم کور کرده بدرگاه معلی
آورند و اولاد او که در اصفهان سی بودند بقتل رسانند و مأمورین بر طبق فرمان عمل نمودند و او را مقتول
به پیشگاه حضور والار رسانیدند در میان شورش قاجاریه استرآباد و تادیب لطایفه
بسیر پنج طالع قومی بناماد و نضت موکب و الا البسمت آذر با بجان
آیات نصرت آیات در پانزدهم می الحجه از شهر روان بغداد بعزم آذر با بجان حرکت کرده بعد از
ورود بکالی امی دست گرفتند بآن بعضی اندکس سید که جمعی از رجال و اعیان قاجاریه بسبب سواد
محمد حسین خان حاکم آنجا با طایفه میوت متفق و داخل شهر استرآباد گشته ولد محمد حسین خان که از جانب
تادیب بود فرار و نزد عبود خان چاوشلو سردار انگ رفته حکم معلی در باب تادیب شهر ارموده به عبود خان
عرضه دریافتند محمد حسین خان نیز از روی بهایون بان امر مأمور گردید و مأمورین با جمعیت دستماده
بر سر استرآباد رفته و برابر آن ولایت ستولی و بنا برینکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان حداد
در برینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک و نوب و بیباکی از محمد حسین خان نسبت بکناد کار و بیگانه ظهور
رسیده آن ولایت نیز پامال است انداز او گردید و بعد از ورود موکب بهایون بکرمانشاهان ابراهیم خان
ولد ابراهیم خان که نسبت بر او زیادگی با نخبهت داشت سپهسالاری حدود کرمانستان و لرستان
فعلی تعیین و فوجی از خاندان را با او مامور و مقرر نمودند که در حد و کرمانشاهان توقف و از حد گذرند
الی تنبیه ای ولایت همه جافواج منصوره مشغول شد امشی و بیلا امشی بوده و با پاشای بغداد مراسم

خرب جوار برعی میداشته باشد و بخور که سابقاً مذکور شد که نصرالله میرزا را که در سال پیش منوجه خوارزم و اولاد
بود و بعد از او دود بمرور و سادوسر کردگان خوارزم و ارالی با اتفاق ارتوق ایناق ارالی نزد شاهزاده آمده
مشهد دادند و لازم که چنانچه طایفه بیوت شده بود نصرالله میرزا ابو الغازی خان ولد ایلیار خان
را بموجب امر آنکس لویسگری تعیین و ارتوق ایناق را صاحب خست بسیار کار او کرده ایشانرا روانه
خوارزم نموده معاودت کردند بعد از چندی بعضی از شهباده خوارزم با بیوت متفق و ارتوق ایناق را
مقتول ساختند اینمرا تب بعرض سید و علی قلیخان را بپس سالاری امور روانه خراسان ساختند که
تدارکات خود را دیده در سال دیگر بجز بنیوت منوجه خوارزم شود و از ماهی و شت لوامی تو بجه پنجاب

قلمرو علی شکر افروشتند در بیان وقایع میدان میل مطابق سال ۱۱۵۷ هجری

سلطان طارم چهارم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از روز جمعه پنجم ماه مزبور از
منزل ماهی شت حرت بقلمرو حمل نقل که کعبه جلال کرده سر عسکر دنی رخت عزیمت بوادی برزیمت کشید
و سپاه شامی شب درو با مخطا او گذاشته اظهار انگار کرده خدیو نو بهار از سر و سنور رایت نهضت
افراخت و خاقان جهان آرای ربيع از در عذار آناری طمطنه و کوسن خصم افکنی و کشور کشائی بلند آواستا
و افواج قاهره چمن ساینجبرک نمایش کرده بعزم دفع عسکر بهمن برخاستند و جنود اشجار از غنچه و از بار
و موج آتشار سر و برید با بفر و جوشن برآرد استند در منزل کنگا و قلمرو مجلس خسروانی با صد هزاران
زیب و زمین انقطاع جوشن نوروزی بفر و فیروزی انقضای یافت و چون در آن ایوان احمد پاشای جمال
او علی که از دولت قیصری لیر عسکری منصوب و در قارص سیب و از جانب محمد علی نام رفسجانی کرمانی
که بصفی میرزا شتهار داشت و اعیان دولت عثمانی او را شاخصت بسیار کرده بمعیت سر عسکری روانه
گروه بودند نوشته جات بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده عباراتی که زیاده بر حوصله او بود
در آنها مخرج و نقد جلادت را بزرگانه خرج کرده بود و نوشته جات مزبور ب نظر رسیده مهتج ماده غضب
محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته دارد حوالی ابرشند و در آنجا با سع علیه رسید که سر عسکر
مزبور از دولت عثمانی مغزول و احمد پاشای وزیر اعظم سابق لیر عسکری منصوب گشته و چون محمد آقامی فرستاده
والی بغداد که برای انجام امر صلح بدربار عثمانی رفته بود در اسلام بول توقف داشت با انتظار وصول خبر از
جانب موجی الیه مراحل مقصود بتاتی طی میشد و حکم همایون خطاب لیر داران ایروان اصدار یافت که منظر

که متعرض رعایای حدود سنور گشته اسرانی را که از طرف روم بدست آمده مرخص نماید و بر سر عسک قارص
سراسر و با او از دربار تباط در آید سردار نیز بموجب فرمان عمل نموده سر عسکر مشارالیه در جواب نوشته
بود که از مقدمات صلح همیشه ناخبری نیست و من از دولت عثمانی نامورم که صفی میرزا را برده در ایران
متکلمن سازم بعد از آنکه جواب سر عسکر معروض شده خلافت گشت اعلام شد که آمدن ایشان موجب
تصدیق ایشانست همچنان پذیرا باشد که عنقریب رایات همایون بشوق ملاقات او و صفی میرزا وارد آید و
خواهد کرد و بدین مابین عزم رایت توخت بجان بقارص افرشته در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید بقیسین
و بمقتال آنکه نهی که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منزه
اراده داشته که نزد کیو امیلا خور کرجی بحال کرجستان رود و طهورت خان مطلع شده در دره اخلاک
سردار برادر گرفته در بیت و چهارم ذی القعدة او را با چندین زنده دستگیر کرده عقبه بقلعه قراقلیان
فرستاده این امر تا به بعضی حدس رسانید مقرر شد که یکچشم سام را کور کرده او را با چند نفر از کفاران
رومید نزد احمد پاشای سر عسکر بقارص و آخسته بفرستند که چون صفی میرزا از کرج برآورد آن مجبول یکدیگر را دیدند
نمانند و بعد از ورود در رایات همایون بخدمه کوری کرجستان مقدمه شکست رومیه معروض شده و الا شده
حقیقت آن بدینست که بعد از آنکه هست اولیای عثمانی بتکلیف محمد علی رضیحانی معروف بصغی سرکاتانی
قرار یافت از جمله تبیری که در کار او بکار بردند این بود که خزانه و بدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد سیرخان
و حکام او را و چکتهای و کده خدای طبرستان محال در بند ارسال و نامه متعلقانه بهر یک نوشته ایشان را غیب
با انقیاد و ادا و صفی میرزا نمودند یوسف پاشای والی آخسته از دولت عثمانیه نامور با ایصال خزانه و ابلاغ
خزاین گشت بعد از ورود و بچالی کوری طهورت خان که در آن اوان والی کاخست بود با اتفاق علیخان قلیچی
بیکر سبکی قلیس در سنجین بودند یوسف پاشا از راه آهسته سیاط پشت بگردد داد و میان جنگل را
سقتاق کرده اقامت و عطایا و هدایا و فراین را با جمعی از سیران روانه دانختن نموده خوانین نیز که بلد راه
در روم سپاه کرمی و عزم بودند پیش از وقت فوجی از سردار همیاداشته و نامورین فرصت عبور بان
طایفه نداده جمعی از ایشان را از تنبع گذرانیده فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساخته تمامی هدایا و فراین را بستاند
آوردند یوسف پاشا از استماع اخبار فرین دمشت و انیس وحشت گشته فرار و از غایت خوف در عرض
راه چون نقش قدم از پا در آمده و فوات یافت و بعد از آنکه چکونی بعضی افسرین سید طهورت خان در

در انزای این سبک خود سنی بوالیکری کار تبیل و از اینجلی میرزای اوله شش بوالیکری کاخت سرافراز شد
چون بعد از انجام جهات سمت شبروان امرهایون با حصار نصر الله میرزا صادر شده بود شاهزاده سید
بروکب والا پیوست پس آیات جهانگشا از حدود پنجوان غازم مقصد گشته از میلاق کوکجه و نکر عبور و در
شش فرسخی آرپه چائی در موضع موسوم بحائقی بنه و آغزوق گذشتند روز پنجمینه دوازدهم جمادی الاخری
سوکب بهایون را بجانب قارص نهضت داده و در خارج قلعه قارص با بیچیه آیات نصرت آیات را با وج
سموات برافزشتند چند دفعه سرعکرو پاشان بازدهام تمام پشت بدیوار قلعه رو بموکه جنگ آوردند
دفعه جمعی از ایشان قسبل و دستگیر گشته بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند و بنه و آغزوق و حرم نیز بموجب
امرهایون در دوازدهم رجب وارد روی معلی گردید پس در اطراف قارص قلعات و سنگرهای محکم
ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعین گشته چون احمد خان لکری چکتهای بموجب سب آمد
فرمان پادشاه روم با فوجی از لکریه بمعاونت سرعکرو بقارص آمده بود لکریه که کار را بدینمقال بدینشب
ببیات مجموعی از قلعه برآده آهنگ گردیدند جمعی از طلایه داران معسک نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و
بتعاقب امور گشته جمعی از ایشان را عرضه بلاک ساختند و چون ایام محاصره مهشده و اختلال احوال
سرعکرو شده ادعیافت بسیاری از لشکر رهیب آغاز فرار نمودند سرعکرو از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا
کامی را با احمد افندی کسریه لی که در دولت کسری معدلت قیصری معتر و از معارف روم بود چند نفر از سرکردگان
او جاق پیشکشهای لایق بدر بار کیوان رواق فرستاده متعهد شد که مقصود اینطرف را در دربار
عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر که این بمسئول در حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت سرعکرو
کسریه لی را با چند نفر از رؤسای روانه دربار عثمانی نموده چون موسم رستمان نزدیک و شدت سرمای
قارص معلوم و توقف متعذر بود غلله و آذوقه در جانب آخسه و اخلکاک رفور داشت لهذا سوکب
بهایون در دوزم رمضان المبارک از قارص بجانب آرپه چائی نهضت نموده از آنجا متوجه آخسه و
اخلکاک گشته و آنسکان دلبذیر را محمل اقامت ساختند تا تمامی حاصل غلات آن نواحی بمصرف رسیده
و چون منظور آن بود که در بروج قشلاق واقع شود کسان ساعی با امور گشته که در حوالی بروج در مکانی که
از حیث آب و هوا و علف بسیار داشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب ازنی و خوب
ترتیب داده و خود از راه آقچه قلعه و قزاق غازم کنجه بروج و در ابتدای زمی بقعه و داد مقامی که برای

برای فداق خسته بسیار شده بود کردید و بعد از چند روزی که دو آب آرامی گرفت چون غلبه لکزیه داشت
 نصب العین ضمیر بود باوصف اینکه زمستان شد و داشت در بیت و در رم نمی بقعه با فوجی از
 غازیان ستهای بجانب داغستان قوت فرموده از جسر جواد عبور و همه جاد و منزل یکی ایغار نموده در
 ششم ذیحجه از دربند گذشتند و غازیان را چهار دسته کرده چهار جانب چپ اول از اخته تاجی انظار
 که با طمیان خاطر در آن نواحی ساکن بودند و رود موکب و الازار در چنان فصلی باین کیفیت تصویر کردند
 تاخت و غارت کرده دو آب و اغنام فرزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول
 و تاخت و نماز اطراف بودند و سوار و سوار گردان داغستان وارد درگاه پیر بنیان و پیرایه پوشش
 صلاح محفو و احسان گشتند و روز عید اضحی صرف زمام بجانب در بند کرده امور انجا را نیز انستظام داده از
 راه طبرستان عازم بروج و در پنجم محرم وارد مقر دولت شدند و بدست روز نیز آن مکان مضرب سرادق
 عزو شان گشته و چون آب و علف سمت شمالی رود در کمال و فور بود در بدست و پنجم ماه مزبور
 بنه و آغزوق حرکت و از کر عبور فرموده وارد محال ارس گشتند در بیان وقایع او دلیل

مطابق ۱۱۵۱ چون از دیار سلطان قضا سپید اسپند و جنودش تا عزم ایران زمین بخت
 کرده اظهار صلوات جهنی و عسکر رومی نزد ابرضا اعلان داعیه روئین می نمود و او در فلک سیر بر یعنی مهر
 شیر بر آشوب گردون برآده بمدا فعه عسکر ساگر م مرحله سیانی و روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج و بگانه
 در نقطه اعتدال بیعی متلاقی گشته جمیوش فزونی نامیه بعد از کز و فرخنده ساز اساس شوکت برده و سر
 عسکر دی را که لوای جلادش در خفقان و سیف تشریش مسلول بود عوارت غریزی قانی شده بر جای
 خویش سرگردید و روز یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سران و سرداران
 بجلاج ندرتاری زینت و زیب یافت و قریب سه ماه سیلاق شکی مقرر خیام سپهر احشام گردید و در
 آخر جو را از حد و دشکی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خارصین از راه میان کوه عازم
 گوه که سیلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات بهالون گشته چند منزل راه بخت
 روان طی فرمودند باز جنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل گرامت گشته مزاج انفس بصحت و
 بهبودی فرین و روز دوازدهم جمادی الاخری جو لکای گوه حضرت خیام عزو تکلیف کردید
 در بیان محاربه با یکن پاشای سر عسکر سیوم و نقل آمدن سر عسکر

چون متواتر خبر میرسد که از دولت عثمانیه بکن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بسر عسکری منصوب و
دیباچلیک پاشای والی مدین و ده پانزده نفر پاشایان دیگر و جمعیت وازده حام سپه و سراز سمت اردن
الروم و قارص و عبد الله پاشای جبهه چی با احمد خان ولد سبحان و پرومی خان بیگلربیگی اردلان که
ازین دولت و الار و نافته و بر و میه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه دیار بکره
موصول بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمت نامور بجانب ایران می آیند لهذا نصر الله میرزا را
که از عراق بدرگاه سپهر و واق علییه بود نزد پتیه رومیه که از سمت دیار بکره موصول می آمدند تعیین
و بسارعت روانه و افواج منصوره را که در حدود کرمان شایان و لرستان و کردستان مشغول بمداشی
بودند بمعکرت شاهزاده نامور ساختند و چون کمون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ابرجمند امام علی میرزا
و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه والدش باین نام مامی و خطاب اخوت سرافراز
بود متاعل فرمایند لهذا حکم بهایون بنویه سبب سور و سرور نافذ گشته چند روزی بساط نشاط و بزم
انبساط در سیداق کوچه آراستند و بعد از انجام کار طوی زمام ختمت بسیار خراسان را با امام علی میرزا و
انتظام مومام عراق را با ابراهیم خان نقویض و هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه
مقصد و بنه و آنزوق را نامور توقف در سیداقات حدود پنجوان و تبریز فرموده خود نیز در روز مذکور بزم
مقابله سر عسکریت افراز لوانی تلفر گشتند و مرکز ضمیر اقدس آن بود که در نواحی قارص و اردن الروم
برهمن سنگامه جمعیت سر عسکر شوند مفران آن خبر رسید که دست اهل رفقای سر عسکر زده و او را
خواهی تخواهی باین سمت می آورد لهذا که کینه بهایون در نهم ماه مذکور از ایروان عبور و مراد پته دو فرسخی ایروان
را که مقام جنگ عبد الله پاشای کو پرلی او غلی بود قرارگاه دولت ساختند بکن محمد پاشای سر عسکر نیز
با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده سنجری و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی
جهایون دامنه کوه را محفل نزول ساخت و خیم اقامت فرشته با استحکام مکان واحداث سنگر
و مطریس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و تسویه لوف گشته نایره بلا بالا و
آتش طعن و ضرب دامن صرخ والا گرفت بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قادر شکست بر لشکر عثمانی
افتاده جمعی کثیر از انجماعت بقتل رسیدند و سر عسکر بگریختن جت و بسبب ظلمت شب رایات
تلفر آیات نیز بمقتدر جدال منصور گشته جمعی از جیوش در باخروشن محافظت طرق سمت قارص و محار

و محارست اطراف اردوی سرعکرا نمودند و در او تحصیل غله و ذخیره بر عسکر عثمانی مسدود شد و هر روز جمعی از قشون رومیه در حوالی اردوی او عرضه تضییع میگشتند و از هر جهت غرضه بر سرعکرا تنگ گشته داشت که تیغ زمان او سردان میدان خصم خستند بنا را بچنگ ظهور فرنگ گذاشته بر روزه بقدر ربع فرسنگ با سوار و پیاده سنگر و مطریس ترتیب داده دلیرانه پیش می آمد تا اینکه بچند کوچ بنیم فرسخی اردوی همایون رسیده راست توقف بر افراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه با شاره و الا برسم شیخون بجوالی اردوی رومیه رفته و لوله و انقلاب بحال ایشان افکندند و آتش تر زلزله بحوالی عسکر روم راه یافته جمعی فرار کردند سرعکرا چون خالی از یمنینوال دید با اعیان عسکر عثمانی طرح مشاورت افکندند بنا گذاشت که همان شب با سواره و پیاده یار دوی مسلی شیخون زنده عصر آنروز که روز جمعه است و یکم ماه مذکور باشد چار و عیضه از جانب نصرالدین میرزا رسید مشعر بر سبک سرعکرا جانب دیار بکر اولا حاکم بسمت بابان و شهر زور ستاده سلیم خان حاکم بابان او را مدخل نداده کوچ و بنده خود را در قلعه سوردشس متحصن ساخته خود بار و سامی اگر او بخدمت شایزاده پیوسته از آنطرف سرعکرا منور با احمدار و لانی طلوع ایف اگر او لباس را جمع و با جمعیت سو فور عازم موصل شده از آنطرف نیز شایزاده بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته در حوالی موصل طاقی فریقین واقع و بعضی تهاجم جنود سعود شکست بر عسکر رومیه افتاد و جمعی کثیر از انجاعت قنیل و گرفتار و سرعکرا با بقیه لیسف سالک طریق فرار گردید پس خدیو بیمال لشکر ایزد متعال پر خسته بوشه شایزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعکرا فرستاده بمنور آن شخص داخل اردوی او شده بود که گو که سپهبد اردوی رومیه یعنی آفتاب کیتی فرور عزیمت ملک شام نموده سفارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه بهم رسیده معلوم شد که همانروز سرعکرا جلیل الشان که در بحال قدرت و توان بود و ناتوان گشته ملک بستی را و دایع و باد هر دون تراغ نموده عساکر رومیه چون خود را میسر دیده اند بیدست و پاکشته سرسیمه پاکر زیر داشته اند قشون عثمانی که در اطراف عسکر رومیه بودند فی الفور با ایشان در او کجی جمعی را مقتول و تمام تو جانان و حیانم و سبب انجاعت که بر جا مانده بود بخیطه ضعیف در آورده و فوجی از جنود نصرت نمود نیز از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب سبب جلاد دست بر انگشته تا آنکه چالی همه جا انجاعت را که فوج مشغول فرار بودند عرضه شمشیر ساخته ده و دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک بپا ک انداخته پنجره از نقر متجاوز از پاشایان و رؤسا زنده دستگیر کردند پس خدیو جهان بشاعت مروت

جمع از گرفتاران را که بجز روح و ناتوان بودند مرخص ساخته با اتفاق جاموس حسن آقا که از سرگردگان
و جاق و عظای گرفتاران رومیه بودند روانه قارص و چهار هزار نفر را روانه طهران نموده و جمعی را هم روانه
تبریز ساختند و چون قبل ازین که در باب رکن و سرزمین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن دولت از قبول آنکار در مقام محاشی و انکار
میباشند لهذا بعد از واقعه سرعک و انزلی عسکر رومیه نامه دوستانه با علم حضرت پادشاه سکنه رجاه
روم نوشته محبوب فتحعلی بیگ نام ترخان برسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند
برهنگی که بر چند ایلات ترخان و طویف عجم که در ایران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی آنها
خواهی نخواهی تابعند بسنن و ساکت طریق آگاهی ساخته خلل و تغییر در سبب آن راه نخواهد یافت
اما تکالیفی که از جانب انجاعت بآند دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت اید فرجام از
قبول آنها و امن الفت برچیده اند و اصرار در آن امر بیشتر موجب خوزیری و نشأفته انگیزی میگرد
لیند از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و ماسول ارکان دولت عثمانیه و مابیه التزام بود بالتکلیف
ازین طرف عمل آمد من بعد اساس محبت و دوستی بین حضرتین بهتر از و برقرار خواهد بود پس سوگت همان
روز پنجشنبه بیت و محرم ماه منور از مراد پیشه که مستقر جلال بود از راه چورس و محمودی به نصبت فرمودند
و نیز در همان اوان سفر المیچی معتبر از جانب پادشاه و الایاه ختن با خنق و هدایا وارد درگاه معلی
گشت نامه و هدایا از نظر که رسانیدند قلبیان اینمقال انکه در نظر از اولاد چنگیزیه میباشد که یکی سلطنت
خطا و دیگری سلطنت ختن منسوبت و پادشاه ختن چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت
شاهنشاهی در آن نواحی شتهار داشته در مقام اظهار حجابست و منوالست در آمده سه نفر از معتبرین دولت
خود را فرستاده راه دوستی کشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت و پادشاهی ایشان که بکلم
الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم در عالم اتحاد و ایلی و رابطه بکلی از ایلاتی که در حوزه اقتدار
ما میباشد هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود و نیز المیچیان شفا با بعض
اقدس رسانیدند که بعضی ممالک ما بین ختن و توران واقع است ایلاتی که در آن میان هستند طریقاً
خدمت نمیسازند چون ختمت بسیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است از جانب انجناب فوجی
شود که اهل مملکتی را که متعلق بتوران باشد وضع و متعلقات دولت را با اینطرف و آنرا اند که بیجا

بیفایده است بپناه حد و سنور دولتین معین باشد چون موکب بهایون عازم خراسان بود رای اقدس
 برین قرار گرفت که بعد از ورود به خراسان جمعی با انجام این امر مامور و روانه گردند پس جواب اشفاق امیر شاه
 والا جاه مزبور مرقوم و نه تو قوراسب و شمیر براق طلا و باقی نقایح بجهت شاه والا جاه مذکور ارسال
 ایلیچیان را رخصت انصاری فرمودند و سابقا نکارش یافت که علیقلی خان بسبب جدور نامرمانی از
 طایفه بیوت خوارزمی مامور به تنبیه انجماعت شده بود و حقیقت احوال خان مشارالیه اینک بعد از ورود بخوارزم
 ابوالغازمی خان و عموم رئیس سفیدان و اشرف خوارزم و ارال طریق استقبال نمودند هر سه خدمت
 بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت بیوت بسیار تر کمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورکنج بمقابل آمدند
 و شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان مقتول و سایر بسیار از انجماعت بدست غازیان در آمد و چون
 آنطایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته مساکن خود را عرضه نمودند و تاراج دیدند کوچ خود را در دست
 بسمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقعست فرار کردند علیقلی خان چندی با تنظیم امور آن نواحی
 پرداخته و والی را در مملکت خوارزم مکن داده بموجب امر بهایون عطف عثمان و در زمانی که موکب فرود
 نشان در سا و خبلاغ مگری توقف داشت و در ارض نزهت بنیان گردید پس حکم بهایون خطاب
 با نظایف عرضد و ریافته محصل تعیین شد که فراریان بیوت که بلخان آمده اند هزار نفر جوانان کار آمد خود را
 بر سبب ملازمت بر کباب فرستاده خود بدستور سایر تر کمانیه در زمرة ایلات بلوازم اعلی و انقیاد و قیام
 نمایند و الا مستعد تنبیه مجدد باشند و آیات نصرت آیات از سمت چو کس و محمودی عبود و اند راه همدان
 عازم فرایان و از انجا نصر الله میرزا از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جوانان
 کاشان متوجه صفهان و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه خلد بسیار گشتند و ماورود موکب شایزاده
 بجد و دسترآباد و طایفه بیوت نیز بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقرر را تدارک و تسلیم نموده بودند و راه
 جهانگشاد در دهم محرم ۱۱۵۹ از صفهان نضت و از راه اردکان و بیابان طیس کوچ بر کوچ عازم ارض
 اقدس و در بیست و بیوم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردیدند و در بیان وقایع بار کس سئل
 مطابق ۱۱۵۹ هجری | روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس با سر
 فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَالِدِ الْمُقَدَّسِ بِابْرِهِنَةَ بِالْحَجَسِ اَرَانِي مَحْضِلَ سَبْعِ مَرَّةٍ بِدَاخِلَةِ اسْبَابِ
 زرین و سبب در بزم فلک چیدند و خدمتگذاران قضا و قدر با طهای کلدوزی بر فراز ایوان صرخ

نبلی کشیدند و او در همان روز خورشید بعد از انقضای پنج ساعت دو وزده دقیقه برسم شکری بر تختگاه
صحرای میدیه خزانه داران قوای کاسیه در کلات جهان ابواب بخازن نشو و نما کشوده از گوهرهای غلطان
شبهه و زانی آبدار قطرات سحاب سلکهای منظوم و عقود منضو و بر طبق عرض گذاشته و کنجوران طبایع از
اعمال با قوت لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و سبر که آنچه در مسکن مسکن ممکن بود در راحت
کلزار چیده از کلهها قطع عرصه خاک را مینا و سر صرع ساخته خسرو خاوری با ظهار و ل که می رفع برودت
از عرصه جهان کرده و بستان چالاک دست چهار با قلم شاخار بر صفحات دشت و اوراق کلزار امضا
نامه نگار شدند و ایلچیان فلک شاد روان بر آواری برای اطفای آتش فتنه کانون در حدود شهرستان
فصلین قطره زمان کشته جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد چون سیر مشربات کلات و عمارات
جنت آباتی که در آن قلعه خدا آفرین بلر شک معموره رویی احداث شده بود مکنون ضمیر انور میبود در سینه
در پنجم ربیع الاول از ارض اقدس خلدشان عازم آن مکان و چند روز مجلس سرود و سرور آراسته
بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سر و انتظام امور انجام پذیرد خسته گرد و برای نقد با حاصل بجزوگان
و نقایس بیکران که بمرور شهرور از قالمیم جهان در آن مکان جمع آمده بود بمعرض عرض درآمد و تجویز امنا
پوشیدار و معتقدان ذوی الاقدار مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند و سابقا است ذکر یافت که
صحرای مغان بعد از تکلیف امر سلطنت مقدمات رکن و غیره را از اعلیحضرت پادشاه اسلام پیادوم
نوازشمند شدند و چند سال گریبان بهمیطلب در دست گفت کومیو و چون از کشاکش آرد آمد و رفت ایلچیان
نخل دعوی و بید خلاف القطار نیافت بعد از قضیه یکن محمد پاشا از مطالب معهوده نکول بدولت علییه
عثمانی بتوسط چهار ائمه مراتب اعلام نموده پادشاه و الاجاه نیز این معنی را منقذم دانست لطیف افندی را
که سابقا در واغستان بدر بار معلی آمده بود مجدداً بجا پاری برای بنای تحریر صلحنامه تعیین شروط صلح
روانه خدمت اقدس نموده موچی الیه در حبسینی که ساو خیلای زنی مضرب خیام غرورشان بود بانامیه
دار و اردوی بهایون و از جانب پادشاه سکندر جاه و شرفه مجلی بمهر انسانی دولت داده شد پس لطیف
افندی را رخصت انصراف از زانی داشتند بعد از ورود افندی بدر بار عثمانی اعیان دولت احمد افندی
آسیرینی که در قارص از جانب سرعکر بخدمت اقدس آمده بود پایه وزارت داده سفارت ایران مامور
و باید ایا و نقایس بسیار روانه ایران و از طرف شایسته نیر مصطفی خان شالمو و کاتب حروف سفارت

سفارت تعیین و تحت طلانی مرصع بر آکی غلطان که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت باد و بجزیر
قیل و قال که از تخایف و غرایب بندگستان بود برای پادشاه و الاجاه بانامه دوستانه و صلحنامه
ارسال داشته نامه بهایون و صلحنامه را بکاتب حروف و بدایار ابصطفی خان تسلیم نمودند و در بهر محرم
الحرام سنه که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد کترینان را روانه ساخته خود مجدداً از راه یزد و
کرمان عطف عمان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه که از نظر فربسوده را تم حروف مرقوم
گشته بود این است الحمد لله الذی انام عیون الفتن با یقظ قلوب السلاطین و
اجوی عیون الامن بین الانام بانظام اسنهار المناقرة من بین الخواقین و کلا سلاطین
و اصلح بصالحهم ما فسد من امور المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم لیثقی صدور
قوم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من ظل و حقود و امورهم بابقاء العهود کما ورد
فی کتاب الجبید یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسول محمد صاحب
المقام المحمود و علی آلہ و اصحابہ لاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح
الدین غایة الجهد انما تبدر شورای کبرای صحرای مغان که ابالی ایران از نواب همایون ما
مستدعی قبول سلطنت شدند بارهینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی متب و رفض در ایران شیوع و
معادات و بغضت میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بنده سبب خفیت اهل سنت و جماعت که
مختار آباء کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تماشای و بعد از آنکه الحاح مکرر از انگروه ناشی شد
امر فرمودیم که هرگاه آنطایفه باللسان و الجنان تارک اقوال لا طایل و بحقیقت خلقای کبار رضوان الله
علیهم قائل شوند بوصول مشول خواهیم شد ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند چون
انصاف قدرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان چشم خسرو خورشید
علیه ناصر الاسلام و المسلمین قاصع الکفار و المشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندری
القرین خادم البحرین الشریفین برادر جهان داور کردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان
الغازی محمود خان مد الله ظللال خلافته علی رئیس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان
ترکمانیه بودند برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غمایل شور و شین از میان فریقین نواب همایون
انام مطالب نموده را که در وثایق سالفه سطور است از پادشاه اسکندریه استگاه مامول و بعد از مکرر آمدن

سفر آنحضرت نیز سه ماده را مستحق قبول و دو ماده را بمعاذیر شرعی و محاذیر مملکتی موکول ساخته بموجب
توافق توافق ختام خواهش شد فتح این مرام گردید اگر چه نواب بهایون ماکه بنمایم محبت غنچه کشای از بار
الطهار این مطالب کشتم سوامی رقیب باغض و دفع تاقص و اراضه عباد و اراضه آثار عباد منظور می شد
لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام نکالیف معهوده را متروک و
طریق مسالمت سلوک داشتند این نوید آرام بخش را بحدی فکرت خوش اعلام نمودیم تا چون بعضی از ممالک
عراق و آذربایجان دراز منتهی سالفه لیلطین نریمان تعلق داشت و بسبب اختلاف امیری شاه اسماعیل
به دولت نعلیه عثمانیه انتقال یافته ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و
مخالف رسم وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت بر رسم عقیقه از آنحضرت بجزه ممالک محروسه منظر
انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه بهایون که از
آند دولت والا مصحوب اقتضای الاماجد لطیف افندی عز و صلوات تجسد اندراج یافته بود که اگر چه نظر مجاهد
مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امحا و ازاله آثار بدیع بطهور پیوسته دولتمین علیین با
مشور میدانیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق آنست که بنحویکه مواد سابق منسوخ شده اند
این مطلب نیز برای تزیین الفت و تسبیح انماض و اغضاد و مصالحه ایام خدیو خلد میرابع سلطان برادر
خان رابع محدود و معضی شود تا دوستی در میان دو دولت عظام و اختلاف کرام و اعتقاد عظام نساج
بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از اینجا که اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه وعده اینگونه دوستی
محدود و جبل محبت را بعقود مواثیق مسدود فرموده اند و ما نیز مراعات شهن دوستی را بر ذمه خود و
در صاحبی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را اهتم مطالب و اعظم آثار بشیر ویم لهذا بعد از وصول نامه مکتوبه
التخام مامول ثانی آن خدیو اسلام را نیز بحسن ارضاء مقرون و معتمدی بر بنامی مصالحه با مورس اخصیم
فیما بین معتد ان دولتمین امر صلح بر یک اساس شرط سه ماده و تدبیر بر این نوع قرار یافت اساس
صلحی که در زمان خاقان خلد میرابع سلطان مراد خان واقع شده فیما بین دولتمین مرعی و حدود سنوری
که در میان مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد شرط
من بعد فتنه نایم و تنج در پیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتمین باشد معمول و از
اموری که هیچ وجهی که درت و منافی مصالحه و مسالمت باشد اجتناب شده انشاء الله تعالی

تعالی این دوستی و محبت در میان دو دولت عظمی و احضار این دو خانواده کبری الی یوم تقیام قائم
و وایم و برقرار باشد تا قیام آتی حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند و لازم
و حکام سر راه ایشان را محل محل سالین آمین بیکه بیکه رسانند و صیانت حال و مراعات احوال ایشان را
لازم دانند تا قیام آتی تا برای تکیه مؤدت و توثیق محبت در سه سال شخصی آزاد دولت در ایران
و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود تا قیام آتی اسرای طرفین محض
بوده بیع و شسری بر ایشان روا نبوده و هر یک که خواهند بوطن خود روند و مانعت ایشان نکنند مگر شیل
حکام سرحدات از حرکتی که منافعی دوستی است احراز کنند و سوا می آن تا با ایران احوال ناشی است را که در
زمان صفویه احداث شده تارک و در اصول عقاید بنده اهل سنت ساکک بود و خلفای راشدین را بخیر و
ترضی یاد نمایند و انجاعت من بعد کعبه معظمه و دین مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف روم و
حجاج روم و مالی سایر بلاد اسلامی با ایشان سلوک شده از ایشان دوری و سایر وجود خلاف شرع و حساب
گرفته نشود و همچنین محترسات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست انجاعت نباشد حکام و مباشرین
بغداد و باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود
و از طرف نیز تجار و باالی رومیه بهین منوال عمل و آنچه بعد البوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند حساب
نشد و بولکلای دولتین تسلیم شود و لهذا نیز مراتب مسطوره را مضمی داشته بعد فرمودیم که مصالح مذکوره
و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و محکم و پایدار بوده مادام
که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و پیمان بطور زبرد از بنظر نقص و خلل در قواعد آن راه نیاید
مَنْ نَكَتْ فَأَتَمَّا بِنَكَتِ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيَهُ أَجْرًا
عَظِيمًا حَتَّى ذَلِكِ فِي شَهْرِ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ سَنَةِ الْفِ و مائة وستين من
المهجرة على ما جرت عليه آداب السلام و نخبته در بیان وقایع قوشقان سیل

مطابق سنه هجری | شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از قضای یازده ساعت نوی

و در دقیقه نهم روزین کلاه آفتاب بدار الامان صل نقل کوکبه جلال و عدول از جاوه اعتدال نموده آغاز
زیادتی کرد و موسم جوش غرور بهار گشته بید مجنون سر بشوریدی بر آورد و زنبق خنجر دماغ یافت شبنم از پی
زرگس عرفی سینه کشید کل برای گرفتاری بیس هزار رنگ ریخت ابواب چیان سار و سارنگ ابواب تقریر

برای سیم داران شکوفه و شیرین کشو و نذ سمنوران هزار گستان از زر اجواب القویا باسم غنچه نوشند و
 در باب غنچه نرس سمنبل از روی اوراق و قمر کل سخنان خلاف بید را در حضرت صبح بعد شاخ و برگ سبز نموده
 و در کنگ داران اشجار و بان گلها را با مشت غنچه و چوب شاخه بخون آغشته فرشان قوامی نامیده تا
 بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و سنجیان اذاریتیم غورهای خوشه تاک را از دار او بچند قمری با طوق
 قرابغر بگردن افکندند و فاخته را بجا کشته نشانند و درخت سبب شاخ را دو شاخه کردند و چشم بزرگ را
 از حدقه بر آورند و شکار طرف جو بسیار را از سلاسل موج زنجیر بر پانها دهند و از سروهای بار دار کلیه نثار تا
 در ریسته خیا بان حسن ترتیب و او ندهای رسته کل را چوب در لیسان بستند و درختان قومی ساق
 کهنه بر پادوشن پیش در مجلس گلزار نشاندند و آن گلهای آتشی را بر آتش سوختند مسیحیان کل مریم را
 چون ز تار از گل کوشیدند ساحت گلگشت بسلمانان گلهای محمدی آتشکده و نور بهار گشت شعله لاله بسبل لاله
 را آتش سجان انداخت چهار دست تطاول بر افراشت و نسیم کلاه شکوفه را در بوده سر شاخسار را بسکاه کند
 کل در کمال خواری برای خورده زر از چوب او بچند شد و خون لاله و شقایق در هر کل زمین ریخته اند از غنچه
 از چوب جفای حسن کبود گشت و جو بسیار در آب طاقت از سر گذشت بید را خلاف گزید و کل رعنا دورونی
 و زید کردن فراوان باغ یا غنی گشته سر سبز گشتی بر آورند و قوه چنان صبا اسباب تجمل کل را بسیار و نذ حکم
 کوشکان گلشن از سبزه و سه بر که دشمنه و خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن رایان بساتین جوانان را چون
 و نوزادگان گلها را بدست خویش سر بریدند جشن نوزوی در خارج شهر گریان با دولت و اقبال انقضا
 یافته از انجا سرب والا عازم مشهد مقدس و چون بخت را وارون و اوضاع را در گون یافت
 نصر الله میرزا را با شایر میسر از باقی شاهزادگان و جوهر خانه و نقایس سباب سلطنت از عرض و بیخمال
 لا یکنانها نصب ولا یکنانها العوبک روانه کلمات ساخت و خود وار و ارض اقدس
 گشت و تیغ زهر آگون بر حمی را جلاد داده بجا بگشتی و سفک دماء بیکنا بان پرداخت در بیان خاتمه
 کار خاقان عفران ماب و کیفیت قتل آن با اولاد و اعیان خدیو بیمال از بدو
 حال تا همگامیکه از سفر خوارزم برگشته عازم و اخستان شد و در سلطنت و جواننداری بیگانه و در راه
 و رسم معدلت و حاجت نوازی فرزانه بود ایالی ایران نیز از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد
 جان را در راه او میبافتند بعد از آنکه داغستان سیر کر که به خلافت معصوم شد بنابر استیلائی و ساوسن و نوح

و توهمات چند قره العین جهان داری و جهان بینی رضا قلی میرزا را که فرزند عمین و ولیعهد و ارشد
اولاد او بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از بینانی عاطل ساخت و از غم بیمنعی تغییر در احوال او
راه یافته آشفته مزاج گشت و در خلال انحال از امانی ایران که نیز برود و حقوق این دولت بودند امور چند
بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آنحضرت گشته و رفیق حسن سلوک را بر کردارند از آنجمله در حبیبی که از در بند
رایست افزون توجیه بجانب روم گشت امانی فارس و بنادر عموماً با تقی خان شیرازی که برکت تربیت آنحضرت
از نماز نشین پایه میرالی شیراز بر تبه ایالت کل فارس و عمان سرازیر گشته بود اتفاق نمود و کلبعلی خان کوه
اصد لود که خالومی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت بر فراشتند و همچنین امانی شیروان حیدر
خان حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای بگزیده را بشیروان آورده در آن ناحیه بنای افساد گذاشتند و
امانی تبریز سام نام مجهول الحال را که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت بسلطنت برداشتن
و خاجاریه استرآباد هم باز کجانبه متفق گشته سرسیر کشی بر آوردند ظهور این امور بیشتر سبب شدت مآذ و از
ظرفین سبب دشت نفرت آموه گشته حرکاتش از نظر طبیعی افتاد و راه مرز است به باب ابواب کشاد این
طریق که اعمال ممالک را که در محاسبه حساب کردندی اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذه ایام اخذ و
عمل در آمده بود و نسیب که از جانب احدی تقریر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود انجامت را که در ولایات
وستی بلکه ناخنی گذاشتند که فغانی سرد توانند خارید از پاره فلک کشیده از ناخن بریدند تا آن میکشاید
بیدست و پاک گشته بر که ام ده الف و بیست الف که هر الفی پنجاه تومان باشد از دست چوب با قلمها شکسته
بپای خود می نوشتند ایند فقه ضرب و تعذیب را برایشان شدید تر میکردند تا وسبب اران و اعوان خود را بقلع
و ایشان نیز با چار آنچه از خویش و بیکانه و هم شهری و همخانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک دیده بان دیده همش
شدیده بودند شراب خود بقلع میدادند و کار بجائی منجر شد که بجایانی که چند روز بوم آن آشیان کرده و آبادی از آن
بوم و بر و برانه عزالت گزیده بود و آلف لوف که اگر اوراق خیزان در پیش مقابله با عشر عشر آن میکشود
حواله میکردند بفقیری که فقیری در بساط نداشت و از برای دینار و در همی همیشه در هم بود الفوار صد میرسانند
و بسکین بی اسم و در همی که در سفر بروضان خشک کجای خیمه میجانشند و در حضر برای آن شب بفرص حساب
چشم سفید میکرد و بلفظ اسم نویسی نموده اگر اجیاناً احدی در مقام انگاز آورده از قبول آن کردن
می پیچید فی القدر طباب بگردنش می پیچید و اگر برای استشهاده باشد عانی و استئیل القدر تیره

التی کتافها هم میزد و در شبها و نگاه عدمش میفرستادند بایست از خوف جان در صد و تسلیم و
رضایت و معرفت بکنایان ماضی باشد بعد از آنکه تقصیرات ایشان در دار الضرب تعذیب مگر بر زمیند علی
الحساب کوش و عینی ایشان را بر بد و چشمهای ایشان را کور کرده و مصلدان شدید برای تحصیل آن وجوه بوجه
روان ساخته مصلدان نیز تا چهار بهر کس و چهار میکشند در آنجا که در مطالبه میگردند سیم تنان را بعلت فقره
خام بودن پوست از تن باز میگردند و خورشید طلعتان را پیمانه زرد داری مانند آفتاب بر فلک میکشند بهر
کس که چون غنچه پشت زری بومیر و ندرنگ کل جامعه جاننش را چاک میزدند و جمعی که بسان سر و سالیها یک جنای
قدک سبز را میگردند بکش از آنجا از پایش در می آورند و اکثر سیکنا بان نقد جان را بعلت او مال تسلیم نموده
باز بجای برای ایشان تیسر گشته اینحواله از وروده ایشان به سایه و از هم سایه بجله و از محله بملکت و از مملکت
بوالپات دور دست دست بدست سرایت میکرد و الحق کسی تا این دور را نمیدید تسلیم را نمیدانست که بچه
معنی است و تا در خیر خانه احتسابش را مشاهده میکرد و در خیر عدل نشیر و ان نشیر و ان نشیر و ان نشیر است اینوجوه
محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه بوصول می پیوست هیچ ز عشق با جسدوری هزار فرسنگ است
بعد از آنکه لاوصول گشتن اینوجوه معلوم برای معدلت پیرایشه بکنایانی را که بجای بر و انکی از الف نخورده
هزار چوب خورده بودند تقصیر سب که حوالجات تحصیل و معامی بها حاصل و حقوق ثابت و دیوانی معطل گشته باها که
مجموع چشمها گمانی از جود و غنویت بر او عدم روانه میساختند اینفو مصلدان بهمت طمع کاری و اخذ مملکت
و اغراض سررض مصا دره در آمده نوبت ابواب در فرار با نام ایشان گرفته گشته اینوجوه را از ایشان بخواستند
ایشان هم بهمین منوال در زیر چوب درخت قرار از برای خورد و بزرگ بصد کونه شاخ و برگ می آراستند و سه
نفر از خداینجیر راسه پایه او جاتی کیوان شان در چار در کن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه بزبان
الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانش میگذاشت فی الفوره بانهارا بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره
کار سحر آفرین نعمه سرو نوایر و از و مانع تعلق عن الهوی این هو الا و کحی یوحی میساختند و هرگاه
العیاذ بالله قصوری و مقصدتی بر او امر علییه واقع میشد ایشان سیاد می انداختند و خود را شایسته تعریف نموده
و بر خط و حال جمال و آرای شایسته اعمق او شن آفروده برنگ آسیری و نیز تک سازی میپرداختند مع بذالین
تقریبات هیچجه اطفای حرارت نادره کشته نایره پیدا نمیدی شستاد و داد که چند نفر بنده وارسی و مسلمان
را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در محرم ۱۰۰۰ که از اصفهان حرکت کرده بجانب

بجانب خراسان می آمد بهر مملکت که وارد میشد کله مناری از در و نوس بر و سواضعهای بیکانه ترتیب
می یافت در آن اثنا ابالی سیستان نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلی خان که برادرزاده و پروردگار و نخل
انجام اتفاق طهمااسب خان چهارم سردار کابل با موریه بنیه انجماعت گشته مقارن آن عمال آنرا کار که بسای
حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری در و غنایار هم سر شتند و صد الف با سیم علیقلی خان و پنجاه الف
با سیم طهمااسب خان ابواب نوشتند و محصلان تحصیل اینجود با موریه و برعت برقی و با و روانه گشته علیقلی خان
چون سینه الت که عذر و انکار را هیچ چه در سریم خاطر نادری یار نیست و اورا بشنیدن جواب و تحقیق صدق
و کذب کار نه با سیدستان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و طهمااسب خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خباث
بسیار مومن خاطرش و شاید نفاق حوالی باطن و ظواهرش نکشته بود و متوجه گشته اولاً در مخالفت با علیقلی خان
سواخت نمود و ثانیاً الحال که از دو داعی ضمیرش مطلع گشته از مخالفت تکلف نمود در صد و منع او در آمد علیقلی خان
او را مسموم ساخته رایست استبداد بر افراخت و داعیه خود را با طرف ممالک منتشر ساخت و جمعی هم که از بسیم
سطوات قالی سر کربان کنایه کشیده کنار کرده وادی بیامانی بودند با اعلان ترمز پر داخته در مقام
طفیان در آمدند از آنجمله اگر او خوششان بودند که یکبار ترک اطاعت کرده و بسای سرکشی گشته اند و طغیان
خاصه را که در غرق را و کائنات بود تاخت کرده بودند پادشاه بعد از ورود و بارض فیض نمود بعزم بنیه اگر او
قبویشان مصمم گشته در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال ۱۱۰۰ هزار و صد و شصت و هشت در منزل
فتح آباد و فرسخی جنوبشان محمدخان قاجار ایروانی و موسی بیگ ایروانی افشار طارمی و قوجه بیگ
گویند و زلومی افشار رومی با شاره علیقلی خان و تمهید محمد صالح خان فرقلوی ایبوری و محمدقلیخان افشار
ارومی کشیکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سپاه پرده دولت بودند همیشه داخل سپاه پرده گشته
پادشاه را مقتول سری را که از سر برگی در عرصه جهان نیکنید در میان اردو کوی لب طفلان ساخته
صبحگاهان که اینخبر انتشار یافت اردوی بهایون بهم برآمده طالبان افغان و اوزبک با اتفاق احمد خان
ابدالی که بهواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن او جاق را سرعی داشته با افشاریه و لشکر بان
ارو و آغاز سبزی کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با فافه بجا دله هر چه سندا فافه ایشان را از
پیش بردشته پس نشاندند و اردو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند افشاریه حقیقت حال را
بعلیقلی خان که در هرات میبود عرض نمودند علیقلی خان چون کیران مراد را در زیر دوران دید مسارعت

در زید و او دشمن مقدس سهراب غلام خود را با ظایفه بخنثاری و جمعی دیگر بر سه کلات فرستاد
از اتقافات مستحفظین برچی از بروج کلات نرو بانی در خارج حصار گذاشته از آبجای برای خود می آورد
اند عاقل شده نرو بان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز اقبال بنجر بوده اند ما سورین بی باطنی
برده علی العقیله سپاه بردی معارج همت بر شرفات کنگره مقصود صدود نموده داخل کلات و آن حصن
حصین و قلعه خدا فرین که از غریب الکنه روی زمین است تصرف نموده نصر الله میرزا و امام علی میرزا
با اتفاق شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا هر یک بر سبی سوار و بجانب سرو فرار نموده کاظم میرزا برادر علی
قلینان که در آنوقت در کلات میبود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون بابشان رسید
سراجت و دوست محمد چهچکه که قوشچی نصر الله میرزا بود تعاقب و امام علی میرزا و شاهرخ میرزا از نزد فرسخی
برگردانیده قریب نقلی نام خویش خود را بتعاقب نصر الله میرزا روانه و قریب نقلی در حوض سنگ بنصر الله میرزا چاه
شده نصر الله میرزا شمشیر کاری بقریب نقلی زده و او را از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از افراد لان مروی
در راه بنصر الله میرزا بر خورده و او را گرفته کلات آوردند و رضاقلی میرزا را با پاتر ده نفر از اولاد و احفاد
خورد و بزرگ که در کلات بودند بناویند عدم فرستادند و نصر الله میرزا و امام علی میرزا را با شاهرخ میرزا
بارض اللهس آورده آن دو برادر در مشهد مقدس متقوان شاهرخ میرزا را که در آن اولاد چهارده ساله
بود مخفی در ارک مشهد مجبوس ساخته خیر قتل او را منتشر گردانید و منظورش اینک اگر در پادشاهی متقابل
یا بد شاهزاده را بر طرف گرداند و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان مغفور خواسته
باشند شاهزاده در دست برای سروری داشته باشد | **فر بیان سلطنت علی شاه**
و ایزد سیم شاه و خاتمه کار ایشان | چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان خارج
رویده و در لرافروغ و قراغ تجشید در میست و معتم جمادی الثاني آنسال در ارض اللهس جلوس کرده خود را
علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پاتر ده کرد و نقد سکو که بر کرد روی پانصد
هزار تومان باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تخایف و نهائیس که فرزون از حساب
و قیاس محاسبان و هم دانند باشد بود علیشاه تمامی نقود و سیلاب و الثواب و جواهر خانه نادری را از کلات
حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست تنبیر و اسراف کشود و بمصرف بوضع و شریف بر افتاد نفقه خام
را بهنای شاعر نجیب و گوهر شاه اهورا را بجای سنگ و سفال نخرج داده مسعلی بیک معیر الممالک با سهراب

پاسه را ب غلام نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت و خود همیشه عشرت پرداخت و از اسم خان برادر
خود را که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب خیمه بسیار اصفهان نموده با بچا فرستاد
و تمامی ایلات از افشاریه و سایر طوایف عراق را از بایجان و جماعت بختیاری که خاقان مغفور کو جانیده
در محال خراسان مسکن داده بود فرصت یافته کویچده روانه او طان خود شدند و اگر او خوبشان بعد از
آنکه مطایای هرص و از را اگر انبار نهالین نمودند و از در یافته بنامی مخالفت گذاشته علی شاه بر سر خوبشان
رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از اینجا نازم ماندند و کشته شدند و عتاه
منچا و زور ماندند و آن توقف کرده الله یار خان با جماعت توخی و دسته افغانه که در آذربایجان مشغول است
و مأمور با طاعت امیر اصفهان خان فرقلو سردار آذربایجان و بعد از فتح تبریز و گرفتاری سام از اسم
اصدان خان منحوس شده روانه عراق که بخدمت علی شاه رود و عطا الله خان با او زبکیه که در محال فارس
برافت محمدرضا خان فرقلو و کرم خان هوتکی افغان که به تنبیه باغبان کرمی فارس مأمور و بعد از آن
خاقان مغفور از جماعت کرمی شکست یافته بودند آمده از اینجا بجزم اردوی علی شاه روانه عراق
و با اصفهان آمده قشونهار از اسم خان گذاشته خود بچا پاری نزد علی شاه آمده خدمت خستیار
کردند و چون سردار ب خان غلام دارالیه و معتمد علیه دولت علی شاه بود حنفی بیگ وجود او در کار
خانه سلطنت محل کار خود میداشت تمهیدی بر آنکسجه او را روانه اصفهان ساختند که در جزو نمائندار
توسن اقتدار از اسم خان نماید بر اسم خان پی بخیالات او برده او را بقصر رسانید و افغانه و او زبکیه
با جمعی از رؤسا که نزد او بودند بدانه زبیری احسان بدام الفت کشیده با خود مشفق ساخت و پر و بال بلند
پروازی کشوده بفر خود سازای افتاد و سلیم خان فرقلو می افشار را صاحب خیمه بسیار و فائق
مهمات سرکار خود کرد در آن اوان امیر اصفهان خان فرقلو افشار که از جانب خاقان مغفور سرداری
آذربایجان مأمور و بسیار بعضی بواعت از علی شاه متوجهیم سیب و از اسم خان با او از باب ملاحظت
در آمد و او را نیز با خود بکجست نموده برده از روی کار برداشت و جمعی از مشجده را با افغانه و او زبکیه که در
اصفهان میبودند بر سر کرمانشاهان فرستاد در آن اوقات امیر خان ولد یار بیگ پیش مست تو بچی
باشی بکجست کرمانشاهان مأمور بود با قشون بر اسم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد و لشکر باقی
تمام شهر کرمانشاهان را با بچا و زواری که در اینجا بودند غارت کرده بآن نواحی سپیدک یافتند و بر اسم خان

از اصفهان آمدند و با بجان کرده و علی شاه از جمعین اندک کشته از ما زندران بعزم تنبیه برادر حرکت
کرد و ابراهیم خان هم امیر اصلاخان خان را از آذربایجان احضار نمود و سپاه را مستعد و جمعیت خود را منبسط
ساخت و مابین زنجان و سلطانیه تلافی فریقین واقع شده فوجی از لشکر بان علی شاه طریق نفاق پیش
گرفته در همان جنگگاه از علی شاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند و بقیه قشون علی شاه شکست یافته بر یک
سر خود را برگرفته متفرق گشتند علی شاه با سه نفر از برادران و مسعودی از خواص بطهران که بخت ابراهیم خان
کس فرستاده علی شاه را با برادران در طهران گرفته علی شاه را کور کرد امیر اصلاخان بعد از انجام کار
علی شاه با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان روانه بهمدان شد و چون امیر اصلاخان را در آن سمت
اقتدار کامل بر سر سبده بود ابراهیم خان ب فکر دفع او افتاده از بهمدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلاخان
خان جنگ کرده بر او خالق گشت امیر اصلاخان خان برهنائی کاظم خان قراچه داغی خود را بکومستان
قراچه داغ کشید و در آنجا کاظم خان بیمانه او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان او را
با سار و خان برادرش مقبول ساخت و بعد از این مقدمات او را اقتدار کلی بر سر سبده جمعیت بی نهایت
انعتاد داد چنانکه عدت لشکر با نش میباید و بیست هزار کس میسر سبده چون شمع دولت علی شاه از ظهور
صبح کاذب شوکت ابراهیم خانی سر بر میان نیستی کشید و چراغ اقبال ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرد
و کوه بختش نیم صبا سحرمانند ستاره سحری بنیاد درخشیدن نمود حسین بیگ برادر خود را سردار و دستا
اختیار خراسان کرده با تفاق علینقی خان قدیمی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده شهرت
را و که پادشاهی بارش و استحقاق متعلق ب حضرت شاه شاهی است و او را بغیر از خدمت و تقیبا و توکل ب حضرت
در تمام سلطنت منظوری نیست شاهزاده بیست عراق توجه نموده او را رنگ سلطنت را بجلوس نیست آنوس
نیست بخت مقصودش اینکه در لباس این تلبیس خراسان مشهود مقصدش انقل عراق نموده و قلوب اهل خراسان
را بجانب خود مایل ساخته در تسم صدف سلطنت و جهان بینی را با بنویسید بدست آورد و خوانین اکراد و
روسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیگ جواب دادند که نصحت آنحضرت بجانب عراق از روی
و در خراسان جلوس واقع خواهد شد و هم اگر عقیده خود صادق باشد طریق مؤلفت بسپرد پس همگی باین معنی
همدستان شده شاهزاده را از ارک بر آورده شاهزاده از قبول سلطنت تخاشی کرده در مقام ایاد امتناع
و آید خوانین در روضه حضرتیه رضوی جمعیت نموده عهد و پیمان را تقسیم نموده ساخته همگی دست جمعیت داد

و او نه شاهزاده ناچار معتقد امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال اشته احدی و متیقن و نمانده
بعد الا لفظ در رارض مینت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان اعظم
تا ریخ جلوسش آمد ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در مقدمه ذی الحجۃ آن سال در تبریز
بمخالفت بر نهخته بر وساده سلطنت نشست و با نقد قلب سکه شاهی بنام خود زد و چون
برادرش مانند نسیم در افشاندن زرد سیم باد دستی کرده بعطای آلف و الوف بر میر و پامی
شک مایه را صاحب سرمایه ساخت و این را کرم نامید و با طادیکر گسترده سفال بر تنگ
ظرف و اچینی خور خوان خانی و صدر نشین پشت بام دعوت و حکمرانی ساخته صاحب
مترت و پایه ساخت و این را تالیف قلوب اسم گذاشت چون علم سربنی اصولی
مالک پیرا پید شد همچو سربز جادی بود صاحب پایه شد پس ابراهیم شاه از آذربایجان
با جمعیت موافق بر عزم معارضه عازم خراسان گشته به و آغزوق را با علی شاه که مقید همراه
داشت بقیم فرستاد و بعد از ورود بمنزل شرف اسمان لشکر پانش که هر روزه کاسه لیس ظرف
زمان دولت شخصی بودند هر بیوفائی در کاسه اش کرده بعضی نزد شاه بر رخ شاه و بعضی
با و طمان خود شافتند ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او موافقت در زبده بودند ناچار روان
تم شدند مستحقان قم در برایش بستند ابراهیم شاه افغان را بنوب شهر فرمان داده در گنده
و کوب در رفت و روب آن ساخت دلپذیر بهیچوجه تقصیر نگردیده قم را نمونه شهر می ساخت
و از آنجا عطف عمان کرده قلعه قلا بوز مختص برد اهل قلعه او را مقید نموده چسکونگی را بد بار
شاه بر رخ عرضه داشتند آنحضرت کس برای آوردن او و علی شاه مامور نموده و بفرمان شاه بر رخ
در عرض راه بلاک ساخته نقش او را بارض اقدس آوردند و علی شاه را نیز در روز ورود بقصاص
خون شاهزادگان و الا با دیده نابینا بیروان و از عقب برادران روان ساختند و چون
علی شاه بر بنی اعمام کرام خود رسم نگردیده قطع صلح نمود و دامان وجود خود را بخون آن
بیکنا مان آورد مضمون اینست که دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان ندارد
که شب بسوزد ماصدق حالش گردید و بهیچوجه خورشید سپید چون غرض از نخسیر
این کتاب مجلی از مفصل صادرات و کیفیت احوال مملکت گیری و کشور کشائی خاقان جهانگیر

مغفور بود هر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یکی و از بسیار
 اندکی مرقوم گشته نهایت بر سبیل اختصار و معطیات امور آن خاقان سپهر اقتدار نگاشته
 خانه اظهار گردید سرگام صاحب دلی بهر سه مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب
 و فتنه آذربایجان که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حد و مسله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد شد
 والله اعلم بالصواب تمت الكتاب بعدون الملك الوهاب در وادار الحکومت بمسبسی
 بخط افضل سندگان حضرت سبحانی میرزا احمد کاشانی متخلص بحسبم
 در مطبع برادر از جمشید میرزا حسن بزوبه طبع آرا گشته گردید
 و اتمام یافت بر روز و شنبه بیستم شهر جمادی الاول
 سن شهر ۱۲۶۵ سن
 الهجرة النبویه

اللهم اغفر لمن استغفرك من ذنوبه
 العالمين

این کتاب در شرح و بیان سلسله ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یکی و از بسیار
 اندکی مرقوم گشته نهایت بر سبیل اختصار و معطیات امور آن خاقان سپهر اقتدار نگاشته
 خانه اظهار گردید سرگام صاحب دلی بهر سه مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب
 و فتنه آذربایجان که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حد و مسله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد شد
 والله اعلم بالصواب تمت الكتاب بعدون الملك الوهاب در وادار الحکومت بمسبسی
 بخط افضل سندگان حضرت سبحانی میرزا احمد کاشانی متخلص بحسبم
 در مطبع برادر از جمشید میرزا حسن بزوبه طبع آرا گشته گردید
 و اتمام یافت بر روز و شنبه بیستم شهر جمادی الاول
 سن شهر ۱۲۶۵ سن
 الهجرة النبویه

از ملک محمود و محاربا تیکه فها بین او و حضرت نخل آبی روی نمود بیان مقتدرات سرخس بیان مختصر و مفید
توزغان و تشبیه نثار به مژده و ذکر وقایع آن زمان بیان توجه اعلی حضرت شاه طاهاسب معزم قاجار
با ملک محمود بجانب تیموشان و ورود جناب بابور بکوشش و وقایع آن ایام بیست نشانی بیان
مقتول کشتن فتح علی خان چهار بیان تشخیر ارض مقدس بیان توجه موکب نادری بجانب تیموشان
و صادرات آن ایام فرخنده و نشان ذکر وقایع قوی نیل مطابق سالهای بیست و نهم
بیان کشته شدن ملک محمود ملک سحاق باشا و غیر این خدیو آفاق بیان تهنیت موکب نادری بجدو
تایین بعزم تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان ذکر وقایع حجی نیل مطابق سال فرخنده سال هزار و
صد و چهل و هجری کشته شدن بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با کراد و ترکمان در محل مر سوم بکره خان و ذکر
شورش ستر آباد و تهنیت حضرت نخل آبی بان بیعت و مقتول شدن ذوالفقار خان بترنج قهر
حضرت رب العباد ذکر وقایع شخافوی نیل ۱۲۸۴ تنمیم ذکر طائفه ابدان و تعیین مقتدرات سید
الیشان بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم شیر خراسان و کیفیت جنگ همان دور و وقایع سال فرخنده
آیند نیل مطابق ۱۲۸۴ هجری بیان اموری که در انضای اعمال بوفتح پیوست بیان جنگ سردرود
خار و کسر ایست شوکت افغانی کشت ثمانی در جلوه گری انبوه خایه عنبرین شمامه در میدان بیان
جنگ مورچه خورث و مغلوب شدن افغان محمد نوبت سوم بیان تشخیر اصفهان و ورود موکب نادری
بان شهر حبش بنیان بیان توجه راهبان بجان بکشتن و کیفیت درقان و شکست انبوه افغان و
و تشخیر آن ملک تهنیت نشان بیان وقایع آیت نیل مطابق سال فرخنده سال هزار و صد و چهل و
و تشخیر نمودن و همدان بیان محاربه بار و میده و فتح نهاوند و سنجار بخت انبالی فیروز مندیمان
فتح همدان و کرمانشاهان بعون ایزد مستعان بیان تهنیت موکب نادری بجان بکشتن و وصول حجر قتل حضرت
علی بعون عمایرت سوغیر بیان فتح ودم و مراعده و تهنیت بشارت سعیدیه بیان آمدن افغانه هرات
بر سر ارض اندرین شکست یافتن ابراهیم خان بیان انصراف موکب بمانون از آذربایجان بجانب خراسان بعزم
تنبیه افغان بیان ورود موکب مستور و مجتهد مقدس و صادرات ایام توقف در ارض مقدس بر آیت آفرای نظم
رقم در هزار و وقایع تنگور نیل مطابق سال هزار و صد و چهل و ۱۲۸۴ و توجه موکب نصرت ایات بجانب
و صادرات آن ایام بیان تقدما فزاد و کیفیت محصور آن بیان جنگ مالیه پرخان بیان محاربه سمرقند
و وقوع فتح نمایان بتایید ایزد منان بیان تصرف کردن تلو او به رایان تشخیر هرات و انجام کار افغانه
آنجا بیان تشخیر و وقایع هرات و کیفیت تشخیر آن بعون حضرت آمل صلواته بیان مصالحت شاه و الاچاره بار و میده

